



تقدیم به؛

مادرِ هستی، حضرت زهرا^۳

و به مادرم؛

که اندیشه‌ام در دامنش بالیده شد.

شهر بانو

بازگای و پژوهشی درباره همسر امام حسین ۷

ناهید طیبی

فهرست عناوین

طلایه سخن ۹

فصل اول: کلیات و مفاهیم ۱۳

- ۱۵ شیوه‌شناسی در پژوهش‌های تاریخی
- ۱۸ تأثیر نوع نگرش‌ها در گزاره‌های تاریخی
- ۱۹ مقدماتی درباره شخصیت مادران ائمه :
مادران معصومان : ۱۹
- ۲۱ ارحام مطهره
- ۲۲ «بحثی درباره ام ولد» در فقه اسلامی
- ۲۴ نظام برده‌داری و فرهنگ اسلامی
- ۲۶ اکرام اسیر در فرهنگ اسلامی
- ۲۸ پیشینه تحقیق در مورد شهربانو
- ۳۰ کتاب داستان شهربانو
- ۳۳ مقاله «حول السیده شهربانو» نگاشته شیخ هادی یوسفی غروی
- ۳۳ مقاله «بانو پارس و بی‌بی شهربانو» نگاشته خانم ماری بویس
- ۳۴ مقاله «همسران امام حسین (ع)» نگاشته حبیب الله احمدی

فصل دوم: شهربانو در کتب روایی

- شهربانو و بصائر الدرجات ابن صفار (م ۲۹۰) ۴۲
- شهربانو در الکافی شیخ کلینی (م ۳۲۸ یا ۳۲۹) ۴۳
- بحثی پیرامون تصحیف عمر به عثمان ۴۵
- شهربانو و روایت عیون اخبار الرضا ۷ ۵۰
- اشکالات سنّی ۵۰
- پاسخ اشکالات ۵۱
- بررسی سنّی روایت شیخ صدوق ۲ ۵۱
- اشکالات محتوایی ۵۴
- پاسخ اشکالات؛ ۵۴
- شهربانو و شرح الاخبار قاضی نعمان (م ۳۶۳) ۶۲
- نتیجه بحث روایی مربوط به شهربانو ۶۸

فصل سوم: شهربانو در کتب تاریخی

فصل چهارم: شهربانو در کتب فقهی، رجالی، انساب و...

پاسخ به اشکالات ۱۱۰

فصل پنجم: نبردهای اعراب و ایران و سرنوشت یزدگرد و بازماندگان

- فتح ایران و سرنوشت یزدگرد و اسرای ایرانی ۱۲۸
- بازماندگان یزدگرد ۱۳۴
- شاهفرند، بازمانده دیگری از یزدگرد ۱۳۹
- آردک (= اردگ) ادرگ ۱۴۱
- شهربانو، شرق شناسان و تشیع ایرانیان ۱۴۳

- گذري بر نظريه‌هاي شرق شناسان و قضيه شهربانو ۱۴۴
 علامه اميني و تشيع ايرانيان ۱۴۷

فصل ششم: شهربانو، افسانه يا واقعيت؟

شبهات و پاسخ‌ها

- عمده الطالب في انساب آل ابي طالب ۱۵۳
 «چراغ روشن در دنياي تاريخي يا زندگاني امام سجاد ۷» ۱۵۶
 راز شهرت افسانه شهربانو! ۱۶۱
 مقاله «بي بي شهربانو و بانو پارس»، ماري بويس، ترجمه دكتر حسن جوادي ۱۷۰
 آيا شهربانو دختر يزدجرد هست؟ ۱۷۳
 نهضت شعوبيه و افسانه شهر بانو! ۱۷۵

فصل هفتم: نگاهی به شرح حال شهربانو

شرح حال شهربانو

- نام‌هاي شهربانو ۱۷۹
 پدر شهربانو كيست؟ ۱۸۱
 ويژگي‌هاي شهربانو ۱۸۴
 بحثي پيرامون ابن الخيرتين ۱۸۶
 مليت شهربانو ۱۸۸
 الف. ايراني (فارسي) ۱۸۸
 ب. سندي (من بلاد السند) ۱۸۸
 ج. كابل (از اسيران كابل) ۱۸۸
 شهربانو و پيرايه‌ها ۱۸۸

فصل هشتم: تاریخ رحلت شهربانو و بحثی

پیرامون بی بی شهر بانو

تاریخ وفات شهربانو و بحثی پیرامون تولد امام سجاد ۷ ۱۹۶

۲۰۴ پژوهشی درباره بی بی شهربانو

۲۰۷ لوح موجود در بی بی شهربانو

۲۱۲ بقعه بی بی زبیده، دختر شهربانو!

نتیجه گیری ۲۱۵

منابع: ۲۱۸

طلایه سخن

سالیانی چند است که در زمینه تاریخ اسلام و به ویژه زندگانی ائمه اطهار : مطالعه می‌کنم و در نور سخن و سیره این اسوه‌های کامل بشری، حیات و حرارتی دوباره می‌یابم. آشنایی با زندگی این هدایتگران بشریت به همان اندازه که آرامشگر روح و روان و روشنگر اندیشه و آرمان‌هایم بود، دغدغه و مسأله‌ای بزرگ را فراراهم قرار داد. در کتب مربوط به زندگانی معصومان و ائمه اطهار : از ویژگی‌های فردی، اجتماعی، سیاسی و ابعاد گوناگون زندگی آنها سخن به میان آمده است و حتی در برخی موارد، جزئی‌ترین مسائل شخصی این بزرگواران نسل به نسل در کتاب‌ها و رساله‌ها ذکر شده اما در مورد مادران آنان گاه تنها به جمله‌ای بسنده شده است که :

«و أمّه... بنت...» و یا «و أمّه‌ام ولد یُسَمِّي...».

در سیر مطالعاتی خویش همواره پرسشگر این سؤال‌ها بودم که:

× آیا حقّ مادران ائمه : با همین اندک ادا می‌شود؟

× آیا تصویر ما از «ارحام مطهره» که در روایات و دعاها فراوان به عنوان وصف خاص مادران ائمه : استفاده شده است، تنها با دانستن نام و لقب این مادران تکمیل می‌شود؟

× شناخت ما نسبت به مادران ائمه : چگونه است و چگونه باید باشد؟

× آیا بانویی که ظرفیت وجودی او تا حدی است که خداوند وی را به عنوان میزبان و پرورش دهنده انسان کاملی چون امام سجاد ۷ قرار می‌دهد با چنین نوشتاری مختصر، شناخته می‌شود؟

این پرسش‌ها و ده‌ها پرسش دیگر بود که مرا به سوی این وادی گسترده کشانید و لحظه‌ای به خود آمدم که دیگر نه راه بازگشت داشتیم و نه توانی برای پیمودن تا انتهای راه و تنها و تنها لطف الهی و عنایت آن انوار مقدّسه و تشویق و ترغیب از ناحیه برخی دوستان علاقمند به مقام والای امامت، پس از وقفه‌ای کوتاه بار دیگر مرا به ادامه پژوهش دلگرم و امیدوار می‌کرد.

افزون بر پرسش‌های پیشگفته، مقالات و کتاب‌هایی که در مورد برخی از ائمه : نگاشته شده و وجود این مادران را تا سرحدّ افسانه و پندار تنزل می‌دادند و یا پیرایه‌ها و خرافاتی را به آنان نسبت می‌دادند و آمیختگی حقایق تاریخی مربوط به آنان با افسانه‌های قدیمی و ساختگی توسط دوستان آنان باعث شد که با صرف وقت بیشتر و استفاده از منابع قدیمی و دست اول، تلاشی مضاعف جهت تطبیق این وقایع تاریخی با عقل و نقل و اثبات وجود آنان در ابتدا برای خویش و سپس جهت خوانندگان این اثر داشته باشم. دو پرسش اصلی این پژوهش عبارت است از :

الف) آیا شهربانو موجودیت واقعی داشته است یا نه؟

ب) اگر موجودیت واقعی داشته شخصیت، جایگاه و زندگانی او چگونه بوده است؟

هدف اساسی در این پژوهش ارائه یک پژوهش تاریخی و تحقیقی تحلیل‌گرایانه همراه با گزارشگری تاریخی در مورد

مادر امام سجاده است و اگرچه گاه ممکن است از برخی فرازها استفاده الگویی از زندگانی این بزرگوار شود ولی هدف، تحقیق تاریخی و اثبات یا نفی گزاره‌های تاریخی است. افزون بر اینکه اندیشه‌های حاکم در دوره‌های باستان، جاهلیت و حتی دوره صدر اسلام مانع خروج اخبار دقیق و سنجیده درباره زنان می‌شد به ویژه اگر این زن، دختری از دربار ساسانی باشد و بانویی از حرم اهل بیت عصمت؛ بانویی چون شهربانو مادر امام سجاده.

بنابراین در نوشتار حاضر به موارد زیر خواهیم پرداخت:

- الف. اثبات یا رد وجود بانویی به نام شهربانو در گزاره‌های روایی و احادیث.
- ب. اثبات یا رد این بانو از طریق نقل‌های تاریخی اعم از نقل‌های روایی - تاریخی و یا صرفاً تاریخی.
- ج. بررسی وجود وی در کتب غیرتاریخی همچون کتب فقهی، رجالی، انساب و...
- د. نقد نظریه‌های مخالف و بحثی پیرامون افسانه یا واقعیت بودن ماجرای شهربانو.
- ه. جداسازی پیرایه‌ها و افسانه‌های منسوب به حضرت شهربانو.

در مجموع می‌توان گفت که ما ابتدا به اثبات وجود این بانو می‌پردازیم که لازمه آن رد نظریه‌های مخالف با استدلال‌ات عقلی و نقلی و احتمالات و مرجحات مورد پذیرش عقلا است و در مرحله بعد به پیراستن افسانه‌ها و قضایای غیرواقعی از زندگی این بانو و به عبارتی تهذیب، تطهیر و باز کاوی بخشی از تاریخ که تا حدی مبهم و تاریک مانده و تاکنون به صورت مستقل مورد بررسی قرار نگرفته است، خواهیم پرداخت.

از طرفی بدیهی است که در مقام نقد و بررسی نظریه‌های مخالف ناچار به تصریح نام افراد شده‌ایم و از آنجا که این بزرگان مورد احترام جامعه محققان و اهل علم هستند، از محضر آنها پوزش می‌طلبیم و می‌دانیم که آنان به خوبی بر بحث‌های پرهیاهو و جنجال برانگیز تاریخی واقفند و بهتر از ما می‌دانند که اگر حتی کودکی به گنجی دست یافت - به ویژه اگر آن گنج یک حقیقت علمی باشد - آن قدر سر و صدا می‌کند و برای اثبات مدعای خود پای بر زمین می‌کوبد و علامت و نشانه ارائه می‌دهد، تا عده‌ای را بر سر آن گنج ببرد. نکته دیگر آن که اندیشمندان مذکور، خود با همان ژرف‌نگری محققانه از دیگر پژوهشگران خواسته‌اند تا اگر در این زمینه به یافته‌هایی جدید دست یازیدند، آنها را ارائه نمایند و این گونه باب تحقیق و پژوهش را باز نگاه داشتند. لازم به ذکر است که تحقیق و تدوین این اثر از سال ۱۳۷۷ آغاز و تا ۱۳۸۲ به طول انجامید و گرچه اثر آماده چاپ بود ولی جهت پاره‌ای مباحث تکمیلی به تأخیر افتاد و خدای را از این رو شاکرم که پس از چاپ اثر ارزشمند استاد احمد مهدوی دامغانی (در سال ۱۳۸۸) با بهره‌مندی از برخی دیدگاه‌های ایشان توانستم این مختصر را آماده چاپ کنم.

اینک با ارائه این اثر اعلام می‌کنیم که آنچه نگاشتیم تنها یافته‌هایی بود که با بضاعت علمی ناچیز خود، محدودیت‌های موجود و امکانات محدود، دریافت کردیم و به یقین آنچه هست و ممکن است در آینده بازیافته شود، بیش از این خواهد بود. از این رو چشم به انتظاریم، تا محققان و پژوهشگرانی با صرف وقت بیشتر و استفاده از امکانات بهتر به حقایق بیشتری دست یافته و حلقه‌های مفقوده را یکی پس از دیگری یافته و زنجیره - شاید ناقص - ما را به کمال رسانند. در پایان از سرکار خانم هاجر طیبی که در گردآوری اطلاعات به عنوان دستیار تحقیق، تلاش فراوانی نمود سپاسگزارم.

اینک به باز کاوی شخصیت مادر امام سجاده می‌پردازم و از روح بلند آن عزیز جهت ارائه محققانه مطلب یاری می‌طلبم و امیدوارم که این تلاش مختصر در نظر فرزند بزرگوارش، حضرت بقیه الله الاعظم (عج) آید.

ناهید طیبی - نگارش اولیه ۱۳۸۲ - بازبینی نهایی - ۱۳۸۸

فصل اول

کلیات و مفاهیم

شیوه‌شناسی در پژوهش‌های تاریخی
تأثیر نوع نگرش‌ها در گزاره‌های تاریخی
مقدماتی درباره شخصیت مادران ائمه :
پیشینه تحقیق در مورد شهربانو

در آستانه ورود به هر مبحث علمی - پژوهشی باید از مبانی، اصول و روش‌های پرداختن به آن موضوع و مبحث آگاهی یافت تا در اثناء مطالعه با موانع مطالعاتی و اشکالات ساختاری مواجه نشد. این نوشتار نیز مانند دیگر نوشته‌ها نیاز به مباحث مقدماتی و کلیات دارد و آشنایی با برخی اصطلاحات ویژه این پژوهش بسیار ضروری است، از این رو لازم دیدیم در فصل مقدماتی به این مباحث بپردازیم.

از آنجا که تاریخ پژوهی در ابتدای امر با کیفیت برخورد با نقل‌ها و روایت‌های متعدد و گاه متعارض مواجه می‌شود، آشنایی با روش‌های پژوهش تاریخی ضروری‌ترین بحث است که ما در مبحث کلیات ابتدا به این موضوع می‌پردازیم و چون طرح مسأله، ضرورت بحث و هدف پژوهش را به اختصار در مقدمه ذکر نمودیم، از بازپردازی به آنها پرهیز می‌کنیم و به تحلیل روشی این نوع پژوهش‌ها می‌پردازیم. سپس به علت تخصصی بودن مبحث «أم و ولد»، در همین قسمت به بررسی مسایل مربوط به آن خواهیم پرداخت. از آنجا که حضرت شهربانو یعنی محور اصلی این نوشتار، کنیز و اسیر بوده و بعدها به افتخار مادری امام ۷ نایل شد، بحثی نیز پیرامون «فرهنگ اسلام و کنیزداری» و مسایل مربوط به آن خواهیم داشت. البته مباحث دیگری در این قسمت مورد بررسی قرار خواهد گرفت که به عنوان پیش نیاز، مطالعه آن به خوانندگان نوشتار حاضر توصیه می‌شود.

شیوه‌شناسی در پژوهش‌های تاریخی

آشنایی با شیوه‌های تاریخی پژوهی مستلزم شناخت سیر تطور نگاه‌های تاریخی از صدر اسلام تاکنون است که در این کتاب تنها پرداخت به مدون‌های تاریخی صدر اسلام ضروری می‌نماید. از این رو نگاهی فهرست‌وار به گونه‌های نوشتاری و تاریخ مدون خواهیم داشت. پس از قرآن کریم، اولین نوشتار تاریخی توسط «عبید بن شریه» که مردی ۱۲۰ ساله و اهل صنعای یمن بود، در زمان حکومت معاویه تدوین شد و موضوع آن داستان‌هایی از اعراب اولیه و جریان «سد مأرب» بود.^۱ البته پیش از این نوشتار، علی‌رغم ممنوعیت کتابت حدیث و تدوین تاریخ و حدیث، حضرت علی^۷ کتاب‌هایی در مورد فقه و حدیث نگاشته بود و حتی عبیدالله بن ابی‌رافع قضاوت‌های آن حضرت را نوشت. اگرچه این کتاب‌ها پیش از نوشتار «عبید بن شریه» بود، اما به عنوان کتاب مدون تاریخی مطرح نبوده و بیشتر جنبه فقهی و روایی داشته است. احتمالاً این کتاب‌ها همان مواردی است که به کتاب علی^۷ معروف است.

پس از ۱۰۰ سال ممنوعیت کتابت و تدوین حدیث، در اواخر قرن دوم، تدوین تاریخ آغاز شد و در قرن سوم و چهارم به اوج رسید و ما در بخش کتب روایی و تاریخی نام برخی از این کتاب‌ها را ذکر خواهیم کرد. به هر حال آنچه امروزه به نام کتب تاریخی در دسترس ماست، عموماً به قرن سوم و چهارم بر می‌گردد و نقل‌های قرون اول و دوم را نیز در لابلای کتاب‌های این دوره‌ها می‌یابیم. نویسندگان عرصه تاریخ را می‌توان به چند دسته تقسیم نمود:

الف. نویسندگانی که با حسن ظن و خوش‌بینی افراط‌گرایانه - و گاه ساده لوحانه - به نقل‌های تاریخی می‌نگرند و در مقام گزارشگر به نقل گزاره‌های تاریخی می‌پردازند و کمتر به مخیله آنان خطور می‌کند که برخی از این نقل‌ها ممکن است مصنوع و ساختگی بوده و با واقع‌ناسازگار باشد.

ب. آن دست از نویسندگانی که نقل‌های غیر واقعی و مجعول را یافته و برجسته‌نمایی کرده و با بدبینی و نگرش منفی نسبت به دیگر نقل‌ها نظر می‌دهند و در قضاوت‌های بدبینانه خود افراط می‌کنند و گاه این تعمیم موجب ردّ برخی از مسایل و حقایق مهم تاریخی از سوی آنها می‌شود.

ج. نویسندگانی که نقل‌ها و روایات مجعول را شناخته و چونان طبیبی مشفق به زدایش این ویروس‌های ویرانگر از پیکره تاریخ می‌پردازند و به واقعیت‌های تاریخ با دیده احترام می‌نگرند.

بدیهی است که گروه اول و دوم در تضادی آشکارا بوده و هرگز به یک مرز مشترک نخواهند رسید و هر چه بیشتر تلاش کنند، کمتر به حقیقت دست خواهند یافت، اما گروه سوم اگر چه ممکن است در برخی موارد قادر به گشودن گره‌های موجود در نقل‌ها نباشند و ناچار به احتمالات منطقی براساس شواهد و قرائن روی آورند و یا به ارایه مجموعه اقوال بسنده کرده و نقطه‌نظر خویش را اعلام نکنند و یا حتی با دیگر پژوهشگران تاریخی در مورد مسأله‌ای اختلاف نظر داشته باشند، ولی در هر حالت هم راه رسیدن به واقعیت برای آنان هموارتر است و هم در جامعه علمی و جبهه‌ای مطلوب‌تر خواهند داشت، چرا که احادیث مجعوله فراوان هستند و در عین حال راه‌ها و شواهدی برای رسیدن به واقعیت‌ها از لابه‌لای احادیث مختلط وجود دارد و نیاز به قدرت تحمل و دید گسترده و باز دارد تا به تحلیل منصفانه بپردازند و واقعیت را باز یابند. اینجا است که ما به ضرورت استفاده از

^۱ الموسوعه التاريخ الاسلام، محمد هادي يوسفی غروي، ج ۱، ص ۱۵.

منابع «برون تاریخی» در پژوهش‌های تاریخی پی خواهیم برد. دانش‌هایی چون علم رجال، درایه، تراجم، اسناب و دیگر علوم در این عرصه اختلافات و تعارضات، خود را می‌نمایانند و ما ناچار به استفاده از آنها هستیم. از آنجا که تلاش شده است نوشتار حاضر بر اساس روایات و نقل‌های تاریخی مستند پایه‌ریزی شود، پیش از ورود به مباحث، آشنایی با کیفیت‌گزینش روایات و به اصطلاح امروزی حدیث پژوهی ضرورتی انکارناپذیر است. بدیهی است که در نگاه کلی نسبت به روایات، دو فعالیت پژوهشی و تخصصی انجام می‌گیرد:

الف. بررسی سندی

ب. بررسی دلالتی و محتوایی

در مورد اول، سند یک روایت مورد بررسی قرار می‌گیرد تا روایان و ناقلان حدیث بر اساس علم رجال شناخته شوند و ببینیم آیا قابلیت اعتماد به این حدیث با توجه به وضعیت راوی وجود دارد یا نه. در حوزه مباحث فقهی که ثمره بررسی یک روایت به انجام و یا ترک برخی از امور عبادی و امر و نهی در احکام فقهی مسلمانان منجر می‌شود، این بخش بررسی سندی از مهمترین قسمت‌های تحقیقات فقهی خواهد بود، اما در مباحث عقلانی و نقلی چون تاریخ اگر چه بررسی سندی دارای اهمیت است، ولی به اندازه مباحث فقهی نیست. پژوهشگران حوزه تاریخ معتقدند که اگر به سند احادیث به عنوان معیار نهایی در موضوع تاریخ اعتماد کنیم، بسیاری از نصوص و روایات کنار نهاده خواهند شد و ما با نصوص بسیار محدودی در مورد تاریخ اسلام و سیره نبوی و ائمه اطهار: مواجه خواهیم شد که جهت تحقیقات تاریخی کافی نخواهند بود.^۲

بنابر مطالب مذکور در بحث‌های تاریخی نمی‌توان از سند نقل‌ها به عنوان معیار اصلی‌گزینش یک روایت استفاده نمود، هر چند از میان چند نقل با سندهای گوناگون، پذیرش آن روایتی که از جهت سند کامل‌تر است، عقلایی‌تر خواهد بود و مقدم بر دیگر نقل‌ها می‌شود.

و اما در مورد بررسی محتوایی نیز ملاک‌هایی ذکر شده است که در مباحث تاریخی جایگاه ویژه دارد، شاید بتوان این ملاک‌ها را در چهار مورد زیر بیان نمود:

الف. عرضه روایت به قرآن طبق فرموده رسول اکرم^۹.

ب. عرضه روایت و تطابق آن با ویژگی‌های شخصیتی معصومانی که حدیث از آنان ذکر شده است و نیز با سبک و ادبیات گفتاری آنان.

۲. ر.ک: الموسوعة التاريخية الاسلام، پیشین، ج ۱، ص ۶۳. [استاد سید علی میرشریفی، محقق و مصحح «الجمال» شیخ مفید و برخی

دیگر از اساتید تاریخ نیز این عقیده را دارند]

ج. عرضه روایات به روایات دیگر و یافتن وجه تطابق و یا عدم تعارض بین روایات.

د. استفاده از داوری عقل در تحلیل و بررسی ارتباط منطقی بین قضایای تاریخی.

البته در «علم الحدیث»، «درایة الحدیث» و نیز «علم رجال» قواعد و اصولی وجود دارد که در سنجش فوق یاریگر محقق خواهد بود و روایات بر اساس قواعد این علوم مورد واکاوی و شناسایی قرار می‌گیرند و به عنوان دلیل یا مؤید جهت اثبات یا ردّ مدعاها در دستان محقق خواهند بود و در نوشتار حاضر نیز به تناسب نیاز به این منابع رجوع شده است.

از جمله مسایلی که در مورد مادر امام سجاد ۷ بسیار بحث‌انگیز و خدشه‌بردار می‌نماید، اختلاف اقوال در مورد این بانو است. البته در مباحث تاریخی و به ویژه تاریخ موالید و وفیات و حتی بسیاری از جریان‌های مهم تاریخی اختلاف‌های زیادی وجود دارد. مثلاً در مورد یگانه بانوی عصمت و طهارت حضرت زهرا ۳، اختلاف در اقوال هست. از این رو هم در تاریخ تولد و شهادت آن حضرت و هم در وقایع گوناگونی که در زندگی وی اتفاق افتاد کمتر به نقل واحد می‌رسیم. منشأ این اختلافات به ویژه در مورد بانوان را می‌توان در موارد زیر یافت :

الف. مسائل و جریان‌های سیاسی منشأ اختلاف در نقل‌های تاریخی بودند. پس از رحلت پیامبر ۹ به جز چهار سال خلافت حضرت امیر ۷ که آن هم با وجود جنگ‌های زیاد فرصتی برای تثبیت فرهنگ ناب محمدی ۹ و شیعی نبود، حکومت و خلافت در دست دشمنان علویان بوده و همین امر موجب شده است که اقوال نادرست و روایات دروغین جعل شود و اذهان و افکار عمومی را پریشان سازد.

ب. همیشه و در طول تاریخ، اخبار افرادی نگاشته می‌شد که به نوعی با درباریان در ارتباط بودند و اقشار دیگر یا نادیده گرفته می‌شدند و یا جهت نابودی شخصیت آنها متوسل به دروغ می‌شدند.

ج. زنان در تمامی جوامع و حتی جامعه کنونی ما به علت‌های گوناگونی که برخی از آنها مربوط به شخص آن‌ها بوده و برخی مربوط به نوع نگرش همسران آنان، در تاریخ کمتر از مردان برای خویش جایی باز نموده‌اند و در اغلب موارد به ویژه در مسایل اجتماعی و سیاسی مستوره و پرده‌نشین تاریخ بوده‌اند.

د. اختلاف نسخ که به علت اشکالات موجود در رسم الخط نویسندگان صدر اسلام بوده عامل مهم دیگری در اختلافات است، مثلاً اختلاف در زمان وفات حضرت زهرا ۳ به علت اشتباه در دو واژه «سبع» و «تسع» و تصحیف و دیگر مواردی که مربوط به تفاوت نسخه‌ها با یکدیگر بود، از این نمونه‌اند.

به هر حال، اختلاف موجود در اقوال یا مربوط به مسایل کلیّی مبحث است که در این صورت باید طبق مرجّحات باب تعارض، قولی را پذیرفت که شرایط راجح را دارد و یا مربوط به جزئیات است که در این حالت تا آنجا که به اصول و محکّمات ضربه‌ای وارد نسازد و منافاتی با جزئیات دیگر از لحاظ عقلی و نقلی نداشته باشد، به عنوان گزاره‌های تاریخی و در ضمن مجموعه اقوال مطرح می‌شود و نیازی به توجیّهات غیر موجه برای رسیدن به قول واحد نیست. برای مثال عظمت شب قدر از مسلمات نقلی است اما این که از بین شب‌های ذکر شده کدام حقیقتاً شب قدر است، نمی‌توان به قول واحد رسید پس برای رسیدن به قدر متیقن، مؤمنان شب‌هایی را که در متون روایی ذکر شده است به عنوان شب قدر احیاء می‌گیرند تا شب قدر حقیقی را درک کنند.

تأثیر نوع نگرش‌ها در گزاره‌های تاریخی

اندیشمندان گاه با نگرش محققانه به شخصیت‌های برجسته تاریخی پرداخته و برای اثبات و تبیین زوایای شخصی و شخصیتی آنان به استدلال عقلی و نقلی می‌پردازند و گاه برای انکار یک واقعه به ظاهر تاریخی که در واقع افسانه بوده و ساخته و پرداخته اوهام بشری است سالهای متمادی به کاوش و پژوهش می‌پردازند. شاید بتوان گفت در رابطه با برخی از مباحث تاریخی که غنای اعتقادی و فرهنگی جوامع به آنها بستگی دارد، توجه به چند نکته زیر ضروری و لازم است:

الف. چگونگی پرداخت به قضایای تاریخی

ب. شیوه‌ها و تحلیل روشی و ابزار اندیشمندان و تاریخ‌نگاران در نگرشی محققانه به شخصیت‌های تاریخی
ج. زوایای نگرشها و تحلیلهای تاریخی و پژوهش درباره توجیه و تفسیر قضایای تاریخی.

د. فلسفه اختلاف برداشت‌ها که گاه موجب تضاد و تضارب آرای مورخان می‌شود و خوانندگان تاریخ را در کوره راه‌های تردید و ابهام قرار داده و در واقع بن‌بستی برای پذیرش یا انکار قضیه فراراه علاقمندان به تاریخ قرار می‌گیرد.

بحث درباره هر یک از این نکات مجال زیادی می‌طلبد و ما به گونه‌ای مختصر و گزیده به آنها می‌پردازیم. در قضایای تاریخی به ویژه تاریخ اسلام از دو منبع مهم می‌توان یاری جست:

الف) کتابهای روایی که تاریخ را از منظر کلام معصوم ۷ به ما می‌نمایانند.

ب) کتب تاریخی که کمترین فاصله را با زمان واقعی حادثه و یا نقل حادثه تاریخی دارند.

به عبارت دیگر در تاریخ اسلام باید به کتابهای روایی و تاریخی سده سوم مانند بصائر الدرجات، الکافی و وقعه

صفتین و... رجوع شود. گفته شده است که از صدر اسلام، تاریخ‌نویسی به دو شیوه متفاوت بوده است :

۱. تک‌نگاری که در آن موضوعات تاریخی به مبحث خاصی اختصاص داشته است و معمولاً عبارت بود از «اخبار»، «وقعه» و «مقتل» و این شیوه در قرن اول و دوم و در مواردی هم در قرن سوم رایج بوده است.

۲. تاریخ عمومی که بیشتر در قرن سوم و چهارم مطرح شد و در این شیوه آثار تاریخی به صورت تاریخ عمومی و دوره‌ای بوده است و بر اساس ترتیب خلفا و یا به صورت سالشمار مسایل تاریخی را عرضه می‌کرده مثل تاریخی یعقوبی، دینوری و...^۲

نکته دیگر اینکه گاهی پژوهشگران به بررسی یک شخصیت تاریخی پرداخته و او را از زوایای گوناگون تحلیل کرده و در پی ارایه نکات اخلاقی، تربیتی و یا اجتماعی و سیاسی هستند و گاه اصل وجود شخص به عنوان یک گنجینه تاریخی مورد پژوهش قرار می‌گیرد تا با پیراستن اکاذیب و تثبیت شخصیت واقعی او دامان تاریخ از هرگونه گزافه‌گویی و یا نسبت‌های غیرواقعی پاک شود. این زاویه‌ها در تحلیل‌های تاریخی تأثیری مستقیم و بسزا دارد. از این رو باید مورد توجه ویژه قرار گیرد و با توجه به زاویه دید نگارنده به مطالعه مبحث تاریخی بپردازیم.

در نوشتار حاضر از کتب متعدد مربوط به پنج قرن اول دوره اسلامی استفاده شده است و اگر چه در کتب مربوط به قرون ششم به بعد نیز مطالب فراوانی بوده و گاه نیز استفاده شده است، اما بنای ما بر استفاده از کتب اولیه بوده و زمانی که احساس کردیم، کتاب‌ها جهت گزارش‌دهی از نقل‌های پیشین استفاده نموده‌اند، تحقیق را به منابع تا آن زمان متصل کرده و از تکرار پرهیز نمودیم. بدیهی است که برخی صاحب‌نظران و اندیشمندان در علوم خاصی به عنوان یک مرجع معتبر مطرح هستند و اگر چه فاصله زمانی با صدر اسلام دارند اما به علت اهمیت شخصیت علمی، آرای آنان مطرح شده و مورد توجه قرار گرفته‌اند که در این موارد تقدم زمانی مورد نظر نبوده، بلکه میزان مهارت این افراد در علم خاص مورد نظر بوده است.

🔗 **مقدماتی درباره شخصیت مادران ائمه :**

از آنجا که حضرت شهربانو به عنوان مادری پاک در تاریخ اسلام مورد بررسی قرار می‌گیرد، به نظر می‌رسد پرداختن به چند مبحث مقدماتی که پیش نیاز این نوشتار است، ضرورت بسیار دارد. از این جهت به صورت کلی چهار بحث بنیادین را در این مورد پی می‌گیریم :

🔗 **مادران معصومان :**

در زیارات ائمه اطهار : واژه «ارحام مطهره» را می‌بینیم که در کنار «اصلاب شامخه» می‌آید و سند بسیار معتبری است بر این که مادران امامان بزرگوار، انسان‌های برگزیده و شایسته‌ای هستند که ظرف وجودی خویش را گسترش داده و قابل و لایق میزبانی این انوار مقدسه شده‌اند. برخی از این بانوان در سرزمین‌های غیراسلامی می‌زیسته‌اند و هیچ دلیلی بر مسلمان بودن آنها نیست - و البته اصراری بر این اثبات هم نیست - و گاه به وسیله

^۲. منابع تاریخ اسلام، رسول جعفریان، ص ۱۱۰.

رؤیا با حقیقت آشنا شده و پیش از پذیرش اسلام در نشئه مادی و دنیوی، در عالم خواب دل در گرو اسلام نهادند و یا توسط رؤیاها به گونه‌ای راهنمایی می‌شدند تا نهایت حرکت آنها به سرمنزل مقصود باشد و به این افتخار عظیم دست یابند.

از آنجا که در نوشتار حاضر به دلایل علمی و استنادات عقلی و نقلی می‌پردازیم از ذکر این موارد می‌پرهیزیم و به همین اشاره بسنده می‌کنیم که خواب اگر چه حجت نیست و تعیین کننده مطلق رفتارهای انسانی نمی‌باشد، ولی راهنمایی است که نمی‌توان آن را انکار نمود و در زندگی راهنمایان و هدایتگران بشریت، همچون رسول گرامی^۹ نیز تأثیر بسزایی داشته است. البته در برخی از موارد مقوله خواب چنان به دیده افراطی و با بزرگنمایی مورد بحث قرار می‌گیرد که حتی موجب کمرنگ شدن واقعیت‌های موجود و مربوط به یک بحث می‌شود.

توجه به مادران در صدر اسلام بیش از امروز مورد نظر بوده است به گونه‌ای که کتابهایی اختصاصی در مورد مادران نگاشته می‌شد و حتی در دوره جاهلیت این مسأله از اهمیت خاصی برخوردار بود. در کتاب‌های تاریخی آمده است که برخی از قبایل به نام مادران و زنان شناخته می‌شدند؛ قبایلی چون بنو باهله، بنو خندف (خندف همسر الیاس بن مضر)، بنوطهیه، قبایل اوس و خزرج که بنو قیلۀ خوانده می‌شدند و نیز غساسنه که به مادرشان ماریه نسبت داده می‌شدند و قبایل دیگر از این نمونه‌ها بسیار هستند.^۴

ابن ندیم در کتاب «الفهرست» خود بخشی را به عنوان «کتاب الامهات»^۵ اختصاص داده است و در این قسمت از موارد زیر نام می‌برد:

- کتاب امهات اعیان بنی عبدالمطلب

- کتاب امهات الاولاد

- کتاب امهات الخلفاء

- کتاب امهات النبی

- کتاب امهات السبعه من قریش

نویسندگان این کتاب‌ها افراد بزرگی چون ابن هشام کلبی، مدائنی، ابن حبیب بغدادی و ابوجعفر محمد بن حبیب بن امیه بن عمرو و... بوده‌اند که البته بسیاری از کتاب‌های آن عصر به دست ما نرسیده است. در هر حال، پرداختن به زندگی و شخصیت مادران در قالب یک کتاب اختصاصی مرسوم بوده است و متأسفانه بعدها به استثنای کتب تراجم ویژه زنان، این نوع نوشته‌های خاص به نگاشتن چند سطر و یا چند صفحه‌ای مطلب در مورد زنان و مادران نه به گونه‌ای استقلالی بلکه به طور ضمنی در کنار همسران و یا فرزندانشان مبدل شد. لازم به ذکر است که در چند دهه اخیر حرکتی ایجاد شده است و کتاب‌هایی توسط علی محمد علی بن دخیل، دکتر

^۴ المرأة بین الجاهلیة و الاسلام، محمد حامد الناصر و خوله درویش، ص ۱۱.

^۵ کتاب الفهرست، ابن ندیم، ص ۹۱ (فهرس الكتب).

عایشه بنت الشاطیء، الحسون و برخی از نویسندگان ایرانی نگاشته شده است ولی با مراجعه به این کتب دیده می‌شود که بیشتر به بانوان مشهوری چون حضرت آمنه، خدیجه ۳، فاطمه بنت اسد و حضرت زهرا ۳ پرداخته شده و در موارد دیگر به همان گزارشگری تاریخی - آن هم در حد اختصار - اکتفا شده است و مادران دیگر ائمه از مادر امام سجاد ۷ تا امام زمان ۷ کمتر مورد تحلیل و پژوهش عمیق قرار گرفته‌اند و حتی کتاب‌هایی که در مورد مادر امام زمان ۷ نوشته است، بیشتر جنبه داستانی و ادبی به خود گرفته است تا تحلیلی و پژوهشی.

✍ ارحام مطهره

در زیارت حضرت پیامبر اکرم ۹ آمده است که:

«و اودعته الاصلاب الطاهرة و نقلته منها الى الارحام المطهرة لطفاً منك له و تحننا منك عليه»^۶

و او را در صلب‌های پاک نهادی و از آنجا به رحم‌های پاک منتقل نمودی و این لطف تو است نسبت به او (پیامبر) و رحمتی است از جانب تو بر او.

همچنین در دعاهای دیگری می‌خوانیم که :

«اشهد يا رسول الله أنك كنت نوراً في الاصلاب الشامخة و الارحام المطهرة لم تنجسك الجاهلية بانجاسها...»^۷

ای رسول خدا! شهادت می‌دهم که نوری بودی در صلب‌های پاک و رحم‌های پاکیزه که آلودگی دوره جاهلیت تو را آلوده نکرد. در مورد امام حسین ۷ در زیارت وارث^۸، اربعین^۹ و دیگر زیارتنامه‌های مربوط

به آن حضرت همین عبارت آمده است که نمایانگر عظمت والای حضرت زهرا ۳ است اما افزون بر این دو پیشوای بزرگ، در برخی از روایات نقل شده است که این صفت برای همه مادران معصومان و ائمه : ذکر شود. در «المزار» شیخ مفید آمده است که امام صادق ۷ در پاسخ کسی که از چگونگی زیارت امام حسین ۷ و دیگر ائمه : می‌پرسد، فرمود خطاب به همه معصومان: گفته شود :

... لم تزالوا بعين الله ينسخكم في اصلاب مطهرة و ينقلكم في ارحام المطهرات لم تدنسكم الجاهلية الجهلاء و...»^{۱۰}

همواره شما به عنایت خداوند در صلب‌های پاک قرار داشتید و به رحم‌های پاک و مطهر منتقل شدید و جهالت جاهلان (ظاهراً از دواج‌های نامشروع دوره جاهلیت) شما را آلوده نکرد.

۶. الاقبال باعمال الحسنه، سید بن طاووس، ج ۳، ص ۱۲۶.

۷. ر.ک: مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، ص ۳۲۱ و ۳۲۴.

۸. همان، ص ۴۲.

۹. الاقبال بالاعمال الحسنه، پیشین؛ مصباح کفعمی، ص ۵۰۱.

۱۰. کتاب المزار، شیخ مفید، ص ۱۸۷.

بنابراین سخن که از معصوم نقل شده است، همه مادران ائمه از پاکان و مطهرات بوده‌اند و اگر جز این را بپذیریم به بیراهه رفته‌ایم زیرا عقل اقتضاء می‌کند که مظروف‌های پاک و برگزیده در ظرف‌های پاک قرار گیرند و این یعنی متمیم قابلیت قابل. برگزیده بودن مادران ائمه: از هر نژاد و نسب که باشند و با هر دین و آیین که قبل از ازدواج با معصوم داشته‌اند، اصلی مسلم است و این از روایات متعددی استفاده می‌شود که واژه‌های «الارحام المطهره» را به دنبال «الاصلاب الشامخه» بیان می‌کند.

✍️ «بحثی درباره ام ولد» در فقه اسلامی

ام ولد اصطلاحی فقهی است و به کنیزی که از مولای خویش صاحب فرزند شده باشد، اطلاق می‌شود. اصطلاح دیگری در علم فقه وجود دارد که با «أم ولد» ارتباط مستقیم دارد و آن «استیلا» است. هنگامی که مردی از کنیز خویش فرزند بخواهد و با وی معاشرت کند و کنیز از مولای خود صاحب فرزند شود، آن کنیز «ام ولد» محسوب می‌شود و صاحب او از فروش این کنیز منع می‌شود و تصرفات دیگر نیز بر او ممنوع است و چون فرزند او آزاد است و فرزند نمی‌تواند مالک پدر و مادر خود شود، این کنیز بعد از مرگ همسرش از سهم الارث فرزندش آزاد می‌شود.^{۱۱} در سده‌های پیشین کتاب‌هایی اختصاصی در مورد این افراد نگاشته

می‌شد. به عنوان نمونه مصنف «کتاب الفاخر» که از مصنفان امامیه است و شیخ طوسی در کتاب فهرست خود نام او را آورده است، ۶۷ کتاب دارد که یکی از آنها به نام «کتاب ام ولد» است و این اهمیت قضیه را می‌رساند.^{۱۲} در کتاب «المحبر» فصلی دارد با عنوان «ابناء امهات الاولاد من الخلفاء» که به نام مادر یزید ناقص، برادرزاده شهربانو اشاره می‌کند.^{۱۳}

در این قسمت از نوشتار، بحث در موارد فقهی و حقوقی «امهات الاولاد» نیست، بلکه جنبه تاریخی و اخلاقی قضیه مورد نظر است. در صدر اسلام دختران و زنانی که به اسارت گرفته می‌شدند با شرایط خاصی یا به فروش می‌رسیدند و سپس به امر مولی ازدواج می‌کردند و یا اگر از خانواده‌ای اصیل و معروف بودند به تزویج اعراب در می‌آمدند. آنچه مهم است این که اسلام فاصله طبقاتی بین زنان را که محصور در واژه‌های «حرّه» به معنای زن آزاده یا آزاد زن و «امّه» یا کنیز بودند، برداشته و جهت احیای حقوق انسانی کنیزان در برخی موارد به تمجید و ستایش از آنان پرداخته است.

مرحوم کلینی با ذکر سلسله سند معتبری از امام سجاد ۷ نقل می‌کند که حضرت فرمود:
قال رسول الله ۹: اطلبوا الاولاد من امهات الاولاد فان فی ارحامهن برکة؛^{۱۴} پیامبر اکرم ۹ فرمود: از امهات اولاد (کنیزان صاحب فرزند) طلب

^{۱۱}. شرح لمعه، شهید ثانی، ج ۲، ص ۱۷۵ و ج ۱، ص ۲۱۳.

^{۱۲}. الفوائد الرجالیة، سید بحر العلوم، ج ۳، ص ۲۰۳.

^{۱۳}. المحبر، محمد بن حبیب بصری، ص ۴۵.

^{۱۴}. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج ۵، ص ۴۷۴.

فرزند کنید. به راستی که در رحم‌های آنان برکت هست.

به هر حال روایات زیادی در زمینه «استیلا» و فرزند خواستن از کنیزان وجود دارد که ما از آنها می‌گذریم و در این مقال به موضوع اصلی کتاب یعنی «شهربانو» در مقام یکی از امهات اولاد می‌پردازیم. در نوشتار حاضر خواهیم گفت که طبق برخی نقل‌ها شهربانو «ام ولد» بوده و از اُسرای جنگی به شمار می‌رفت و نقل‌های متعددی هم شاهزاده بودن وی را با صراحت تمام اظهار می‌کند و این دو قابل جمع هستند.

حال، سؤال این است که آیا در فقه شیعه می‌توان بین ام ولد بودن و شاهزادگی جمع نمود؟ اگر چنین نیست چرا شیخ مفید و ابن ادریس حلی که از برجسته‌ترین فقهای شیعه هستند، چنین کرده‌اند؟

در بین نقل‌های تاریخی چندین مورد عبارت «أمّام ولد وهی شاه زنان بنت کسری یزدجرد» دیده شده که اکثر این نقل‌ها از سوی فقها مطرح شده است. از آنجا که مباحث مربوط به «أم ولد» و شرایط و ویژگی‌های آنها ارتباط مستقیم با فقه و حقوق اسلامی دارد، بررسی وجه جمع مذکور دارای اهمیت ویژه‌ای است و در این زمینه استفاده از آرای فقها مقدم بر نقل‌های مورخان است.

ابن ادریس حلی (م ۵۹۸) در باب زیارات از کتاب الحج «السرائر» می‌نویسد:

و قد ذهب شيخنا المفيد في كتب الارشاد... و أنّ علي الأكبر هو زين العابدين أمّام ولد وهی شاه زنان بنت کسری یزدجرد؛^{۱۵} شیخ مفید در کتاب ارشاد بر این قول است که... علی اکبر همان زین العابدین^۷ است و مادرش ام ولد بوده و او شاه زنان دختر یزدجرد است.

البته ابن ادریس در کتاب فقهی خود این مطلب را می‌نویسد و آن را به نقل از شیخ مفید^۴ که افقه الفقها بود، می‌آورد. حداقل مطلب این است که اگر این دو یعنی ام ولد بودن و شاهزادگی (نَسَب شاهانه) با هم قابل جمع نبودند و اشکال فقهی در این جمله بود، اشاره‌ای از سوی این فقهای بزرگ به مسأله می‌شد. افزون بر ابن ادریس، فقهای پیشین نیز به این عبارت «... و امه شاه زنان بنت کسری یزدجرد» ایراد نگرفته‌اند.

اگر گفته شود که شیخ مفید شخصیتی بود که فقهای عصرهای پس از او قادر نبودند اشکال به اقوال او نمایند، خواهیم گفت که ابن ادریس در ذیل همین جمله مذکور در باب علی اکبر یا علی اصغر بودن امام سجاد^۷ به شیخ مفید ایراد می‌گیرد و نظر نهایی خویش را طبق نقل مورخان می‌دهد که خلاف نظر شیخ مفید است و اگر در زمینه «ام ولد و هی شاه زنان» اشکالی - آن هم به لحاظ فقهی - وارد بود، حتماً ابن ادریس مطرح می‌کرد. پس به همین دلیل که شیخ مفید یک فقیه وارسته بوده و ماجرای ام ولد هم فقهی است و وی صریحاً نظر خود را بیان نموده و ابن ادریس هم اشکال خود در زمینه تاریخ را آزادانه بیان نموده و در این مورد ساکت مانده است، پس جمع این دو مسأله خالی از اشکال است. نکته دیگر این که افزون بر عدم اشکال جمع بین شاهزادگی و ام ولد بودن در فقه، در علم لغت نیز موارد زیادی وجود دارد که این جمع دیده می‌شود. ابوالعباس مبرّد که مادر علی بن

^{۱۵}. السرائر، ابن ادریس حلی، ج ۱، ص ۶۵۵.

الحسین ۸ را سُلَافه و از دختران یزدگرد می‌داند که نَسَب و نژاد وی معلوم است اشاره می‌کند که نوشته بود: پس از وفات رسول خدا ۹ در میان شما فرزندی برتر از علی بن حسین به دنیا نیامده است و مادر او «أم ولد» بود. از طرفی نگارنده این سطور با صاحبان نظریه عدم جمع - شاهزادگی و ام ولد بودن - صحبت کرده و دلیل آن بزرگواران همان حدیث «اکرموا کریم قوم...» بوده و دلیل اصولی و یا فقهی خاصی در میان نبوده است و ما در جای خود به این حدیث خواهیم پرداخت.

نظام برده‌داری و فرهنگ اسلامی

در دوره جاهلیت به علت فاصله طبقاتی در جوامع بشری و به ویژه شبه جزیره عربی، کنیزان و بردگان زیادی وجود داشت و رفتارهای ناپسندی نسبت به آنان اعمال می‌شد. پیامبر گرامی اسلام ۹ عموم مردم را به رفتار نیک با بردگان توصیه می‌نمود و می‌فرمود که بیش از طاقت آنان بار بر دوش آنها نگذارند و آنان را از آنچه خود می‌خورند اطعام کنند و موارد دیگری که از ذکر آنها می‌گذریم. مبارزه فرهنگ اسلام با رفتارهای جاهلی به دو شکل صورت می‌گرفت:

- الف. در قالب آموزه‌های شریعت و به صورت اوامر و نواهی اعلام می‌شد که عملی انجام یا ترک شود.
 - ب. در سیره و رفتار پیامبر گرامی اسلام و ائمه: به صورت عملی، مبارزه با رفتارها صورت می‌گرفت.
- در بخش اول روایت‌هایی وجود دارد که پرداختن به آنها وقت زیادی می‌طلبد و ما برای نمونه برخی را ذکر می‌کنیم. چنان که پیش از این گفته شد پیامبر اکرم ۹ به ابوذر می‌فرمود:
- ... اطعموهم ممّا تاكلون و البسوهم ممّا تلبسون و...؛^{۱۶}

... و از آنچه می‌خورید آنها را اطعام کنید از آنچه خود می‌پوشید آنها را ببوشانید...
امام کاظم ۷ یاران خود را فرا خوانده و آنان را به ازدواج با کنیزکان بر می‌انگیخت و می‌فرمود:

اتخذوا القیان فانّ لهنّ فطناً و عقولاً لیست الکثیر من النساء؛^{۱۷}

کنیزکان را برای ازدواج برگزینید به درستی که آنها زیرک هستند و درایتی دارند که بیشتر زنان ندارند.
هوش و ذکاوت کنیزان چنان زبانزد اعراب شده بود که حتی عمر بن خطاب می‌گفت:

لیس قومٌ اکیس من اولاد السراری لانّهم یجمعون عزّ العرب و دهاء العجم؛^{۱۸}

^{۱۶}. الغارات، ص ۶۶؛ الامالی، ج ۱، ص ۴۰۳؛ الاعمال المانعۀ من الجنۀ، ص ۲۹۱.

^{۱۷}. ر.ک: الاتحاف بحب الاشراف، ص ۵۵.

^{۱۸}. نصر الدرّ، ابوسعید الآبی، ج ۱، ص ۳۹.

هیچ قومی زیرک‌تر از فرزندان کنیزان نیستند. زیرا آنها عزت و مجد عرب و هوش و ذکاوت (عجم) غیر عرب را با هم جمع کرده‌اند. در مورد مبارزه عملی روایت است که اهل مدینه رغبت و میلی به ازدواج با جاریه‌ها و کنیزان نداشتند، تا این که علی بن الحسین^۷ متولد شد و با دیدن چنین پدیده‌ای آنها نسبت به این زنان تمایل پیدا کردند.^{۱۹} ازدواج پیامبر اکرم^۹ با کنیزان از جمله مبارزه‌های عملی با رفتارهای جاهلی نسبت به بردگان و کنیزان است، ازدواج با صفیه دختر حبیب بن احطب و جویریة، دختر حارث بن ابی‌ضرار از این نمونه‌ها هستند. در مورد ازدواج با جویریة چند قول است.

عبدالله بن ابی‌بیض، از قول مادر بزرگ خود که خدمتکار جویریة، همسر پیامبر بود، نقل می‌کند که: از جویریة شنیدم که می‌گفت: «پدرم فدیه مرا معادل فدیه زنان دیگری که اسیر شده بودند به ثابت بن قیس شماس پرداخت کرد. آن گاه رسول خدا از من خواستگاری فرمود و با من ازدواج کرد.» ولی عایشه معتقد است که خود پیامبر جویریة را با پرداخت فدیه آزاد نمود.

واقدي مي‌گويد:

حدیث عایشه که گفته بود پیامبر تعهد جویریة را پرداخته و او را آزاد کرده و سپس به او ازدواج کرد، به نظر ما صحیح‌تر است.^{۲۰} به هر حال این روش‌های مبارزه عملی با یک فرهنگ در بیشتر مواقع تأثیرگذارتر از ارایه حکم یا قانون است. تزویج زینب بنت جحش، دختر عموی پیامبر که از اشراف قریش بود و موقعیت اجتماعی خاصی از جهت نسب در بین اعراب داشت به زید بن حارثه که غلام و برده‌ای بیش نبود، نیز از مظاهر مبارزه با رفتارهای جاهلی و معیارهای غیرانسانی بود که ارزش‌گذاری را بر اساس سن و نسب و نژاد و رنگ می‌دانستند. نوع نگرش اهل بیت: به پدیده برده‌داری و این که با شنیدن جمله‌ای ظریف و یا دیدن رفتاری شایسته از آنان اقدام به آزاد کردن آنها می‌کردند و برای این عمل پیوسته به دنبال بهانه‌ای بودند، از جمله مبارزه‌های عملی است. جویریة می‌گوید:

من در مسجد الحرام ایستاده و منتظر خدمتگزار خود بودم که امام صادق^۷ مرا مشاهده کرده و فرمود: ای ام‌عثمان! برای چه اینجا ایستاده‌ای؟

عرض کردم: منتظر آمدن خدمتگزار خود هستم. فرمود: مگر او را آزاد نکرده‌اید؟ گفتم: نه. فرمود: پدر او را هم از قید بندگی آزاد نکرده‌اید؟ گفتم: نه ولی جد او را آزاد کرده‌ایم. امام فرمود:

بنابراین، این شخص دیگر خدمتگزار نیست، بلکه او برادر دینی شما محسوب می‌شود.^{۲۱}

افزون بر موارد مذکور، در نقل‌های تاریخی شواهدی می‌یابیم بر نگرش منفی گروهی نسبت به کنیزان و بردگان که البته برخوردارها و نگرش‌ها بیشتر در دوران خلافت خلفای اموی و عباسی وجود داشته است و گویی در این

^{۱۹}. مرآة الجنان و عبرة الیقطان، یافعی، ج ۱۱، ص ۱۵۱ و ۱۵۲.

^{۲۰}. المغازی، محمد بن عمر واقدي، ترجمه محمود «مهدوي دامغانی»، ج ۱، ص ۳۰۷.

^{۲۱}. التهذیب، شیخ طوسی، ج ۴، ص ۲۵۳.

مسأله نیز بازگشتی به دوره جاهلیت بوده است و این موارد بسیار نادر است. گوستاولوبون فرانسوی در کتاب «تمدن اسلام و عرب» از برخورد خوب مسلمانان با بردگان، مطالب مفید و زیادی می‌نویسد.^{۲۲}

در «الآغانی» آمده است که :

فردی وقتی اطلاع یافت که شخصی از قبیله بنی‌سلیم با کنیزی ازدواج کرده است دستور داد تا او را حاضر کردند و صد تازیانه به وی زد، سپس همسرش را از او جدا کرده و موهای سر و ریش و ابروهایش را تراشید.^{۲۳}

گفتگوی اهانت‌آمیز هشام بن عبدالملک با زید بن علی بن الحسین ۷ که او را مذمت کرده و می‌گوید «با این که مادر تو ام ولد است ادعای خلافت می‌کنی!»^{۲۴} از این نمونه‌ها است. سخنان منصور دوانیقی با عبدالله بن حسن، نفس زکیه نیز پیرامون همین مسأله است منتهی در اینجا عبدالله بن حسن، منصور و بنی‌عباس را به خاطر ام ولد بودن مادرشان مذمت می‌کند و منصور برای او می‌نویسد که بهتر از علی بن الحسین ۷ کسی در آن زمان نبوده و مادر او ام ولد است و اشاره به مادر امام سجاد ۷، یعنی شهربانو می‌کند و باز می‌نویسد که بهتر از محمد بن علی بن الحسین ۷ در زمان حاضر کسی نیست و جدّه او ام ولد بوده است و اینجا هم اشاره به شهربانو، جدّه بزرگوار امام باقر ۷ می‌کند و این تحقیر را رفع می‌کند. ما، در مباحث آینده به تناسب بحث، این موارد را ذکر خواهیم کرد و در این مقال تنها به جایگاه کنیز و تساوی هویت او با زنان حرّه پرداختیم.

خلاصه کلام این که احکام فقهی و به ویژه بحث کفّارات که در رأس اغلب احکام آن، آزاد کردن بردگان مطرح شده است و سیره و سخن معصومان درباره کنیزان و بردگان نمایانگر این است که با نظام برده‌داری باید مبارزه کرد و در فرهنگ اسلامی هیچ تفاوتی بین حرّه و کنیز وجود ندارد و آنچه باعث امتیاز آنها از یکدیگر می‌شود، تقوا و شایستگی و پاکدامنی آنها است نه حسب و نسب و نژاد (ان اکرمکم عندالله اتقیکم).

اکرام اسیر در فرهنگ اسلامی

در معارف دین اسلام حقوق ویژه‌ای برای اسرای جنگ‌ها تدوین شده است که توجه به آنها در پژوهش حاضر ضروری است و ما به اختصار به ذکر برخی از آنها می‌پردازیم. احسان به اسرا که از نصوص مربوط به جنگ بدر استخراج می‌شود، اطعام اسیران به عنوان واجب شرعی، اعطای پوشاک و توجه به امور روانی مربوط به اسرا، رفتار توأم با رحمت و رأفت، یاری آنها در انجام امور شخصی و مداوای آنان در صورت بیماری و ارشاد و هدایت اسیران از اموری است که در آیات و روایات بر آنها تأکید شده است و مسلمانان مأمور به اجرای این امور هستند. از سوی دیگر برخی از رفتارهایی که پیش از اسلام در جوامع انسانی صورت می‌گرفت، پس از ظهور اسلام نهی شد. جدا کردن زنان از فرزندانشان و به قتل رساندن آنها به ویژه زمانی که کودک یا زن یا پیر و کهنسال باشند، از این موارد نهی است. در احکام مربوط به اسیر آمده است که حتی اگر اسرا اهل فساد و بغی

^{۲۲}. تمدن اسلام و عرب، گوستاولوبون، ص ۶۶۴ - ۶۶۹.

^{۲۳}. الآغانی، ابوالفرج اصفهانی، ج ۴، ص ۱۵۰.

^{۲۴}. العقد الفرید، ابن عبد ربه اندلسی، ج ۴، ص ۱۶۰.

باشند، بدون اجازه امام نباید آنها را کشت و اگر هم حکم قتل آنها داده شد، اجازه سوزاندن ندارند. یکی از موارد مهم که ارتباط نزدیک با موضوع حاضر دارد، اکرام اسراء است. روایاتی همچون «اکرموا کریم کل قوم» و «اذا اتاکم کریم قوم فاکرموه و ان خالفکم»^{۲۰} از جمله دستورهایی اکید معمار بزرگ دین اسلام پیامبر گرامی است که نسبت به اسرای جنگها باید اجرا شود. روایت دیگری در این زمینه از رسول گرامی اسلام ذکر شده است که مؤید روایات پیشین است. پیامبر ۹ فرمود: ارحموا ثلاثاً: عزیز قوم ذل و غنی قوم افتقر و عالماً تتعالب به الجهال؛^{۲۱} عزیز هر قومی را که ذلیل شده است، محترم بدانید و نیز ثروتمندان قومی که فقیر شده‌اند و عالمی را که بازیچه جهال شده است. صاحب کتاب «الاسیر» با استفاده از روایات به تبیین و تفسیر واژه «اکرام» پرداخته و می‌نویسد:

و المراد من الاکرام هنا علی ما استشهد به امیرالمؤمنین ۷ هو رعاية حرمة الامیر حسب ما کان له من الشخصية الاجتماعية فی قومه و وطنه بحيث لو لم یراع لکان سلباً لحقه و حظاً عن کرامته و از عاجاً له و...؛^{۲۲}

منظور از اکرام در روایات مذکور بنابر آنچه که حضرت امیر ۷ فرمود، رعایت حرمت اسیر به لحاظ شخصیت اجتماعی او در میان قوم و سرزمین او است به گونه‌ای که اگر این حرمت مراعات نشود، حقی از وی (اسیر) سلب شده باشد و از بزرگواری او کاسته شود و اهانتی نسبت به او محسوب گردد و...

نویسنده مذکور با توجه به نصوص، مصداق‌های اکرام را در چند مورد ترسیم می‌نماید که فهرست‌وار ذکر می‌کنیم:

الف. نفروختن آنان (عدم بیعهن) که با استفاده از روایت «لایجوز بیع بنات الملوک و ان کن کافرات»^{۲۳} و سخن حضرت علی ۷ به عمر بن خطاب در مورد نحوه عمل با اسراء، این برداشت شده است. البته ما در مورد صحت و سقم این نقل تاریخی در آینده سخن خواهیم گفت.

ب. آزاد کردن اسراء (عتقهن و تحریرهن)

ج. تزویج آنها به کسی که آزادانه انتخاب می‌کنند و کفو و هم شأن آنها است که صاحب جواهر^{۲۴} بحث مفصلي در این مورد دارد.

گفتنی است که در مورد کفویت شهربانو با امام حسین ۷ در این کتاب سخنی به میان نیامده است و شاید از تعبیر امام علی ۷ در مورد مجرد و جوان بودن امام حسین ۷ و نیز شواهد و قرائن خارجی که تناسب سنی می‌تواند یکی از آنها باشد، چنین مطلبی استخراج شده است.

^{۲۰} جامع الاحادیث، ج ۱۳، ص ۱۸۰؛ تاریخ البیهقی، ج ۸، ص ۱۶۸؛ سنن ابن ماجه، ص ۳۷۱۲؛ مستدرک کالوسایل، ج ۸، ص ۳۹۵ و ج ۱۱، ص ۱۳۲ و ج ۱۵، ص ۴۸۲.

^{۲۱} کنز العمال، المتقی الهندی، ج ۱۵، ص ۸۳۰؛ الدرّة الباهرة، شهید اول، ص ۱۸.

^{۲۲} الاسیر، علی احمدی میانجی، ص ۲۱۸.

^{۲۳} الکامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۸۵.

^{۲۴} جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، محمدحسن نجفی، ج ۲۱، صص ۱۴۰ و ۱۴۱.

د. جلوگیری از فروش آنها در بازار به شیوه دیگر اسیران و قیمت‌گذاری بر آنان تا هر که بخواهد زیادتین قیمت را بپردازد و آنها را خریداری کند. البته این مطلب بنابر روایت دیگر است.^{۳۰}

به هر حال در فرهنگ و معارف دین اسلام توجه خاصی به اکرام اسیران شده است و از آنجا که اسیر شدن شهربانو در بحث‌های آینده اثبات می‌شود، طبق روایات و نقل‌های تاریخی به این مختصر پرداختیم.

➤ پیشینه تحقیق در مورد شهربانو

پیشینه‌شناسی از جمله مراحل مهم و اساسی در روند تحقیق است و هر پژوهش‌ای پیش از آن که متولد و بر روی کاغذ ثبت شود، باید در اندیشه پژوهشگر ایجاد شده و در کتاب‌ها یا رساله‌های علمی جستجو شود. آشنایی با آرای گوناگون و پیدا کردن حلقه‌های مفقوده تحقیق و نیز پیدا کردن نقطه توقف پژوهشگران پیشین از نتایج بسیار مهم این بخش تحقیق یعنی پیشینه‌شناسی است. در یک نگاه کلی آثاری که شهربانو را مورد بررسی قرار داده‌اند به چهار بخش تقسیم می‌شوند: الف. آثاری که به صورت عام به مادران ائمه ۷ پرداخته‌اند و مختصری از شرح حال شهربانو به عنوان مادر امام ۷ نوشته‌اند.

ب. آثاری که در آنها اختصاصاً به شخصیت این بانو پرداخته شده است.

ج. آثاری که در ضمن زندگی همسر و یا فرزند آن بزرگوار به شخصیت او پرداخته‌اند.

د. آثاری که در حاشیه مباحث میراث فرهنگی و باستان‌شناسی به خاطر ارتباط این بانو با بقعه بی‌بی شهربانو شخصیت شهربانو را مطرح نموده‌اند.

اخیراً کتاب‌هایی به طور اختصاصی در مورد مادران ائمه: نگاشته شده است که برای نمونه به یک مورد اشاره می‌کنیم. در کتابی که عنوان آن «مادران آسمانی» است، مشاهده می‌شود بخش مربوط به حضرت شهربانو سیزده صفحه را شامل می‌شود که تنها دو صفحه و نیم از آن مربوط به شهربانو، مادر امام سجاد ۷ است و این بانو در حاشیه قرار گرفته و بقیه صفحات به زندگی امام معصوم و یا فرزند امام اختصاص یافته است. تیرهای مناقب حضرت امام حسین ۷، القاب آن حضرت، وقایع مهم دوران امامت آن حضرت! در بقیه صفحات بخش مربوط به شهربانو دیده می‌شود. در بخشی از این کتاب آمده است:

ما به خاطر رعایت سیاق این مجموعه عنایتمان ابتداء به ذکر مناقبی از حضرت امام حسین ۷ بوده و به تولد امام زین العابدین قطع نظر از اینکه مادر او که (چه کسی) بوده است می‌پردازیم!^{۳۱}

کتاب‌های دیگری با همین مضامین به نگارش در آمده و تقریباً تمامی آنها توسط نگارنده اثر حاضر، دید شده که عموماً از همین مسأله حاشیه نویسی رنج می‌برند.

از آنجا که آشنایی با کتاب‌هایی که تاکنون به گونه اختصاصی در مورد شهربانو، مادر امام سجاد ۷ مطالبی داشته‌اند

^{۳۰}. ال‌اسیر، پیشین، ص ۲۲۱.

^{۳۱}. مادران آسمانی، بهاء الدین قهرمانی نژاد، (شایق)، ص ۱۱۵.

در روند پژوهش تاریخی حاضر بسیار ضروری و مؤثر است، ما بخش دوم از موارد مذکور را به تفصیل مورد بحث قرار می‌دهیم. تعداد کتاب‌هایی که اختصاصاً در مورد این بانو نگاشته شده به عدد انگشتان دست هم نمی‌رسد که پاره‌ای از آنها هم مملو از خرافه و افسانه و موارد غیر مربوط به زندگی این بانوی بزرگ است. اینک چند نمونه را ذکر می‌کنیم:

شیخ آقا بزرگ تهرانی در الذریعه اشاره به کتابی به نام «نصر المؤمنین» کرده و می‌نویسد: «۹۰۱ نصر المؤمنین فی دفع اشکال تزویج شهربانو للحسین^۷» بلسان اردو. ط. بالهند المنشی ریاض الحسن الهندی تلمیذ المفتی میر عباس اللمکنوی کما فی التجلیات؛^{۳۲}

کتاب «یاری مؤمنان در دفع اشکال ازدواج شهربانو و امام حسین^۷» به زبان اردو است و در هندشاگرد مفتی میرعباس لکنوی نگاشته است.

بدیهی است از آن جهت که کتاب الذریعه، به زبان عربی نگاشته شده است، نام این کتاب به زبان عربی آورده شده و نام حقیقی آن احتمالاً همین مضمون به زبان اردو است.

کتاب دیگری که شیخ آقا بزرگ از آن نام می‌برد «منشور مبارک» یا «رساله انساییه» است که به زبان فارسی بوده و نسب شاهان و ملوک طبرستان که به امیر المؤمنین^۷ می‌رسد در آن آورده شده است. در این کتاب بنابه نقل آقابزرگ از سوی امیر المؤمنین^۷ نزد یزدجرد، پادشاه ساسانی و اسلام آوردن یزدجرد به دست عمار یاسر و حکایت ازدواج بی‌بی شهربانو با حسین بن علی^۷ و... وجود دارد.^{۳۳}

کتاب دیگری که در مورد شهربانو به صورت اختصاصی نگاشته شده است «داستان شهربانو» نام دارد که نویسنده در مقدمه نگاشته است نام این کتاب «عروس پیامبر» بوده و به عللی تغییر یافته است. ما، در بحث‌های آینده به نقد و بررسی این کتاب می‌پردازیم. البته در الذریعه هم نام این کتاب آمده است.^{۳۴}

کتاب «خلاصه البیان فی شرح احوال شاه زنان» کتاب دیگری است که آیت الله محمد بن ملا ابراهیم المظفری القزوینی نگاشته است. این کتاب به زبان فارسی بوده و ۱۷۴ صفحه دارد و رقعی است که در سال ۱۳۹۸ ق به چاپ رسیده است. از آنجا که نویسنده این کتاب به صورت جامع، روایات و نقل‌های تاریخی را جمع‌آوری کرده و از معدود کتابهایی بود که اختصاصاً برای شهربانو به چاپ رسیده است، درصدد یافتن آن بودم و کتابخانه‌های زیادی را در قم، اصفهان و... جستجو کرده و نیافتم. نهایتاً متوجه شدم که از این کتاب در کتابخانه آستان قدس رضوی، در بخش مرکزی، تنها یک نسخه وجود دارد که با همکاری خالصانه یکی از کارمندان

^{۳۲}. الذریعه، ج ۲۴، ص ۷۳. [علی‌رغم تلاش فراوان و مکاتبه و رابطه با طلاب هندی، این کتاب را به دستیاوردیم].

^{۳۳}. همان، ج ۲۳، ص ۴۶.

^{۳۴}. همان، ج ۸، ص ۳۸.

کتابخانه به دست آوردم و جهت تحقیق از این پیشینه خاص استفاده نمودم. نویسنده کتاب، آیت الله ملا ابراهیم مظفري از علمای معاصر و از ملازمان آیت الله خوبی به شمار می‌رود و سال‌ها در نجف می‌زیست. آثار دیگری چون «القطره فی مناقب علی بن ابیطالب» نیز از او است. ناشر این کتاب خود مؤلف است و در سال ۱۳۹۸ هـ در مطبعه قم به چاپ رسیده است. نویسنده در این کتاب پس از ذکر مقدمه‌ای در مورد مادر و ارزش او و عظمت اهل بیت: به مباحث مربوط به شهربانو وارد می‌شود. او نام «شاه زنان» را از میان نام‌های دیگر شهربانو برگزیده و ابتدا به ذکر روایات مربوط به این بانو می‌پردازد و سپس کتاب‌های دیگری که به نوعی از این بانو نام آورده‌اند، با توجه به تقدم و تأخر زمانی ذکر کرده و حتی نویسندگان معاصر که در کتاب‌های خود از شهربانو یا شاه زنان سخنی گفته‌اند را مطرح می‌کند.

مجموع روایاتی که نویسنده نقل می‌کند ۱۶ عدد است که با دقت در آنها می‌بینیم، برخی از آنها مربوط به افرادی است که در دوره‌های بعدی بوده و از پیشینیان ذکر کرده‌اند و این شمار روایات به عقیده ما صحیح نیست، زیرا وقتی ابن شهر آشوب از کلینی، صدوق یا شیخ مفید مطلبی را نقل می‌کند، دیگر این نقل به عنوان روایت بعدی محسوب نمی‌شود. صاحب کتاب مذکور پس از نقل روایات به بررسی و تحلیل نقلها پرداخته و ۷۷ نقل را با توجه به تقدم زمانی نویسندگان آنها می‌آورد. برخی از این نقلها قبلاً در بخش روایات مربوط به مادر امام سجاد ۷ نیز آورده شده و در اینجا به صورت تکراری بیان شده و این نقلها از جابر بن عبدالله انصاری آغاز می‌شود و به احمد بن امین مصری ختم می‌گردد. بدیهی است که برای جمع آوری این نقلها با وجود امکانات پژوهش سه دهه پیش، زحمت‌های فراوانی کشیده شده و نویسنده این کتاب برای جمع آوری اقوال تلاش وافر داشته است اما نقل‌های دیگری نیز وجود داشته که از دیدگاه ایشان مخفی مانده است و ما با توجه به طبقه بندی علوم آنها را در کتاب حاضر آورده و تنظیم نمودیم. خلاصه آنچه آیت الله مظفري برگزیده است را می‌توان به صورت زیر بیان نمود:

مادر امام سجاد ۷ شاه زنان، دختر یزدجرد، آخرین شاه ساسانی است که در زمان عمر بن الخطاب توسط مسلمانان اسیر شد و به امام حسین ۷ تزویج شد و روایات مربوط به زمان عثمان و حضرت علی ۷ پذیرفته نمی‌شود، زیرا خبر واحد است. گفتنی است که ما، در نوشتار حاضر زمان اسارت شهربانو را در دوره عثمان می‌دانیم و به روایت سهل بن قاسم نوشجانی اعتماد نمودیم زیرا با نقل‌های تاریخی دیگر که قوی و مستند هم هستند، تطابق دارد و از کتاب عیون اخبار الرضا، نوشته شیخ صدوق استخراج شده است. بحث‌های عقلی و نقلی در این مورد را بیان خواهیم نمود و در مورد این که آیا این پیوند حاصل ازدواج بوده و یا ملک یمین و از طریق بخشش کنیز صورت گرفته مفصلاً بحث می‌کنیم. به هر حال در کلیت اثبات قضیه شهربانو با نویسنده فوق اختلافی نیست، اما در جزئیات، اختلاف نظرهایی هست.

✍ کتاب داستان شهربانو

این کتاب که به گفته نویسنده آن نام «عروس پیامبر» با توجه به محتوای آن و سیر سرگذشت بر آن نهاده شده بود، توسط علی اصغر رحیم زاده صفوی (۱۳۳۸ - ۱۲۷۳) نگاشته شده، توسط موسسه انتشارات عطایی در

تهران به چاپ رسیده و در سال ۱۳۷۸ چاپ دوم آن به بازار عرضه شد. نویسنده ادعا دارد که از منابع معتبری جهت نگارش این کتاب که یک رمان تاریخی است بهره برده است؛ منابعی چون تاریخ طبری، کامل ابن اثیر، مسعودی، کتاب نولدکه، فتوح البلدان، شاهنامه فردوسی، مجموعه متون پهلوی و آثار الباقیه ابوریحان بیرونی.

نویسنده از میان اقوال گوناگون در مورد شهربانو و کربلا این را می‌پذیرد که او در کربلا حضور داشته و سوار بر ذوالجنان! (شاید منظور ذوالجناح است) شده و از معرکه کربلا گریخته است و آن نظری را که می‌گوید بعد از شهادت امام حسین ۷ شهربانو خود را در رودخانه فرات غرق کرده است، نمی‌پذیرد. نویسنده پس از نقل داستان اسارت شهربانو از کتاب قابوسنامه عنصر المعالی کیکاووس بن وشمگیر و بیان این که پس از سخن علی ۷ مبنی بر نفروختن دختران شاهان، شهربانو را در خانه سلمان بنشاندند تا شوهر دهند، می‌نویسد:

سادات عرب و یمن را از مقابل دیدگان او عبور دادند و چون حسین بن علی ۷ بگذشت او بیرسید و بدانست و گفت: او در خور من است، شوهر من، او باید که بود دختر دوشیزه را شوی دوشیزه (مرد مجرد را در قدیم شوی دوشیزه می‌گفتند) باید که بود، من شوی نکرده‌ام و او زن نکرده است.

این کتاب شامل چهار بخش است که عبارتند از:

الف. ماه آخرین که جریان دل‌باختگی عمرو عرب (عمرو عاص) و یک دختر زیبای ایرانی به نام زهر است.
ب. آذر میدخت که یکی از بانوان دوره ساسانی به نام آذر میدخت که برای مدتی کوتاه به سلطنت رسید بُن مایه این داستان است.

ج. سرگذشت شهربانو که به زندگی مادر امام علی بن الحسین ۷، و آشنایی او با امام حسین ۷ می‌پردازد.

د. عروس پیامبر که به سرانجام کار شهربانو و افسانه بی‌بی شهربانو در شهر ری می‌پردازد.

در پایان کتاب می‌نویسد:

شبی در خانه حارث، والی شهر ری همه‌مهمه بزرگی بود و گروهی از اعراب جمع شده بودند که نامه‌ای از شام رسید و حامل مکتوب، غلام مخصوص یزید بن معاویه آن مکتوب را چنین خواند:

بر مسلمانان هوشمند پوشیده نیست که عندالله تعالی هیچ گناهی از عصبان و ورزیدن نسبت به امیرالمؤمنین و خلیفه مسلمین بزرگ‌تر نمی‌باشد. اخیراً حسین بن علی طغیان نموده و زوجه خود شهربانو را به ایران فرستاده است تا فتنه برانگیزد و خویشان نیز از عقب او

قصد عراق و ایران کرده است و ما عبیدالله بن زیاد را به فرمانروایی کل عراق و ایران بر گماشتیم تا فتنه او را بخواهاند!!!

جهت آشنایی با این کتاب، مرور چند سطر فوق کافی است و در مجموع می‌توان گفت کتاب مذکور جهت تحقیق علمی نگاشته نشده است و از محتوای غنی هم برخوردار نیست و به عبارتی نویسنده با موضوع عشق و جذب و انجذاب جنس مخالف، مطالب را پی‌گیری کرده است. کتاب فوق سرتاسر تناقض و نقل‌های بی‌سند و غیرقابل باور است و ما تنها از باب بیان کتابهایی که با نام این بانوی بزرگ نگاشته شده است به ذکر این مختصر پرداختیم.

مقاله شاهدخت والاتبار شهربانو (البته از نظر حجم به کتاب شبیه‌ترست تا مقاله) که توسط احمد مهدوي دامغاني نگاشته شده و در فصل نامه آينه ميراث به چاپ رسيده است.

مدیر مسئول فصل نامه در صفحه اول این مقاله می‌نویسد: «این مقاله در خارج از ایران در کتابی که برای حاج سید محمود خیامی تدارک دیده شده بود به چاپ رسیده بود. اخیراً به دلیل قداست موضوع و اهمیت آن، از محضر استاد مهدوي دامغاني اجازه گرفتیم که این مقاله را به صورت یکی از ضمايم آينه ميراث منتشر کنیم.» نگارش مقاله در سال ۱۳۸۴ در فیلا دلفیای آمریکا به پایان رسیده و در ضمیمه ۱۶، سال هفتم آينه ميراث در سال ۱۳۸۸ در ۸۳ صفحه به چاپ رسیده است. هنگامی که این مقاله به دست نگارنده اثر حاضر رسید بیش از پنج سال از اتمام اثری که پیش روی دارید گذشته بود ولی به دلایلی هنوز به چاپ نرسیده بود. مقاله مذکور به علت جایگاه علمی نویسنده آن، انگیزه نگارنده این کتاب را جهت بازنگری مجدد و چاپ اثر تقویت بخشید. لازم به ذکر است که روش پژوهشی و نتیجه‌نهایی این مقاله مشابه روش و انتاج کتاب حاضر است که پیش از این در انجمن تاریخ پژوهان در قم در نشست علمی نقد کتاب مورد نقد قرار گرفت و پس از آن به کنار نهاده شد زیرا به علت حجیم بودن (نزدیک به ۴۰۰ صفحه) و اشکالاتی که به روش تحقیق گرفته شده بود مورد حمایت مالی جهت چاپ قرار نگرفت. در این مقاله ابتدا به ۴۷ منبع که به قضیه شهربانو پرداخته‌اند اشاره شده و سپس مطالب آن‌ها مورد بررسی قرار گرفته و در نتیجه نویسنده دستاورد پژوهش خود را چنین می‌نگارد: «... و انشاء.. بحث و جستجویی که درباره صحت اینکه شاهدخت دختر یزدگرد سوم والده گرامی حضرت امام علي بن الحسين ۷ است و اینکه «أم ولد» بودن با شاهدخت بودن آن گران مایه بانوي نژاده مبانيتي ندارد و... اینکه اختلاف مورخین در نام بانوي محتوهم به چه جهت روی داده است، به نتیجه‌ای که منظور نظر این ناچیز بوده است، نایل شده باشد.»

اکنون ممکن است این پرسش مطرح شود که با وجود چنین اثری که در روش و نتیجه‌گیری با کتاب حاضر مشابهت دارد، چرا اقدام به چاپ کتاب حاضر کردم. پاسخ را در پنج مورد زیر می‌توان یافت :

الف) کتاب حاضر افزون بر منابع موجود در مقاله «شاهدخت والاتبار شهربانو» منابع متعدد دیگری در شاخه‌های گوناگون علوم را ارائه می‌دهد که از شهربانو سخن گفته‌اند و پس از استفاده از منابع متقدم، به تحلیل‌های قابل بحث در کتب متأخران هم اشاره دارد.

ب) افزون بر اثبات اصل وجود شهربانو، در این کتاب به شرح حال وی نیز پرداخته شده و اسامی نَسَب، ازدواج، رحلت و محل دفن او نیز بررسی شده است.

ج) بخش‌هایی از تاریخ جنگ‌های اعراب و ایران و وقایع مربوط به سال‌های اسارت شهربانو مورد بحث قرار گرفته است.

د) نظریه‌ها و نقدهای نویسندگانی که شهربانو را افسانه می‌دانند مطرح و سپس پاسخ داده شده است.
ه) پیرایه‌هایی که در طول زمان به این واقعه تاریخی افزوده و آن را در مظنه اتهام قرار داده است، مورد بررسی قرار گرفته و جهت رفع و دفع این خرافات و پیرایه‌ها تلاش زیادی صورت گرفته است.

✍ مقاله «حول السيدة شهربانو» نگاشته شیخ هادی یوسفی غروی این مقاله ابتدا در مجله

رسالة الحسين ۷، شماره دوم از سال اول و سپس در جلد دوم مجموعه مقالات عربي همایش امام حسين ۷ به چاپ رسید و متتبعانه و با دقت نگاشته شده است، نویسنده آن، حجة الاسلام شیخ هادی یوسفی غروی از نویسندگان و مورخان ارزشمند معاصر و صاحب کتاب «موسوعة تاریخ الاسلام» است. وی در مقاله خود پس از ذکر روایات متناقض و نقل‌های ضعیف و ردّ و اثبات برخی از آنها نظر نهایی خویش را بیان می‌کند. به نظر او، شهربانو، مادر امام سجاد ۷ دختری ایرانی بوده است که به دست اعراب اسیر می‌شود و به همسری امام حسین ۷ در می‌آید. زمان اسارت وی بنا بر قول صحیح‌تر در دوره بوده است. آنچه ایشان به عنوان اشکال اصلی قرار می‌دهد این است که شهربانو دختر شاه ایرانی یعنی یزدگرد نیست، بلکه یک اشراف زاده ایرانی است چون دختران شاهان و کریمان قوم با دیگر اسیران فرق دارند. ما، در جای خود به این مقاله به صورت کامل و با تفصیل پرداختیم و ادعاها و دلایل را مطرح نموده و نظر خویش را نیز بیان کردیم.

افزون بر ایشان، حجة الاسلام شیخ رسول جعفریان که آثار زیادی در زمینه تاریخ اسلام و ایران نگاشته است به این مطلب اشاره می‌کند که شهربانو، دختر یزدگرد نیست و اصلاً شاهزاده نیست و می‌تواند از شاهدخت‌های ایرانی باشد.

بنابراین، اصل وجود شهربانو در خاندان اهل بیت : و ایرانی بودن وی از سوی این دو نویسنده پذیرفته شده است و در جزئیات مطلب تفاوت‌هایی ذکر شده است.

✍ مقاله «بانو پارس و بی‌بی شهربانو» نگاشته خانم ماری بویس و ترجمه دکتر حسن

جوادی این مقاله در اصل به دو بقعه بانو پارس در یزد و بی‌بی شهربانو در شهر ری پرداخته است، اما از آنجا که بقعه بی‌بی شهربانو طبق کتیبه‌های موجود در آن و باورهای مردم به شهربانو، مادر امام سجاد ۷ مربوط می‌شود، نویسنده در بخشی از مقاله خود به شخصیت شهربانو، پرداخته (البته نه به صورت فرعی که به عنوان یک بحث اصلی) و پس از ذکر چند روایت از مرحوم کلینی، شیخ مفید و دیگران و نقل‌هایی از تاریخ یعقوبی و تاریخ قم تصریح می‌کند که این که جریان شهربانو افسانه‌ای بیش نیست که از قرن سوم و چهارم وارد کتاب‌های مسلمانان گشته است و این افسانه ساخته و پرداخته‌های ایرانیان تازه مسلمان شده‌ای است که نمی‌خواستند از آیین زرتشتی دست بردارند و برای حفظ معبد آنها و باورهای دیرین زرتشتی آنها را به امامان مسلمان و شیعیان متصل کردند تا از ویرانی در امان بماند و تقدس یابد. این نویسنده اشاره به کتاب چراغ روشن در دنیای تاریک دکتر جعفر شهیدی می‌کند و برخی از اشکالات را دقیقاً همانند این کتاب بیان می‌کند. به هر حال او منکر وجود شخصی به نام شهربانو می‌شود و ما در جای خود به این مقاله پرداختیم و به صورت موردی و مصداقی از ادعاها و دلایل‌های او سخن گفتیم.

ترجمه مقاله فوق در سال ۱۳۴۷ در مجله «بررسی‌های تاریخی» به چاپ رسید و با مساعدت مسئولان کتابخانه مرکزی دانشگاه اصفهان از مقاله فوق استفاده نمودم.

مقاله «همسران امام حسین ۷» نگاشته حبیب الله احمدی این مقاله در سال ۱۳۸۱ در جلد اول مجموعه مقالات همایش امام حسین ۷ به چاپ رسیده است و گرچه عنوان آن مربوط به همسران امام حسین ۷ است، اما بیش از ۹۰٪ مقاله اختصاص به شهربانو دارد و از دیگر همسران با ذکر چند سطر به اختصار یاد شده است. نویسنده ابتدا چند نکته کلی را در مورد وقایع تاریخی مطرح کرده و می‌نویسد:

موضوعات تاریخی و اعتقادی بر اساس برهان و اطمینان پایه نهاده شده‌اند. اگر نکته‌ای با شواهد دیگری مانند ثبت در منابع معتمد، نقل مشهور، اعتماد محققان و همخوانی با باورهای مبرهن تأیید شود، ممکن است اطمینان‌آور باشد و آن گاه مورد اعتماد بوده و برای پژوهشگران قابل پذیرش باشد.^{۳۵}

نویسنده پس از ذکر این مطلب به نقل چند روایت و نقل تاریخی می‌پردازد و قول مشهور در مورد شهربانو را می‌پذیرد و با اطمینان خاطر می‌نویسد:

داستان همسر امام حسین ۷ که از دختران یزدگرد بوده و پیش از آن که کسی وی را کنیز بنامد، امام حسین ۷ او را به همسری انتخاب نموده، دارای شهرتی اطمینان‌بخش است که شواهد جانبی مانند ثبت جریان در منابع دیرینه و پذیرش پژوهشگران و همخوانی با باورهای متقن و مبرهن شیعه آن را تأیید می‌نماید به گونه‌ای که از مجموع آنها این باور و اطمینان فراهم شود که شبهه‌افکنی‌ها به آن آسیب نمی‌رساند.^{۳۶}

اما در مورد اولین کتاب و سندی که تصریح به شخصیت مادر امام سجاد ۷ به عنوان یک دختر ایرانی و شاهزاده نموده است، اختلاف‌هایی وجود دارد که آنها را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم. شهید مطهری می‌نویسد:

تنها یعقوبی (م ۲۸۴) جمله‌ای دارد به این مضمون که مادر علی بن الحسین ۷ «حرار» دختر یزدجرد بود و امام ۷ نام او را «غزاله» گذاشت.^{۳۷}

و دکتر جعفر شهیدی می‌نویسد:

دیرینه‌ترین سند (تا آنجا که نویسنده جستجو کرده است) که گوید شهربانو در جنگ مسلمانان با ایرانیان اسیر گردید و او را به مدینه نزد عمر بردند، کتاب بصائر الدرجات از محمد بن حسن صفار قمی (م ۲۹۰) است و بعداً کلینی در کافی این روایات را آورده است.^{۳۸}

اکثر مستشرقان چون سرپرسی سایکس نیز معتقدند که یعقوبی پیش از دیگران از ازدواج شهربانو و امام حسین ۷ سخن گفته است.^{۳۹} در مقاله خانم ماری بویس - که بعداً بررسی می‌شود - نیز یعقوبی به عنوان اولین واضع (!) این قضیه معرفی شده است.^{۴۰}

^{۳۵}. مجموعه مقالات همایش امام حسین ۷، ج ۱، ص ۷۱. [مقاله همسران امام حسین ۷ از حبیب الله احمدی].

^{۳۶}. همان، ص ۲.

^{۳۷}. خدمات متقابل اسلام و ایران، شهید مرتضی مطهری، ص ۱۳۱.

^{۳۸}. زندگانی علی بن الحسین ۷، دکتر سید جعفر شهیدی، ص ۱۱.

^{۳۹}. ر.ک: تاریخ ایران، ژنرال سرپرسی سایکس، محمد تقی فخرداعی گیلانی، ج ۱، ص ۷۵۵.

^{۴۰}. ر.ک: مقاله بانو پارس و بانوی ری، مجله بررسی‌های تاریخی.

نویسنده مقاله «حول السیّدۀ شهربانو» نیز می‌نویسد :

قدیمی‌ترین مصدر برای ما تاریخ یعقوبی است و او هم نقل خود را با سند نمی‌آورد و البته با گفتن «قیل...» شک و تردید خود نسبت به قضیه را ابراز می‌کند.^{۴۱}

در کتاب «حیات فکری و سیاسی امامان شیعه» آمده است :

علیرغم همه اختلافاتی که در این نقل‌ها وجود داشته و یا ناسازگاری برخی از آنها با اخبار فتوحات و غیره، این امر مسلم است که اصل خبر، شهرت به سزایی داشته و در کهن‌ترین متون شیعه همچون وقعه صفین، تاریخ یعقوبی، بصائر الدرجات و تاریخ قم که همگی در قرن سوم و چهارم تألیف شده‌اند، آمده است. در کافی نیز روایتی از امام صادق^۷ است و قاضی نعمان در قرن چهارم این خبر را گزارش کرده است.^{۴۲}

به هر حال در کتاب‌های مذکور به دونوع از منابع برمی‌خوریم: کتب روایی و کتب تاریخی. اگر چه کتاب‌های دیگری که هم روایی و هم تاریخی هستند وجود دارند، ولی به نظر می‌رسد که تفکیک این کتاب‌ها که برای اولین بار نام شهربانو یا شاه زنان را ذکر کرده‌اند - و حتی کتاب‌هایی که مربوط به قرون بعد از سوم و چهارم هجری هستند - ضروری است.

تاریخ یعقوبی کتابی تاریخی است و بصائر الدرجات روایی بوده و نویسنده آن اگرچه معاصر یعقوبی (م ۲۱۲) و تاریخ قم (نگاشته سال ۳۷۸) نیز از کتاب‌های تاریخی هستند که به صورت تک نگاری و تاریخ نگاری محلی نوشته شده‌اند. لازم به ذکر است که در وقعه صفین، جریان شهربانو و ازدواج او با امام حسین^۷ ذکر نشده است و تنها از دو دختر یزدجرد و بخشش آنها از سوی علی^۷ به دهقانی سخن به میان آمده است که آنها را از حضرت تقاضا کرد. این جریان از نظر زمان وقوع هم با دیگر نقل‌های مربوط به ازدواج شهربانو سازگاری ندارد، ولی به هر حال از اسارت دختران شاه ایرانی توسط اعراب سخن می‌گوید که تنها برای تبیین مسأله اسارت شهربانو یاریگر ما می‌تواند باشد.

اگر چه ما، در فصل‌های آینده در مورد شهربانو در روایات و نقل‌های تاریخی به نقد و بررسی و پژوهش خواهیم پرداخت اما در انتهای این فصل و جهت ایجاد نظم و انسجام مطالب، نمایه‌ای از منابع مهم را به ترتیب تقدم زمانی ترسیم کرده و در بخش‌های بعدی تحلیل و بررسی می‌نماییم. قبل از ورود به بحث، کتاب‌های مورد نظر را در سه بخش معرفی می‌کنیم :

^{۴۱}. ر.ک: مقاله «حول السیّدۀ شهربانو»، شیخ محمد هادی یوسفی غروی، مجموعه مقالات همایش امام حسین^۷ (عربی)، ص ۳۱۲.

^{۴۲}. حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، رسول جعفریان، ج ۱، ص ۱۶۱.

الف. کتاب‌هایی روایی - تاریخی که عبارتند از:

بصائر الدرجات؛ ابن صفار قمی (م ۲۹۰)، الکافی؛ شیخ کلینی (م ۳۲۹)، شرح الاخبار؛ قاضی نعمان (م ۳۶۳)، عیون اخبار الرضا؛ شیخ صدوق (م ۳۸۱)، کمال الدین؛ شیخ صدوق (م ۳۸۱).
قابل ذکر است که کتاب‌هایی همچون التهذیب و من لایحضره الفقیه اگر چه بیشتر فقهی و روایی هستند تا تاریخی، اما در برخی موارد نکات تاریخی نیز دارند و ما در مواردی خاص از آنها استفاده خواهیم کرد.

ب. کتاب‌های تاریخی عبارتند از :

مثالب العرب؛ هشام بن محمد بن سائب الکلبی (م ۲۰۶)، وقعة صفین؛ نصر بن مزاحم المنقری (م ۲۱۲)، المنمق؛ ابن حبیب بغدادی (م ۲۴۵)، المحبر؛ ابن حبیب بغدادی (م ۲۴۵)، تاریخ یعقوبی، یعقوبی (م ۲۸۴)، تاریخ الائمة؛ ابن ابی الثلج (م ۳۲۵)، هداية الكبرى؛ حسین بن حمدان خصیبی (م ۳۳۴)، مروج الذهب؛ مسعودی (م ۳۴۶)، تاریخ قم؛ محمد بن حسن القمی (نگاشته ۳۷۸)، الارشاد؛ شیخ مفید (م ۴۱۳)، دلائل الامامة؛ طبری الشیعی (م قرن پنجم).^{۴۳}

منابعی پس از قرن پنجم نیز وجود دارند که گاه در برخی موارد مورد استفاده قرار می‌گیرند، به ویژه تحلیل‌ها و نظریه‌های شخصی نویسندگان آنها. این کتاب‌ها عبارتند از :

تاج الموالید والاحتجاج؛ طبرسی (م ۵۴۸)، الخرائج و الجرائح؛ قطب راوندی (م ۵۵۸)، موالید الائمة و وفیاتهم؛ ابن خشاب (م ۵۶۷)، مطالب السؤل؛ (م ۶۵۲)، تذكرة الخواص؛ سبط ابن جوزی (م ۶۵۴)، كشف الغمه؛ اربلی (م ۶۹۳)، وفیات الاعیان؛ ابن خلکان (م ۶۸۱)، المستجد من کتاب الارشاد؛ ابن مطهر حلی (م ۷۲۶)، الفصول المهمة؛ ابن صباغ (م ۸۵۵)، روضة الصفا؛ میرخواند (م ۹۰۴).

کتاب‌های دیگر شیخ مفید مثل المقننه که تاریخی نیست نیز مطالبی در مورد شهربانو دارد و کتاب‌های دیگری چون السرائر ابن ادریس حلی (۵۹۸) و الدروس شهید اول (م ۷۸۶) که فقهی هستند.

ج. کتب لغت، انساب، رجالی، فرق و...

برخی از کتاب‌ها مثل الكامل یا الفاضل مبرّد (م ۲۸۵) و ربیع الابرار زمخشری که در زمینه ادبیات عرب و لغت است و الفرق و المقالات نوبختی (م ۳۲۶) که در موضوع فرق است و کتب انساب و رجالی نیز از شهربانو سخن گفته‌اند. این کتاب‌ها که در دو بخش فوق وارد نمی‌شوند و ما جداگانه به آنها خواهیم پرداخت، عبارتند از کتاب‌های فقهی، کلامی، رجالی، فرق، ادبیات عرب و انساب.

اما اولین کسی که (به لحاظ تقدّم زمانی) از شهربانو و داستان اسارت وی و تزویج او با امام حسین ۷ سخن گفته

^{۴۳}. این کتاب گرچه کلامی است اما حاوی مباحث تاریخی مهمی نیز هست.

است، ابوالیقضان سُحیم (م ۱۹۰) است که کتابی از وی در دسترس نیست و زمخشری (م ۵۳۸) در ربیع الابرار قضیه شهربانو را از او نقل می‌کند و ما نام وی را در بخش مربوط به کتب انساب می‌آوریم. لازم به ذکر است که ابوالیقضان کنیه دو نفر می‌تواند باشد؛ عامربن حفص مُلقَّب به سُحیم (م ۱۹۰) و عامربن فتح (یا فتیح) که نَسَبه بوده است. استاد مهدوی دامغانی وی را عامربن حفص ملقب به سُحیم می‌داند و ما نیز نظر ایشان را مرجع قرار دادیم.

در پایان این بخش بر خویش لازم می‌دانم از همکاری مشفقانه و تشویق اساتید بزرگوار و مراکز پژوهشی و کتابخانه‌هایی که با همکاری بی‌دریغ خویش بنده را در ارایه این پژوهش یاری دادند، سپاسگزاری کنم. همچنین از عزیزانی که در کتابخانه‌ها جهت استفاده از کتاب‌ها و ورود به مخزن کتب تسهیلاتی قائل شدند، متشکرم و مراتب سپاس خویش را با ذکر نام این کتابخانه‌ها اعلام می‌دارم.

- کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران در قم (با تشکر ویژه از جناب حجة الاسلام والمسلمین رسول جعفریان، مدیریت محترم کتابخانه).

- کتابخانه مرکزی جامعه الزهرا ۳ در قم.

- کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی در قم.

- کتابخانه امام امیرالمؤمنین ۷ در اصفهان.

- کتابخانه آستان قدس رضوی در مشهد مقدس.

- کتابخانه مرکزی دانشگاه اصفهان به ویژه بخش آرشیو مجلات و روزنامه‌ها.

- کتابخانه علوم انسانی دانشگاه کاشان.



فصل دوم

شهربانو در کتب روایی

پیش از آن که به بحث «شهربانو در روایات» پردازیم، ضروری است مختصری از سیر تطور کتب روایی شیعه بحث کنیم. بسیاری از فروع و احکام اسلام و نیز مسایل اخلاقی در کتاب حضرت علی ۷ وجود دارد. جامعه، جفر و مصحف حضرت زهرا ۳۱ که حتی در کتب اهل سنت به آنها اشاره شده است نیز از اولین کتاب‌ها به شمار می‌روند. به گفته شیخ مفید ۴ از زمان حضرت علی ۷ تا امام حسن عسگری ۷، ۴۰۰ اصل نوشته شد که جانمایه فقه اسلامی بود که در روایات کلینی ۴ بسیاری از آنها آمده است. این نوشتارها به «اصول اربعه‌أه»^{۴۴} معروف بود.

پس از مکتوبات فوق سه کتاب روایی معروف قبل از کتب اربعه وجود داشت که به ترتیب عبارت بودند از: محاسن برقی، احمد بن محمد بن خالد برقی (م ۲۷۰ یا ۲۸۰)؛ بصائر الدرجات، ابن صفار قمی (م ۲۹۰) و نوادر محمد بن عیسی راوندی که قبل از مرحوم کلینی بوده است. پس از کتاب‌های مذکور، کتب اربعه شیعه از اهمیت خاصی برخوردار هستند.^{۴۵}

^{۴۴} اصل: دفترچه‌هایی بود که راویان پس از شنیدن روایت به صورت مستقیم از امام ۷، آن را یادداشت می‌کردند برخلاف مصنف که راوی از راوی دیگری نقل می‌کرد نه مستقیماً از خود امام ۷ بعضاً توضیحاتی همدرباره مطلب می‌دادند.

^{۴۵} لازم به ذکر است کتب اربعه که امروزه به «جوامع متقدم» معروف است از زمان مرحوم کلینی نگاشته شده‌است. این کتاب‌ها عبارتند از: الف. الکافی که شامل اصول و فروع و روضه است و مجموعاً ۱۶۱۹۹ حدیث در آن وجود دارد. مرحوم کلینی (م ۳۲۸ یا ۳۲۹) نویسنده این کتاب بوده و از اعتبار فراوانی برخوردار است و شرح‌ها و ترجمه‌هایی برای آن نوشته شده است و ما در این نوشتار هم از کتاب و هم از شروح آن بهره برده‌ایم. ب. من لایحضره الفقیه که محمد بن علی بن بابویه قمی (م ۳۸۱) نگاشته و دربردارنده ۵۹۲۰ حدیث است و شرح‌های خوبی نیز بر این کتاب نوشته شده است. از جمله ملامحمدتقی مجلسی، پدر صاحب بحار الانوار شرحی با نام «روضه المتقین» به زبان عربی نگاشته است و کتاب «لوامع صاحبقرانی» شرح فارسی آن توسط همان عالم است. ج. تهذیب الاحکام که توسط اعجوبه دهر، محمد بن حسن معروف به شیخ طوسی (۳۸۰ - ۴۶۰) نوشته شد و دربردارنده ۱۳۹۹۰ حدیث است و این کتاب شرح «المقنعه» شیخ مفید است. در این کتاب از شهربانو سخن بهمیان آمده است. د. الاستبصار کتاب دیگر شیخ طوسی است که در آن ۵۵۱۱ حدیث وجود دارد و شیخ می‌گوید برای رفعتراضات بین احادیث، «استبصار» را نگاشته است. برخی این دو کتاب را «تهذیبین» می‌خوانند. در استبصار مطلبی در مورد شهربانو نیافتیم و تنها برای تکمیل مطلب فوق به آن اشاره نمودیم. البته سه کتاب «الوافی» ملامحسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱) و «بحار الانوار» علامه مجلسی (م ۱۱۱۰) و «وسایل الشیعه» مرحوم شیخ حرّ عاملی (م ۱۰۳۳) را «جوامع متأخر» می‌نامند و ما به تناسب موضوعات گوناگون از آنها بهره می‌بریم.

از میان کتب مربوط به قبل از الکافی در کتاب بصائر الدرجات جریان شهربانو و ازدواج وی با امام حسین ۷ ذکر شده است ولی در نوادر راوندی روایتی نداریم، بنابراین نه وجود و نه نفی شهربانو از این کتاب اثبات نمی‌شود. در میان کتب اربعه در دو کتاب الکافی و تهذیب الاحکام نام و زندگی این بانو به تصریح اشاره شده است و ما در بحث‌های آینده به همه این موارد خواهیم پرداخت.

شهربانو و بصائر الدرجات ابن صفار (م ۲۹۰)

محمد بن حسن الصفار (م ۲۹۰) از اصحاب امام حسن عسکری ۷ است که به ابن فروخ مشهور است. مرحوم صدوق به واسطه استادش، محمد بن الحسن بن الولید از ابن صفار روایت می‌کند و علمای رجال همچون نجاشی او را ثقة می‌دانند.

نجاشی در کتاب خود تصریح می‌کند به این که ابن ولید کتاب‌های ابن صفار را برای وی روایت کرده است، اما بصائر الدرجات از این کتاب‌ها مستثنی است، لذا عده‌ای از علما به بصائر طعن زده‌اند. ابن صفار در کتاب بصائر الدرجات به سند خودش از جابر بن عبدالله انصاری از امام باقر ۷ نقل می‌کند که آن حضرت فرمود:

هنگامی که دختر یزدگرد را در مدینه بر عمر وارد کردند، دختران مدینه به تماشای او آمدند و نور جمال آن دختر، مسجد (النبی) را منور کرد. وقتی آن دختر، عمر را دید روی از وی پوشانده و گفت: «آه بیروج باها هرمز».

جابر گفت که عمر خشمگین شد و گفت: این دختر مرا شامت می‌کند (دشنام می‌دهد) و قصد کشتن او را کرد. امیر المؤمنین [علی] ۷ فرمود: این طور نیست. دست از او بردار تا خود یکی از مردان مسلمان را انتخاب کند، پس به عنوان فیه (غنیمت جنگی) او حساب شود. عمر گفت: انتخاب کن ای دختر!

جابر گفت که دختر آمد و دست بر سر حسین بن علی ۷ گذاشت. امیر المؤمنین ۷ فرمود: نام تو چیست؟ گفت: جهان‌شاه. حضرت فرمود: بلکه شهربانویه، سپس حضرت به حسین ۷ روی کرده و فرمود:

ای ابا عبدالله به زودی از این دختر برای تو پسری متولد می‌شود که بهترین اهل زمین خواهد بود.^{۴۶}

احتمال این که در روایت فوق عثمان، تصحیف عمر باشد^{۴۷} وجود دارد و ما در

بخش‌های آینده به صورت تخصصی این بحث را خواهیم داشت. اگر بتوان این تصحیف را اثبات نمود، روایت ابن صفار، خالی از اشکال خواهد بود و منافاتی با نقل‌های معتبر تاریخی دیگر نخواهد داشت در غیر این صورت با دیگر روایات و مستندات تاریخی تعارض داشته و از اعتبار ساقط می‌شود.

^{۴۶}. بصائر الدرجات، ابن صفار، ص ۳۲۵.

^{۴۷}. از آنجا که در رسم الخط قدیم، نقطه، دندان و الف نوشته نمی‌شد، تصحیف عمر به عثمان و برعکس زیاد صورت می‌گرفت و ما در آینده به این بحث خواهیم پرداخت.

شهربانو در الکافی شیخ کلینی (م ۳۲۸ یا ۳۲۹)

مرحوم کلینی در کافی روایتی با همین مضمون و بسیار نزدیک به همین واژه‌ها و الفاظ دارد. او می‌نویسد: عن نصر بن مزاحم عن عمرو بن شمر عن جابر عن أبي جعفر ^۷ قال لما اقدمت بنت يزيد جرد علي عمر اشرف لها عذاري المدينة و أشرق المسجد بضوئها لما دخلته فلما نظر إليها عمر غطت وجهها و قالت أف بيروج باذا هرمز! فقال عمر أتشتمني هذه؟ و همّ بها فقال له أمير المؤمنين ^۷ ليس ذلك لك خيرها رجلاً من المسلمين و احسبها بفيئته فخيرها فجاءت حتى يدها علي رأس الحسين ^۷ فقال لها أمير المؤمنين ما اسمك فقالت جهان شاه، فقال لها أمير المؤمنين ^۷ بل شهربانويه...^{۴۸}

از نصر بن مزاحم (صاحب کتاب وقعة صفین) از عمرو بن شمر از جابر از امام باقر ^۷ نقل شد که فرمود: زمانی که دختر یزدجرد بر عمر وارد شد، دختران مدینه به تماشای او آمدند و هنگام ورود او مسجد از نوری روشن شد. پس عمر به او نگاهی کرد و او چهره‌اش را پوشاند و گفت: «اف بیروج بادا هرمز» عمر گفت که آیا مرا شماتت می‌کند این دختر؟ و قصد او را کرد. امیرالمؤمنین ^۷ به او فرمود: اینطور نیست. مخیر کن او را تا مردی از مسلمانان را برای خود انتخاب کند و وی را به عنوان غنیمت آن مسلمان قرار ده. پس مخیر کردند او را و او دستش را بر سر حسین گذاشت. امیرالمؤمنین فرمود: نام تو چیست؟ گفت: جهان‌شاه. حضرت فرمود: بلکه شهربانویه است.

مرحوم کلینی این روایت را به سند خودش نقل می‌کند و در پایان آن شعر «ابوالاسود دوئلی» را آورده و ابن الخیرتین بودن امام سجاد ^۷ را بیان می‌کند.

البته پیش از این روایت، مرحوم کلینی در جلد اول اصول کافی، در باب مولد علی بن الحسین ^۷ می‌نویسد: ... و أمه سلامة بنت يزيد جرد بن شهریار بن شیرویه بن کسری ابرویز و کان یزدجرد، آخر ملوک الفرس؛

و مادرش به نام سلامه، دختر یزدجرد پسر شهریار، پسر شیرویه پسر کسری است و او آخرین شاه ایرانی است.^{۴۹}

ظاهراً دیگر نویسندگان از این روایات نقل کرده‌اند. در کتاب‌هایی چون العدد القویه، بحار الانوار، و سایل الشیعه، مستدرک و... از مراجع فوق روایت آورده شده است. اینکه در یک نقل نام این بانو شهربانو یا جهان‌شاه باشد و در نقل دیگر از همان کتاب، سلامه منافاتی با هم ندارند اسامی اولی چون اشاره به ابتدای اسارت او شده از نام و یا لقب فارسی استفاده شده و در جای دیگر در مقام معرفی مادر امام سجاد ^۷ به نام عربی او، سلامه اشاره شده است. اما شیرویه جد یزدگرد نیست و این مطلب در نقل مذکور اشکال دارد و مبحث «ابن الخیرتین» را نیز در آینده مورد بحث قرار خواهیم داد.

نکته دیگر، این که اگر این ازدواج در زمان عمر اتفاق افتاده باشد باید امام حسین ^۷ در پانزده سالگی و در سال ۱۸ هجری با شهربانو ازدواج کرده باشد و در سال ۳۸ یعنی بیست سال بعد فرزندش به دنیا آید!

مرحوم شوشتری در قاموس الرجال پس از ذکر کلام شیخ کلینی می‌نویسد:

شیرویه برادر شهریار بود و نه پدرش و مرحوم کلینی گمان کرده و می‌نویسد که یزدجرد بن شهریار بن شیرویه بن کسری ابرویز بود

^{۴۸}. الکافی، پیشین، ج ۱، ص ۴۶۷.

^{۴۹}. الکافی، پیشین، ج ۱، ص ۴۶۶.

و اگر چنین بود (که پیش از کلینی از دختر یزدجرد سخن رانده است) این مطلب را نقل می‌کرد. البته شیخ طوسی هم در التهذیب می‌گوید که دختر شیرویه است و گفته شده دختر نوشجان است و من می‌گویم که اولی (دختر یزدجرد بودن) صحیح‌تر است، زیرا مشهورتر بوده و خبر بر آن دلالت دارد و زمخشری هم در ربیع‌الابرار اشاره دارد که دختر یزدجرد، مادر امام علی بن الحسین ۷ است.^{۵۰} گفتنی است در کتب مستشرقان و مورخان ایرانی نسب یزدگرد چنین آمده است: «یزدگرد سوم فرزند شهریار پسر خره‌زاد خسرو پسر خسرو پرویز» و ما، در صفحات آتی نمودار آن را به نقل از کتاب فولدکه ارائه می‌دهیم. به نظر این گروه از مورخان کواز دوم شیریه پسر دیگر خسرو پرویز است و طبق این نمودار، عموی یزدگرد است که هرگز به تخت نشست. این در حالی است که در فارسنامه ابن بلخی از سلطنت شیرویه و جنایات‌های وی بسیار می‌خوانیم!

دکتر شهیدی روایت موجود در بصائر الدرجات را دیرینه‌ترین سند در مورد شهربانو می‌داند که عین روایت آن را مرحوم کلینی در الکافی آورده است. مرحوم شهید مطهری^۴ پس از ذکر روایت موجود در کافی می‌نویسد: گذشته از عدم انطباق مضمون این روایت با تاریخ، در سند این روایت دو نفر احمری نهانندی^۵ است که علمای رجال او را از نظر دینی متهم می‌دانند و روایات او را غیرقابل اعتماد می‌شمارند و دیگری «عمرو بن شمر» است که او نیز کذاب و جعل خوانده شده است.^{۵۱}

سپس با دیدگاه محققانه خود، باب تحقیق و پژوهش را باز نهاده و می‌نویسد:

من نمی‌دانم سایر روایاتی که در این مورد است از این قبیل است یا نه؟ بررسی مجموع احادیثی که در این زمینه وارد شده است احتیاج به مطالعه و تحقیق بیشتری دارد.^{۵۲}

اگر چه برخی از نویسندگان با استناد به کلام شهید مطهری در مورد مشکوک بودن قضیه شهربانو به انکار این واقعه تاریخی پرداخته‌اند، اما باید دانست که در صدد نفی انتساب شیعه‌گری و تشیع ایرانیان (و شیفتگی آنان نسبت به خاندان اهل بیت): به پیوند سببی ائمه: (مصاهرت) نسبت به خاندان ساسانی بوده و در این مبحث بنای ارائه کار تحقیقی خاص در مورد شهربانو نداشته است، لذا به صورت گذرا به احتمالات می‌پردازد و پژوهشگران را به تحقیق عمیق فرامی‌خواند.

دکتر شهیدی نیز ذیل زندگینامه امام سجاد ۷ به این مبحث اشاره نموده و احادیث مذکور را به نقل از ابن صفار آورده و بررسی می‌کند. او هم به سند و هم به دلالت این حدیث خدشه وارد می‌کند. در مورد سند می‌نویسد: در سند، عمرو بن شمر است که نجاشی و ابن غضائری او را ضعیف دانسته‌اند و از نظر دلالت هم چگونه و چرا مسجد نورانی شد؟ آنجا که جایی برای مجازگویی نیست و از طرفی از کجا دختران پادشاهان را هرچند کافر باشند نمی‌توان فروخت؟ این امتیاز از کجاست؟ آیا رسول خدا چنین حکمی را داده است یا عموم روایتی از پیامبر و یا ظاهر لفظی است؟^{۵۳}

^{۵۰}. قاموس الرجال، محمدتقی تستری، ج ۱۱، ص ۴۷.

^{۵۱}. خدمات متقابل اسلام و ایران، پیشین، ص ۱۳۲.

^{۵۲}. همان، ص ۱۳۳.

^{۵۳}. ر.ک: زندگانی علی بن الحسین ۷، سید جعفر شهیدی، ص ۳۰-۳۴.

و اما پاسخ‌ها؛

۱) اشکال مربوط به سند کاملاً بجا و درست است اگر چه چنان که در مقدمه ذکر شد خدشه‌ای بر مباحث تاریخی وارد نمی‌کند و در این موارد ظن قوی در نقل تاریخی برای پذیرش آن کفایت می‌کند. از طرفی وقتی عبارتی به طرق مختلف و با مضامین مشترک از سوی افراد متعدد نقل شود، به عنوان روایت مستفیضه قابل قبول است و اشکال سندی در مباحث تاریخی بسیار متفاوت با مباحث فقهی است، مضافاً بر این که اگر روایتی معارض با قرآن و روایت صحیح و معتبر نبوده و صرفاً نقل تاریخی است حتی با وجود سند ضعیف قابل اعتماد است. اگر بنا بود تنها با استناد به این روایت ضعیف، وجود شهربانو اثبات شود به یقین امری مشکل و حتی محال بود. اما روایات دیگری وجود دارد که می‌توان مبنا قرار داد و این روایت را مؤید برخی از جزئیات آنها دانست و ما بعداً به روایات اصلی خواهیم پرداخت.

۲) اشکالات مربوط به دلالت در بعضی موارد وارد بوده و در برخی دیگر قابل پاسخگویی است. این که آیا با حضور یک فرد صاحب کمال و حتی کمال نیافته اما صادق، مکانی نورانی شود امری مستبعد و غیرقابل قبول نیست. در افواه عموم چنین است که برای ذکر کمالات یک فرد، صدور انرژی مثبت و به عبارتی موج مثبت وی در جامعه‌ای را با تعبیری چون «نورانی کردید مجلس را...»، «گلباران کردید...»، «مشک آمد و بوی عنبر آورد...» و... بیان می‌کنند. پس در اینجا مانعی برای مجازگویی نیست و معصوم هم به گویش عموم مردم می‌تواند چنین سخنی را گفته باشد و استبعادی ندارد. از طرفی برخی «علاقات مجاز» موجود است و به نظر نمی‌رسد اشکال مورد نظر، وارد باشد.

و اما گفته شده که «از کجا دختران پادشاهان را هر چند کافر باشند نمی‌توان فروخت و این امتیاز از کجا به دست آمده است؟» باید گفت که روایاتی به صورت عام در مورد اکرام کریمان هر قوم و عزیزان هر قومی وجود دارد که برخی از آنها را ذکر می‌کنیم:

قال رسول الله ۹: اذا أتاكم كريم قوم فاكرموه و ان خالفكم؛^۴

هنگامی که بزرگ قومی نزد شما آمد او را اکرام کنید، حتی اگر مخالف شما باشد.

و نیز پیامبر ۹ فرمود:

اکرموا کریم کل قوم؛^۵

بزرگ هر قومی را اکرام کنید.

اینگونه نیست که تمام مبانی و اصول موجود در متون دینی ما برخاسته از عموم ادله قرآن و یا سخن پیامبر اکرم باشد. موارد زیادی از آنها با استناد به قول و فعل و

^۴ . مراسم ابی داود، ص ۳۴۷؛ سنن ابن ماجه، ح ۳۷۱۲؛ جامع الاحادیث، ج ۱۳، ص ۱۸۰؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۵.

^۵ . ر.ک؛ الکافی، پیشین، ج ۱، ص ۴۶۷، بصائر الدرجات، پیشین، ص ۳۲۵.

تقریر معصوم، اعم از رسول خدا ۹ و ائمه معصومان : به عنوان اصل و قاعده فقهی، اخلاقی و... قرار داده شده و روایات زیادی در این مورد از ائمه : وارد شده است. بنابراین اشکال دوم با معارف و معتقدات شیعی ما سازگاری ندارد و قابل پذیرش نیست. نکته مهم‌تر این که در دو جریان و گزارش‌های تاریخی بحث «کریم قوم» به وضوح مطرح شده و شیعه و سنی آن را نقل کرده‌اند. در جریان فتح خیبر و ازدواج پیامبر با صفیه دختر حُیّ بن اخطب که در قوم خود صاحب کرامت و مقامی بود و گفته شده به همین دلیل پیامبر او را برای خود برگزید و در جریان بنی‌مصطلق و ازدواج حضرت با جویریة، دختر حارث بن ابی‌ضرار هنگامی که پدر جویریة نزد پیامبر آمد به این نکته اشاره شده که در شأن و مقام جویریة که کریمه قوم خود است، نیست که به ذلت اسارت افتد.^{۵۶}

در کتاب **الاسیر** با استفاده از روایات متعدد و به ویژه روایت مورد بحث در مورد شهربانو در زمینه اکرام اسیران کریم یا کریمه موارد زیر از مصادیق اکرام بیان شده است :

الف. عدم بیعهن؛ نفروختن آنها.

ب. عتقهن و تحریرهن؛ آزاد کردن آنان.

ج. تزویجهن ممن یخترن بحریة تامه من اکفائهن؛ تزویج آنها به کسی که خود انتخاب می‌کند با آزادی کامل.

د. المنع من بیعهن فی السوق...؛ خودداری کردن از فروش آنها در بازار؛

هـ. اعتق الرجال کلهم و خلصهم من الذل؛ آزاد کردن همه مردان و از ذلت و خواری نجات دادن.^{۵۷}

صاحب کتاب «موسوعة التاريخ الاسلام» نیز به این روایت اشکالاتی وارد می‌کند که دقیقاً همچون اشکالات دکتر شهیدی است و ما پیش از این آنها را مطرح کردیم و تنها از باب ذکر اقوال، خلاصه این اشکالات را ذکر می‌کنیم. ایشان می‌نویسد :

روایت ابن صفار و کلینی از چند جهت درست نیست :

اول: از نظر سند به خاطر وجود عمرو بن شمر.

دوم: از نظر دلالت به خاطر وجود عبارت (فخيرة الله من العرب هاشم و من العجم الفارس) که مغایر با قرآن است و تنها از طرف اهل سنت روایت اصلی آن ذکر شده است و راوی آن هم کسی بوده که پیامبر را ندیده و مصاحبت با آن حضرت نداشته تا از ایشان نقل کند و ازدی هم می‌گوید حدیثش صحیح نیست.

سوم: در این حدیث مبالغه هست که می‌گوید: «شرف لها عذاري المدينة».

چهارم: چنین جریان و مطلبی را طبری، ابن اثیر و بلاذری مطرح نکرده‌اند.^{۵۸}

^{۵۶}. السيرة النبوية، ابن هشام، ج ۳، ص ۷۶۳.

^{۵۷}. الاسیر فی الاسلام، علی میانجی، ص ۲۲۱.

^{۵۸}. ر.ک: دراسات و بحوث مؤتمر الامام الحسين ۷، (عربی)، ج ۲، ص ۳۱۲. (مقاله حول السیده شهربانو، شیخ محمد هادی یوسفی

بحثی پیرامون تصحیف عمر به عثمان

تصحیف در لغت به معنای خطا و اشتباه در صحیفه و نگارش است و امروزه به عنوان یک صنعت ادبی هم از آن یاد می‌شود ولی در زبان عربی معمولاً کلمه‌ای که در نسخه برداری به اشتباه برداشت شده و به نگارش درآمده گویند «تصحیف» انجام شده است.

برخی از متأخرین پس از ذکر مطلب مربوط به اسارت شهربانو در زمان عمر به نقل از مرحوم کلینی^۴ و پیش از او ابن فروخ در بصائر، متذکر این نکته می‌شوند که شاید در این روایت، عمر، تصحیف عثمان باشد. مرحوم علامه مجلسی^۴ در تبیین ذیل مطالب بصائر الدرجات و کافی می‌نویسد که بعید نیست در این روایت، عمر تصحیف عثمان باشد.^{۵۹}

البته در موارد دیگری چون عمار و عثمان، سبعین و تسعین و... این اختلاف نسخ وجود دارد. کارشناسان در مورد تصحیف می‌نویسند:

ساختار خط عربی بر اثر ویژگی‌هایی چون اتصال حروف به یکدیگر، شباهت زیاد حروف با یکدیگر به خصوص حروفی که فقط با نقطه از هم متمایز می‌شوند و وجود دندانه در کتابت برخی حروف زمینه‌ساز وقوع تصحیف است که معمولاً با حذف و جابجایی و کم و زیاد شدن نقطه‌ها و دندانه‌ها صورت می‌گیرد. حذف الف میانی در مثل ابراهیم، خالد و عثمان و نگارش برخی حروف به شکلی مشابه حروف دیگر همچون «ر» شبیه «و» و «ن» شبیه به «ر» و نیز عکس این حالات تصحیفات شگفتی را پدید می‌آورد. از این رو برخی کلمات که در نگارش کنونی چندان شبیه به نظر نمی‌آیند در نسخه‌ها و تألیفات قدیمی بسیار به هم تبدیل شده‌اند همچون عمر و عثمان.^{۶۰}

در پی تصحیف‌های فراوان در مکتوبات عربی، کتاب‌هایی با موضوع اختصاصی تصحیف نگاشته شد که کاملترین آنها «تصحیح التصحیف» نگاشته صفدی (م ۷۶۴) است که براساس ۹ کتابی که پیش از وی نوشته شده بود، تألیف شد. برخی از نویسندگان نیز در ضمن آثار ادبی خود بخشی را به تصحیف اختصاص داده‌اند. افرادی چون راغب اصفهانی در «محاضرات الأدباء» فصلی با عنوان «ما جاء في التصحیفات» آورده است و نیز ابن ندیم به این مسأله توجه داشته است.^{۶۱} حتی خلیل بن احمد فراهیدی، فرآء، جاحظ و غیره هم مرتکب تصحیف شده‌اند.

توضیح بیشتر این است که چون در سده‌های اول هجری نقطه و دندانه وجود نداشته است و از طرفی حروفی

^{۵۹}. بحار الانوار، پیشین، ج ۴۶، ص ۱۰.

^{۶۰}. ر.ک: دانشنامه جهان اسلام (زیر نظر غلامعلی حداد عادل)، مقاله تصحیف، محمدجواد شبیری زنجانی، ج ۷، ص ۳۵۴.

^{۶۱}. ر.ک: دایرة المعارف بزرگ اسلامی (زیر نظر سید کاظم موسوی بجنوردی)، مقاله تصحیف، محمد نویدبازرگان، ج ۱۵، ص

مثل میم بدون دنباله آخر به تحریر در می‌آمد (م) و به خاطر مورّب بودن انتهای آن شباهتی به حرف «راء» پیدا می‌کرد، استنساخ نیز اشتباه‌های زیادی از همین بابت به وجود می‌آمد. نام عمر و عثمان از این نمونه‌ها می‌تواند باشد. در واقع عثمان به شکل «عم» نوشته می‌شد که به واژه «عمر» شباهت داشت. زیرا نه نقطه و نه دندانه و نه الف در نگارش اولیه وجود نداشت و «ن» مشابه «ر» ترسیم می‌شد.

نکته قابل توجه این است که در عبارت بصائر الدرجات نام عمر در ترکیب جمله‌های زیر آمده است:

- لَمَّا قَدِمَ بَابَنُةَ يَزْدَجْرِدَ عُمَرَ وَأَدْخَلَتِ الْمَسْجِدَ...

- فغضب عمر و قال...

- فقال عمر اختاري...

در موارد فوق تبدیل عثمان به عمر به خاطر شباهت ظاهری آنها قابل پذیرش است، زیرا عمر به همین شکل امروزی نوشته می‌شد (عمر) و عثمان به شکل (عم) که پس از تصحیف و اشتباه در استنساخ، مواردی که قرینه ظاهر و قوی نداشتند در اثر مرور زمان به همان عمر تبدیل شدند. چند نمونه از موارد تصحیف را ذکر می‌کنیم تا ما را در تبیین مطلب یاری کند.

صاحب «معجم الرجال» مواردی چون ابراهیم بن عثمان یمانی را تصحیف شده ابراهیم بن عمر یمانی ذکر کرده است^{۶۲} و نیز عمر بن عیسی را تصحیف دانسته و می‌نویسد:

و كذا في الطبعة القديمة على نسخة وفي نسخة اخرى منه عثمان بن عيسى و هو الصحيح الموافق للوافي و الوسائل بقرينة سائر الروايات.^{۶۳}

همچنین در چاپ قدیم نسخه‌ای و نیز نسخه دیگری [این روایت] از عثمان بن عیسی است و این با آنچه در وافی (فیض کاشانی) و وسایل الشیعه آمده است و به قرینه دیگر روایات صحیح است.

یعنی عمر بن عیسی، عثمان بن عیسی بوده و در استنساخ به علت شباهت این دو کلمه اشتباه شده است. این بحث تحت عنوان اختلاف النسخ مطرح شده و در اینجا ذکر نمونه‌های بیش از این ضروری نیست.^{۶۴}

در صورتی که بپذیریم تصحیف صورت گرفته و یا حداقل احتمال تصحیف وجود دارد، چند مسأله دیگر در رابطه با روایت «بصائر الدرجات» و «الکافی» شیخ کلینی مطرح می‌شود که باید مورد بحث و بررسی قرار گیرد. برخی گفته‌اند جمله «سیاه باد روی هرمز» به چند دلیل اشکال دارد. اولاً هرمز در تاریخ نداریم و آن کسی که با این عنوان مشهور است هرمان شاه شوشتر و خوزستان است نه نیای شهربانو و اصلاً این جمله از نظر ترکیب

^{۶۲}. معجم رجال الحديث، سید ابوالقاسم خویی، ج ۱، ص ۲۵۸؛ همان، ج ۱، ص ۲۶۳.

^{۶۳}. همان، ج ۱۳، ص ۴۹.

^{۶۴}. بحث تصحیف به صورت مبسوط در دانشنامه جهان اسلام به صورت مقاله‌ای علمی توسط حجة الاسلام سید جواد شبیری زنجانی

ارائه شده است.

فارسي غلط است. در شرح اصول کافی آمده است :

این سخن را از آن روی بر زبان آورد که در اسارت و خذلان بین اجانب به سر می‌برد بعد از آن که مخدره مستوره‌ای بود که احدی او را ندیده بود و عزیز و کریم بود نزد اهل خود.^{۶۵}

نگارنده فارسنامه ابن بلخی که در سال ۵۱۰ هجری تألیف شده است، هرمز بن انوشیروان را یکی از شاهان ساسانی بر می‌شمرد که قبل از خسرو پرویز سلطنت می‌کرد. ممکن است گفته شود که در بیان صفات این شاه، نگرش خاص ابن بلخی بر اینکه «قاعده پادشاهی در جهان بر عدل و سیاست و نیکویی نهاده است»^{۶۶} حاکم است. اما در اینجا سخن از اصل وجود شخصی به نام هرمز در بین شاهان ساسانی است و از آنجا که یزدجرد به گفته همه مورخان از اخلاف خسرو پرویز است، پس هرمز بن انوشیروان، پدر خسرو پرویز، جد سوم او می‌شود.

ابن بلخی، در مورد هرمز بن انوشیروان می‌نویسد :

«این هرمز از دختر قاقم خاقان آمده بود و در علم و هنرمندی به پدر اقتدا می‌نمود و رعایا را نیکو داشتی، اما بزرگان را و مردم اصیل را نتوانستی دید و پیوسته بزرگان را می‌کشتی و مردم فرومایه را بر می‌کشیدی چنانکه، در مدت پادشاهی سیزده هزار کس را از بزرگان کشته بود. پس همگان از وی بترسیدند... و چون این خبر به بزرگان پارس رسید و از هرمز به ستوه آمده بودند، دست برآوردند و او را بگرفتند و کشتن روا نداشتند، اما چشمهایش بسوختند و محبوس گردانیدند و مدت ملک او یازده سال و چهار ماه بود.»^{۶۷}

پیش از ابن بلخی، مسعودی (م ۳۳۳ یا ۳۳۴) در مورد هرمز بن انوشیروان می‌نویسد :

آنگاه پس از وی (انوشیروان) هرمز، پسر انوشیروان بن قباد پادشاهی یافت. مجاور باب و ابواب بود و پادشاهی او ۱۲ سال بود. وی با خواص مردم ستم می‌گرفت و به عوام متمایل بود و آنها را تقرب افزود و فرومایگان و اوباش را پر و بال داد و بر ضد خواص برانگیخت. گویند وی در مدت پادشاهی خود، سیزده هزار از مردم بنام از خواص ایران را بکشت.^{۶۸}

به هر حال گذشته از مطالبی که در مورد خصلت‌های هرمز نقل شده است و ما در این مقال نیازی به بحث در مورد آنها نداریم، اثبات این که هرمز جد شهربانو است و هنگام اسارت و احساس تحقیر و ناراحتی، اشاره به ریشه خود کرده و این جمله را یا به عنوان نفرین و یا به عنوان اندوه می‌گوید، مستبعد نیست. البته در الخرائج راوندی این عبارت به صورت «افروزان» آمده است.

خلاصه مطلب این که چه جمله مذکور «سیاه باد روی هرمز» باشد و چه «سیاه باد روی پرویز» از عقل و منطق دور نیست که کسی به هنگام گرفتاری از جد و نیای خود یاد کند، چه اینکه جد وی با رفتار ناپسند خود زمینه این گرفتاری را ایجاد نموده، مثل خسرو پرویز که نامه پیامبر اکرم ۹ را پاره کرد و یا به عدل و داد در میان توده

^{۶۵}. شرح اصول کافی، مولی محمد صالح المازندرانی، ج ۷، ص ۲۲۶.

^{۶۶}. فارسنامه ابن بلخی، ص ۴۸.

^{۶۷}. همان، ص ۲۴۳ و ۲۴۴.

^{۶۸}. مروج الذهب، مسعودی، ج ۱، ص ۳۱۲.

مردم معروف شده باشد، مثل هرمز بن انوشیروان - بنابر آنچه نقل شد - که یاد کردن از او نوعی تحریک عاطفی و یا دادخواهی است، امری طبیعی به نظر می‌رسد.

از نظر ترکیب فارسی هم بنا به نقل شارح اصول کافی، ملاصالح مازندرانی عبارت «أف بیروج باذا هرمز» معرب «اف بیروز بادا هرمز» است و البته معنای آن می‌تواند «سیاه روی باد» و یا «بی روی باد» باشد.

بدیهی است حتی که با پذیرش تصحیف، این روایت به علت ضعف سند و وجود عمرو بن شمر باز هم به عنوان اصل و مدرک اولی جهت اثبات شهربانو نخواهد بود و می‌توان از آن پس از روایت عیون اخبار الرضا به عنوان مؤید استفاده نمود. از طرفی اگر تصحیف در متن بصائر و کافی را بپذیریم باز هم در نقل تاریخ یعقوبی که با لفظ عمر بن خطاب از عمر در جریان شهربانو یاد کرده است بر می‌خوریم که باید مورد بحث و بررسی قرار گیرد و این در حالی است که نویسنده تاریخ یعقوبی و ابن صفار و کلینی از نظر زمانی معاصر شمرده می‌شوند و فاصله بین وفات یعقوبی و صاحب بصائر تنها هفت سال است.

شهربانو و روایت عیون اخبار الرضا ۷

شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا افزون بر روایت پیشگفته که اشاره به نام شهربانو در صحیفه فاطمه زهرا ۳ داشت، روایت دیگری نقل می‌کند که منشأ بسیاری از نقل‌های تاریخی شده است. او می‌نویسد:

حدثنا الحاكم ابوعلی الحسين بن احمد البیهقی عن محمد بن یحیی الصولی، عن عون بن محمد عن سهل بن القاسم النوشجانی، قال: قال لی الرضا ۷ بخراسان: ان بیننا و بینکم نسب، قلت: و ما هو ایها الامیر؟ قال: انّ عبدالله بن عامر بن کریم لما افتتح خراسان اصاب ابنتین لیزدجرد بن شهریار ملک الاعاجم، فبعث بهما الی عثمان بن عفان فوهب احدهما للحسن و الاخری للحسین فماتتا عندهما نفسا وین و کانت صاحبة الحسین ۷ نفست بعلی بن الحسین ۷ فکفل علیاً بعض امهات ۶ و ولد ابیه فنشأ و هو لا یعرف امّاً غیرها. ۷۰

مرحوم صدوق با سه واسطه از سهل بن قاسم نوشجانی نقل کرد که گفت: امام رضا ۷ در خراسان به من فرمود: بین ما و شما نسب و خویشاوندی هست. عرض کردم: آن نسب چیست ای امیر؟ فرمود: هنگامی که عبدالله بن عامر بن کریم خراسان را فتح کرد، دو دختر یزدجرد پسر شهریار، پادشاه فارس را گرفت و آن دو را به سوی عثمان بن عفان (در مدینه) فرستاد. پس عثمان یکی از آن دو را به حسن ۷ داد و دیگری را به حسین و هر دو در حالت نفاس از دنیا رفتند. همسر حسین ۷ بعد از تولد علی بن حسین ۷ در حال نفاس از دنیا رفت، پس علی را بعضی از ام ولدهای پدرش سرپرستی کردند و او رشد و نمو کرد و... .

اشکالات سندی

به این روایت دو اشکال سندی و دلالتی وارد شده است. اشکالات مربوط به سند عبارتند از: الف. نام سهل بن قاسم در کتب رجالی یافت نشده است و به عبارتی مجهول است. ب. آنچه منسوب به نوشجان است به نام بودق ضبط شده است نه سهل.

۶۹. در بعضی از نسخه‌های چاپی «امهات ابیه» و در بعضی دیگر از هامش‌ها «امهات اولاد ابیه» آورده شده‌است.

۷۰. عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۱۲۶.

پیش از پاسخگویی به اشکالات فوق، ذکر چند نکته ضروری است :

در پایان این روایت آمده است که عون بن محمد از سهل بن القاسم نقل می‌کند که هیچ طالبی ای باقی نماند مگر این که این حدیث امام رضا ۷ را از من (شنید و) نوشت.

پاسخ اشکالات

در مورد اشکالات سندی پیش از این گفتیم بسیاری از روایات تاریخی و اخلاقی وجود دارد که نام راویان آنها در هیچ یک از کتب رجالی دیده نمی‌شود. از جمله این افراد حکیمه، دختر امام جواد ۷ است که روایات زیادی از او نقل شده و در صحت روایات او نیز - هم به دلیل موافق بودن با روایات مستند دیگر و هم به خاطر عدم تعارض با اصول و مبانی معرفت دینی - هیچ تردید نیست. پیش از این بیان شد که مباحث دقیق و عمیق رجالی و حدیث‌شناسی (درایه) بیشتر در موارد فقهی مورد توجه است که محصول آن افتاء است و باید علم و یقین پشتوانه این افتاء باشد، اما مباحث تاریخی - اگر چه بهتر است با سند معتبر ذکر شود - صرفاً مبتنی بر صحت سند نیست. در علم تاریخ اگر ظن قوی ایجاد شود و یا روایتی معارض با روایات معتبر دیگر نباشد و یا هنگام عرضه به قرآن عدم تناسب با مفاهیم قرآنی در آن دیده نشود، برای استناد کافی است. بنابراین نبودن نام سهل بن قاسم در کتب رجالی اگر چه در صورت فقهی بودن روایت مشکل‌ساز است و قابل اعتماد نیست، اما در روایات تاریخی که مطابق با نقل‌های تاریخی دیگر باشد و به صورت استفاضه هم آورده شده باشد، اشکالی ندارد. بدیهی است که اشکال دوم سندی نیز با همین پاسخ رفع می‌شود اما به بررسی سندی این روایت نیز اشاره‌ای می‌کنیم.

بررسی سندی روایت شیخ صدوق ۲

در روایت مذکور باید به بررسی چهار راوی پرداخت که عبارتند از: حاکم ابوعلی حسین بن احمد بیهقی (در برخی کتب او را حسن بن احمد بیهقی گفته‌اند که شاید مشمول قاعده تصحیف باشد)، محمد بن یحیی صولی، عون بن محمد بن سلام کندی و سهل بن قاسم نوشجانی.

الف) حاکم ابوعلی حسین بن احمد بیهقی (م ۳۵۹): در کتب اربعه رجالی شیعه نامی از او برده نشده است اما ابن عساکر نقلی از وی می‌آورد از صولی (ظاهراً همان محمد بن یحیی صولی) از احمد بن یحیی شیبانی از ابو عبدالله بن اعرابی در مورد گفتگوی مردی با عبدالله بن عمر^{۶۱} و سمعانی در مورد وی می‌نویسد: «ابوعلی حسین بن احمد بن حسن بن موسی بیهقی، فاضل، ادیب، فقیه در نیشابور بود که از ابوبکر محمد بن اسحاق بن خزیمه و... و در بغداد از ابومحمد بن صاعد و... استماع حدیث می‌کرد.»^{۶۲}

سپس وی به نقل از حاکم ابو عبدالله حافظ می‌نویسد که ابوعلی بیهقی ادیب فقیه و سرآمد فقهای ما بود که در نیشابور و دیگر شهرهای خراسان بر مسند قضاوت می‌نشست و او مردی اخباری بود که در سال ۳۵۹ در بیهق درگذشت.^{۶۳}

^{۶۱}. تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۳۱، ص ۱۷۴.

^{۶۲}. ر.ک: الانساب، سمعانی، تحقیق عبدالله عمر البارودی، ج ۱، ص ۴۳۹.

^{۶۳}. ر.ک: مقاله شاهدخت و الاتبار شهربانو، احمد مهدوی دامغانی، صص ۵۱ و ۵۲.

افزون بر عیون اخبار الرضا^۷ در کتاب امالی شیخ صدوق نیز روایاتی از این راوی نقل شده است. استاد احمد مهدوی دامغانی در مقاله «شاهدخت والاتبار شهربانو» شرح حالی از ابوعلی حسین بن احمد بیهقی به نقل از طبقات الشافعیه سُبکی می‌دهد که در آن به این نکته اشاره شده که ذهبی به پیروی از حاکم بن بیع نام وی را جزء آنان که نامشان حسن است آورده و سپس به سال وفات و محل فوت وی (که ۳۵۹ است) اشاره می‌کند. (طبقات الشافعیه سُبکی، ج ۳، ص ۲۷۰، ردیف ۱۷۴ - به نقل از احمد مهدوی دامغانی).

بنابر نقل مذکور، دو شرح دیگر از این راوی یافت می‌شود:

- حاکم ابن بیع در تاریخ نیشابور می‌نویسد: «حسن بن احمد بن حسن بن موسی ابوعلی بیهقی قاضی، ادیب و فقیه».

- ذهبی که طبق نقل قول فوق باید با نام حسن از او یاد کرده باشد و نویسنده مقاله به کتاب‌های «سیر اعلام النبلاء» و «تذکره الحفاظ ذهبی» مراجعه نموده و مطلبی نیافته است.^{۷۴} البته با تتبع بیشتر، در کتاب «تاریخ الاسلام» ذهبی ذیل شرح

حال محمد بن طاهر بن علی یافت شد.^{۷۵}

شیخ مفید نیز در کتاب الکفر، ص ۹۱ از وی روایت کرده و گفته شده که در سال ۳۵۲ در خانه‌اش در نیشابور حدیث می‌گفته است.^{۷۶}

ب) محمد بن یحیی الصولی (م ۳۳۶)

وی ادیب، نویسنده و وقایع‌نگار بوده و ابوالفرج اصفهانی (م ۳۵۶) بارها بی‌واسطه از صولی در کتاب الاغانی روایت می‌کند و او از عموی پدرش ابراهیم بن عباس صولی روایت می‌کند.^{۷۷}

ابن حبیب بغدادی در مورد او می‌نویسد:

«تادم عدة من الخلفاء وصنف اخبارهم، مات بالبصرة سنة ۳۳۶».^{۷۸}

(صولی) همنشین با برخی از خلفاء بود و اخبار مربوط به آنان را می‌نوشت. وی در سال ۳۳۶ در بصره وفات یافت.

قندوزی در ینابیع الموده روایتی با همین سند صدوق در مورد معنای نعیم در آیه شریفه «لَتَسْتَلْنَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» می‌آورد که سند آن چنین است: «واخرج الحاكم بن احمد البیهقی قال: حدثنا محمد بن یحیی الصوفی إلیا توجه به طریق

^{۷۴}. مقاله شاهدخت والاتبار، پیشین.

^{۷۵}. تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۳۵، ص ۱۷۱. (احتمالاً جناب دامغانی متمرکز بر کتب رجالی و تراجم ذهبی شده‌بودند که نیافتند)

^{۷۶}. ر.ک: مستدرکات علم رجال الحدیث، شیخ علی نمازی شاهرودی، ج ۳، ص ۸۵

^{۷۷}. الاغانی، ابوالفرج اصفهانی، ج ۹، ص ۲۶ - ۲۹.

^{۷۸}. تاریخ بغداد، ابن حبیب بغدادی، ج ۳، ص ۴۲۷.

سند که در موارد دیگر هم آمده است، همان الصولبي است] قال حدثنا ابو ذكوان القاسم بن اسمعيل قال حدثنا ابراهيم بن العباس الصولبي الكاتب بالاهواز سنة ۲۲۷»^{۷۹}

ج) عون بن محمد بن سلام کندی

کنیه وي ابو مالک است و در تاریخ بغداد درباره او می‌خوانیم :

«عون بن محمد، ابو مالک کندی از ابراهیم بن منذر حزامی و مصعب بن عبدالله زبیری و... روایت می‌کند و محمد بن یحیی صولبی از او روایت می‌کند. وي از اخبار زمان خود بسیار آگاه بود و به نقل حکایات و آداب آن می‌پرداخت.^{۸۰}

د) سهل بن قاسم نوشجانی استاد مهدوی دامغانی می‌نویسد: در تنها مرجع دیگری (غیر از روایت عیون) که این بنده نامی از این نوشجانی دبیر یا ندیم مأمون یافته‌ام، کتاب عمده کتاب ابو جعفر نحاس، ادیب و نحوی شهریه و شیعی مذهب (م ۳۳۸) است.^{۸۱}

البته وي از آنجا که به نقل شیخ صدوق ۱ اعتماد بسیار دارد، می‌نویسد: اینک که بحمدالله روایت عیون اخبار الرضا از لحاظ سند و متن وضعیت مشخص و روشن شد و احتمال خلاف و ضعفی در آن نمی‌رود، نتیجه گرفته می‌شود که آنچه را که حضرت رضا^۷ فرموده است، هم از باب آن که «اهل بیت أدري بما في البيت» و هم از بابت استواری سند با توضیحاتی که به عرض رساندم، درست‌ترین و استوارترین قول در این مقوله است.^{۸۲} مرحوم مجلسی نیز پس از نقل روایت در بصائر الدرجات می‌نویسد:

این خبر (بصائر الدرجات) مخالف خبر صدوق (عیون اخبار الرضا) است و آن خبر به صواب نزدیک‌تر است، زیرا دختران یزدجرد بعد از مرگ او اسیر شدند و این اتفاق در زمان عثمان بود، اگرچه ممکن است که بعد از فتح قادیسیه یا نهاوند بعضی از اولاد او را گرفته باشند و همچنین شکی نیست که تولد امام سجاد^۷ در زمان خلافت حضرت علی^۷ بوده است و غیر از آن حضرت هم فرزندی برای شهربانو نقل نشده است و این که ازدواج در زمان عمر باشد و تولد فرزند در زمان علی^۷ لازم‌هاش این است که بیشتر از ۲۰ سال این بانو در خانه حسین^۷ باشد و فرزند نیاورد و این بعید است و بعید نیست که عمر در این روایت (بصائر) تصحیف عثمان باشد و خدا می‌داند.^{۸۳}

^{۷۹}. ینایع الموده، القندوزي، ص ۱۱۹.

^{۸۰}. تاریخ بغداد، پیشین، ج ۱۲، ص ۲۹۴.

^{۸۱}. مقاله شاهدخت والاتبار شهربانو، پیشین، ص ۵۴.

^{۸۲}. پیشین، صص ۵۴ و ۵۵.

^{۸۳}. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۰.

اشکالات محتوایی

برخی نویسندگان با نقل روایت نوشجانی می‌نویسد:

الف. در هیچ کتاب تاریخی نیامده است که عبدالله بن عامر بن کریز دختر یزدگرد را اسیر کرده و نزد عثمان فرستاد. او در سال ۳۲ هجری با مردم ابرشهر آشتی کرد و جنگ نکرد تا اسیر بگیرد.

ب. در این روایت دختران یزدگرد را دو تن ذکر می‌کند که یکی هم به امام حسن ۷ داده شده و این موضوع نیز تأیید نشده است.

ج. مادر علی بن الحسین ۷ در حیات آن حضرت زنده بوده است.

د. در مقابل این شایعات ابن سعد در الطبقات و ابن قتیبه در المعارف می‌گویند که نام مادر امام سجاد ۷ غزاله بود و پس از آن حضرت به عقد زبید (= زبید یا زید) مولای او در آمد و از وی فرزندی آورد که او را عبدالله نامیدند و او برادر مادری علی بن الحسین ۷ است.^{۴۸}

پاسخ اشکالات؛

اشکال اول که گفته شده است «عبدالله بن عامر کریز در سال ۳۲ با مردم ابرشهر آشتی کرد نه جنگ تا اسیر بگیرد» ارتباطی با این روایت ندارد، زیرا:

اولاً: در این روایت سال فتح مطرح نیست و تنها سخن از فتح خراسان است که در سال ۳۰ یا ۳۱ اتفاق افتاد و مصادف با مرگ یزدجرد بود.

ثانیاً: بنا بر نقل‌های تاریخی، در آن زمان عبدالله بن عامر ولایت خراسان را به عهده داشت و در فتوح البلدان آمده است که عثمان در سال ۲۹ عامر را به حکومت بصره گماشت و ابوحنیفه دینوری نیز همین مطلب را در اخبار الطوال می‌نویسد. طبری هم از فتح فارس توسط عامر بن کریز در سال ۳۰ هجری سخن می‌گوید. گرفتن غنایم در این فتح‌های مکرر در کتاب‌هایی چون معجم البلدان، ذکر شده است که هزاران رأس چهارپا و سیصد هزار درهم جمع شد تا برای مولای او فرستاده شود.

ثالثاً: روایاتی در مورد اسارت دختران یزدجرد ذکر شده است که برخی از آنها از یک دختر و بعضی از دو دختر و بعضی از اسارت سه دختر یزدجرد سخن گفته‌اند. هرچند همه روایات و نقل‌ها قابل پذیرش نیست اما نقل‌های تاریخی زیادی در این زمینه هست و بدیهی است که در پی هر فتح و پیروزی غنایمی حاصل می‌شود و فتح بر آخرین شاه ساسانی می‌تواند اسارت دختران او را به عنوان غنایم به دنبال داشته باشد. جهت تبیین بهتر، قدری از موقعیت ویژه عبدالله بن عامر بن کریز در حدود سال‌های ۳۰ تا ۳۲ هجری را بیان می‌کنیم و نیز از فتح‌ها و گرفتن اسیرها تا تطابق روایت مذکور با نقل‌های تاریخی مشخص شود.

در معجم البلدان آمده است:

^{۴۸} زندگانی علی بن الحسین ۷، پیشین، ص ۱۹؛ چراغ روشن در دنیای تاریک، دکتر سید جعفر شهیدی، ص ۴۹.

ارسل عبدالله بن عامر کریز، الربیع بن زیاد الحارثی الی زالق فی سنة ۳۰ فافتحها عنوة و سبی منها عشرة آلاف رأس و اصاب مملوکاً لدهقان زرنج و قد جمع ثلاثمائة الف درهم لیحملها الی مولاه...^{۸۵}

عبدالله بن عامر کریز، در سال ۳۰ هجری، ربیع بن زیاد حارثی را به سوی زالق^{۸۶} فرستاد. در پس او آنجا را فتح کرد و ۱۰۰۰۰ رأس چهارپا از آنجا به دست آورد که از دهقان زرنج (شهری از قصبه سجستان) بود و ۳۰۰۰۰۰ درهم جمع کرد تا برای مولایش بفرستد و ...

صاحب معجم البلدان ذیل واژه «شرواذ» نیز می‌نویسد که ناحیه‌ای از سجستان است که توسط مسلمانان و به دست ربیع بن زید الحارثی فتح شد در ایام عثمان بن عفان. بنابراین فتح‌ها در زمان عثمان نیز وجود داشته است و طبیعتاً به دنبال هر فتحی افرادی، اسیر می‌شدند.^{۸۷} در فارسنامه ابن بلخی که قبل از سال ۵۱۰ ق نگاشته شده، آمده است که :

ابوموسی اشعری و عثمان بن ابی العاص به اتفاق رفتند و نیشابور را فتح کردند، در سال بیست و ششم از هجرت و بعد از آن عثمان بن عفان، عبدالله بن عامر کریز را والی گردانید، پس ابوموسی اشعری به پارس آمد و قصد اصطخر کرد، در سال بیست و هشتم از هجرت و در آن وقت ماهک در اصطخر بود و در میان ایشان صلح پیوست و عبدالله بن عامر از آنجا به جور (گور) رفت و شهر جور را حصار داد.^{۸۸}

اگر چه این حوادث به سال ۲۶ و ۲۸ هجری مربوط است، اما نقل آن به این خاطر است که جریان صلح در نیشابور به این سال‌ها بر می‌گردد و طبق نقل‌ها در سال ۳۰ هجری بار دیگر جنگ با نیشابور صورت گرفت و نهایتاً خراسان به دست اعراب افتاد. البته ابن بلخی در صفحه ۲۷۷ همین کتاب، فتح اعراب بر ایرانیان را در سال ۳۲ هجری ذکر می‌کند و این با نقل‌های دیگر که فتح را در سال ۳۰ ذکر می‌کنند متفاوت است.

بلاذری در فتوح البلدان می‌نویسد که عثمان، در سال ۲۹ هجری عبدالله بن عامر کریز را از حکومت کوفه منفصل و به حکومت بصره نصب نمود.^{۸۹}

ابوحنیفه دینوری (م ۲۸۲) در اخبار الطوال می‌نویسد :

عثمان... عبدالله عامر بن کریز، پسر دایی خود را که نوجوانی بود، به حکومت بصره گماشت.^{۹۰}

و طبری هم به این مسأله اشاره کرده می‌نویسد :

عبدالله بن عامر بن کریز، پدر بزرگش عبدشمس و مادرش دجابه، دختر اسماء سلمی و پسرخاله عثمان بود. او به بصره آمد و آنگاه سوی فارس رفت و آنجا را گشود به سال ۳۰. یزدگرد از گور که همان اردشیر خره بود گریخت و ابن عامر، مجاشع بن مسعود سلمی

^{۸۵}. معجم البلدان، یاقوت الحموی، ج ۳، ص ۱۴۳.

^{۸۶}. زالق از نواحی سجستان (بین کرمان و سند) است. شرواذ نیز در همین منطقه است.

^{۸۷}. معجم البلدان، پیشین، ج ۳، ص ۳۸۴.

^{۸۸}. فارسنامه ابن بلخی، ص ۲۷۶.

^{۸۹}. فتوح البلدان، بلاذری، ص ۳۹۴.

^{۹۰}. اخبار الطوال، ابوحنیفه دینوری، ص ۱۷۵.

را به دنبال او فرستاد و تا کرمان او را تعقیب کرد.^{۹۱}

بنابراین، فتح ایران در سال ۳۰ و در زمان خلافت عثمان توسط عبدالله بن عامر بن کریز در اکثر نقل‌های تاریخی آمده است و در برخی از آنها سخن از ارسال غنایم به مدینه به طور کلی و نه مشخص وجود دارد و با وجود این موارد می‌توان به روایت مربوط، اعتماد کرد و اشکال اول را مرتفع نمود.

اشکال دوم این بود که در روایت سهل بن القاسم دو دختر برای یزدجرد ذکر شده است که یکی به امام حسن ۷ بخشیده شد و دیگری به امام حسین ۷ و این در حالی است که در زندگانی امام حسن ۷ چنین مسأله‌ای وجود ندارد، یعنی ازدواج با یک دختر ایرانی که خواهر همسر امام حسین ۷ باشد.

صاحب مقاله «السیدة شهربانو» هم این مطلب را که در روایت مذکور آمده مخالف سایر اخبار می‌داند و به عنوان اولین اشکال روایت ذکر می‌کند.

پاسخ؛ آنچه از روایت فهمیده می‌شود با استفاده از عبارت «فَوَهَّبَ أَحَدَهُمَا لِلْحَسَنِ ۷ وَ الْآخِرَى لِلْحُسَيْنِ ۷» در این جریان تزویجی صورت نگرفته است چون اگر چنین بود باید مهریه مشخص می‌شد و سخنی از عتق بود تا به تأسی از سنت پیامبر ۹ که صفیّه بنت حبیبی بن اخطب را ابتدا آزاد کرده و پس از تعیین مهریه با او ازدواج نمود، تزویج صورت گیرد.

بنابراین، ازدواجی نبوده پس در مورد هر دو سبط پیامبر اکرم ۹، مسأله ملک یمین مطرح می‌شود.

مرحوم مجلسی ۴ به نقل از ابوالحسن مدائنی (م ۲۲۸) می‌نویسد که همسران امام حسن ۷ شمرده شده‌اند و آنها ۷۰ نفر بودند^{۹۲} و در کتاب العدد القویه نوشته

علی بن یوسف بن مطهر حلّی (قرن هشتم) می‌خوانیم:

تَزَوَّجَ سَبْعِينَ حَرَّةً وَ مَلِكًا مِائَةً وَ سِتِّينَ أُمَّةً فِي سَائِرِ عَمْرِهِ وَ كَانَ أَوْلَادَهُ خَمْسَةَ عَشَرَ؛

امام حسن ۷ با هفتاد زن آزاد (حرّه) ازدواج کرده و مملوکه‌های (کنیزان) آن حضرت به صد و شصت عدد می‌رسد و پانزده اولاد دارد.^{۹۳}

بدیهی است که با وجود تعداد زیاد کنیزان - حتی اگر این تعداد را نپذیریم - ذکر نام آنها در تاریخ لازم نبوده است.

احتمالات موجود

در مورد تزویج یا هبه خواهر شهربانو به امام حسن مجتبی ۷ در این روایت احتمالات زیر مطرح شده است:

^{۹۱}. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۹۹.

^{۹۲}. بحار الانوار، پیشین، ج ۴۴، ص ۱۷۳.

^{۹۳}. مرحوم علامه مجلسی، پس از ذکر روایات متعدد در مورد تعداد همسران امام حسن ۷ و بررسی عقلی و نقلی این روایات و نقل‌ها، نظر خود را چنین بیان می‌کند: از آنچه از کتب سیره معتبر معلوم می‌شود آن حضرت بین ۲۰ تا ۳۰ زن داشته، غیر از کنیزان و مملوکات و مردمدر مورد آن حضرت یک کلاغ، چهل کلاغ کرده‌اند؛ بحار الانوار، پیشین، ج ۴۴، ص ۱۷۱.

الف) احتمال دارد سادات حَسَنِي هنگام استنساخ این روایت به علت تعصب خاص خود نام امام حسن ۷ را به روایت افزوده باشند تا با سادات حسینی در این قضیه همانندی یابند.

ب) بنابر احتمال دکتر مهدوی دامغانی کاتبان و ناسخان متعصب شیعی که جناب محمدبن ابی‌بکر را به درستی نمی‌شناختند و از سخنان امیرالمؤمنین علی ۷ در مورد وی خبر نداشتند به محض آن که نام ابوبکر را در دنباله نام محمدبن ابی‌بکر دیده‌اند یقین کرده‌اند که صدوق ابن‌بابویه سهواً به جای نام «حسن ۷» نام محمدبن ابی‌بکر را مرقوم فرموده خاصه این که شاید دیده یا خوانده بودند که ابوحنیفه دینوری نیز در روایت خود نام شریف «حسن ۷» را ذکر کرده، بنابراین آنها هم نام «حسن» را به جای محمد بن ابوبکر نگاشتند.^{۹۴}

ج) احتمال این که متن اصلی روایت به همین شکل باشد نیز وجود دارد و برای حلّ مسأله می‌توان گفت شاید خواهر شهربانو به عقد امام حسن ۷ درآمده و یا به او بخشیده شده باشد. ولی فرزند او زنده نمانده تا در نَسَب و تیره سادات حَسَنِي نامی از این فرزند باشد و در نتیجه به نام و نَسَب مادرش اشاره شده باشد. اگر امروزه نامی از مادر امام سجاد ۷ در تاریخ هست به علت جایگاه امام سجاد ۷ به عنوان امام چهارم شیعیان است که زندگینامه وی نَسَب پدری و مادری او برای شیعه و حتی غیر شیعه (در بین علمای انساب) اهمیت داشته است. خواهر شهربانو می‌تواند یکی از کنیزان امام حسن ۷ باشد که مانند دیگر کنیزانش نامی از وی نیست و تنها در منابع به تعداد آنها به طور جمعی اشاره شده است.

د) احتمال دارد او قبل از تولد فرزندش از دنیا رفته باشد چون در روایت است که در حال نفاس از دنیا رفته است و این احتمال را یوسفی غروی در مقاله «السیده شهربانو» ذکر می‌کند.^{۹۵} گفتنی است که اگر فرزند او زنده بوده پس از مرگ

مادرش باید نامی از این زن در کتب انساب دیده می‌شد حداقل به عنوان مادر یک سیدحَسَنِي.

اشکال سوم این بود که مادر علی بن الحسین ۷ در زمان حضرت زنده بود و این روایت از فوت او در حال نفاس سخن می‌گوید. در اکثر روایات و نقل‌های تاریخی حتی در مواردی که درباره نام شهربانو و نام پدر وی و زمان اسارت آن بانو اختلاف هست، در این مورد، اتفاق نظر وجود دارد که او در حال نفاس از دنیا رفت و ما در جای خود (رحلت شهربانو) به این مطلب خواهیم پرداخت.

بنابراین، وفات به هنگام نفاس در اغلب روایات و نقل‌های تاریخی وجود داشته و غیرقابل خدشه است، مضافاً بر این که اگر بپذیریم مطلب خاص در مورد تزویج مادر امام سجاد ۷ پس از شهادت امام حسین ۷ مربوط به مادر حقیقی ایشان و نه دایه و یا مادر رضاعی آن حضرت است، اتهام بزرگی را به ایشان وارد کرده‌ایم.

اشکال چهارم در راستای اشکال سوم است و مستشکل معتقد است که در طبقات ابن سعد و المعارف ابن قتیبه مسأله عقد و ازدواج مادر امام سجاد ۷ با زبید، مولای او مطرح شده است و این دو مطلب در مقابل شایعات

^{۹۴}. ر.ک: مهدوی دامغانی، احمد، آینه میراث؛ مقاله شاهدخت والاتبار شهربانو، ص ۴۹.

^{۹۵}. ر.ک: یوسفی غروی، محمد هادی، مقاله السیده شهربانو.

قرار دارد. حال سخن این است که آیا شایعه دانستن نقل‌های شیعی - که حتی برخی از آنها به علت این که راویان آنها سنی بوده‌اند طرد شده‌اند - و ترجیح نقل‌های ابن سعد که سنی متعصب است و این تعصب در کتاب او، طبقات الکبری به وضوح دیده می‌شود صحیح است؟! افزون بر این که او از جمله بزرگان نیمه اول قرن سوم هجری (۲۱۸ ه) بود که به امر مأمون مبنی بر اعتراف به خلق قرآن گردن نهاد و به همراه شش نفر دیگر این ننگ را برجای نهادند.^{۹۶} (و سألهم عن خلق القرآن، فاجابوا جميعاً أنّ القرآن مخلوقٌ)

اگر چه در نقل تاریخی قول مطرح است نه قایل، اما این که قائل آن دور از تعصب بوده و از تأثیر تعصبات و علاقات مذهبی، فرقه‌ای و سیاسی به نقل خود پرهیزد، نیز به عنوان یک مسأله مهم مطرح می‌شود. به هر حال ما در مقام ردّ همه سخنان آنها نیستیم، ولی در مورد تزویج مادر امام سجاد ۷ تحقیقی کوتاه انجام داده‌ایم که ارائه می‌شود تا پاسخ این اشکال با دلایل نقلی نیز ارائه شود، اگرچه پیش از آن عقل نمی‌پسندد و نمی‌پذیرد که حتی یک فرد عادی، چه رسد به امام سجاد ۷ که امام و فرزند امام است، پس از آن که با همسر خود ارتباط برقرار می‌کند و مادرش او را می‌بیند، نظر مادر را راجع به این قضیه بخواهد و مادر - هر چند یک فرد عامی باشد - به فرزند خود پاسخ مثبت دهد تا نیاز او به ازدواج را که محرک آن، ارتباط پسر و عروسش است، برآورده سازد! البته این اتهام به صورت دیگری نیز مطرح شده است که در جای خود به آن خواهیم پرداخت. اما به طور خلاصه این که بانویی که توسط امام سجاد ۷ به ازدواج زبید درآمد، مریّه و دایه آن حضرت بوده نه مادرش، اثبات شدنی است و در صفحات بعدی خواهد آمد.

افزون بر دکتر شهیدی آقای یوسفی غروی نیز در مورد خبر «عیون اخبار الرضا» اشکالاتی را ذکر می‌کند که برخی از آنها قبلاً پاسخ داده شده است و اینک به برخی دیگر می‌پردازیم و آنها عبارتند از :

اولاً: این خبر مخالف سایر اخبار است، زیرا بخشش آن دو دختر به امام حسن و امام حسین : را بیان می‌کند. ثانیاً: عجیب است که هر دو دختر در حال نفاس از دنیا روند و مادر امام سجاد ۷ بعد از ولادت فرزندش بمیرد و دیگری قبل از تولد فرزندش.

ثالثاً: در روایت آمده که «یکفل علیاً بعض امهات ولد ابیه» و حال آن که در شمار همسران امام حسین ۷ ام ولدی نمی‌بینم.

رابعاً: چگونه امام سجاد رشد کرد و نمی‌دانست که او مادرش نیست و بعد فهمید. این مناسب مقام امام نیست و امام رضا ۷ نمی‌تواند چنین سخنی گفته باشد.

خامساً: در روایت آمده است که امام رضا ۷ به نوشجانی می‌فرماید بین ما و شما نسبتی است و حال آن که ما نسبتی بین آن حضرت و نوشجانی نمی‌بینیم و ابن شهر آشوب بعدها گفته است که «اسمها برّه بنت النوشجان» بنابراین مادر امام سجاد ۷ دختر جدّ بزرگ راوی این حدیث (سهل بن قاسم نوشجانی) است نه دختر یزدجرد

^{۹۶}. تاریخ طبری، ج ۱۱، ص ۳۷.

و نام او هم شهربانو نیست.^{۹۷} از طرفی چگونه طالبین متوجه این نسبت (به نوشجانی) و تحریف (دختر یزدجرد بودن او) نشدند و طبق این روایت همه طالبی‌ها این روایت را نوشتند؟!

پاسخ اشکال اول در بحث مربوط به امام حسن ۷ داده شد که احتمال چنین مسأله‌ای وجود دارد و عدم الذکر احتمالاً به دو علت است: اول؛ زیاد بودن تعداد مملوکات امام و این که رسم بر ذکر مملوکات نبوده، مگر این که صاحب فرزند شده باشند از مولای خویش و آن زمان هم اغلب با واژه «ام ولد» خوانده می‌شدند و دوم این که او فرزندی نیاورده یا به نقل مستشکل قبل از تولد فرزندش از دنیا رفته است تا در ضمن نام فرزندش از او سخن به میان آید. البته استاد مهدوی دامغانی^{۹۸} در مورد نام حسن ۷ در روایت مذکور تحلیلی خاص ارائه می‌دهد و می‌نویسد:

...در مورد حاضر - یعنی روایت عیون اخبار الرضا - نیز کاتبان و ناسخان متعصب شیعی که جناب محمدبن ابی‌بکر را به درستی نمی‌شناخته‌اند...، به محض آن که نام جناب ابی‌بکر را در دنباله نام محمد دیده‌اند یقین کرده‌اند که صدوق سهواً؟! به جای نام «حسن» نام محمدبن ابی‌بکر را مرقوم فرموده است و به زعم باطل خویش آن را تحریف نموده و...» به نظر وی ناسخان می‌خواستند این اشتباه را درست کنند، لذا حَسَن را به جای محمدبن ابی‌بکر نوشتند!

به نظر می‌رسد این نظر خالی از اشکال نباشد. چگونه در طول زمان با وجود این همه عالم، ادیب، مورخ و منابع موجود، کسی متعرض این اشتباه ناسخان نشده و حتی اشاره‌ای هم به این جابجایی نکرده‌اند.

مرگ این دو زن در حال نفاس در شرایط خاص آن زمان و به ویژه در سال‌های حول و حوش تولد امام سجاد ۷ که مردان اهل بیت با فرسنگ‌ها فاصله در خارج از مدینه یعنی در عراق مشغول جنگ بودند و مشکلات خانواده‌هایی که سرپرست آنها حاضر نیستند، امر بعیدی نیست هرچند برای اثبات نیاز به نقل داریم. زیرا تصادفات و اتفاقات طبیعی نیاز به دلیل و برهان عقلی ندارد. در سال ۳۶ هـ جنگ جمل و در سال ۳۷ هـ واقعه صفین رخ داده بود و نهروان هم در سال ۳۸ مصادف با تولد امام سجاد ۷. از طرفی در مدینه دو حامی و طرفدار خانواده حضرت علی ۷ یعنی حذیفه بن یمان و سلمان فارسی در همان سال ۳۶ وفات یافتند و این حوادث، اوضاع سیاسی اجتماعی را از یک سو و اوضاع روانی شیعیان و خاندان امام علی ۷ را از سوی دیگر مغشوش کرده بود، زیرا بهترین یاران را از دست داده بودند و بدترین دشمنان که چهره‌های پنهان داشتند، اینک در برابر آنها ایستاده بودند و امام و یارانش مجبور به جنگ با مسلمانان بودند. از آنجا که جمل و صفین و نهروان به دنبال هم اتفاق افتاد معلوم می‌شود با توجه به وسایل سیر در آن روز، مدت‌ها امام حسین و امام حسن: از خانواده‌های خود دور بودند و اگر در این مدت به مدینه رفته بودند در یکی از کتب تاریخی ذکر می‌شد، ولی

^{۹۷}. عین عبارت نویسنده مقاله «حول السیده شهربانو» چنین است: (فتکون ابنة الجد الاعلی لهذا الراوی ولاتکون ابنة یزدجرد ولا

اسمها شهربانویه).

^{۹۸}. مقاله شاهدخت والاتبار، پیشین، ص ۴۹.

چنین چیزی نیامده است.

اشکالی که در مورد «بکفل علیاً بعض امهات [ولد] ایبه» آمده است وارد است و جای بحث و بررسی دارد زیرا برای امام حسین ۷ ام ولدی در تعداد همسران ذکر نشده است. البته در برخی از نسخه‌ها «امهات ایبه» آمده است که می‌تواند اشاره به مادر رضاعی یا یکی از مربیه‌ها و یایکی از مادرخوانده‌های امام حسین ۷ باشد و در برخی دیگر، «امهات اولاد ایبه» آمده است. گفتنی است که عبارت عربی روایت این است «وکانت صاحبه الحسین نفست بعلی بن الحسین فکفل علیاً بعض امهات ولد ایبه»؛ در اینجا فاعل کفل، حسین ۷ می‌تواند باشد که عهد ذکری باشد و منظور از امهات ولد ایبه یکی از ام ولدهای پدر امام حسین ۷ یعنی حضرت علی ۷ است که در بین همسران او ام ولدهایی هم ذکر شده است. گرچه امام در عراق بوده ولی این کفالت را می‌توانست از طریق نماینده‌ای از جانب خویش انجام دهد.

اشکال چهارم این بود که چگونه امام سجاد نمی‌دانست که آن زن مادرش نبوده است و بعد فهمید و این مناسب مقام امامت نیست. برای بررسی این اشکال، عین عبارت ذکر می‌شود که:

فکفل علیاً بعض امهات [ولد] ایبه فنشأ و هو لایعرف أمّاً غیرها و کان الناس یسمونها أمّه.

پیش از این بیان شد که در نسخ چاپی «امهات ایبه» آمده است و در برخی پی‌نوشته‌ها عبارت [خ ل «امهات اولاد ایبه»] دیده می‌شود.

ممکن است منظور از این که رشد کرد و مادری جز او نمی‌شناخت این باشد که هنگام رشد و نمو اولیه جز آن زن را به عنوان مادر نمی‌شناخت و آن گاه که به مرحله آگاهی و شناخت رسید، به این مسأله پی برد و مردم، تنها آن زن را مادر علی بن الحسین ۷ می‌دانستند، چون از ابتدای زندگی حضرت کسی جز او برای وی نقش مادر را ایفاء نکرد.

اشکال پنجم آقای یوسفی غروی این بود که در روایت مذکور، امام رضا ۷ به نوشجانی می‌فرماید که بین ما و شما نسبتی هست و حال آن که ما نسبتی بین آن حضرت و نوشجانی نمی‌بینیم و بعدها ابن شهر آشوب گفته است که «اسمها بره بنت النوشجان» پس مادر امام سجاد ۷ دختر جدّ اعلائی راوی این حدیث است، نه دختر یزدجرد و نه این که نام او شهربانویه است.

نکته قابل توجه این است که وی نظر نهایی خود در مورد مادر امام سجاد ۷ را با توجه به همین نکته بیان کرده و او را دختر یک اشراف زاده ایرانی و نه دختر شاه می‌داند. از این رو بحث را پی می‌گیریم.

اولین منبعی که با عبارت «و یقال ابنه النوشجان» پدر شهربانو یا شاه زنان را نوشجان ذکر کرده است، ابن ابی‌الثلج یا کاتب بغدادی (م ۳۲۲ یا ۳۲۳ و یا ۳۲۵) است که بیش از نیم قرن قبل از شیخ صدوق می‌زیسته و سپس ابن خشاب (م ۵۶۷) که نزدیک به زمان حیات ابن شهر آشوب (م ۵۸۸) بوده از این عبارت استفاده نموده است. بنابراین، مطلبی که در این بخش آمده و آن این است که ابن شهر آشوب بعدها نام نوشجان را برای اولین بار آورده است، سخنی ناصواب است. زیرا بیش از دو قرن قبل از ابن شهر آشوب، ابن ابی‌الثلج به دختر نوشجانی اشاره کرده است.

احتمال دارد آنها که شهربانو را دختر نوشجان می‌دانند، نام نوشجان را از همین روایت گرفته باشند ولی از آنجا که ابن ابی الثلج ۵۶ سال قبل از وفات صدوق، از دنیا رفته است، احتمال این که غیر از او کس دیگری از طریق دیگری و یا از طریق همین راویان، حدیث مذکور را نقل کرده باشد، زیاد است. به عبارتی در کتب قبل از صدوق این روایت بوده و ابن ابی الثلج با استفاده از عبارت (ان بیننا و بینکم نسباً) پدر همسر امام حسین ۷ را نوشجان ذکر کرده است.

ابن ابی الثلج می‌نویسد: «قیل ابنه نوشجان» و ابن خشاب می‌نویسد: «و یقال کان اسمها بره بنت النوشجان» و ابن شهر آشوب نیز می‌نویسد: «و یقال هی بره بنت النوشجان».

نکته قابل توجه این است که در هر سه مورد مذکور این قول ضعیف است و قائل آنها مجهول و برای همین که حتی نویسندگان این عبارات هم آنها را نپذیرفته و تنها در مقام نقل این قول بوده‌اند، این سخن که او دختر نوشجان است پذیرفته نیست، چون مدرک ندارد.

نکته دیگر در مورد اشکال مذکور، این است که ضمیر در «بیننا» و «بینکم» به شخص حقیقی بر نمی‌گردد، بلکه ممکن است به دو ملیت و نژاد برگردد، به این معنا که امام بفرماید بین ما اعراب و شما عجم‌ها (در اینجا ایرانی‌ها) نسبتی است و یا این که منظور از ضمیر «نا» در «بیننا» اهل بیت باشد - که اکثراً به همین صورت است - و ضمیر «کم» اشاره به ایرانی‌ها باشد زیرا اگر منظور اشخاص حقیقی بودند و جد اعلای سهل بن القاسم، پدر مادر امام سجاد ۷ بود، چگونه او از این موضوع بی‌اطلاع بوده و عرض می‌کند: «و ما هو ایها الامیر؟!؟! بدیهی است که نسبت مذکور برای او نیز آشکار نبوده که سؤال می‌کند. بنابراین نیازی نیست که ما، بین امام ۷ و نوشجانی به دنبال نسبی شخصی بگردیم و این اشکال رد می‌شود.^{۹۹}

^{۹۹}. شیخ صدوق ۲ در «عیون اخبار الرضا» افزون بر روایت فوق، روایتی در مورد صحیفه فاطمه ۳ می‌آورد [در جلد اول باب «النصوص علی الرضا ۷ بالامامه»] که در آن روایتی از جابر می‌آورد که در صحیفه فاطمه ۳ نام ائمه و مادران آنها نگاشته شده و در بخش مربوط به امام سجاد ۷ می‌آورد. «ابو محمد، علی بن الحسین العدل اُمّه شهربانو بنت یزدجرد». اگر مشکلات مربوط به سند آن که به عدم حیات جابر بن عبدالله در زمان نقل حدیث برای امام باقر ۷ بر می‌گردد و اشکالات فنی دیگر حل می‌شد، قدیمی‌ترین و مهمترین سند برای اثبات شهربانو بود. این روایت علاوه بر کمال‌الدین و تمام النعمه کتاب دیگر شیخ صدوق (ج ۱، ص ۳۰۵-۳۰۷) عیناً و در مواردی با مختصر تفاوتی در منابع دیگر می‌شود که عبارتند از: - الاحتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۳۷۳ که کاملاً مشابه روایت کتاب فوق بوده و از صدقه بن موسی نقل شده است. - الصراط المستقیم علی بن یونس بیاضی (م ۸۰۴ - ۸۷۷) ج ۲، ص ۱۳۸، که همان نقل عیون را آورده است. - فرائد السمطین ابراهیم بن محمد الجوینی (حموی) (م ۶۴۴ - ۷۳۰) ج ۲، ص ۱۳۶ نیز روایت را می‌آورد که در نهایت به همان شیخ صدوق می‌رسد. البته در «من لا یحضره الفقیه» شیخ صدوق هم که از کتب اربعه محسوب می‌شود به صورت کلی بدون ذکر جزئیات به این صحیفه اشاره شده است و این که وجود صحیفه فاطمه ۳ نزد ائمه: از نشانه‌های بارز هر امام است (من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۴، ص ۴۱۸) و نیز در تهذیب الاحکام شیخ طوسی (ج ۹، ص ۱۴۴) و الارشاد مفید (ج ۲، ص ۱۵۹) و بحار الانوار که در جلدهای ۲۶، ۳۷، ۴۷ و ۱۰۳ صحیفه مطرح شده است.

شهربانو و شرح الاخبار قاضي نعمان (م ۳۶۳)

مرحوم قاضي نعمان (م ۳۶۳) در كتاب شرح الاخبار در مورد مادر امام سجاد ۷ مي نويسد :

اختلفوا في أمّه، قال بعضهم: كانت سندية.

و قال آخرون: تُسمي جیده.

و قال بعضهم: كانت تسمي سلامة.

و قال ابن الكلبي: وليّ علي بن ابيطالب ۷ الحرث بن جابر الحنفي جانباً من المشرق، فبعث بنت يزجرد شهرباران بن كسري فاعطاها علي ۷ ابنه الحسين ۷ فولدت منه علياً و قال غيره: ان حرث بن جابر بعث الي امير المؤمنين بنتي يزجرد بن شهرباران بن كسري و اعطي واحده منها بابنه الحسين ۷ فاولدها علي بن الحسين و اعطي الاخري محمد بن ابي بكر فاولدها قاسم بن محمد بن ابي بكر فهما ابنا خاله.^{۱۰۰}

شايد اولين نقل قاضي نعمان به نظر ابن قتيبه (۲۱۳ - ۲۷۶) بر مي گردد كه مي نويسد :

و اما علي بن الحسين الاصغر فليس... و يقال: ان أمّه سندية. يقال لها سلافه و يقال غزاله...^{۱۰۱}

اين كه آيا «سنديّه»^{۱۰۲} مي تواند نام يك زن باشد يا نه، از مباحثي است

كه در بخش نامهاي شهربانو به آن خواهيم پرداخت ولي به طور مسلم اين مطلب اشاره به ملیت شهربانو دارد نه نام او.

از طرفي در كتاب نسب قريش، مادر امام سجاد ۷ ام ولد ذكر مي شود و چنان كه بيان شد ام ولد بودن منافاتي با دختر شاه ايران بودن اوندارد.

به هر حال در قرون اوليه اسلام و به ويژه در قرن چهارم در كتب روايي و تاريخي از مادر امام سجاد سخن به ميان آمده است.

احمد بن عبيدالله بن عياش جوهری معروف به ابن عياش (م ۴۰۱)، از معاصرین شیخ صدوق در كتاب «مقتضب الاثر» كه از مصادر حديثي شيعه است، پس از ذكر جريان سخن گفتن يزجرد با ايوان كسري هنگام خروج از مدائن به جريان ازدواج امام حسين ۷ و شهربانو يايك شاهزاده ايراني كه دختر خود يزجرد است اشاره مي كند. اومي نويسد :

^{۱۰۰} شرح الاخبار في فضائل الائمة اطهار، قاضي نعمان، ج ۳، ص ۲۶۶ - ۲۶۷.

^{۱۰۱} المعارف، ابن قتيبه، ص ۲۱۴.

^{۱۰۲} البته ابن التبريدي نیز در كتاب النجوم الزاهرة مي نويسد: ان اسمها سندية؛ نام او (مادر علي بن الحسين ۷) سندية است. النجوم

الزاهرة، ابن التبريدي، ج ۱، ص ۲۲۹.

حسین بن علی بن سفیان البزوفری (بوشنجانی) عن ابیه عن محمد بن سلیمان عن ابیه عن النوشجان بن البود مردان قال: لَمَّا جَلَّى الفرس عن القادسیة و بلغ یزدجرد بن شهریار ما کان من رستم و ادالة العرب علیه و ظنَّ أنَّ رستم قد هلك و الفرس جمعاً و جاء مبادر و اخبره بیوم القادسیة و انجلائها عن خمسين الف قتیل، خرج یزدجرد هارباً فی اهل بیته و وقف بیاب الایوان و قال: السلام علیک ایها الایوان! هانأنا ذا منصرف عنک و راجحُ الیک، أَنَا او زجلُّ من ولدی لم یدن زمانه و لا آن أوانه؛^{۱۰۲}

زمانی که ایرانیان به قادسیه وارد شدند و به یزدجرد پسر شهریار خبر آنچه که در مورد رستم و چیرگی اعراب بر او بود، رسید و گمان کرد که رستم و ایرانیان کشته شدند و از واقعه قادسیه و نیز از کشته شدن پنجاه هزار ایرانی وی را باخبر نمودند، یزدجرد در حالی که همراه با خانواده خود از مدائن فرار می کرد، در برابر ایوان (کسری) ایستاد و گفت:

سلام بر تو ای ایوان! بدان که من از تو دور می شوم و به سوی تو بر می گردم؛ خودم یا مردی از فرزندان من که نزدیک نیست زمان او و الان هم وقت آمدنش نخواهد بود.

نکته قابل توجه، روایتی است که صاحب مقتضب الاثر از سلیمان الدیلمی نقل کرده که می گوید:

قال سلیمان الدیلمی: فدخلت علی ابی عبدالله ۷ فسئلته عن ذلک و قلت له ما قوله: «او رجل من ولدی»؟ فقال ۷: ذلک صاحبکم القائم بامرالله عزوجل، السادس من ولدی: قد ولده یزدجرد فهو ولده و ذکرنا فی الحدیث فی یوم القادسیه؛ داخل شدم بر ابی عبدالله ۷ و از آن حضرت سؤال کردم و گفتم این که (یزدجرد) گفت: «او رجل من ولدی» منظورش چه بوده است؟ حضرت فرمود: آن (مرد) صاحب امر شما و قائم به امر خدای متعال است که ششمین فرزند من است و فرزند یزدجرد نیز می شود که جد [مادری] اوست و ما در حدیث مربوط به روز قادسیه این مطلب را نقل کردیم.

ابن عیاش قبل از نقل این خبر می نویسد:

قال الشیخ ابو عبدالله: و نختم هذا الخیر باعظم خاتم و اکرم خبر و هو ذکر صاحب الامر ۷ علی السنّة الفرس و ینتظم اعداد السادة الاثمة:

قال: حدثنا ابو عبدالله الحسين بن علی...؛

شیخ ابو عبدالله گفت که ما این خبر را با بزرگترین مهر و گرامی ترین خبر به اتمام می رسانیم و آن نام حضرت صاحب الامر ۷ در سنت اهل فارس است و شماره ائمه بزرگوار: در آن مشخص شده است.

بدیهی است که با عبارت «السّادس من ولدی» که امام صادق ۷ می فرماید و حال آن که آن حضرت ششمین امام است، تعداد ائمه اثنا عشر از این روایت مشخص می شود و گوینده این سخنان به همین مطلب اشاره می کند. محقق کتاب مذکور در پی نوشت مربوط به [عن محمد بن سلیمان عن ابیه] در مقتضب الاثر آورده است که: ما بین المعقین انما هو فی نسخة البحار دون الاصل؛ آنچه بین گروه نهاده شده در نسخه بحار الانوار آورده شده ولی

^{۱۰۲} مقتضب الاثر فی نصوص علی الاثمة الاثني عشر، ابن عیاش، ص ۴۰ و ۴۱، (در مقدمه کتاب کفایة الاثر آمده است که بعضی از افاضل کتاب کفایة الاثر، نوشته علی بن محمد بن علی الخزار القمی، را یک بار با نامکفایه الاثر می خوانند و یک بار مقتضب الاثر؛ کفایة الاثر، ص ۹)

در اصل آن کتاب یعنی مقتضب الاثر نیست.

در کتب رجالی شرح حال سلیمان الدیلمی به دو صورت آمده است :

۱. سلیمان بن زکریا: سلیمان الدیلمی که در مورد او می‌نویسند از اباعبدالله^۷ روایت کرده است و کذاب و غالی است و علامه در کتاب «الخلاصة» از ابن غضائری نام او را در قسم دوم آورده است.

۲. سلیمان بن عبدالله الدیلمی که ابن داود با این نام از سلیمان الدیلمی یاد کرده است. نجاشی در مورد او می‌نویسد که اهل بجله کوفه است و برای تجارت به خراسان می‌رفت و اسیران زیادی را خریداری کرده و از دیلم به کوفه می‌آورد. به او دیلمی هم گفته شده است و گفته شده که او غالی و کذاب است و پسرش محمد بن سلیمان نیز کذاب است و به روایت‌هایی که تنها این دو نفر آورده‌اند، عمل نمی‌شود.

نجاشی کتابی با عنوان «یوم و لیلۃ» از او نام می‌برد که احتمال دارد این روایت در آن کتاب آورده شده باشد ولی اکنون از آن کتاب خبری نیست.

شیخ طوسی هم می‌نویسد:

سلیمان الدیلمی، له کتابٌ اخبرنا به ابن ابی جید عن محمد بن الحسن بن الولید، عن الصفار عن عباد بن سلیمان عن محمد بن سلیمان عن ابیه سلیمان الدیلمی.

و نیز شیخ در کتاب رجال خود او را از اصحاب امام صادق^۷ برشمرده است.

مرحوم آیت الله خویی می‌نویسد که در همه روایات، ده مورد وجود دارد که به سلیمان دیلمی می‌رسد و او از اباعبدالله^۷ و از ابان بن تغلب نقل روایت کرده است و پسرش محمد بن سلیمان و محمد بن عبدالله از او نقل روایت کرده‌اند.^{۱۰۴}

او از ابن بصیر هم روایت کرده و ابراهیم بن هاشم از او روایت کرده است.

در هر حال نام سلیمان الدیلمی در میان مشیخه شیخ صدوق هم دیده می‌شود و طریق شیخ صدوق به نقل از خود وی چنین است :

فقد رَوَيْتُهُ عن ابی و محمد بن الحسن - رضی الله عنهما - عن سعد بن عبدالله، عن عباد بن سلیمان عن ابیه، سلیمان الدیلمی.^{۱۰۵} قابل توجه است که مرحوم خویی در این طریق نام محمد بن سلیمان را بین عباد بن سلیمان و سلیمان الدیلمی می‌آورد و دلیل ضعف این طریق را وجود محمد بن سلیمان می‌داند، در حالی که در مشیخه مذکور از قول خود شیخ صدوق نامی از محمد بن سلیمان آورده نشده است و چون در پایان نیز با «عن» به سلیمان الدیلمی ختم نشده است، معلوم می‌شود که منظور از «ابیه» پدر عباد بن سلیمان است و او همان سلیمان دیلمی است. حال یا سلیمان دو پسر به نام‌های محمد و عباد داشته است و در طریق شیخ صدوق عباد بن سلیمان قرار دارد و در

^{۱۰۴}. ر.ک: معجم رجال الحدیث، آیت الله خویی، ج ۸، ص ۲۶۱، ۲۷۳، ۲۸۶ و ۲۸۷.

^{۱۰۵}. وسائل الشیعه، ج ۳۰، ص ۵۸.

طریق شیخ طوسی، محمد بن سلیمان که کذاب و غالی است و یا این که عباد بن سلیمان و محمد بن سلیمان نسبتی با یکدیگر ندارند که قول دوم طی تحقیقات طولانی ثابت شد.

در امالی شیخ صدوق سلسله سندی به این صورت آمده که:

«... قال: حدثنا عباد بن سلیمان عن محمد بن سلیمان عن ابیه سلیمان الدیلمی...»^{۱۰۶}

در الاختصاص شیخ مفید نیز روایتی به همین سند آمده که:

عباد بن سلیمان عن محمد بن سلیمان عن ابیه سلیمان الدیلمی عن هارون الجهم.^{۱۰۷}

بدیهی است که اگر عباد بن سلیمان و محمد بن سلیمان برادر بودند، در این دو سند به جای «ابیه»، «ایهما» آورده می‌شد. سند دیگری در وسایل الشیعه هست که مؤید همین مطلب است:

... عن عباد بن سلیمان عن محمد بن سلیمان الدیلمی عن ابیه عن محمد...^{۱۰۸}

به هر حال در کتب رجالی در ضمن شرح حال عباد و محمد بن سلیمان، هیچ نسبتی بین آنها قائل نشده‌اند. به نظر می‌رسد که تشابه نام و شهرت پدر این دو باعث این قضیه شده است.

گفتنی است که کشی به نقل از محمد بن مسعود و او به نقل از علی بن محمد، سلیمان دیلمی و سلیمان بن عبدالله و به نظر صاحب معجم رجال الحدیث چون جز علامه در «خلاصه» کس دیگری متعرض کسی با نام سلیمان بن زکریا دیلمی نشده است، احتمال دارد نسخه علامه تحریف شده باشد و در واقع سلیمان دیلمی که به صورت مطلق می‌گویند، منظور همان سلیمان بن عبدالله دیلمی باشد که کذاب و غالی بودن او با لفظ «قیل»^{۱۰۹} آورده شده است که مورد قبول نجاشی هم نیست و

شیخ هم در رجال خود نه او را توثیق کرده است و نه مذمت نموده بلکه وی را یکی از اصحاب امام صادق ۷ شمرده است و از طرفی یکی از طرق نقل روایت شیخ طوسی همین سلیمان دیلمی است.

گفتنی است که علی بن ابراهیم قمی هم از سلیمان دیلمی روایت نقل می‌کند و روایت‌هایی درباره خوردن غذا با نمک،^{۱۱۰} نماز شب،^{۱۱۱} علت زلزله،^{۱۱۲} میزان ثواب و عقل^{۱۱۳} و چاه توسط سلیمان دیلمی و از امام صادق

^{۱۰۶}. الامالی، شیخ صدوق، ص ۲۰۵.

^{۱۰۷}. الاختصاص، شیخ مفید، ص ۳۱۲.

^{۱۰۸}. وسایل الشیعه، ج ۱۰، ص ۵۵۹ و ج ۱۲، ص ۲۳۳.

^{۱۰۹}. معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۲۷۳. (فقیل: الدیلمی، غمز علیه و قیل کان غالباً کذاباً و کذلک ابنه محمد لا یعمل بما انفراداً به من الروایة.)

^{۱۱۰}. وسایل الشیعه، ج ۷، ص ۲۶۲.

^{۱۱۱}. همان، ج ۲۴، ص ۴۰۸.

^{۱۱۲}. من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۵۴۲.

^{۱۱۳}. تهذیب الاحکام، پیشین، ج ۲، ص ۱۲۲.

۷ نقل شده است. در مورد دلالت و مضمون این روایت در صفحات آتی بحث خواهیم داشت و در این بخش تنها به نقل روایت ابن عیاش بسنده کرده و مختصری از راوی او سخن گفتیم و اینکه در قورن اولیه حضور یک بانوی ایرانی، آن هم دختر یزدجرد در خاندان امامت مطرح بوده است.

قطب راوندی (م ۵۷۳) روایت مربوط به اسارت شهربانو در زمان عمر بن خطاب را در کتاب الخرائج و الجرائح^{۱۱۴} خود آورده است که از آن می‌توان مطالب زیر را برداشت نمود:

- نام شهربانو جهانشاه بوده و بعد از اسارت توسط حضرت علی ۷ به شهربانویه تغییر می‌یابد.

- او دختر یزدگرد آخرین شاه ایرانی است، یعنی شاهزاده است نه اشراف زاده‌ای ایرانی، چنان که برخی از معاصران چنین می‌گویند.

- در زمان خلافت عمر به اسارت در آمد.

- در حالت نفاس از دنیا رفت.

- قبل از اسارت به خاطر خوابی که دیده بود مسلمان شد.

- حضرت امیر، امام حسین ۷ را سفارش به حفظ او کرد.

بحث نام شهربانو قبل از اسارت و تغییر نام وی بعد از ازدواج و یا مملوکه شدن در بحث اصلی ما که اثبات و یا ردّ شخصیتی به نام شهربانو در تاریخ اسلام و تشیع است، تأثیر چندانی ندارد اما بخش مربوط به اسارت وی در زمان عمر با روایت صدوق ۴ که از نظر تطابق با نقل‌های تاریخی مشکلی ندارد و با بدیهیات عقلی نیز ناسازگار نیست، تعارض دارد. نکته قابل توجه اینکه بعد از دلایل الامامه طبری (م قرن چهارم) در الخرائج مسأله خواب شهربانو و گفتگوی حضرت علی ۷ با او به زبان فارسی را می‌بینیم که اشکالات زیادی به این قسمت بحث وارد است و در منابع پیش از آنها مانند الکافی و بصائر الدرجات و... وجود ندارد و قابل پذیرش نیست. مرحوم مجلسی نیز در بحارالانوار این روایت را از «الخرایج و الجرائح» قطب راوندی نقل می‌کند. با رمز «یج» و این در حالی است که در پی‌نوشت بحارالانوار، چاپ بیروت نوشته شده است:

در نسخه چاپی الخرائج، این روایت دیده نشده است، اما مرحوم شیخ رازی در «الذریعه» نوشته است که نسخه‌ای با عنوان «الخرائج» دیده که غیر از این نسخه چاپی موجود است. من می‌گویم که شاید در کتاب چاپی موجود نقصي وجود داشته باشد و نسخه خطی آن کامل‌تر از این باشد و احتمال هم دارد که «یج» در این روایت به جای آن، (یر) که رمز بصائر الدرجات است آمده باشد و حدیث در باب ۱۱، جلد ۷ آورده شده است.^{۱۱۵}

این روایت در «مرآت العقول» نیز آورده شده است و البته توضیحی دارد مبني بر این که در نسخه چاپی «الخرائج» چنین روایتی دیده نشده است.^{۱۱۶} اما آنچه در این نوشتار ذکر شد از همان کتاب قطب راوندی، الخرائج است.

^{۱۱۴}. الخرائج والجرائح، قطب الدین راوندی، تحقیق مؤسسه الامام المهدي ۷، ج ۲، ص ۷۵۰.

^{۱۱۵}. بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۱.

^{۱۱۶}. مرآت العقول، علامه مجلسی، ج ۶، ص ۵.

احتمالاً نسخه چاپی دیگری مورد نظر بوده است.

در این روایت چند نکته قابل توجه وجود دارد که عبارتند از :

- همسر امام حسین ۷ نامش در ایران جهان‌شاه بوده است و امام علی ۷ نام او را «شهربانویه» نهادند و او گفت که شهربانو خواهرم است. این که آیا با این وجود تغییر نام دادند یا نه مشخص نیست. وجه مشترک اکثر روایات نیز در این است که او شاهزاده‌ای ایرانی است که اسیر شده و به امام حسین ۷ بخشیده (یا تزویج شده است) و در حال نفاس از دنیا رفته است.

نکته‌ای دیگر که در این روایت هست و در دیگر روایات ذکر نشده است، این که شهربانو طبق این روایت قبل از اسارت به وسیله خواب، با اسلام و خاندان اهل بیت آشنا و مسلمان شده و بعد به اسارت درآمده است. این بخش از روایت شباهت زیادی به قصه‌ها و اساطیر و ادبیات پیش از اسلام و حتی پس از اسلام در بین ادبای ایران و اعراب دارد و از آنجا که در هیچ منبع دیگری که موثق و معتبر باشد، ذکر نشده است می‌توان آن را کنار زد و به حقیقت و واقعیت دست یافت.

در کتاب مستدرک الوسائل^{۱۱۷} در ضمن بحث خواستگاری و خطبه خواندن پس از آن که جریان خواستگاری حضرت زهرا ۳ نقل می‌شود، روایات مربوط به خواستگاری شهربانو ذکر شده و آمده است که :

بعض المناقب القديم من بعض المعاصری فی خبر سببی و تزویج شهربانو من ابی عبدالله ۷ الی ان قال: فقال امیر المؤمنین لحذیفة الیمان و کان کبیر القوم فی المجلس: اخطب یا حذیفة فخطب و زوجت من الحسین ۷؛^{۱۱۸}

در این عبارت بحث از تزویج شهربانو و امام حسین ۷ است، بدون ذکر مسائل ضروری آن مثل تعیین مهریه و... که در جای خود قابل بحث است. نویسنده پس از ذکر این جریان به خواستگاری و خطبه ام فضل، دختر مأمون برای امام جواد ۷ اشاره می‌کند.

البته در همین کتاب در باب مربوط به «سکوت دختر و عدم ظهور کراهت وی برای اذن او در ازدواج کفایت می‌کند»، نیز روایت مرحوم طبری از دلایل الامامه ذکر شده است.^{۱۱۹}

لازم به ذکر است در تهذیب الاحکام شیخ طوسی (م ۴۶۰) در مورد شهربانو آمده است :
و أمه شاه زنان بنت شیرویه بن کسری ابرویز.^{۱۲۰}

در این نقل شهربانو یا شاه زنان، دختر شیرویه معرفی شده است و این با دیگر نقل‌ها تطابق ندارد. به عبارتی

^{۱۱۷} بدیهی است که ذکر مطلب موجود در این کتاب به معنای پذیرش آن نیست و تنها برای جمع آوری اقوال در کتب حدیثی ذکر شده است و با وجود کتاب‌های معتبر پیشین، نیازی به استدلال به این کتاب نداریم.

^{۱۱۸} مستدرک الوسائل، محدث نوری، ج ۱۴، ص ۳۰۹.

^{۱۱۹} همان، ج ۱۴، ص ۳۱۶.

^{۱۲۰} تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج ۶، ص ۷۷.

مي‌توان گفت اولين كسي كه قايل شد به اين كه شيرويه پدر شهربانو يا شاه زنان است، شيخ طوسي در باب «نسب ابو محمد علي بن الحسين ۷ و تاريخ مولده» است.

پس از او، ابن شهر آشوب در المناقب همین نظر شیخ طوسی را نیز در کنار دیگر اقوال آورده^{۱۱} و با عبارت «الصحيح هو الاول» نظر اول (شهربانو بنت یزدجرد) را

پذیرفته و این قول را ضعیف دانسته است اما شهید اول، صاحب حدائق، کاشف الغطاء و صاحب جواهر، قول شیخ طوسی^۴ را پذیرفته‌اند. بنابراین، قول مذکور به یک شخص (نقل شیخ طوسی) منتهی می‌شود و قابل قبول نیست.

در میان کتب روایی متأخرین در کتاب وافی و بحار الانوار به صورت مفصل احادیث مربوط به شهربانو جمع آوری شده است و در برخی موارد نظرهایی هم ذکر شده و ما در جای خود به آن‌ها پرداختیم. شیخ حرّ عاملی، صاحب کتاب ارزشمند وسایل الشیعه نیز در «ارجوزه» خود شعری مربوط به شهربانو دارد که در بخش اشعار می‌آوریم.

نتیجه بحث روایی مربوط به شهربانو

در این بخش پس از بیان روایات و تحلیل و بررسی آن‌ها و بیان اشکالات و نقد آنها به نتیجه‌گیری می‌پردازیم. پیش از آن که نظر خویش را در این زمینه بیان کنیم، به ذکر نتیجه‌نهایی برخی از نویسندگان و مورخان در این مورد به اختصار پرداخته و سپس نظر نهایی خود را اعلام می‌داریم، از میان نویسندگان، گروهی همچون دکتر شهیدی همه روایات را کنار نهاده و افسانه بودن قضیه شهربانو را با صراحت تمام مطرح می‌کند که صاحب عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب هم پیش از او چنین گفته بود. اما گروه دوم به بررسی روایات پرداخته و برخی را بر برخی دیگر ترجیح می‌دهند. مرحوم عبدالرزاق مقرر پس از بیان احادیث بصائر الدرجات و عیون اخبار الرضا می‌نویسد:

ان الروایة الثانیة (روایت صدوق^۴ سنة ثلاثین من الهجرة و هی السنة السادسة من خلافة عثمان و فی هذه السنة قتل یزدجرد بن شهربار فی مرو کما فی فتوح البلدان و اخبار الطوال دینوری^{۱۲}؛

روایت دوم (روایت صدوق) به صواب نزدیک است، زیرا فتح خراسان در سال ۳۰ هجری، سال ششم خلافت در مرو به قتل رسید همان گونه که در فتوح البلدان و اخبار الطوال دینوری آمده است.

آقای یوسفی غروی هم پس از نقل قول مرحوم مقررّ قایل به نزدیک‌تر بودن این روایت به صحت شده و می‌نویسد:

ما نیز می‌گوییم که این روایت (صدوق) نسبت به سایر روایاتی که جداً دور از واقعیت است، به صحت نزدیک‌تر است، البته با توجه به اشکالاتی که بر این روایت وارد کردیم از این که نسبتی که امام رضا^۷ به راوی (نوشجانی) می‌دهد، اقتضاء می‌کند که قایل شویم به این که آن دو دختر یزدگرد ساسانی نبوده، بلکه از دختران نوشجان پسر دیگر هرمزان، پیشوای ساسانی معروف بوده همان گونه

^{۱۱}. المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۹۰، «... و قالوا: شاه زنان بنت شیرویه بن کسری ابرویز»؛ ر.ک: درساتو بحوث مؤتمر

الامام الحسین ۷، ج ۲، ص ۳۱۹.

^{۱۲}. الامام زین العابدین، عبدالرزاق المقرر، ص ۱۲.

که از مناقب ابن شهر آشوب و دیگران ذکر شده است.

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار و نیز «مرآت العقول» نظر نهایی خویش در مورد روایات مربوط به مادر امام سجاد ۷ را چنین می‌نویسد:

خبر (عیون اخبارالرضا) به صحت نزدیک‌تر است، زیرا فرزندان یزدجرد پس از مرگ وی به اسارت رفته شدند و مرگ او در زمان عثمان بوده. اگر چه ممکن است، بعد از فتح قادسیه و نهالوند بعضی فرزندان او اسیر شده باشند ولی به نظر بعید می‌رسد. از طرفی تولد علی بن الحسین ۷ در ایام خلافت امیرالمؤمنین ۷ بوده و فرزند دیگری از او به دنیا نیامده و بودن ازدواج در زمان عمر و عدم تولد فرزندی از او مگر بعد از ۲۰ سال بعید است و بعید نیست که در روایت (بصائر الدرجات) عمر به جای عثمان نوشته شده باشد. [و لا یبعد ان یکون عمر فی هذه الروایة تصحیف عثمان و الله یعلم:]^{۱۲۳}

مرحوم محمدتقی سپهر، صاحب ناسخ التواریخ با ذکر دلایلی که برخی از آنها به راحتی قابل پاسخگویی است روایات مربوط به اسارت در زمان عمر و عثمان را رد کرده و روایت شیخ مفید و جریان حریت بن جابر را می‌پذیرد.^{۱۲۴} او در پایان این بحث می‌نویسد:

در اواخر عهد عثمان چون در حدود خراسان مردم مرتد شدند یزدجرد که زینهارى خاقان بود به جانب خراسان مراجعه نمود و آشفته روزگار بود و مال و عیال خود را هر روز به جانبی کوچ می‌داد. در سال سی و یکم مقتول گشت و بازماندگان وی آسیمه‌سر و پراکنده بودند و تواند شد که حریت بن جابر بعد از سفر کردن در آن اراضی از بازماندگان یزدجرد آگهی به دست کند و دو تن دختران او را با سلامت حال به نزد امیرالمؤمنین علی ۷ گسیل سازد.^{۱۲۵}

نویسنده کتاب «خلاصه البیان فی شرح احوال شاه زنان» پس از بیان روایات شانزده گانه که به ترتیب از مرحوم صدوق (در دو کتابش)، ابن صفار قمی، کلینی، شیخ مفید ۴ (در ارشاد)، طبری (در دلائل الامامة)، ابن طاووس (در الملاحم و الفتن)، برهان الدین حلبی در سیره حلبیه، زمخشری، ابن خشاب (در موالید الاثمه)، تلمسانی معروف به البری (در الجوهره فی النسب الامام علی) نقل شده‌اند، چنین نتیجه می‌گیرد که:

شانزده روایت مذکوره از عامه و خاصه منقسم به چهار قسم می‌شود:

۱. مطلقات؛ ۲. اسارت دختر پادشاه عجم در زمان خلافت عمر؛ ۳. اسارت آن مخدره در زمان خلافت عثمان؛ ۴. اسارت در زمان خلافت ظاهری حضرت مولی الموحیدین امیرالمؤمنین علیه افضل الصلاة والسلام. طائفه اولی هشت روایت از این قرار...

طائفه دوم شش روایت است از این قرار...

طائفه سوم یک روایت است و آن روایت چهارم است.

طائفه چهارم نیز یک روایت است و آن روایت ششم است.

^{۱۲۳}. بحارالانوار، پیشین، ج ۴۶، ص ۱۰؛ مرآة العقول، پیشین، ج ۶، ص ۶.

^{۱۲۴}. احوالات سیدالساجدین امام زین العابدین، میرزا محمدتقی سپهر، ص ۳.

^{۱۲۵}. همان، ص ۴.

طائفه سوم و چهارم هر یک یک روایت است و آن خبر واحد است که با قطع نظر از ضعف سند و معارض هم دیگر بودن در مقابل روایات مستفیضه ساقط می‌شوند.

و اما طائفه اول، پس آنها با طائفه دوم سازگار است، زیرا مطلقاً با مقید معارضه ندارد. پس رجحان با طائفه دوم است و اسارت حضرت شهربانو در زمان خلافت عمر بوده.^{۱۲۶}

از آنجا که در نوشتار حاضر، نقل‌های تاریخی و روایی از یکدیگر جدا شده و نیز نقل‌های کتب غیرتاریخی همچون کتب رجال، فرق، انساب، و لغت به صورت مجزا و در فصلی جداگانه آورده شده، نتیجه‌گیری فوق مورد پذیرش ما نخواهد بود.

در مقاله‌ای که اخیراً از احمد مهدوی دامغانی در میراث مکتوب به چاپ رسیده ترجیح روایت صدوق بر دیگر روایات دیده می‌شود.^{۱۲۷} وی می‌نویسد:

...لذا با توجه به توضیحات و جهات توجیه این روایت «روایت صدوق در عیون اخبار الرضا» که معقول و مقبول بودن آن را به عرض رسانید می‌توان با اطمینان خاطر گفت که درست‌ترین روایات درباره این که یزدگرد سوم این مزیت و افتخار را داشته باشد که نیای مادری امام چهارم ما شیعیان باشد همین روایت است و بس.

اکنون با توجه به بخش کتب روایی - تاریخی می‌توان یکی از روش‌های زیر را جهت انتاج نظر نهایی در نظر گرفت:

الف. از آنجا که سند روایات متقن نبوده و عمدتاً راویان از مجاهیل هستند، همه روایات را کنار زد و تنها به نقل‌های تاریخی که پس از این خواهد آمد، پرداخت.

ب. از آنجا که در مبحث تاریخ، دلالت و مضمون مورد نظر است و سند به اندازه علم فقه در آن ایفای نقش نمی‌کند، روایاتی که از نظر مضمون پذیرفته شده و با نقل‌های تاریخی دیگر و معیار عقل تطابق دارند قبول کرده و بقیه را کنار گذاریم.

د. از بین همه روایات با هر سند و مضمونی، متناقض را کنار گذاشته و وجوه مشترک را یافته و طبق آنها نظر نهایی را بدهیم.^{۱۲۸}

اگر روش اول را بپذیریم، باید اکثر گزاره‌های تاریخی را به خاطر ضعف سند کنار نهاده و از پژوهش‌های تاریخی چشم‌پوشیم. از این رو ما راه اول را نمی‌پسندیم. راه سوم را نیز با توجه به این که برخی از روایات تعارض جدی با عقل و روایات دیگر دارد و پذیرفتن بخشی از آنها و رد بخشی دیگر در درایة الحدیث^{۱۲۹} به عنوان یک قاعده و اصل مطرح نشده است و از طرفی برداشت‌های افراد در کیفیت‌گزینش آنها تأثیر مستقیم دارد و

^{۱۲۶}. خلاصه‌البیان فی شرح احوال شاه زنان، ص ۱۲۵.

^{۱۲۷}. ر.ک: مقاله شاهدخت و الاتبار شهربانو، پیشین، ص ۵۰.

^{۱۲۸}. این نظر حجة الاسلام رسول جعفریان است که خود در رابطه با مبحث مورد نظر چنین عمل کرده است.

^{۱۲۹}. علم الحدیث سندشناسی می‌کند و در «درایة الحدیث»، فهم متن حدیث مورد نظر است.

ممکن است پژوهشگری مطابق با پیش فرض‌های خود بخشی را وانهد و قضاوت نهایی مطابق با حق و واقع نباشد، نمی‌پذیریم.

در نوشتار حاضر، ما از روش و شیوه دوم استفاده کردیم مضافاً بر این که از نظر علم الحدیث نیز برخی از روایات مذکور از سه نفر و یا بیشتر نقل شده‌اند و به حدّ استفاضه می‌رسند و گفته شد که در علم تاریخ، جهت اعتماد به روایت، ظن قوی کافی است و ما با توجه به این مطالب نظر خویش را بیان می‌کنیم که :
طبق روایات و با اعتماد به روایت صدوق از سهل بن قاسم النوشجانی از امام رضا ^۷، مادر امام سجاد ^۷، که نام‌های متعدد دارد - و این ضروری به اصل مطلب نمی‌رساند -

مشهور به شهربانو یا شاه زنان و دختری ایرانی است که در زمان عثمان و پس از مرگ پدر به عنوان اسیر به مدینه آورده و به امام حسین ^۷ بخشیده شد و از آن حضرت صاحب فرزندی به نام علی بن‌الحسین ^۷ شد و در حال نفاس از دنیا رفت. بدیهی است که کیفیت اسارت و موارد جزئی‌تر را باید از نقل‌های تاریخی استخراج کرد.

فصل سوم

شهربانو در کتب تاریخی

پس از بررسی کتب روایی و یافتن مطالبی در مورد مادر امام سجاد ۷ و این که آن بانو با هر نام (شهربانو، جهان‌شاه، سلافه و...) دختر یزدگرد، شاه ایران بوده و در زمان عمر یا عثمان بن عفان و پس از مرگ پدر به اسارت اعراب در آمده و به امام حسین ۷ بخشیده شده است، به کتب تاریخی مراجعه نموده و اخبار مربوط به وی را بررسی می‌کنیم تا به حقیقت دست یابیم. البته در فصل کنونی و نیز در فصل پیشین بنای ما در نقل گزارش‌های مربوط به شهربانو است و اثبات این نکته که در قرون اولیه اسلامی قضیه شهربانو مطرح بوده و به نگارش درآمده است.

ابن حبیب بغدادی (م ۲۴۵) در دو کتاب مهم خود، «المحبر» و «المنمق» مادر امام سجاد ۷ را مطرح نموده است. او در «المنمق» که مربوط به اخبار قریش است بخشی تحت عنوان «ابناء السندیات» دارد که در آن به فرزندان مادرشان سندی است پرداخته. او محمد بن حنفیه، فرزند حضرت علی ۷ که مادرش خوله نام دارد و علی بن الحسین ۷ و سعید بن هشام بن عبدالملک بن مروان و زید بن علی بن الحسین ۷ و اسحاق المهدی را از فرزندان زنان سندی ذکر می‌کند و زیر عنوان «ابناء السندیات» می‌نویسد.^{۱۳۰}

در این عبارت منظور از هشام، هشام بن کلبی است که در کتاب مثالب العرب، این مطلب را بیان نموده است. ابن قتیبہ دینوری (م ۲۷۶) که از ادیبان و مورخان اهل سنت در قرن سوم هجری است، در مهمترین اثر تاریخی خود «المعارف» به مادر امام سجاد ۷ اشاره کرده و می‌نویسد:

و يقال انّ امّه سندیة يقال لها سلافه و يقال غزالة؛^{۱۳۱}

و گفته شده است که مادرش سندی بوده است و گفته شده سلافه بوده و غزاله نامیده می‌شد.

گلدزیهر در کتاب «اسلام در ایران» کتاب ابن قتیبہ را جزء منابع داستان شهربانو آورده و در نقد شخصیت او می‌نویسد که در جوانی طرفدار اصل تسویه بود و کتاب «التسویه بین العرب والعجم» را نگاشت اما بعدها که قدرت قضاوت و شوکت سیاست یافت به نهضت «پان عربیسم» پیوست و کتاب «فضل العرب علی العجم» را نگاشت.

او نسبت به مبرّد از عصبیت عربی بیشتری برخوردار بود و در «المعارف» به افسانه ازدواج (شهربانو و حسین ۷) اشاره کرده ولی با لفظ قیل می‌آورد تا تثبیت نکند این مسأله را و بی‌اعتباری و جعل مطلب را نشان دهد.^{۱۳۲} به راستی با وجود

عصبیتی که گلدزیهر از آن سخن می‌گوید چه لزومی داشت که افسانه! ازدواج یک ایرانی و عرب در این کتاب

^{۱۳۰}. المنمق، پیشین، ص ۴۰۲.

^{۱۳۱}. المعارف، پیشین، ج، ص ۲۱۴.

^{۱۳۲}. اسلام در ایران، ر. ناث و پروفیسور گلدزیهر، ص ۱۰۲.

ذکر شود؟ و اگر این مطلب برای نویسنده قابل قبول نبود چرا به نقد و بررسی و رد آن نپرداخت؟
 یعقوبی (م ۲۹۰) در تاریخ یعقوبی مادر علی بن حسین ۷ را حرار، دختر یزدگرد می‌داند که امام حسین ۷ او را
 غزاله نامید.^{۱۳۳} وی در صفحات بعدی کتابش
 بار دیگر به مادر امام ۷ اشاره کرده و جریان اسارت او در زمان عمر را بیان می‌کند.
 ب ابن جریر طبری (م ۳۱۰) که کتاب تاریخ او معروف است.
 نظر طبري در مورد مادر امام سجاد ۷ را می‌توان در دو نقل تاریخی بررسی نمود:
 الف. ابی نصر بخاری (م ۳۴۱) که نزدیک به زمان طبري هم بوده است در کتاب «سر السلسله العلویة»، در زمینه
 انساب می‌نویسد:
 قال ابن جریر: علی بن الحسین أمّه غزّالة من بنات کسری ثم قال: وُلد فی وقعة الجمل؛^{۱۳۴}
 ابن جریر گفت: علی بن حسین ۷ مادرش غزّاله از دختران شاه ایران (کسری = خسرو) است و سپس گفت که او در واقعه جمل به
 دنیا آمد.

از نقل فوق مطالب زیر را می‌توان استخراج نمود:

- طبري در کتاب‌های خود اشاره به مادر امام سجاد ۷ کرده وی نام مادر امام سجاد ۷ را غزّاله ذکر می‌کند که در
 نقل‌های دیگر همچون ابن سعد هم آمده است.

- مادر امام سجاد ۷ را از دختران شاه ایرانی می‌داند نه اشراف زاده‌ای ایرانی (من بنات کسری).

- زمان تولد امام سجاد ۷ و بالتبع مرگ شهربانو - که در حالت نفاس از دنیا رفت - را مصادف با جنگ جمل
 می‌داند که در سال ۳۶ هجری اتفاق افتاده است.

افزون بر نقل فوق در کتاب «المنتخب من کتاب ذیل المذیل» نیز در مورد مادر امام سجاد ۷ می‌خوانیم:

و علی اصغر و فرزندان حسین ۷ از او هستند و اما علی اکبر، از او نسلی بر جای نماند و مادر [علی] اصغر أم ولد بود و علی بن
 محمد می‌خواندند و گفته شده است که نام او جید [جیده] است.^{۱۳۵}

از طرفی در همین کتاب آمده است که:

گفت: و از آنها است علی بن حسین بن علی بن ابیطالب و مادرش غزّالة، ام ولد بود که بعد از امام حسین ۷ با زبید، آزاد شده حسین
 ۷ ازدواج کرد و عبدالله را به دنیا آورد، پس او (عبدالله بن زبید) برادر علی بن الحسین است.^{۱۳۶}

بنابر آنچه از دو کتاب فوق بیان شد و همه آنها به طبري، صاحب تاریخ طبري، از مورخان اواخر قرن سوم
 منتسب شده است، می‌توان وجه جمعی یافت و چنین گفت که به نظر طبري مادر امام سجاد ۷ أم ولد بوده و به
 عبارتی از کنیزانی است که از مولای خود صاحب فرزند شده و نام او غزّاله است و این منافاتی با روایات دیگر

^{۱۳۳}. تاریخ یعقوبی، احمد بن یعقوب، ج ۲، ص ۱۸۴.

^{۱۳۴}. سرسلسله العلویة، ابی نصر بخاری، ص ۳۱. (به نقل از ابن جریر طبري که منبع آن معلوم نیست)

^{۱۳۵}. المنتخب من ذیل المذیل، طبري، ص ۲۴.

^{۱۳۶}. همان، ص ۱۱۹.

که اسامی دیگری برای او آورده‌اند، ندارد. مضافاً بر این که در موارد متعدد دیگری داریم که امام حسین ۷ نام او را غزاله نهاد و شاید این به سبب زیبایی ظاهری او بوده است. ما در نقد روایت عیون نیز ذکر کردیم که ازدواجی صورت نگرفت تا اطلاق ام ولد بر شهربانو، غیرمنطقی باشد. پدر این بانو طبق نقل طبری دختر کسری است و کسری لقبی است ویژه شاهان ایرانی، زیرا در دو نقل به صورت مطلق نام او و ام ولد بودن وی مطرح شده است و در نقل دیگری به صورت مقید نام پدر او ذکر شد و در اینجا حمل مطلق بر مقید می‌شود و می‌توان گفت مادر امام سجاد ۷ در نظر طبری :

ام ولدی با نام غزاله دختر شاه ایران است که امام سجاد ۷ را در سال ۳۶ و مطابق با جنگ جمل به دنیا آورد. اما مطلبی که در مورد ازدواج مادر امام سجاد ۷ با زبید، آزاد شده حسین بن علی ۷ آمده است، در نقل‌های غیرمعتبر قبل از طبری هم آمده و ما، در جای خود از آن بحث خواهیم کرد.

محمد بن احمد بن ابی الثلج، کاتب بغدادی (م ۳۲۲ یا ۳۲۳ یا ۳۲۵) که به ابن ابی الثلج مشهور است، در کتاب تاریخ اهل البیت (یا تاریخ الائمه) در مورد مادر علی بن الحسین ۷ می‌نویسد :

ام علی بن الحسین، خلوة بنت یزدجرد. ماتت ام علی بن الحسین بنفاسها به و قال ابن ابی الثلج احسب أنّ شه زنان فی قول الفریابی و احسبها خلوة و کان یقال له ابن الخیرتین و یقال ابنة النوشجان و یقال شهربانویه بنت یزدجرد؛^{۱۳۷}

مادر علی بن الحسین خلوة دختر یزدجرد نام دارد و هنگامی که در حالت نفاس، پس از تولد علی بن الحسین بود از دنیا رفت و ابن ابی الثلج گفت که گمان کرده است در کلام «فاریابی» نام او (مادر علی بن الحسین ۷) شاه زنان بوده و شاید هم به نام خلوه باشد و به او (علی بن حسین) ابن الخیرتین گفته می‌شد و گفته شده است که دختر نوشجان و گفته شده شهربانویه نام اوست.

کتاب «تاریخ الائمه» که در سال ۱۶۱۰ هـ با تحقیق السید محمدرضا الحسینی با عنوان «تاریخ اهل البیت» به چاپ رسیده است منسوب به شش نفر است (نصر بن علی الجهضمی، امام رضا ۷، احمد بن محمد الفاریابی، ابن ابی الثلج البغدادی و ابن الخشاب) که محقق مذکور این موارد را با ذکر ادله‌ای رد کرده و معتقد است که این کتاب در بیشترین نصوص، تألیف ائمه است مگر در موارد مربوط به زمان پس از ائمه که راویان به آن اضافه کرده‌اند.

ب حسین بن حمدان خصیبی (م ۳۳۴) در مورد مادر امام سجاد ۷ در کتاب هدایة الکبری می‌نویسد :

اسم أمّه خلوة و روی حلولا بنت سید الناس یزدجرد ملک فارس و سماها امیر المؤمنین شازان (شاه زنان) معناه بالفارسیة النساء و قال علی بن الحسین ابن الخیرتین یقال أمّه (= برة) ابنة نوسجان و یقال شهرحاجون بنت یزدجرد و هو الصحیح؛^{۱۳۸}

نام مادر او (امام علی بن الحسین ۷) خلوه یا حلولا دختر سید (بزرگ و آقای) مردم، یزدجرد پادشاه ایران است و امیر المؤمنین او را شازان (شاه زنان) نامید و معنای این لغت به فارسی یعنی سیده زنان و گفت که علی بن الحسین را ابن الخیرتین لقب داده بودند و گفته شده است که مادرش برّ (یا برة) دختر نوشجان است و گفته شده که نام او «شهرحاجون» دختر یزدجرد بوده است و آن (اولی)

^{۱۳۷}. تاریخ الائمه، ابن ابی الثلج الکاتب البغدادی، ص ۲۴؛ تاریخ اهل البیت، صص ۱۲۱ و ۱۲۲ (بدون عبارتمات ام علی بن الحسین

بنفاسها به).

^{۱۳۸}. هدایة الکبری، حسین بن حمدان خصیبی، ص ۲۱۴.

صحیح است. (یعنی خلوه دختر یزدجرد ملک فارس)

لازم به ذکر است که اگر چه خصیبه از نُصیریه است و در بسیاری از موارد نقل‌های او قابل پذیرش نیست. اما در اینجا ربطی بین اعتقادات فرقه‌ای وی و این نقل وجود ندارد تا آن را به این دلیل مطرود بدانیم. یک گزارش است از زمانی که به عصر او نزدیک‌تر بوده است.

پیش از خصیبه، در نقل ابن ابی‌الثلج نیز نام «خلوه» را دیدیم و در نقل‌های تاریخی جز در این دو نقل، این نام دیده نشده است و حلوها هم برای اولین بار در «هدایه الکبری» مطرح شده است و ما، در بخش نام و نامگذاری و توضیح معانی نام‌های شهربانو، به معنای این اسامی خواهیم پرداخت.

برداشت کلی از نقل فوق این است که خصیبه هم مادر امام سجاد ۷ را ایرانی و دختر شاه می‌داند.

مسعودی (م ۳۴۶) در مروج الذهب می‌نویسد:

یزدگرد، آخرین شاه ایران (ساسانی) وقتی کشته شد، ۳۵ سال داشت و دو پسر به نام بهرام و فیروز و سه دختر به نام ادرک، شاهین و مردآوند به جای گذاشت و بیشتر اعقاب او در مرو هستند.^{۱۳۹}

در نسخه چاپ مطبوعه الازهریه، نام «شاهین» را «سها» نوشته‌اند و نسخه چاپ پاریس آن را «شهبین» ذکر کرده است. در این نقل نیاز به کارشناسی در زمینه نسخ خطی است.

افزون بر این کتاب، مسعودی در اثبات الوصیه تصریحاً از شهربانو یاد کرده و جریان اسیری او و خواهرش در زمان عمر بن الخطاب را چنین می‌نویسد:

... و كانت أمه جهانشاه بنت یزدجرد الملک آخر ملوک الفرس و هو یزدجرد بن شهریار و کان من حدیثها و اختها سبباً فی ایام عمر بن الخطاب... فقال امیر المؤمنین للحسین: احتفظ بها و احسن الیها فستلد لک خیر اهل الارض بعدک فولدت علی بن الحسین فکان مولده و منشؤه موالیه آبائه و توفیت بالمدينة فی نفاسها فابتعت له دایة تولت رضاعه و تربیته و کان یسمیها می؛^{۱۴۰}

و مادر او (علی بن الحسین ۷) جهانشاه دختر یزدگرد، آخرین شاه ایران است و او یزدگرد پسر شهریار است و از جریان اسارت او و خواهرش در زمان خلافت عمر، سخنانی هست... پس امیرالمؤمنین به حسین ۷ فرمود: این بانو را حفظ کن و به نیکویی با وی رفتار کن، به زودی که بهترین اهل زمین بعد از تو، از وی متولد می‌شود. پس علی بن الحسین متولد شد و... آن بانو در حال نفاس در مدینه وفات یافت و دایه‌ای را برای وی خریدند که شیردهی و تربیت او را به عهده گیرد و علی بن حسین آن زن را مادر می‌نامید. مسعودی در کتاب مروج الذهب در پایان باب «ذکر ملوک ایران» از باقیمانندگان یزدگرد سخن می‌گوید. نکته اساسی بحث در اینجا است که بخشی از این نقل که نام فرزندان و به ویژه دختران یزدگرد در آن آمده است فاسد شده است. «کریستن سن» به نقل از مستشرق دانمارکی و محقق مروج الذهب می‌نویسد:

^{۱۳۹}. مروج الذهب، ج ۱، ص ۲۲۷. (تصحیح و تنقیح شارل پسلا)

^{۱۴۰}. اثبات الوصیه، مسعودی، ص ۱۷۰.

در نسخه خطی (مروج الذهب) نام ادرگ و شهربانو فاسد شده است.^{۱۴۱}

همین نویسنده پیش از نقل مطلب فوق، دختران یزدگرد را به نقل از مروج الذهب با نام‌های «ادرگ»، «شهربانو» و «مرداوند» ذکر می‌کند.^{۱۴۲} اما در اکثر کتاب‌های چاپی مروج الذهب سه نام ادرگ، شاهین و مرداوند آمده است. از آنجا که طبق نقل پیش‌گفته دو نام اول فاسد شده است و از طرفی شاهین، شهربانو و شهین از نظر قالب لفظی مشابه هستند، باید از طریق دستیابی به نسخه اصلی مروج الذهب به حقیقت رسید. شاید برای همین است که نام دوم با واژه‌های «سها» در چاپ ازهریه و شاهین در اغلب چاپ‌ها آمده است.^{۱۴۳}

در نسخه چاپی دیگری از مروج الذهب که توسط «شارل پسلا» تنقیح و تصحیح شده و به نظر تاریخ نگاران، بهترین چاپ این کتاب است و در فاصله سال‌های ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۹ در بیروت به چاپ رسیده است، سه نام «ادرگ»، «شهربانو» و «مرداوند» در متن به عنوان نام دختران یزدگرد ذکر شده است و در پی‌نوشت مربوط به واژه شهربانو آمده است که:

«بم: و شهین؛ ت: وشا»^{۱۴۴}

منظور از «بم» آن نسخه کتاب مذکور که در مکه مکرمه به طبع رسیده است، می‌باشد و «ت» نیز رمز نسخه چاپ تیموریه است که در سال ۱۰۳۰ به چاپ رسیده است.

حسن بن محمد بن حسن قمی در «تاریخ قم» که در سال ۳۷۸ نگاشته شده است در مورد فرزندان امام حسین ۷ می‌نویسد:

از فرزندان آن امام، علی اکبر از ترائب و بطن شهربانویه ابنه یزدجرد بن شهریار بن شیرویه بن کسری ابرویز و... و در صفحه بعد چنین می‌نویسد:^{۱۴۵}

و مادر او (علی بن الحسین ۷) شهربانویه بنت یزدجرد، پسر شهریار پسر شیرویه پسر خسروپرویز است.^{۱۴۶}

در چند سطر بعد، نویسنده بار دیگر اشاره به مادر امام سجاد ۷ کرده و می‌نویسد:

امام زین العابدین را به ابومحمد و ابوبکر و ابوالقاسم نیز کنیت کرده‌اند و او در سال ۳۷ هجری به دنیا آمد و مادرش شهربانویه دختر یزدگرد ملک است. به درد زاییدن و وضع حمل به امام زین العابدین ۷ وفات یافت و امام زین العابدین در سنه ۹۵ وفات یافته است و... و مادر او ام ولد بوده است و او را سلامه خوانده‌اند و نام او جهان‌شاه دختر یزدجرد بوده است.^{۱۴۷}

^{۱۴۱}. ایران در زمان ساسانیان، کریستین سن، رشید یاسمی، ص ۶۵۹.

^{۱۴۲}. همان، ص ۴۸۸.

^{۱۴۳}. منابع تاریخ اسلام، ص ۱۷۷.

^{۱۴۴}. مروج الذهب، تنقیح و تصحیح شارل پسلا، ج ۱، ص ۲۲۷.

^{۱۴۵}. تاریخ قم، حسن بن محمد بن حسن قمی، ترجمه حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی، ص ۱۹۵.

^{۱۴۶}. همان، ص ۱۹۶.

^{۱۴۷}. همان، ص ۱۹۶ و ۱۹۷.

نکته جالب توجه در نقل این کتاب که از کتاب‌های ارزشمند قرن چهارم است و در بسیاری از موارد تاریخی به آن استناد می‌شود این است که در آن هم به ام ولد بودن مادر امام سجاد ۷ تصریح شده است و هم به این که شهربانویه دختر یزدجرد، پسر شهریار، پسر شیرویه، پسر خسرو پرویز است. طبق این نقل منافاتی ندارد که یک دختر، شاهزاده و از خانواده شاهان و ملوک باشد و پس از آن که به اسارت رسید و یا به هر ترتیبی، نام کنیز بر او نهاده شود و وقتی از مولایش صاحب فرزند شد، «ام ولد» به او اطلاق شود.

در این دو نقل به سه نام شهربانو اشاره شده است و آنچه مورد نظر نویسنده بود در ابتدای امر، شهربانو است و دیگر اسامی یعنی: سُلَافه و جهان‌شاه ظاهراً اشاره به نام‌هایی او قبل و بعد از اسارت است.

ب شیخ مفید (م ۴۱۳) در «الارشاد» در بخش «کلام امام علی ۷ در مورد انسان» اشاره به جریان صحبت حضرت علی ۷ به هنگام اسارت شهربانو دارد. در این قسمت آمده است که:

و من کلامه ۷ و قد سئل شاه زنان بنت کسری حین أسرت :

و از کلام حضرت علی ۷ است که از شاه زنان، دختر کسری، هنگام اسارت وی سؤال نمود که:

ما حفظت عن ابيک بعد وقعة الفيل؟

بعد از واقعه فیل از پدرت چه چیز (سخنی) در خاطر داری؟

شهربانو گفت:

حفظت عنه أنه كان يقول: اذا غلب الله على امر ذلت المطاعم دونه و اذا انتقضت المدّة كان الحتف في الحيلة.

در خاطر من هست که همیشه می‌گفت: هرگاه خدا بر کاری چیره شود، دست‌های طمع از همه طرف کوتاه شود و چون مدت زندگی کسی سپری شود، مرگ در کمین اوست.

حضرت فرمود: ما احسن ما قال ابوک، تدلّ الامور للمقادير حتى يكون الحتف في التدبير.

پدرت چه سخن مناسب و بجایی گفته است، آری؛ کارها در گرو تقدیر است و چون امری مقدر شد، تدبیر اثری نخواهد داشت و به مرگ می‌انجامد.^{۱۴۸}

نکته قابل توجه این است که قسمت پایانی سخن امیرالمؤمنین ۷ در این روایت و با همین الفاظ در نهج البلاغه نیز آمده است و از آنجا که مسانید نهج البلاغه کاملاً بررسی شده و اعتبار آنها اثبات شده است، می‌توان گفت که این گفتگو صورت گرفته است. در حکمت شانزدهم می‌خوانیم:

تَدَلُّ الامور للمقادير، حتى يكون الحتف في التدبير؛^{۱۴۹}

کارها چنان در سیطره تقدیر است که چاره اندیشی به مرگ می‌انجامد.

بنابراین عبارت موجود در نهج البلاغه نمایانگر صحت این نقل تاریخی می‌باشد و از این نقل ایرانی بودن

^{۱۴۸}. الارشاد، شیخ مفید، ج ۱، ص ۳۰۲.

^{۱۴۹}. نهج البلاغه، حکمت ۱۶.

شهربانو، اسارت وي و دختر یزدجرد بودنش اثبات مي‌شود.

همچنين شيخ مفيد در جلد دوم «الارشاد» و ذيل بيان زندگينامه امام سجاد ۷ مي‌نويسد :

والامام بعد الحسين بن علي ۷ ابنه ابو محمد علي بن الحسين، زين العابدين و كان يكنى ايضاً ابوالحسن و أمه شاه زنان بنت ويقال أنّ اسمها شهربانو و كان اميرالمؤمنين ۷ وليّ حريث بن جابر الحنفى جانباً من المشرق فبعث اليه بنتى يزدجرد بن شهربار بن كسرى فحل ابنه الحسين ۷ شاه زنان منهما فاولدها زين العابدين و نحل الاخرى محمد بن ابى بكر فولدت له القاسم بن محمد بن ابى بكر فهما ابنا خاله و كان مولد علي بن الحسين ۷ بالمدينة سنة ثمان و ثلاثين من الهجرة؛^{۱۵۰}

و امام پس از حضرت امام حسين ۷، فرزندش ابو محمد علي بن الحسين زين العابدين است که کنيه او ابوالحسن نيز مي‌باشد، مادرش شاه زنان، دختر یزدگرد، شاهنشاه ايراني است که او را شهربانو هم مي‌گفته‌اند. اميرالمؤمنين ۷ حريث بن جابر حنفي را به حکومت يکي از نواحي مشرق گمارد و او در زمان حکومت خود دو دختر یزدگرد را به حضور علي ۷ فرستاد. آن حضرت هم شاه زنان را به فرزندش حسين ۷ بخشيد و از آن مخدره حضرت سجاد ۷ متولد شد و ديگري را به محمد بن ابوبکر بخشيد و قاسم بن محمد از او متولد شد. بنابراين حضرت سجاد ۷ و قاسم خاله زاده هستند. علي بن الحسين در مدينه در سال سي و هشتم هجرت متولد شد.

بنابراين نقل که مبتني بر روايت است و پيش از شيخ مفيد، ابن کلبی (م ۲۰۶) آن را نقل کرده است - که بعد از ابوالاسود (م ۶۰) و جابر بن عبدالله انصاري به لحاظ تقدم زماني سومين فردي است که از مادر امام سجاد ۷ سخن مي‌گويد - ازدواج امام حسين ۷ و شهربانو در زمان خلافت حضرت علي ۷ صورت گرفته است.

شيخ مفيد افزون بر کتاب الارشاد، در المقنعه نيز نظر خویش را در مورد مادر امام سجاد چنين مي‌نويسد :

و أمه شاه زنان بنت شيرويه بن كسرى ابرويز.^{۱۵۱}

با توجه به مطالب فوق، شيخ مفيد به چند نکته اشاره دارد :

الف. مادر امام سجاد ۷ شاه زنان نام دارد.

ب. جد مادري حضرت، یزدگرد یا شيرويه (به عبارت المقنعه) است و از خانواده شاهان ساساني و ايراني است.

ج. شاه زنان به همراه خواهرش اسير شد و خواهرش به ازدواج محمد بن ابى بكر در آمد.

با توجه به مطالب پيشين، در اين نقل به دو نکته اساسي بر مي‌خوريم: اول اين که در جلد اول الارشاد از اسارت شهربانو و سخن امام علي ۷ با او در مورد آموخته‌هاي وي از پدرش سخن به ميان آمده و اين اتفاق و گفتگو به صورت مطلق اسارت آن بانو و اين که دختری کسروي است، را اثبات مي‌کند و دوم اين که در جلد اول از اسارت او در زمان خلافت حضرت علي ۷ سخن به ميان آمده است و اين که دو خواهر بودند از دختران یزدجرد و در اين قسمت نيز نام او را شاه زنان ذکر نموده است و از طرفي در کتاب ديگر نيز به شاه زنان دختر کسري ايران تصريح شده است. بنابراين به نقل شيخ مفيد، مادر امام سجاد ۷ شاه زنان دختر شاهنشاه ايران است که در

^{۱۵۰}. الارشاد، ج ۲، ص ۱۳۷ و ۱۳۸؛ ر.ک: المستجد من کتاب الارشاد، ابن مطهر حلي، ص ۴۵۲.

^{۱۵۱}. المقنعه، شيخ مفيد، ص ۴۷۲. (در تهذيب الاحکام شيخ طوسي نيز که در واقع شرح کتاب المقنعه شيخ مفيد است، دقيقاً عين

مطلب المقنعه آمده است که: «أمه شاه زنان بنت شيرويه بن كسرى ابرويز».)

زمان علي ۷ به همراه خواهرش به اسارت درآمد و به امام حسين بخشیده شد.
ب ابن بلخي، مورخ قرن ششم که کتاب «فارسانامه» خود را بنا بر آنچه که نیکلسن، مصحح متن فارسنامه نقل می کند،
قبل از سال ۵۱۰ هجری نگاشته است،^{۱۵۲} در ابتدای کتاب خود اشاره به قضیه ازدواج امام حسين ۷ و شهربانو
کرده و می نویسد:

... و همیشه مردم پارس را احرار الفارس [و العجم] نوشتندی یعنی آزادگان پارس و پیغمبر ۷ گفته است: ان الله خيرتین من خلقه،
من العرب قریش و من العجم فارس؛ یعنی کی: خدا را، دو گروه گزیناند از جمله خلق او، از عرب قریش و از عجم پارس. و پارسیان
را قریش العجم گویند، یعنی در عجم شرف ایشان همچنان کی شرف قریش در میان عرب و علي بن الحسين را - کرم الله وجهه -
کی معروف است به زین العابدین، ابن الخیرتین گویند یعنی پسر دوگزیده به حکم آنک پدرش: حسين بن علي - رضوان الله علیهما
- بود و مادرش شهربانو بنت یزدجرد فارسی و فخر حسینیان بر حسنیان از این است کی جدّه ایشان شهربانویه بوده است و کریم
الطرفین اند و قاعده ۲۵ ملک پارسیان بر عدل بوده است و سیرت ایشان داد و دهش.^{۱۵۳}

ما در بخش نقد کتابها از مورخان و حدیث شناسان معاصر مطالبی را در مورد روایت «ان الله خير بين خلقه
من العرب قریش و من العجم فارس» خواهیم گفت و این که سند این روایت چگونه است و آیا با روح کلی
شریعت اسلام سازگار هست یا خیر؟ حمدالله مستوفی در کتاب خود پس از ذکر این حدیث - که با الفاظ
گونگون در کتب مختلف آمده است و اولین منابع این سخن از اهل سنت است، آن هم با سند ضعیف - می گوید
:

... و به این جهت اهل آنجا را «اخیر الفارس» خوانند.^{۱۵۴}

ابن شادی (م اوایل قرن ۶) در کتاب *مجمّل التواریخ والقصص* می نویسد که نام مادر امام سجاد ۷ شهرناز بوده و دختر
یزدگرد شهربار و به روایتی دختر سُبْحان، مَلک فارس بوده و لی روایت اول درست تر است.^{۱۵۵}
ابن فتال نیشابوری (م ۵۰۸) نیز مادر امام ۷ را شاه زنان، دختر یزدگرد پسر شهربار پسر خسرو ذکر کرده است و
به روایت صدوق استناد می کند.^{۱۵۶}

افزون بر کتب تاریخی قرون سوم، چهارم و پنجم که ذکر شد، در قرن ششم و هفتم و قرون بعد نیز نقل هایی
دید می شود که برخی دارای نکات جدیدی است و ممکن است از کتب در دسترس زمان خود یافته اند که
امروزه در دسترس ما نیست و یا نویسندگان، تحلیل شخصی بر برخی نقل ها داشته باشند، از این رو به اختصار
مواردی را ذکر می کنیم با آن که کانون توجه ما به نقل های پنج قرن اولیه اسلام بود.

^{۱۵۲}. فارسنامه ابن بلخي، ابن بلخي، تصحيح الترنج و نیکلسون، ص ۲.

^{۱۵۳}. همان، ص ۵۱.

^{۱۵۴}. نزهة القلوب، حمدالله مستوفی، به کوشش گای لسترانج، ص ۱۱۳.

^{۱۵۵}. *مجمّل التواریخ والقصص*، ابن الشادي، ص ۴۵۶.

^{۱۵۶}. روضة الواعظین، ابن فتال نیشابوری، ص ۲۰۱.

مرحوم طبرسی (م ۵۴۸) در کتاب تاج الموالید، پس از آن که سال تولد امام سجاد ۷ را سال ۳۸ هجری ذکر می‌کند، می‌نویسد:

و کانت امّه شهریان بنت یزدجرد بن شهریار ملک فارس و یقال أنّه اسمها کان شهریانو...^{۱۵۷}

مادر علی بن الحسین شهریان دختر یزدجرد، پسر شهریار، شاه فارس است و گفته شده که نام او شهریانو است.

سپس در فصل پنجم همین کتاب تحلیل خویش را چنین می‌نویسد:

نظر کن به برکت عدالت که پروردگار عالم، ائمه هدی را از نسل حسین از دختر کسری قرار داده نه از سایر زنان آن حضرت.

طبرسی پس از نقل این مطلب جریان حریث بن جابر حنفی نقل می‌کند. او در کتاب «اعلام الوری» نیز می‌نویسد:

و اسم امّه شاه زنان و قیل: شهریانویه و کان امیرالمؤمنین ۷ ولیّ حریث...^{۱۵۸}

و نام مادر او (علی بن الحسین ۷) شاه زنان است و گفته شده است شهریانو و امیرالمؤمنین ۷ حریث را به ولایت گماشت در... .

ابن خشاب (م ۵۶۷) نیز که تقریباً هم عصر با طبرسی بوده در کتاب «موالید الائمّه و وفیاتهم» در بخش مربوط به امام سجاد ۷ می‌نویسد:

نام مادر آن حضرت را خوله دختر یزدجرد، ملک فارس ذکر می‌کند که امیرالمؤمنین ۷ او را شاه زنان نامید.^{۱۵۹}

گفتنی است که طبرسی افزون بر تاج الموالید در کتاب دلایل الامامه که کتابی در عیون اخبار الرضا را بیان نموده است و ما در بخش «شهریانو در علم کلام» به آن خواهیم پرداخت.

ابن شهر آشوب (م ۵۸۸) می‌نویسد:

و علی بن حسین اصغر، مادرش شهریانویه دختر یزدجرد، پسر شهریار شاه (ایران) است و همچنین او را شاه زنان و جهان بانویه و نامیده‌اند و می‌گویند او شاه زنان دختر شیرویه، پسر کسری پرویز است و گفته شده است که او برّه دختر نوشجان است و قول صحیح همان اولی است (شهریانو دختر یزدجرد) و امیرالمؤمنین ۷ او را مریم نامید و گفته شده که فاطمه نامید و سیده النساء خوانده می‌شد.^{۱۶۰} این نقل در واقع همان روایت مرحوم شیخ صدوق است که پیش از این بیان شد. همچنین روایت مربوط به اسارت شهریانو در زمان عمر را که در کتاب‌های پیشین هم بوده است، نقل می‌کند که هنگام ورود اسرای فارس به مدینه، عمر می‌خواست زنان را بفروشد و مردان را به عنوان بردگان عرب جهت حمل معلولان و پیران و... در طواف برگزیند.

امیرالمؤمنین ۷ گفت: پیامبر می‌فرمود که: «بزرگ هر قومی را تکریم کنید حتی اگر مخالف شما باشند» و این فارسیان از حکیمان و کریمان هستند. اینها با آشتی و صلح با ما وارد شدند و اسلام را پذیرفتند و من به خاطر رضای خدا حق خود و حق بنی‌هاشم را آزاد می‌کنم.

^{۱۵۷}. تاج الموالید، طبرسی، ص ۱۱۲.

^{۱۵۸}. اعلام الوری، طبرسی، ص ۲۵۵.

^{۱۵۹}. موالید الائمّه و وفیاتهم، ابن خشاب، ص ۱۷۸ و ۱۷۹.

^{۱۶۰}. مناقب آل ابیطالب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۹۰.

مهاجران و انصار نیز حق خود را به علی ۷ بخشیدند و به پیشنهاد امام ۷ زنان را مخیر کردند تا یکی را برای تزویج برگزینند. بزرگ اسرا به شهربانویه اشاره کرد تا کسی را برگزیند و او که محجوب بود سکوت نمود و امام علی ۷ فرمود :

او راضی است اختیار باقی می ماند تا بعد از سکوتش اقرار کند (چه کسی را برمی گزیند) و او حسین ۷ را انتخاب کرد و حذیفه بن یمان به امر حضرت، خطبه را خواند و او را به تزویج حسین ۷ در آورد.^{۱۱۱}

علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاووس الحسینی الحسینی (م ۶۶۴) محدث شیعه و صاحب کتاب اقبال و کشف المهجه و... در کتاب الملاحم و الفتن گزارش ابن شهر آشوبالنوشتجانی در مورد سخن گفتن یزدجرد به هنگام فرار با ایوان کسری و خبر آمدن نواده دختری اش حضرت قائم ۷ به آنجا را ذکر می کند و پس از بیان قول امام صادق ۷ تحلیلی در مورد این روایت ارایه می کند و می نویسد :

در این حدیث نشانه هایی است: یکی از آنها این است که حضرت صادق ۷ خبر داد به این که آن فرزند یزدجرد که خواهد آمد به ایوان کسری حضرت قائم (عج) است که ششمین فرزند آن جناب است پس لابد این خبر از طرف پروردگار عالم است و از طرف پدران طاهری آن بزرگوار است والا چگونه می دانست که برای ایشان فرزندی خواهد آمد که ششمین فرزند او است و او قائم آل محمد است و از جمله آن آیات این است که ایوان کسری الان باقی مانده و حال اینکه همه اطراف آن خراب شده (پس آن ایوان باقی خواهد ماند تا زمان ظهور حضرت).

و از جمله آن آیات فهمیدن کسری می باشد این معنی را از طریق نجوم و یاغیر آن (باخبار رهبانان) و اهل بیت عصمت و طهارت : نیز آن را تصدیق کردند.^{۱۱۲}

این روایت که ابن طاووس از ابن شهر آشوب نقل می کند در المناقب که فعلاً در دست ماست، دیده نشده است و اصلاً «باب امامه القائم» در مناقب نیست. علامه مجلسی ۴ هم این روایت را به نقل از مقتضب الاثر ابن عیاش در بحار الانوار آورده است و ما در صفحات پیشین به آن اشاره کردیم.^{۱۱۳} بین نقل «مقتضب الاثر» و نقل ابن طاووس در «الملاحم و الفتن» به نقل از «المناقب» تفاوت هایی وجود دارد که قابل بحث و بررسی است :

الف. در نقل مقتضب الاثر جزئی تر و حتی با ذکر نام سرداران ایرانی در قادیسیه به این قضیه اشاره شده است ولی در «الملاحم و الفتن» به طور کلی چیرگی عرب بر آورده شده است.

ب. در «الملاحم و الفتن» نام مادر علی بن الحسین ۷ و چگونگی این نسبت ذکر شده است، ولی در مقتضب الاثر از مضمون کلام می توان به این مسئله پی برد که می نویسد: «خودم یا مردی از فرزندانم»^{۱۱۴} و در روایت

^{۱۱۱}. پیشین، ج ۴، صص ۵۵ و ۵۶.

^{۱۱۲}. همان، ص ۳۷۳.

^{۱۱۳}. بحار الانوار، پیشین، ج ۵۱، صص ۱۶۳ و ۱۶۴.

^{۱۱۴}. مقتضب الاثر فی النصوص علی الائمة الاثني عشر، پیشین، ص ۴۱.

هم به صورت مشخص به امام زمان ۷ به عنوان زاده یزدجرد تصریح می‌کند که به ضمیمه روایات دیگر همین مطلب ابن طاووس را می‌رساند. البته ما در صدد ردّ یا اثبات این جریان نیستیم و در این بخش تنها به ذکر ترتیبی اقوال بسنده کرده‌ایم. لازم به ذکر است که در روایات اهل سنت اشاره‌ای به فتح ایران و خانواده شاهان ایرانی شده است که پیامبر ۹ این موضوع را پیش بینی نموده و از طریق علم لدنی و اخبار الهی آن را دریافته و برای مردم بیان می‌کند. جالب این است که در این روایت که از طریق عامه نقل شده است، نه تنها به فتح خانه پادشاهان و قصرهای آنان اشاره شده، بلکه فتح «آل کسری» نیز مطرح شده است و شاید این نکته نمایانگر این باشد که نواده شاهان ایرانی نیز به منزل اعراب برده خواهند شد که با چینش این روایات در کنار روایات کتب شیعی وجه جمع زیبایی به وجود می‌آید.

ابن طریق نیز در کتاب عمده عیون صحاح الاخبار اشاره به قضیه فتح مسلمین کرده و می‌نویسد :
فی روایة مسلم ایضاً من حدیث سماک بن حرباً ۹ قال: لتنتحن عصابة من المسلمین بیت کسری او آل کسری الذین فی البیت الابيض؛

پیامبر فرمود: هر آینه گروهی از مسلمانان خانه شاهان ایرانی و آل کسری (خانواده آنان) را که در کاخ‌های سفید زندگی می‌کنند، فتح می‌کنند.

و نیز در روایت دیگری آمده است که :

عصبة من المسلمین یفتتحون البیت الابيض؛^{۱۶۵}

گروهی از مسلمین کاخ‌های سفید را فتح می‌کنند.

علی بن عیسی الاربلی (م ۶۹۲) در کشف الغمه پس از بیان نظر حافظ عبدالعزیز جناب‌ذی در مورد امام سجاد ۷ و در نقد آن می‌نویسد :

فامّا امه‌ام ولد اسمها غزّالة و قیل بل کان اسمها شاه زنان بنت یزدجرد و قیل غیر ذلک؛^{۱۶۶}

اما مادر او (علی بن الحسین ۷) ام ولد است و نام وی غزّاله بوده و گفته شده بلکه نامش شاه زنان دختر یزدجرد بوده و موارد دیگری نیز گفته شده است.

بنابراین، «اربلی» هم به ام ولد بودن مادر امام سجاد ۷ اعتقاد دارد، گرچه روایت ابن کلبی و روایات دیگر مربوط به اعطای دو دختر یزدگرد به امام حسین ۷ و محمد بن ابی‌بکر را نقل می‌کند. (ص ۹۱ و ۱۰۵)

محمد بن طلحه شافعی (م ۶۵۲) در کتاب مطالب السؤل آورده است که :

و امّا امّه فامّ ولد، اسمها غزّالة و قیل بل کان اسمها شهریان بنت یزدجرد؛^{۱۶۷}

و اما مادر او (امام سجاد ۷) ام ولد است و نامش غزّاله است و گفته شده که نام او شهریان بوده و دختر یزدجرد است.

^{۱۶۵}. عمده عیون صحاح الاخبار، الحافظ ابن البطریق، ص ۴۸۵. (به نقل از صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۸۷ و ج ۶، ص ۳ و ۱۴).

^{۱۶۶}. کشف الغمه، علی بن عیسی الاربلی، ج ۲، ص ۷۴.

^{۱۶۷}. مطالب السؤل، محمد بن طلحه شافعی، ص ۲۶۱.

ب ابن حاتم العاملی (م ۶۶۴) در کتاب الدرّ النظیم ضمن آن که به قول شیخ مفید و طبري شيعي و مبرّد اشاره مي کند مي نويسد :

وأمّه شاه زنان بنت کسری یزدجرد بن شهریار و يقال انّ اسمها شهربانويه.^{۱۶۸}

ابومحمد عبدالله بن اسعد بن علی یافعی (م ۷۶۸) صاحب کتاب «مرآة الجنان» که حوادث و تراجم و وفیات هر سال را به شیوه سالنگاری (سال شماری) آورده در کتاب خود ذیل حوادث سال ۹۴ هـ پس از این که مي نويسد: «و أمّه سُلّافه بنت یزدجرد، آخر ملوک فارس» به قول زمخشری در ربیع الابرار و مبرّد در الکامل اشاره مي کند که در هر دو مورد دختران یزدجرد را سه تن دانسته اند که یکی به پسر عمر، دیگری به محمد بن ابی بکر و سومی به امام حسین ۷ تزویج شده اند. مطلبي که او از کامل مبرّد نقل مي کند از مردی قریشی که نام او آورده نشده قابل توجه است. او در پایان این مطلب مي نويسد :

و كان اهل المدينة يكرهون اتخاذ السراري حتى نشأ فيهم هؤلاء الثلاثة وفاقوا اهل المدينة فقها و ورعاً فرغب الناس في السراري و قيل انّ أمّ زين العابدين يقال لها غزالة و قيل سلامة من بلاد الستة و الله اعلم.^{۱۶۹}

اهل مدینه از گرفتن جواری (کنیزان) کراهت داشتند تا این که این سه نفر (سالم بن عبیدالله بن عمر، قاسم بن محمد بن ابی بکر و علی بن الحسین بن علی) در بین آنها رشد کردند که در میان مردم مدینه از نظر فقاہت و فهم و ورع، مقام بالایی داشتند، پس مردم متمایل شدند به جاریه ها و گفته شده است که مادر زين العابدين را غزاله مي گفتند و گفته شده که سلامه نام داشت از سرزمین سند و خدا بهتر مي داند.

ابن صباغ مالکی (م ۸۸۵) نیز در کتاب الفصول المهمه في معرفة الاثمة مي نويسد :

أمّه شاه زنان بنت کسری انوشیروان ملک الفرس.^{۱۷۰}

در جاي خود بحث خواهيم کرد که اگر روايات مربوط به زمان عمر را بپذيريم که عمدتاً از ۳ دختر و ازدواج با سه نفر مذکور سخن گفته اند، اشکالات مهمي به وجود مي آيد، مثلاً در آن روز محمد بن ابوبکر حداکثر ۱۲ يا ۱۴ ساله بوده^{۱۷۱} و با بلوغ ویژه ازدواج فاصله داشته است و مسأله ازدواج او با خواهر شهربانو امري غير طبيعي است. از طرفي اين روايات عمدتاً از اهل سنت نقل شده و افزون بر اشکالات سندی داراي اشکالات دلالتی هم هست و با نقل هاي تاريخي معتبر و فتوح معروف ايران که منجر به اسارت دختران یزدگرد مي شد، مطابقت ندارد چون در زمان حیات یزدگرد، اسارت دخترانش بعيد به نظر مي رسیده است.

در بين معاصران نیز شيخ عبدالله بن محمد بن عامر الشبراوی در کتاب «الاتحاف بحُبّ الاشراف» در مورد امام سجاد

^{۱۶۸}. الدرر النظیم، ابن حاتم العاملي، ص ۵۷۹.

^{۱۶۹}. مرآة الجنان و عبرة اليقظان في معرفة ما يعتبر من حوادث الزمان، يافعي، ج ۱، ص ۱۵۱ و ۱۵۲.

^{۱۷۰}. الفصول المهمه في معرفة الاثمة، تحقيق سامي الغريزي، ج ۲، ص ۸۵۱.

^{۱۷۱}. محمد بن ابی بکر در سال ۱۰ هجري به دنيا آمد و اگر آخرين سال خلافت عمر را که ۲۴ هـ است در نظر بگيريم، باز هم نهايتاً

او ۱۴ ساله مي شود، اما در زمان عثمان ۲۱ ساله مي شود و منطقي تر است.

۷ می نویسد:

الرابع من الائمة على زين العابدين بن الحسين بن علي بن ابيطالب رضی الله عنه و أمه ساره بنت كسرى انوشيروان ملك
الفرس و لذلك اشتهر بابن الخيرتين.^{۱۲۲}

چهارمین امام، علي بن الحسين بن ابيطالب ۷ بوده و مادرش ساره دختر كسري انوشيروان، پادشاه ایرانیان است
و براي همين او مشهور به ابن الخيرتين است.

شبراي پس از اين مطلب شعري را مي آورد و آن را منسوب به امام سجاد ۷ و يا پدرش حسين بن علي ۷
مي کند. با اندک دقت مي توان دريافت که اين شعر مربوط به امام حسين ۷ است نه امام سجاد، زیرا در دو بيت
آخر آمده است:

فاطمة الزهرا أُمِّي و ابي قاصم الكفر ببدرٍ و حنين
وله في يوم احد وقعة شفت النحل بغض العسكرين

حتي اگر بپذيريم که أم در اینجا شامل جدّه هم مي شود، ولي بديهي است که امام حسين ۷ در بدر و حنين و
أحد حضور نداشته است. اصلاً در جنگ بدر هنوز ازدواج حضرت زهرا ۳ و حضرت علي ۷ صورت نگرفته،
چه رسد به تولد دومين فرزندشان حسين ۷. نکته ديگر اين که نويسنده در کتاب «الاتحاف بحب الاشراف» از
ميان مادران معصومان تنها به ذکر نام آمنه، خديجه، فاطمه زهرا ۳، و شهربانو پرداخته است. از آن جا که نويسنده
از علمای اهل سنت است و آن سه بزرگوار يعني آمنه و خديجه و فاطمه ۳ در ارتباط با پیامبر گرامي اسلام
بوده اند و شايد از همين جهت نام آنها را آورده است، معلوم مي شود که ذکر نام شهربانو و يا به گفته نويسنده «ساره»
دختر پادشاه ایرانی به عنوان مادر امام سجاد ۷ در اين کتاب نمايانگر وجود یک حقيقت است و آن اصل وجود یک دختر
ایرانی در خانه اهل بيت به عنوان همسر و مادر امام معصوم ۷ است.

البته مورخان ديگري همچون سبط ابن جوزي (م ۶۵۴)، ابن خلکان (م ۶۸۲)، ابن صباغ مالکي (م ۸۵۵)، تاج
الدين ابن زهره (م ۷۵۳) و مورخان ديگر در قرون اخير اشاره به جريان پيوند امام حسين ۷ و شهربانو - يا هر
نام ديگري - دارند که شاهزاده اي ایرانی بوده و به نقل اکثر نويسندگان از دختران يزدجرد بوده است و ما از آن
جهت که اکثر نقل هاي قرن پنجم به بعد از نقل هاي پيشين استفاده کرده و نقل قول نموده اند، از علمای قرون
اخير تنها به مواردی اشاره کردیم که سخن جديدي غير از پيشينيان داشته اند.

قاضی نورالله شوشتری (تستری) که در سال ۱۰۱۹ در هندوستان به شهادت رسيد، در کتاب «احقاق الحق و ازهاق
الباطل» به ذکر اقوال گوناگون در مورد مادر امام سجاد ۷ مي پردازد که چون برخي از اين اقوال در بخش هاي
بعدي و در ذيل نام قائل آنها ذکر خواهد شد، به گونه اختصار و فهرست وار ذکر کرده و به نقل آنچه تاکنون
بيان نشده است، مي پردازيم.

او پس از ذکر قول مبرّد از «کتاب الفاضل» که همان «الکامل» مشهور است و قول اصمعي، اديب شهير عرب که

^{۱۲۲}. الاتحاف بحب الاشراف، شبراي، ص ۱۳۵.

پس از این بیان می‌شود، به ذکر سخنی از «البدخشی» در «مفتاح النجاة» می‌پردازد که این مطلب از نسخه خطی آن دیده شده است. او می‌نویسد:

و ذکر العلامه ابوالقاسم محمود بن عمر الزمخشري في ربيع الابرار أنّ الصحابة لما اتوا المدينة سبى فارس في خلافة عمر رضى الله عنه كان فيهم ثلاث بنات ليزدجرد فامر عمر رضى الله عنه بيعهنّ فقال على كرم الله وجهه: ان بنات الملوك...^{۱۷۳} علامه ابوالقاسم محمد بن عمر زمخشري در ربيع الابرار نقل کرده است که وقتی اسیران فارس را در زمان خلافت عمر به مدینه آوردند، در بین آنها سه دختر از یزدجرد بود و عمر امر به فروش آنها کرد و علی - کرم الله وجهه - فرمود: همانا دختران شاهان فروخته نمی‌شوند و... .

شیخ محمد بن علی الصبان المالکی (م ۱۲۰۶) نویسنده «اسعاف الراغبین» که در حاشیه «نور الابصار في مناقب آل البيت النبي المختار» آمده است می‌نویسد:

و امّه (علی بن الحسین ۷) احدی بنات کسری...^{۱۷۴}

و مادر علی بن الحسین ۷ یکی از دختران شاه ایران است.

شبلنجی، نویسنده نور الابصار، از علمای قرن سیزده هجری در مورد مادر امام سجاد ۷ می‌نویسد:

و امّه سلافه و لقبها شاه زنان بفتح الثین المعجم... کلمه فارسیه معناها ملکه النساء و هی بنت یزدجرد؛^{۱۷۵}

و مادر (علی بن الحسین ۷) سلافه است و لقب او شاه زنان... که کلمه‌ای فارسی بوده و معنایش شاه و ملکه بانوان است و او دختر یزدجرد است.

سپس شبلنجی به نقل آنچه پیش از این بیان شد و در سیره حلیه آمده است از این که در زمان عمر بن الخطاب اسرایبی را آوردند و سخنان علی ۷ با شاه زنان و... می‌پردازد.

در این میان عبدالله بن نور الله البحرانی الاصفهانی مطلبی دارد که با سایر نقل‌ها متفاوت است. او می‌نویسد:

قال يحيى بن الحسن العلوي: و اصحابنا الطالبيون يذكرون أنّ المقتول لام ولد و أنّ الذی امه لیلی هو جدهم و ولد فی خلافة عثمان؛

یحیی بن حسن علوی می‌گوید: یاران ما که از طالبین هستند معتقدند که مقتول کربلا از ام ولد بوده است و آن پسر امام حسین ۷ که جد طالبین است مادرش لیلا است و در خلافت عثمان به دنیا آمده است.

بدیهی است که طالبیون برای این که کنیززاده بودن را متناسب با شرافت نمی‌دانستند، چنین نقل مصنوعی را آورده‌اند که در هیچ یک از کتب اولیه نیامده است و گفتنی است که مناقب و کرامت اهل بیت چنان زیاد است که نیازی به تغییر نقل‌های تاریخی و ایجاد یک وجهه نسبی دروغین ندارند. مضافاً بر این که مشیت الهی بر این

^{۱۷۳}. احقاق الحق و ازهاق الباطل، قاضی نورالله التستری، ج ۱۲، ص ۴. [به نقل از مفتاح النجاة علامه بدخشی، نسخه خطی، صفحه

[۱۵۷].

^{۱۷۴}. ر.ک: اسعاف الراغبین، (حاشیه نور الابصار شبلنجی)، ابن صبان، ص ۲۳۶.

^{۱۷۵}. نور الابصار في مناقب آل البيت النبي المختار، شبلنجی، ص ۱۳۹.

بوده که هفت معصوم در دامان امهات اولاد متولد شوند.

فصل چهارم

شهربانو در کتب فقهی، رجالی،

انساب و...

شهربانو در کتب فقهی

پیش از این بیان شد شیخ مفید در «المقنعه» به مادر امام سجاد ۷ اشاره کرده است. شیخ طوسی (م ۴۶۰) نیز می‌نویسد: «وأمه شاه زنان بنت شیرویه بن کسری ابرویز»^{۱۷۶} و او اولین کسی است که پدر شهربانو را شیرویه می‌داند.

ابن ادریس (م ۵۹۸) صاحب کتاب السرائر در کتاب مهم فقهی خود به مادر امام سجاد ۷ اشاره نموده است. مهمترین اثر ابن ادریس «السرائر» است که از کتب مهم شیعی به شمار می‌رود. ما در بحث‌های آینده در بخش مربوط به علی اصغر یا علی اکبر بودن امام سجاد ۷ مطالب این فقیه بزرگ را می‌آوریم و خواهیم گفت که وی به شیخ مفید اشکال گرفته و می‌گوید که باید فن تاریخ و انساب را به اهلش بسپاریم تا از تحریف به دور ماند و سپس اقوال گوناگون مورخان مبنی بر این که امام سجاد ۷ علی اکبر نبوده و علی اکبر در رکاب امام ۷ به شهادت رسید می‌آورد و می‌نویسد:

فهؤلاء جميعاً اطبقوا علی هذا القول و هم ابصر بهذا النوع. قال محمد بن ادریس: نعم ما قال ابو عبید (یا ابو عبیده) لان اهل کل فن اعلم بفنهم من غیرهم و ابصر و اضبط.

بنابراین تمامی (مورخانی که در سطور بالا از آنها نام بردیم) بر این قول (که امام سجاد ۷ علی اکبر نبوده است) اتفاق نظر دارند و این افراد آگاه‌تر هستند به این نوع (نظریه‌ها). محمد بن ادریس گفت: آنچه ابو عبیده گفت بهترین گفتار است زیرا اهل هر فنی دانانتر است نسبت به علم خود و فن خود از دیگران و نیز بیناتر و ضابطه‌مند است.^{۱۷۷}

به هر حال سخن در این است که ابن ادریس در «السرائر» کل جمله شیخ مفید را که می‌فرمود: «امه ام ولد و هی شاه زنان بنت کسری ابرویز» نقل می‌کند و چون در مقام نقد و بررسی قول شیخ مفید بوده است اگر نسبت به بقیه فراهی سخن او اشکال و ایرادی می‌دید، طبیعتاً باید ذکر می‌کرد و این عدم الذکر دلیل بر این می‌تواند باشد که بر دیگر تعابیر شیخ مفید و این که مادر امام سجاد ۷ شاه زنان نام دارد و دختر یزدجرد و ایرانی است، اعتراضی ندارد.

نکته قابل توجه در این نقل که از یک فقیه آگاه به مبانی فقهی نقل شده، جمع کردن لفظ «ام ولد» و «شاه زنان بنت کسری» است که قابل بحث است و می‌تواند مؤیدی برای جمع دو مقوله «ام ولد» بودن و «شاهزادگی» باشد.

افزون بر ابن ادریس، در کتاب‌های فقهی حسن بن یوسف معروف به علامه حلی (م ۷۲۶) نیز به مطالبی در

^{۱۷۶}. تهذیب الاحکام، پیشین، ج ۶، ص ۷۷.

^{۱۷۷}. السرائر، ابن ادریس حلی، ج ۱، ص ۶۵۵ و ۶۵۶.

مورد مادر امام سجاد ۷ بر می‌خوریم که فهرست وار ذکر می‌شود.

در «منتهی المطلب» که کتابی فقهی است می‌خوانیم:

و أمّ شاه زنان بنت شیرویه بن کسری.^{۱۷۸}

و در کتاب «تحریر الاحکام»، در باب استحباب زیارت ائمه بقیع و نام آنها آمده است که:

أمّ شاه زنان بنت یزدجرد بن کسری.^{۱۷۹}

شهید اول (م ۷۸۶) نیز در کتاب فقهی «الدروس» اشاره‌ای به مادر امام سجاد ۷ دارد که:

أمّ شاه زنان بنت شیرویه بن کسری ابرویز و قیل یزدجرد.

معلوم است نقل موجود در **منتهی المطلب** مرحوم علامه ۴ و **الدروس** برگرفته از روایت شیخ طوسی ۴ در **التهدیب** است و ما پیش از این گفتیم اولین نقلی که در آن مادر امام سجاد ۷، دختر شیرویه ذکر می‌شود، نقل شیخ طوسی است که بدون منبع هم آمده و نمی‌توان به آن اعتماد کرد.

اما اینکه تفاوت نقل در **منتهی المطلب** و **تحریر الاحکام** که هر دو متعلق به یک نویسنده است، چگونه قابل تبیین و یا حتی توجیه است، برای ما ناشناخته مانده است. مرحوم علامه ۴ از شاگردان برجسته محقق حلی بود و زمانی که به عنوان مرجعیت و پیشوایی دین برگزیده شد، ۲۸ ساله بوده و نبوغ خاصی داشت. چنین فردی که به گفته ابن حجر عسقلانی «أیه فی الذکاء» است و در همه علوم چنان قدرتی دارد که سرآمد دیگران است چگونه دو نقل ناهماهنگ در موضوع واحد و در مورد یک نفر را می‌پذیرد؟!

در اینجا چند احتمال وجود دارد:

الف. مرحوم علامه ۴ ابتدا کتاب **منتهی المطلب** را نگاشته و با توجه به کتب فقهی پیش از خود که به نقل از شیخ طوسی و به تقلید از فقهای پیشین، پدر شهربانو را «شیرویه پسر کسری» ذکر نموده‌اند، شهربانو را دختر شیرویه می‌داند و سال‌های بعد که مطالعات و پژوهش‌های بیشتری داشته است در کتاب **تحریر الاحکام** حقیقتی را ذکر می‌کند که خود به آن رسیده و آن این است که مادر امام سجاد ۷ دختر یزدجرد پسر کسری است.

لازمه سخن فوق این است که تاریخ نگارش **تحریر الاحکام** متأخر از **منتهی المطلب** باشد.

از طرفی پیش از این بیان شد که مرحوم علامه ۴ در کتاب تاریخی خود به نام **المستجد من الارشاد** اشاره به مادر امام سجاد ۷ دارد. با آگاهی از تاریخ اتمام نگارش این کتاب و دو کتاب فقهی علامه می‌توان یک نظر نزدیک به قطع داد.

در پایان دو کتاب فقهی **منتهی المطلب** و **تحریر الاحکام**، سال اتمام نگارش ذکر نشده است، اما از جمله‌ای که در پایان کتاب **تحریر الاحکام** - طبع قدیم - آمده است می‌توان تقدم و تأخر آنها را دریافت. مرحوم علامه حلی ۴ در **تحریر الاحکام** می‌نویسد:

^{۱۷۸}. منتهی المطلب، علامه حلی، ج ۲، ص ۸۹۳

^{۱۷۹}. تحریر الاحکام، علامه حلی، ج ۲، ص ۱۲۳ (طبع جدید).

من اراد الاطالة له فعليه بكتابتنا الموسوم بتذكرة الفقهاء... و من اراد الغاية و قصد النهاية فعليه بكتابتنا الموسوم بمنتهي المطلب في تحقيق المذهب و الله الموفق للصواب؛^{۱۸۰}

کسی که به دنبال تفصیل و تطویل مطلب است به کتاب ما به نام تذکره الفقها مراجعه کند و... کسی که می‌خواهد از غایت و قصد نهایی باخبر شود بر او باید که به کتاب ما با نام منتهی المطلب رجوع کند و خداوند توفیق دهنده به سوی صواب است. بنابراین کتاب منتهی المطلب قبل از تحریر الاحکام نگاشته شده است و اگر چنین نبود ارجاع طالبان به آن کتاب کاری عبث و غیرعقلانی می‌نمود و از طرفی در پایان کتاب «المستجد فی الارشاد»، کتاب مختصر تاریخی علامه حلی آمده است که در سال ۶۸۲ نگارش آن به پایان رسیده است.^{۱۸۱} و فراغت از تعلیق و تألیف کتاب پایان روز دوشنبه ۶۸۲ هـ حاصل شد.

ما پیش از این بیان کردیم که در «المستجد» مادر امام سجاد ۷ «شاه زنان بنت یزدجرد»^{۱۸۲} معرفی شده است که با عبارت تحریر الاحکام در مورد امام سجاد ۷ یکسان است. پس می‌توان احتمال داد که علامه هنگام نگارش منتهی المطلب هنوز به یک نظر متقن نرسیده و همچون دیگر فقها به قول شیخ طوسی^۴ اعتماد کرده است و در کتاب‌های بعدی، حق مطلب را یافته و متذکر آن می‌شود. ثمره بحث تنهادر نام پدر شهربانو ظاهر می‌شود و از تمامی نقل‌ها می‌توان نکات زیرا را استخراج نمود:

الف. نام مادر امام سجاد ۷ شاه زنان است.

ب. او شاهزاده است نه اشراف زاده.

ج. او ایرانی است.

د. وی از نوادگان خسرو پرویز است.

علی بن یوسف بن المطهر الحلّی از فقها علمای قرن هشتم است. او در کتاب العدد القویه لدفع المخاوف الیومیة، می‌نویسد:

أمه شاه زنان بنت ملک قاشان و قیل بنت کسری یزدجرد بن شهربار و یقال اسمها شهربانویه.^{۱۸۳}

و مادر او (علی بن حسین ۷) شاه زنان دختر ملک قاشان است و گفته شده که او دختر کسری یزدجرد، پسر شهربار است و گفته می‌شود که نام وی شهربانویه است.

قاشان در لغتنامه دهخدا^{۱۸۴} به معانی زیر آمده است:

^{۱۸۰}. تحریر الاحکام، پیشین (طبع قدیم)، ج ۲، ص ۲۸۱.

^{۱۸۱}. المستجد فی الارشاد، ص ۲۶۸.

^{۱۸۲}. پیشین، ص ۱۶۰.

^{۱۸۳}. العدد القویه، ص ۱۹.

^{۱۸۴}. لغت‌نامه دهخدا، ج ۱۱، ص ۱۷۳۳۸.

الف. معرب کاشان است، شهری در نزدیکی قم و در فاصله سی فرسنگی اصفهان و اهل آن همه شیعه هستند.
ب. دهی است از ده‌های هرات و آن را باشان نیز می‌گویند (روضات الجنان خوانساری، ص ۴۵).
از آنجا که در زمان فتح‌های اسلامی، کابل و افغانستان فعلی بخشی از سرزمین امپراطوری عظیم ایرانی بود، می‌توان وجه جمعی بین این دو نقل ایجاد کرد و آن این که بگوئیم شاه زنان دختر شاه ایران بوده است که البته چون یزدجرد را ابن مطهر حلی با واژه «قیل» آورده، به یقین منظور وی شاه مرکزی یا شاهنشاه ایران نبوده است. زیرا در آن دوره هر ولایتی برای خود ملک و شاهی داشته است و شاه همه این شاهان را شاهنشاه می‌گفتند. صاحب کتاب العدد القویه پس از ذکر این مطلب به جریان مذکور در الارشاد شیخ مفید اشاره می‌کند که ما از آن می‌گذریم.

قول مختار ابن حلی، شاه زنان ملک قاشان است، زیرا نظر بعدی که دختر یزدجرد بودن شاه زنان است را با «قیل» آورده است. در هر حال این نقل به نقل شیخ مفید در ارشاد بسیار نزدیک است.
از میان فقهای متأخر، صاحب حدائق، صاحب جواهر و صاحب کشف الغطاء و بسیاری دیگر از متأخرین به تأسی از شیخ طوسی می‌نویسند: «أمه شاه زنان بنت شیرویه».^{۱۸۵}

شهربانو در کتب انساب

هشام بن محمد سائب کلبی (م ۲۰۶) از بزرگ‌ترین نسب‌شناسان و مورخان دوره اسلامی است. او بیشتر در علم انساب شهرت داشته است. نگاشته‌هایی او در این زمینه مادر آثاری است که بعدها در این رشته نگاشته شده است. جواد علی در مورد ابن هشام گفته است که او در استفاده از منابع اصلی و مطمئن به ویژه در تاریخ حیره و فارس از پدرش محمد بن سائب کلبی سبقت گرفته است. وی زبان فارسی را به خوبی می‌دانسته و به دنبال اسناد رسمی بوده است. هشام بن کلبی در کتیبه‌ها و دیرها کتاب‌ها را می‌یافت و در تحقیقات خویش از آنها استفاده می‌کرد.^{۱۸۶}

این که او در چه کتابی در مورد مادر امام سجاد ۷ مطلب نگاشته است، معلوم نیست اما طبق تحقیقات نویسنده برای اولین بار سخنان او در این مورد، در کتاب مناقب ابن شهر آشوب (م ۵۵۸) ذکر شده است (البته بدون ذکر سند).

فاصله زمانی این دو مورخ بیش از ۳ قرن است و حتماً باید در کتاب‌های قرون چهارم و پنجم و ششم اثری از این عبارات باشد که فعلاً یافت نشده است. اگرچه هشام بن کلبی در کتاب «مثالب العرب» که جدیداً تصحیح و به چاپ رسیده است، مادر امام سجاد ۷ را «سندی» دانسته است^{۱۸۷} و ابن حیب بغدادی نیز به نقل از وی

^{۱۸۵}. جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، پیشین، ج ۲۰، ص ۸۸ [صاحب جواهر به جای شیرویه از واژه‌شرویه استفاده نموده است].

^{۱۸۶}. موارد تاریخ الطبری، دکتر جوادعلی، ص ۱۴۹.

^{۱۸۷}. مثالب العرب، هشام بن کلبی، ص ۱۰۷.

تحت عنوان «ابناء سندیات»، نام علی بن الحسین ۷ را در این گروه می‌آورد و مادر او را سندی ذکر می‌کند^{۱۸۸} اما مطلب مذکور در مناقب با این نقل تفاوت دارد و معلوم است که از کتاب دیگری گرفته شده است.

ابن شهر آشوب از ابن کلبی نقل می‌کند که :

وَلَّى عَلِيَّ بْنَ أَبِيطَالِبٍ، حَرِيثُ بْنُ جَابِرِ الْحَنْفِيِّ جَانِباً مِنَ الْمَشْرِقِ فَبِعَثْ بِنْتِ يَزْدَجَرْدِ بْنِ شَهْرِيَارِ بْنِ كَسْرَى فَاعْطَاهَا ابْنَهُ الْحُسَيْنِ فَوُلِدَتْ مِنْهُ عَلِيًّا؛^{۱۸۹}

علی بن ابیطالب، حرث بن جابر حنفی (جعفی) را به ولایت یکی از نواحی مشرق گمارد و او دختر یزدجرد پسر شهریار پسر کسری را به حضور حضرت فرستاد و آن حضرت او را به پسرش حسین بخشید و از آن علی (بن الحسین ۷) متولد شد.

ابن مطلب را بعد از ابن کلبی، شیخ مفید بدون نقل منبع در الارشاد آورد. تفاوت نقل شیخ مفید ۴ و هشام بن کلبی در این است که شیخ مفید دو دختر یزدجرد را مطرح می‌کند که یکی به امام حسین ۷ و دیگری به محمد بن ابی‌بکر بخشیده شد و ما در جای خود به نظرهای شیخ مفید خواهیم پرداخت و ابن کلبی یک دختر را ذکر می‌کند. در عبارت ابن کلبی چند اشکال اساسی هست :

الف. حرث بن جابر الحنفی از سوی حضرت علی ۷ به ولایت مشرق گماشته نشده است و در کتاب مسعودی هم تنها یکبار از این شخص آن هم با نام حرث بن جابر الجعفی یاد شده است که در جنگ صفین در کنار حضرت امیر ۷ جنگید و عیدالله بن عمر را کشت.

ب. هشام بن کلبی با زمان خلافت خلفا بیش از ۱۶۰ سال فاصله دارد و این نقل مستقیم از خود او آورده شده است.

البته ابن شهر آشوب از حضور شهربانو در کربلا هم مطالبی نقل می‌کند که نه بانقل سازگار است و نه با عقل و اهانتی آشکارا است. و حتی به نقل از ابومخنف! می‌نویسد :

و جاء برأس الحسين خولي بن يزيد الاصبحي و جاووا بالحرم اسارى الّا شهربانويه فانّها اتلفت نفسها فى الفرات؛^{۱۹۰}

خولی بن یزید اصبیحی سر مبارک امام ۷ را آورد و اسیران همه آمدند، مگر شهربانویه که خود را در فرات غرق کرد و کشت! این نقل که از مقتل اقتباس شده است با روایات و نقل‌های تاریخی دیگر تناسب ندارد و ما در بحث وفات شهربانو در مورد آن بحث و بررسی می‌کنیم.

محمد بن سعد (م ۲۳۰) در کتاب «طبقات الکبری» مادر امام سجاد ۷ را کنیزی معرفی می‌کند که نامش غزاله بود و با زبید، آزاد شده امام حسین ۷ ازدواج کرده و عبدالله بن زبید را به دنیا آورد. ابن سعد می‌نویسد :

علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب بن عبدالمطلب بن هاشم و امّهم ولداسمها غزالة خلفَ علیها بعد حسین زبید مولی

^{۱۸۸}. المنمق، ابن حبیب بصری، ص ۴۰۲.

^{۱۸۹}. به نقل از مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۵۶.

^{۱۹۰}. مناقب ابن شهر آشوب، پیشین، ج ۴، ص ۱۲۱.

الحسين بن علي فولدت له عبدالله.^{١٩١}

^{١٩١}. طبقات الكبرى، ج ٥، ص ٢١١.

زیر بن بکار (م ۲۳۶) در کتاب نسب قریش به این مسأله اشاره کرده و می‌نویسد :
و علی بن الحسین الاصغر لأمّ ولد، و کان علی بن الحسین مع ابيه يومئذ و هو ابن ثلاث و عشرين سنة و کان مریضاً؛^{۱۹۲}
علی بن الحسین کوچکتر از ام ولد (کنیز فرزندان) بود و در آن روز (کربلا) همراه پدر بوده و بیست و سه سال سن داشت و مریض بود.

خليفة بن خياط (م ۲۴۰) معروف به شباب عصفري است که او را از «ائمه التاريخ» می‌دانند. او در مورد مادر امام سجاد ۷ می‌نویسد:

علی بن الحسین بن علی بن ابيطالب أمّه فتاةٌ يقال لها سلامة.^{۱۹۳}

علی بن حسین بن علی می‌خواندند.

احمد بن یحیی بن جابر بلاذری (م ۲۷۹) از مهمترین مورخان و نسب‌شناسان قرن سوم است. از کتاب‌های مهم او می‌توان به فتوح البلدان و الانساب اشاره کرد. وی در الانساب می‌نویسد :

«أمّه ام ولد تُسمى سُلَافَةَ»^{۱۹۴}

و در جای دیگر می‌نویسد :

«وكانت ام علی بن الحسین سجستانیة تدعى سُلَافَةَ»^{۱۹۵}

از مجموع این دو عبارت در می‌یابیم که بلاذری، مادر امام سجاد ۷ را ام ولد و ایرانی می‌داند که نامش سُلَافَةُ است.

ابونصر بخاری (م ۳۴۱) از جمله نسب‌شناسان قرن چهارم است. او در کتاب «سرسلسله العلویة» به ذکر نسب امام سجاد ۷ می‌پردازد و می‌نویسد :

قال ابن جریر: و علی بن الحسین أمّه غزالة من بنات كسری. ثم قال ولد فی وقعة الجمل؛^{۱۹۶}

ابن جریر گفت: علی بن الحسین، مادرش غزاله از دختران کسری است. سپس گفت که در [زمان] جنگ جمل به دنیا آمد. نکته قابل توجه در مورد این نقل، شخص ابن جریر است. از آنجا که ابی‌نصر بخاری متوفای ۳۴۱ است، بدیهی است که منظور وی از ابن جریر طبری، صاحب دلایل الامامة نیست و صاحب تاریخ طبری که پیش از ابی‌نصر بخاری می‌زیسته است، مراد وی می‌باشد.

او در همین کتاب پس از ذکر جریان مذکور در ارشاد و شیخ مفید به نقل از ابوالحسین یحیی بن الحسین النسابة می‌نویسد که مادر امام سجاد ۷ است ولی نام او را بیان نمی‌کند و این مطلب را ذیل روایت شیخ صدوق (در

^{۱۹۲}. نسب قریش، ابی‌عبدالله المصعب بن عبدالله بن المصعب الزبیری، ص ۵۸.

^{۱۹۳}. الطبقات، خليفة بن خياط، ص ۴۱۷.

^{۱۹۴}. الانساب، احمد بن یحیی البلاذری، ج ۳، ص ۱۴۶.

^{۱۹۵}. همان، ص ۳۲۵.

^{۱۹۶}. سرسلسله العلویة، ابی‌نصر بخاری، ص ۳۰.

عیون اخبار رضا) می‌آورد.

ابوالحسن ابن الصوفی عمّری (م بعد از ۶۰) در کتاب خود، المجدی فی انساب الطالبین می‌نویسد :
و اختلف الناس فی امّه و الذی نعتمد علیه و نقول به أنّها شاه زنان بنت کسری یزدجرد. نهبت فی فتح المدائن و نقلها (نقلها)
عمر الحسین ۷ و کانت ذا فضل کثیر و کان ابنها شدید البرّ بها^{۱۹۷} (در این قسمت هم مادر اصلی امام با
شهربانو اشتباه شده است).

مردم در مورد مادر او (امام سجاد ۷) اختلاف نظر دارند و آنچه ما بر آن اعتماد می‌کنیم این است که او شاه زنان دختر کسری یزدجرد
است و در فتح مدائن عمر او را به حسین بخشید و این بانو فضایل بسیاری داشت و پسرش با او بسیار مهربان بود.
ابن طباطبا (م قرن پنجم) در منتقلة الطالبیة ذیل بیان نسب فرزندان امام حسین ۷ می‌نویسد :
و علي که کنیه‌اش ابومحمد و لقب وی زین العابدین، سجاد و ذوالثغفات است، مادرش شهربانو دختر یزدجرد
شاهنشان بود و گفته‌اند نامش شاه زنان بوده است.^{۱۹۸}

ابوالحسن علی بن زید بیهقی (= ابن فندق) (م ۵۶۵) در «لباب الانساب» مادر امام سجاد ۷ را شهربانویه دختر یزدجرد
ذکر می‌کند و به جریان اسارت در زمان عمّار اشاره دارد.^{۱۹۹} وی در کتاب خود اقوال زبیر بن بکار، هشام بن
محمد کلّبی و واحدی،

شارح دیوان متنبی و ابراهیم جندی قاضی جرجانی و محمد بن قاسم تمیمی را که مادر امام سجاد ۷ را دختر
یزدگرد و ایرانی می‌دانند - با وجود اختلاف در اسامی وی - نقل می‌کند.

فخرالدین رازی (م ۶۰۴) نیز مادر علی بن حسین را دختر یزدگرد می‌داند.^{۲۰۰}
افزون بر کتاب‌های فوق در «الجوهرة فی نسب الامام علی ۷» که از علمای علم انساب در قرن هفتم هجری است،
می‌خوانیم :

و أمّه معروفة النَّسَب و اسمها سُلَافَة بنت یزدجرد بن شهریار بن کسری انوشیروان بن قباذ و کانت سُلَافَة من خیرات النساء
و یقال أنّها عمّة [أمّ] یزید الناقص او اختها؛

و مادرش (علی بن الحسین ۷) از نظر نسب شناخته شده است و نامش سلافه دختر یزدگرد پسر شهریار پسر کسری انوشیروان، پسر
قباد است و بوده و یا خواهر مادرش (خاله یزید ناقص).

محمد بن مهنا العبدلی از دیگر علمای نسب شناس در قرن هفتم است که در کتاب «التذکره فی الانساب المطهره»
می‌نویسد :

^{۱۹۷}. المجدی فی انساب الطالبین، علی بن ابی‌الغنائم العمری، ص ۹۳.

^{۱۹۸}. ر.ک: منتقلة الطالبیة، ابواسمعیل ابراهیم بن ناصر بن طباطبا، تحقیق سید محمد مهدی السید حسن الخراسان، ص ۷۴.

^{۱۹۹}. لباب الانساب، علی بن زید بیهقی، ص ۳۴۸.

^{۲۰۰}. الشجره المبارکة فی انساب الطالبیة، فخرالدین رازی، ص ۷۳.

الامام زين العابدين ۷ أمّه شهربانو بنت كسرى يزديجرد بن شهريار ملك الفرس؛^{۲۰۱}

امام زين العابدين، مادرش شهربانو دختر شاه يزديجرد پسر شهريار، شاه ايران است. سيد جمال الدين احمد بن على الحسنى معروف به ابن عنبه (م ۸۲۸) يکي ديگر از نويسندگان کتب انساب است که کتاب «عمده الطالب في انساب آل ابيطالب» را نگاشته و براي اولين بار به مخالفت با قضيه شهربانو و اين که مادر امام سجاد ۷ ايراني است، پرداخته و بقيه مخالفان از اين زمان يعني قرن نهم به بعد به قلم زدن پيرامون اين جريان تاريخي از زاويه‌اي ديگر توجه کردند. ما در بخش «نقد مخالفان» مفصلاً به نظريه‌هاي اين نويسنده در مورد شهربانو مي‌پردازيم و اينک از آن مباحث مي‌گذريم و تنها به ذکر ابتدای سخن او بسنده مي‌کنيم. ابن عنبه مي‌نويسد :

قد اختلف في امه، فالمشهور أنّها شاه زنان بنت كسرى يزديجرد بن شهريار بن ابرويزد و قيل أنّ اسمها شهربانو، قيل نهبت في فتح المدائن فنقلها عمر بن الخطاب من الحسين ۷.^{۲۰۲}

درباره مادر او (علي بن حسين) اختلاف است و مشهور آن که وي شاه زنان دختر يزديگرد، پسر شهريار پسر پرويز است و نیز گفته شده که نام او شهربانو است که در فتح مدائن به مدينه آورده شد و عمر بن خطاب وي را به حسين بخشيد و...

سراج الدين رفاعي مخزومي (م ۸۸۵) به نقل از ابوالنظام مؤيدالدين حسيني (م ۷۸۷) در کتاب صحاح الاخبارش شهربانو يا شاه زنان دختر يزديگرد را مادر امام سجاد ۷ ذکر مي‌کند.^{۲۰۳} البته در نسخه‌اي که در دسترس نويسنده است شاه رباق به

جاي شاه زنان ضبط شده و اين به يقين تصحيح است و جريان ولايت حريث بن جابر حنفي آورده شده است. پيش از اين بيان شد دکتر مهدوي دامغاني معتقد است اولين نسابه‌اي که در مورد شهربانو سخن گفته ابواليقضان سُحيم (م ۱۹۰) است که زمخشري (م ۵۳۸) در کتاب ربيع الابرار خود به نقل وي اشاره نموده است.^{۲۰۴} البته وجود فردي با اين

کنيه و لقب مورد بحث و تأمل است و از سويي کتاب وي در دسترس نيست و تنها نقل او را زمخشري بيان نموده از اين رو ما در پايان اين بحث - و نه در ابتدای آن طبق تقدم زماني موجود - به اين مطلب اشاره نموديم.

شهربانو در کتب ادبيات عرب

عبدالملك بن قريب اصمعی (م ۲۱۳ يا ۲۱۷)، اديب مشهور اوایل قرن سوم هجري است که ابن ندیم بیش از ۴۵

^{۲۰۱}. التذكرة في الانساب المطهرة، محمد بن مهنا العبيدلي، ص ۲۶۶.

^{۲۰۲}. عمده الطالب في انساب آل ابيطالب، ابن عنبه، ص ۱۹۲.

^{۲۰۳}. صحاح الاخبار في نسب السادة الفاطمية الاخيار، ص ۴۳.

^{۲۰۴}. ر.ك: آينه ميراث، پيشين، صص ۳ و ۴.

کتاب برای او ذکر می‌کند^{۲۰۰} و از آن‌جا که اکثر کتاب‌هایی او از دسترس پژوهشگران دور است، مطلب وی در مورد مادر امام سجاد ۷ را به نقل از کتاب الفاضل مبرّد (م ۲۸۵) می‌نویسیم:

و كان الاصمعي يحدث ان ابنة يزدجرد جئت علي بن ابي طالب في مائة وصيفة، فقال علي ۷: اكرموها فانها حديثه عهد بنعمته، فقال لها: تزوجي بالحسين ابني فقالت: بل اتزوجك أنت، فقال لها الحسين شاب و هو احق بالترويح مني، قالت مثلي لا يملكه من يملك و زعم عمر بن الخطاب انه ليس احد ازكي من اولاد السراي لأن لهم عز العرب و تدبير العجم؛^{۲۰۱}

و اصمعي روایت کرد که دختر یزدجرد در میان یکصد کنیز خدمت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب ۷ آمدند و آن حضرت فرمود: او را محترم بدارید زیرا که از نعمت و عزت (سلطنتی پدرش) تازه جدا شده است. سپس به آن دختر فرمود: آیا با پسر من حسین ازدواج می‌کنی؟ گفت: بلکه با شما تزویج می‌نمایم. حضرت فرمود: نه بلکه پسر من حسین جوان است و او سزاوارتر از من به ازدواج است. دختر گفت: مثل مرا مالک نمی‌شود هر مالکی.

و عمر بن الخطاب گمانش این بود که کسی از اولاد اسرای عجم زیرک‌تر نخواهد بود، زیرا آنان هم دارای عزّ عرب بودند و هم تدبیر عجم را داشتند.

احتمال دارد این نقل مربوط به دختر دیگر یزدگرد، ادرک (=اردک) باشد که در آینده از او سخن خواهیم گفت چون این نقل به تزویجی اشاره ندارد و چون بعد از آن به جریان مادر امام سجاد ۷ پرداخته، می‌توان احتمال داد که نقل مذکور، ادامه داشته که ذکر نشده و مربوط به شهربانو است.

محمدبن یزید ثُمّالی ملقب به ابوالعباس مبرّد (م ۲۸۵)، ادیب و نحوی شهیر اهل سنت یکی دیگر از ادبایی متقدم است که در مورد قضیه شهربانو مطلب نوشته در کتاب الکامل می‌نویسد:

و كان يقال لعلی بن الحسين ذو الخیرین لانّ امّه كانت ابنة يزدجرد و تأویل ذلك أنّ رسول الله ۹ قال: انّ الله عزّوجلّ من خلقه خیرتین، من العرب قریش و من العجم فارس؛^{۲۰۲}

به علی بن الحسین ۷ «ذوالخیرتین» گفته می‌شد، زیرا مادر او دختر یزدگرد است و تأویل این مطلب آن که رسول خدا ۹ فرمود: برای خداوند تعالی از میان خلق او دو طایفه پسندیده و نیک هستند: از عرب، قریش و از عجم (غیرعرب) طایفه فارس.

و همچنین مبرّد جریان اکرام امام ۷ به مادرش را می‌نویسد که قبل از او غذا نمی‌خورد. البته این قضیه در جای خود بحث شد که درباره امام ۷ نبوده، چون در حالت نفاس از دنیا رفته است و بانوی مورد احترام آن حضرت یا خاله او بوده و همچون مادر از وی پرستاری کرده و یا کنیز و ام ولدی بوده که پس از مرگ مادر سرپرستی آن حضرت را به عهده گرفته است. مبرّد نیز پس از نقل سخن اصمعی در مورد شهربانو به شعر ریّاشی در مورد فرزند اسرای عجم اشاره شده که چنین سروده است:

^{۲۰۰}. کتاب الفهرست، ابن ندیم، ص ۶۱. (شاید مطلب اصمعی در «کتاب النسب» او بوده که ابن ندیم در میانکتاب‌هایی وی از آن یاد می‌کند و این کتاب اکنون در دست ما نیست.

^{۲۰۱}. الفاضل، ابوالعباس المبرّد، تحقیق عبدالعزیز المیمنی، ص ۱۰۶.

^{۲۰۲}. الکامل فی اللغة و الادب و النحو و التصریف، ابی‌العباس المبرّد، تحقیق دکتر زکی مبارک، ج ۱، ص ۲۰۳.

ان اولاد السراری کثروا یا رب فینا
رب آدخلنی بلاداً لما أری فیها هجیناً^{۲۰۸}

پروردگارا! همانا فرزندان اسیران در بین ما زیاد شده‌اند. ای خدا! من را در سرزمینی وارد گردان تا در آن «هجین» را ببینم. گفتنی است که «هجین» در اصطلاح اعراب جاهلی به فرزندان گفته می‌شد که مادر آنها غیرعرب (عجم) بودند.^{۲۰۹}

نکته مهم این است که در کتاب‌های ادبی هم از ایرانی بودن مادر امام سجاد ۷ سخن گفته شده است، آن هم توسط مبرّد که از ادبای اهل سنت است و دلیلی برای ذکر این نکته نمی‌تواند داشته باشد، جز بیان یک خبر یا شاهد مثال ادبی که عموماً با اتکاء به یک واقعیت ارائه می‌شود. عمر رضا کحاله نیز به نقل از مبرّد می‌نویسد:

سُلافة، ام علی بن الحسین ۷ من ولد یزدجرد من ربات البرّ و الاحسان؛^{۲۱۰}

قابل توجه است که گلدزیهر در کتاب «اسلام در ایران» پس از ذکر نام کتاب مبرّد در میان منابع اولیه داستان شهربانو، می‌نویسد:

مبرّد یک نقال است. اخبار عرب را حکایت می‌کند، از هر دری سخن می‌گوید سند و سلسله سند ندارد. در تاریخ بسیار عامی و جاهل است. «کتاب الکامل نمونه اعلائی روح عصیبت عربی و عصر پان عربیسم جاهلی است.»

اشاره کرده و معتقد است همین که فردوسی به قضیه شهربانو اشاره ندارد و یا فرزندی برای یزدگرد سوم قایل نیست دلیل بر افسانه بودن شهربانو است! چگونه می‌شود که ادیب حماسه‌سرای ایرانی می‌تواند مرجع باشد ولی ادیب شهیری چون مبرّد، خیر! از طرفی اگر مبرّد عصیبت عربی دارد باید منکر ایرانی بودن مادر امام سجاد ۷ باشد و اصلاً اشاره‌ای به این پیوند نداشته باشد چه رسد به این که «ابن الخیرتین» را ذکر کرده و طایفه ایرانی را از برترین طوایف بداند!^{۲۱۱}

البته لازم به ذکر است که اولاً فردوسی از دختری به نام نیرک برای یزدگرد یاد می‌کند و اینگونه نیست که قایل به فرزندی برای او نباشد و ثانیاً اگر وجود نام شهربانو و یا قضیه ازدواج وی با امام حسین ۷ در ادبیات ایران زمین می‌تواند دلیل باشد - که بیشتر مؤید است نه دلیل - می‌توان به منظومه داستانی حماسی علی‌نامه اشاره نمود که به نقل از استاد مهدوی دامغانی در اواسط قرن پنجم به اقتفای از شاهنامه و در بیان فضایل حضرت علی ۷ در جنگ‌های جمل و صفین سروده شده است. شاعر این منظومه حماسی در نزدیک هشتاد بیت از امام

^{۲۰۸}. الفاضل، پیشین، ص ۱۰۶.

^{۲۰۹}. المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، جواد علی، ج ۴، ص ۳۹۰.

^{۲۱۰}. اعلام النساء، عمر رضا کحاله، ج ۱، ص ۴۲۸.

^{۲۱۱}. اسلام در ایران، ر. ناث و پروفیسور گلدزیهر، ترجمه محمود رضا افتخارزاده، ص ۱۰۱.

حسین ۷ و شاهدخت شهربانو یاد می‌کند.^{۲۱۲} گرچه مضمون این اشعار با آنچه ما از نقل‌ها و روایات تاریخی برگزیده و صحیح می‌دانیم هماهنگ نیست ولی اصل ذکر این واقعه در قرن پنجم دلیل یا مؤید بر وجود اصل مطلب در اذهان مردم و ادباء بوده است.

ابومنصور آبی (م ۴۲۱) در کتاب نثر الدر خود درباره نسب امام سجاد ۷ می‌نویسد:
... و آن حضرت را پسر «دو برترین» می‌نامیدند زیرا پیامبر ۹ فرمود که خداوند متعال را میان بندگانش دو برگزیده هست از عرب، قریش و از عجم (غیر عرب)، ایرانیان و مادر آن حضرت دختر شاه (ایران) بوده است.
زمخشری (م ۵۳۷) نیز که از ادیبان شهیر است به ایرانی بودن مادر امام سجاد ۷ تصریح می‌کند.^{۲۱۳} وی مطلب را از ابوالیقضان (م ۱۹۰) نقل می‌کند که به

عبارتی قدیمی‌ترین قول در مورد ازدواج امام حسین ۷ و شهربانو است.^{۲۱۴}
علامه راغب اصفهانی (م ۵۰۲) افزون بر دو ادیب فوق، نیز در کتاب «محاضرات الادباء» از مادر علی بن الحسین ۷ می‌نویسد و ما پس از ذکر این مطلب به بررسی آن می‌پردازیم.

عاتب هشام، زید بن علی و قال: بَلَّغْنِي أَنَّكَ تَرِيدُ الْخُلَافَةَ كَيْفَ تَصْلُحُ لَهَا وَ أَنْتَ ابْنُ أُمَّةٍ فَقَالَ ۷: كَأَنَّ إِسْمَاعِيلَ ابْنَ أُمَّةٍ وَ إِسْحَاقَ ابْنَ حُرَّةٍ فَأَخْرَجَ اللَّهُ مِنْ صُلْبِ إِسْمَاعِيلَ خَيْرَ وَ لِدِ أَدَمَ، فَقَالَ هِشَامُ إِذَا لَانرَانِي الْإِحْيَا تَكْرَهُ، كَأَنَّ أُمَّ عَلِيَّ بْنِ الْحُسَيْنِ ۷ جِيهَانَ شَاهِ بِنْتِ يَزْدَجَرْدَ، أَخَذَ الْحُسَيْنِ ۷ مِنْ جَمَلَةِ الْفِيءِ وَ قَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ۷ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ؛^{۲۱۵}

هشام (ابن عبدالملک بن مروان) به زید بن علی بن الحسین ۷ عتاب کرده و گفت به من خبر رسیده است که تو قصد خلافت داری و حال آن که تو صلاحیت نداری، زیرا تو پسر کنیز (ام ولد) هستی و زید ۷ در جواب گفت: اسماعیل پسر کنیز بود و اسحاق پسر حرّه و خداوند متعال از صلب اسماعیل بهترین اولاد آدم را (که پیغمبر ما باشد) خارج نمود. هشام ناراحت شد و گفت دیگر مرا نخواهی دید مگر در جایی که به ضرر تو تمام شود.

مادر حضرت علی بن الحسین ۷ به نام جیهان شاه دختر یزدجرد بود و حسین ۷ او را به عنوان فیء (و غنیمت) اخذ کرد و حضرت امیرالمؤمنین ۷ به وی فرمود: او را نگه‌دار که زود است برای تو فرزندی بیاورد که سیدعرب و سیدعجم و سید دنیا و آخرت باشد.

در مورد این نقل سؤالات زیر به ذهن می‌رسد:

- منبع اصلی این مطلب کجاست و قدیمی‌ترین و معتبرترین منبع کدام است؟
- آیا نقل‌های دیگر که متن گفتگویی هشام بن عبدالملک و زید بن علی بن الحسین ۷ را آورده باشد با همین

^{۲۱۲} ر.ک: آینه میراث، مقاله شاهدخت و الاتبار، احمد مهدوی دامغانی، صص ۱۶ و ۱۷، اینابر نقل نویسنده، این منظومه توسط استاد دکتر شفیعی کدکنی معرفی شده و به زودی با مقدمه دکتر امید سالار، مصحح و منقح‌شاهنامه از سوی مرکز پژوهشی میراث مکتوب منتشر خواهد شد.

^{۲۱۳} نثر الدر، ابومنصور آبی، ج ۱، ص ۲۳۹.

^{۲۱۴} ربیع الأبرار، ج ۳ صص ۱۸ و ۱۹.

^{۲۱۵} محاضرات الادباء، راغب اصفهانی، ج ۱، ص ۳۴۷.

الفاظ آورده‌اند یا به نقصان و زیاده وجود دارد؟

– طبق این نقل مادر امام سجاد ۷ که از غنایم جنگی محسوب می‌شد، کنیز بوده، آیا فرقی با وجود شاهزاده بودن ام ولد محسوب می‌شود؟ (ما، در مقدمه به گونه‌ای مبسوط این بحث را مطرح کردیم).

پاسخ سؤال اول معلوم نیست زیرا مرحوم راغب اصفهانی بدون نقل منبع این مطلب را ذکر می‌کند. اما در مورد بخش دوم از سؤال اول که با سؤال دوم مربوط می‌شود، باید گفت تقریباً قدیمی‌ترین کتابهایی که به این مطلب اشاره دارند، انساب الاشراف بلاذری و تاریخ یعقوبی است.

سخنان زید بن هشام در تاریخ یعقوبی آمده است، اما تفاوت‌هایی با آنچه راغب اصفهانی نقل می‌کند، دارد. در نقل یعقوبی نامی از امام سجاد ۷ آورده نشده است و تنها به کنیز بودن مادر حضرت اسماعیل ۷ و حرّه بودن مادر اسحاق و انتخاب اسماعیل برای این که نسل عرب و مهمتر رسول خدا را از او قرار دهد، اشاره شده است.^{۲۱۶}

بدیهی است در این جریان، هشام بن عبدالملک که با نقشه‌ای پلید، زید بن علی را از مدینه به دمشق احضار کرد و در قصر خود مجلس گفتگویی با او ترتیب داد، در صدد تحقیر و نابود کردن شخصیت وی در افکار عمومی بود از این جهت «ام ولد» بودن مادر وی را به عنوان عامل تحقیر در ابتدا مطرح کرد.

این جریان در تاریخ یعقوبی چنین آمده است که هشام به زید بن علی می‌گوید:

لقد بلغنی أنّک تؤهل نفسك للخلافة و انت ابن امة؛

به من خبر رسیده است که تو خود را لایق خلافت می‌دانی و حال آن که تو پسر کنیز هستی.

زید بن علی بن الحسین ۷ چنین پاسخ او را می‌دهد که:

و یلک مکان أم یضعنی؟ والله لقد کان اسحاق ابن حرّه و اسمعيل ابن امة فاختص الله عزوجل ولد اسمعيل، فجعل منهم العرب

فما زال ذلك ینمی حتی کان منهم رسول الله [ثم قال:] اتق الله یا هشام!^{۲۱۷}

وای بر تو آیا مقام مادر، کسی را پست می‌کند؟ به خدا قسم اسحاق پسر زن آزاد (حرّه) بود و اسماعیل، پسر کنیز، پس خداوند فرزندان

اسماعیل را انتخاب کرد و عرب را از آنها قرار داد و همچنان اعراب رشد کردند و رسول الله ۹ از آنها بود. تقوا پیشه کن ای هشام!

بنابراین تفاوت عمده‌ای بین این دو نقل هست و آن این که در این بحث از تاریخ یعقوبی اشاره‌ای به مادر امام

سجاد ۷ نشده است، اما به صورت کلی به یکسان بودن مقام کنیز و حرّه از نظر شخصیت انسانی اشاره دارد و

این که اگر خدا بخواهد کنیزی چون هاجر را بر حرّه‌ای چون ساره برتری می‌دهد و نسل پاک پیامبر را به او

متصل می‌کند.

^{۲۱۶}. تاریخ یعقوبی، گرچه یعقوبی در بخش دیگری از کتاب خود نام مادر امام سجاد را می‌آورد ولی در این بخش اشاره‌ای به مادر

آن حضرت ندارد.

^{۲۱۷}. تاریخ یعقوبی، پیشین ج ۲، ص ۳۲۵.

در «تاریخ مدینه دمشق» نیز این جریان به همین شکل آورده شده است.^{۲۱۸} به هر حال در این که راغب اصفهانی به عنوان ادیبی مشهور از بانویی به نام جیهان شاه به عنوان مادر امام سجاد ۷ سخن می‌گوید و این مطلب را به دنبال جریان گفتگوی هشام و زید بن علی می‌آورد، شک و تردیدی نیست و ما، در این بخش به همین نکته اشاره داریم که در کتب ادبی از مادر امام سجاد ۷ سخن به میان آمده است و در صدر مطلب راغب و آنچه در انساب الاشراف و تاریخ یعقوبی و تاریخ مدینه دمشق آورده شده، اختلافی نیست و مطلب اضافه را راغب ممکن است از دیگر منابع گرفته باشد.

شهاب الدین نویری در نهایتاً الارب می‌نویسد که مادر علی بن الحسین ۷ شهر بانویه دختر یزدگرد، شاه ایران است.^{۲۱۹}

شهربانو در کتب رجالی

شیخ طوسی (م ۴۶۰) در کتاب «اختیار معرفة الرجال» یا «رجال کشی» که در واقع گزیده‌ای از رجال محمد بن عمر کشی (نیمه اول قرن چهارم و معاصر شیخ کلینی بوده و مهمترین اثر برجای مانده در زمینه رجال و به ویژه کتب رجالی - تاریخی است، در بخش مربوط به یحیی بن طویل، برادر رضاعی امام سجاد ۷ در مورد مادر امام ۷ می‌نویسد:

والدته شهربانوی قد تو فیّت و هو صغیر السن؛^{۲۲۰}

مادر او (علی بن الحسین) شهربانو است که در زمان کودکی وی وفات یافت.

در واقع افزون بر اشاره به نام شهربانو، شبهه مربوط به تزویج مادر علی بن الحسین ۷ در این قسمت رفع می‌شود. در رجال ابن داوود حلّی (م بعد از ۷۰۷) نیز آمده است که:

والدته شهربانویه قد توفیت و هو طفل^{۲۲۱}.

تفاوت در واژه صغیر السن و «طفل» یا به خاطر مرجع اولیه است و یا نقل به مضمون شده است و به هر حال زمان مرگ شهربانو در نفاس، با این نقل‌ها تأیید می‌شود.

شمس الدین ذهبی (م ۷۴۸) از رجالیون مشهور نیمه اول قرن هشتم است و اگر چه روش ما در این نوشتار بررسی نقل‌های قرون اولیه است، اما از آن‌جا که ذهبی و ابن حجر عسقلانی آخرین افرادی هستند که به بقایای کتاب‌های قرون نخست اسلام دسترسی داشته‌اند و پس از آنها بسیاری از آثار از بین رفته‌اند،^{۲۲۲} کتاب‌های آنها

^{۲۱۸}. تاریخ مدینه دمشق، پیشین، ج ۱۹، ص ۴۶۶.

^{۲۱۹}. نهایتاً الارب، شهاب الدین نویری، ج ۲۱، ص ۱۱۹.

^{۲۲۰}. اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۴۴.

^{۲۲۱}. رجال ابن داود، ص ۲۰۲.

^{۲۲۲}. منابع تاریخ اسلام، پیشین ص ۲۱۱.

بسیار حائز اهمیت است. از این رو در بخش حاضر به آنچه در کتب ذهبی در مورد مادر امام سجاد ۷ ذکر شده است، می‌پردازیم.

ذهبی در سیر اعلام النبلاء می‌نویسد:

و أمّهم و ولد اسمها سلامة سلافة بنت ملك الفرس یزدجرد، قيل: غزاة؛

و مادر او (علی بن الحسین ۷) ام ولد بود و نامش سلامة [یا] سلافه دختر یزدجرد، شاهنشاه فارس بود و گفته شده است که نامش غزاه بود.^{۲۲۳}

او در سطرهای بعدی می‌نویسد که مادر علی بن الحسین از دختران شاهان ساسانی بود و او عمه مادر یزید بن ولید است.^{۲۲۴}

و عن عبدالرحمن بن اردک - [يقال هو] اخو علی بن الحسین لأمّه - قال: كان علی بن الحسین یدخل المسجد...؛
و نیز می‌نویسد:

ابن وهب عن مالک، قال: لم یکن فی اهل البيت مثله و ما هو ابن أمّه.

و از طرفی تصریحاً می‌نویسد:

و كانت ام علی من بنات ملوک الاکاسره؛

و مادر علی (بن الحسین) از دختران شاهان و کسری‌ها بود.

بنابراین، وجه جمع دو عبارت فوق این می‌شود که مادر امام سجاد ۷ شاهزاده بوده است و بعداً به عنوان (أمّه) به خانه اهل بیت: وارد شد. در میان رجالین معاصر نیز شیخ محمد تقی شوشتری در رساله‌ای که با عنوان «سهو النبوی» در پایان جلد یازدهم «قاموس الرجال» آورده می‌نویسد:

و أمّ امّ السجاد ۷ فاختلف فی اسمها فقال فی الارشاد و التهذیب شاه زنان و قال الكلینی و الطبری الامامی، شهربانویه و یشهد له خبر ابی نضرة فی صحیفة فاطمة، امه شهربانو بنت یزدجرد و قال النوبختی و ابن قتیبه و الحافظ عبدالعزیز سلافه و عن ابراهیم بن اسحاق غزاه و عن بعضهم برّه و فی اثبات الوصیة جهانشاه و شهربانو اختها تزوجها الحسن ۷ و جعل النوبختی جهانشاه اسمها قبل السبّی و نقل ابو الفرج عن یحیی بن الحسن العلوی ای اصحابنا الطالبیین قالوا انّ أمّه لیلی بنت ابی مرة و ان المقتول لام ولد. قلت ما فعله عن یحیی خلاف المتفق علیه من كون لیلی ام المقتول و انّ امه من بنات ملوک فارس فهو و هم قطعاً و لعله لم ینقل ما نقل مشافهة بل عن کتاب مصحف و انه كان فی الكتاب؛^{۲۲۵}

و اما مادر امام سجاد ۷ در مورد نام وی اختلاف است. در ارشاد و تهذیب گفتند «شاه زنان» و کلینی و طبری شیعی گفته‌اند «شهربانویه» و گواه این نام است خبر ابی نضره در صحیفة فاطمه ۳ که آمده است «أمّه شهربانو

^{۲۲۳}. سیر اعلام النبلاء، شمس الدین ذهبی، ج ۴، ص ۳۹۹.

^{۲۲۴}. پیشین، ص ۳۹۹.

^{۲۲۵}. قاموس الرجال، پیشین، ج ۱۱، ص ۳.

بنت یزدجرد» و نوبختی و ابن قتیبه و حافظ عبدالعزیز گفته‌اند «سُلافه» و از ابراهیم بن اسحاق نقل شده که نام او «غزّالَه» بوده و برخی هم «برّه» دانسته‌اند و در اثبات الوصیة «جهانشاه» است که خواهرش شهربانو با امام حسن ۷ ازدواج کرد. نوبختی می‌گوید که قبل از اسارت نام او «جهانشاه» بوده و ابوالفرج از یحیی بن الحسن العلوی یعنی از طالبیون نقل می‌کند که مادرش لیلا دختر ابی مره بوده و آن که در کربلا کشته شده مادرش ام ولد بوده است. و من می‌گویم آنچه یحیی گفت خلاف قول اتغاقی است که معتقدند لیلا مادر مقتول کربلا است و مادر امام سجاد ۷ از دختران شاهان ایران بوده، پس این سخن قطعاً یک گمان باطل است چرا که حتی شفاهی نقل نشده است چه رسد به این که از کتاب نقل شده باشد در حالی که قول مشهور در کتاب نوشته شده است. مولی عنایت الله قهپایی نیز که در کتاب مجمع الرجال خود پنج کتاب رجال نجاشی، کشّی، رجال شیخ طوسی، فهرست شیخ طوسی و رجال ابن غضائری را جمع کرده است، می‌نویسد:

و امّه شاه زنان و قیل سلامة و قیل شهربانویه بنت یزدجرد بن شهریار و قیل بنت شیرویه بن کسری و...^{۲۲۶}

و در جامع الرواة محمد بن علی اردبیلی که از شاگردان علامه مجلسی بوده است نیز آمده است:

امه شاه زنان بنت یزدجرد بن کسری؛^{۲۲۷}

مادرش شاه زنان، دختر یزدگرد پسر کسری است.

و همین مطلب را میر مصطفی تفرشی (م بعد از ۱۰۱۵) در کتاب نقد الرجال خود دارد.^{۲۲۸}

شهربانو در کتابهای کلامی

در کتاب الصراط المستقیم تحلیلی برای حدیث رسول اکرم ۹ که فرمود: «ان الله يتنصر لهذا الدين بالرجل الفاجر» آمده است که بی‌ارتباط با قضیه شهربانو مادر امام سجاد ۷ نیست. بیاضی در فصل «فی ذکر آیات ادعی نزولها فی ابی بکر و صاحبیه» می‌نویسد: «... و منها (هو الذی الاول ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله) و النبی ۹ لم يأخذ سوی جزيرة العرب و انما ظهر الدین فی خلافة المشایخ فانهم اجلسوا علی التراب ملوک الادیان و کان فی سببهم بنت کسری شاه زنان فلا دلیل اظهر منه علی صحة خلافتهم لظهور دین الحق بامامتهم.^{۲۲۹}

... و از این مقوله است، آیه شریفه: (ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله).

پیامبر ۹ در زمان خود غیر از شبه جزیره عرب را نمی‌گیرد و دین در زمان خلافت شیوخ (ابوبکر و عمر) ظاهر می‌شود. بنابراین آنها بر سرزمین ادیان تسلط می‌یابند و در بین اسیران آنها دختر کسری «شاه زنان» بود و دلیلی ظاهرتر از این وجود ندارد بر صحت خلافت آنها برای ظاهر شدن دین حق با پیشوایی آنها.

البته ما در این نوشتار در مقام اثبات یا رد مدعاها نیستیم و به مباحث کلامی وارد نمی‌شویم، چرا که استطراد را

^{۲۲۶}. مجمع الرجال، قهپایی، ج ۷، ص ۱۸۶.

^{۲۲۷}. جامع الرواة، محمد بن علی اردبیلی، ج ۲، ص ۴۶۳.

^{۲۲۸}. نقد الرجال، میر مصطفی تفرشی، ج ۳، ص ۲۴۹ و ج ۵، ص ۳۰۲.

^{۲۲۹}. الصراط المستقیم، پیشین ج ۳، ص ۹۱.

در پی خواهد داشت و آنچه در نظر ماست سخن از مادر امام سجاده^۷ در کتاب‌های کلامی است و نقل اقوال بزرگان عامه و خاصه هدف اصلی ما در این بخش است.

در جای دیگر نویسنده «الصرط المستقیم» اشاره دارد به این که اهل سنت می‌گویند: این که علی^۷ «خوله» را از میان سبایای (اسرای مربوط به خود) به ازدواج آنان (فرزندان خلفا) در آورد دلیل بر رضایت علی^۷ بر خلافت آنهاست در پاسخ به این گروه از اهل سنت می‌گوییم بلاذری در کتاب تاریخ الاشراف^{۲۳۰} خود نقل کرده است که علی^۷، خوله را از خلفا خرید و سپس آزاد کرد و بعد مهریه تعیین نموده و تزویج نمود و محمد (حنفیّه) از او متولد شد و شاه زنان نیز همراه خواهرش از سوی والی حضرت در مشرق یعنی حریت بن جابر برای او فرستاده شد و حضرت وی را به حسین بخشید و زین العابدین از او متولد شد و خواهرش را به محمد بن ابی بکر بخشید و قاسم به دنیا آمد و اگر آنها اهل رده بودند، منعی در نکاح آنان وجود داشت، حال آن که برای هیچ مسلمانی چنین نبود، چه رسد به اولیاء دین (همچون امام حسین^۷).
و علی آنها را اذا كانوا اهل ردة لا منع من نکاحهم لاحد من المسلمین فضلاً عن ولاة الدین.^{۲۳۱}

ابن جریر طبری (م قرن چهارم) صاحب دلایل الامامة که برای ثبت معجزات ائمه : نگاشته شده است و به نوعی با مبحث اعتقادی امامت مربوط است، جریان ورود اسراء به مدینه و ازدواج شهربانو امام حسین^۷ را چنین بیان می‌کند :

اخبرنی ابوالحسن محمد بن هارون قال: حدثنی الی قال: حدثنی ابوالحسن محمد بن احمد بن محمد بن مخزوم المقری مولی بنی هاشم قال: حدثنا عبید بن کثیر بن عبدالواحد العامری ائمار بالكوفه بین فرات قال: حدثنا عمرو بن ابی المقدم عن مسلمة بن كهثل عن المسیب بن بخیه.

هنگامی که اسیران فارس به مدینه وارد شدند عمر بن خطاب قصد فروش زنان را کرد و همچنین می‌خواست مردان آنها را برده و عبد اعراب قرار دهد تا افراد علی^۷ فرمود :

ان رسول ۹ قال: اکرموا کریم کل قوم؛

پیامبر اکرم ۹ فرمود که بزرگان هر قومی را احترام و اکرام نمایید.

عمر هم گفت: از پیامبر شنیده است که می‌فرمود :

اذا اتاکم کریم قوم فاکرموه و ان خالفکم؛ هنگامی که بزرگ قومی نزد شما آمد او را اکرام کنید، حتی اگر مخالف شما باشد. سپس حضرت^۷ فرمود چگونه می‌خواهی کاری که گفتم انجام دهی و حال آن که این قوم تسلیم شما شده‌اند و رغبت به اسلام پیدا کرده‌اند و از آنان برای من ذریه‌ای خواهد بود (و لابد من ان یکون لی منهم ذریة) و من گواه می‌گیرم خدا و شما را که از نصیب خود برای رضای خدا آزاد کردم آنها را. سپس جمیع بنی‌هاشم گفتند : ما

^{۲۳۰}. کتاب فوق با همین عنوان تاریخ الاشراف در الصراط المستقیم، آمده است که ظاهراً غیر از کتاب انساب الاشراف است.

^{۲۳۱}. الصراط المستقیم، پیشین، ج ۳، ص ۱۲۸.

نیز حق خود را بخشیدیم به تو (ای علی!) حضرت علی^۷ فرمود: خدایا شاهد باش که من تمام آنچه اینان مرا بخشیدند از بهره خودشان آزاد می‌کنم برای رضای تو.

مهاجرین و انصار نیز گفتند: ما حق خود را به تو بخشیدیم ای برادر رسول خدا! حضرت فرمود: خدایا! شاهد باش که آنان حقشان را به من بخشیدند و من قبول کردم و شاهد باش که همه آنان را در راه تو آزاد کردم. عمر گفت: چرا عزم و قصد من درباره غیر اعراب و عجم‌ها را نقض کردی؟ چه چیزی رأی مرا در مورد آنها بازگرداند؟ پس حضرت بار دیگر از سخن رسول خدا در مورد اکرام کریمان و رغبت آنها به اسلام فرمود و عمر گفت: ای ابالحسن! به تحقیق من برای خدا و برای تو بخشیدم آنچه را که اختصاص به من دارد و بقیه آنچه که به تو بخشیده نشده است.

امیر المؤمنین^۷ فرمود: خدایا شاهد باش بر آنچه می‌گویند و بر اینکه من آنها را آزاد کردم. برخی از قریشیان رغبت به ازدواج با زنان اسیر داشتند. امام فرمود: آنها را مجبور نکنید و بگذارید خود انتخاب کنند و هر چه را برگزیدند به آن عمل شود.

گروهی از مردم به شهربانو دختر کسری اشاره کرده و او را انتخاب کرده و از پشت پرده از وی خواستگاری کردند و به او گفته شد از میان خواستگاران کدام را انتخاب می‌کنی و آیا تو قصد ازدواج داری؟ او ساکت شد. حضرت علی^۷ فرمود: او قصد دارد ولی همچنان اختیار با اوست. عمر گفت: از کجا دانستی که قصد شوهر کردن دارد؟ حضرت فرمود:

هنگامی که بانوی بزرگی از قومی نزد رسول خدا آمد که ولی نداشت و از وی خواستگاری شده بود آن حضرت امر می‌کرد که از او پرسند آیا رضای به شوهر کردن هست؟ پس اگر حیا می‌ورزید و ساکت می‌شد این سکوت را علامت رضایت او قرار می‌داد و امر به تزویج او می‌کرد و اگر می‌گفت «نه» او را بر آنچه انتخاب نکرده است مجبور نمی‌کرد.

و همانا شهربانویه خواستگاران را دید و با دست اشاره به حسین بن علی^۷ المؤمنین^۷ را ولی خود قرار داد و خطبه را حدیفه بر زبان جاری کرد.

امیر المؤمنین^۷ از او پرسید: نام تو چیست؟ گفت: شاه زنان. حضرت فرمود (به زبان فارسی):

نه شاه زنان نیست، مگر دختر محمد^۹ و اوست «سیده النساء» و تو شهربانو هستی و خواهرت مروارید، دختر کسری.

شهربانو گفت: آریه.^{۲۲۲}

این نقل در بردارنده نکات زیر است:

الف. طبق این نقل، ماجرا در زمان عمر بن خطاب صورت گرفته است.

ب. حضرت علی^۷ طبق این نقل فرمود: «و لا بدّ من ان یکون لی منهم ذریة» و این از پیش‌گویی‌های حضرت به

^{۲۲۲} دلایل الامامه، محمد بن جریر طبری الشیعی، ص ۱۹۵ و ۱۹۶ (آریه همان آری و بله است).

شمار رفته است.

ج. در این نقل، عتق صورت گرفته است و کنیزان ابتدا آزاد شدند و بعد به اختیار، همسر خود را گزیدند و از ملک یمن و بخشش اثری نیست.

و. مسأله ایجاب و قبول خطبه با صراحت ذکر شده اما از مهریه که برای یک ازدواج ضروری است سخنی طبق نقل به میان نیامده است.

ز. نام شهربانو توسط امام علی ۷ از شاه زنان «سیده النساء» به شهربانو تغییر یافت.

افزون بر موارد مذکور در کتاب‌های مربوط به فرق نیز ردپای شهر بانو دیده می‌شود. ابا محمد حسن بن موسی النوبختی (م ۳۲۶) صاحب کتاب فرق الشیعه است. در بحث فرقه‌ای که قایل به امامت علی بن الحسین ۷ هستند، سخنانی از مادر امام سجاد ۷ دارد که به خاطر تقدم زمانی او بر سایر علمای فرق به آن می‌پردازیم. او می‌نویسد: و امه ام ولد یقال لها سلافه و کانت تسمی قبل ان تسمی جهانشاه و هی ابنة یزدجرد بن شهریار بن کسری ابرویز بن هرمز و کان یزدجرد آخر ملوک فارس.^{۲۳۳}

سخن نوبختی مطابق با روایت مرحوم کلینی ۴ است و ما پیش از این در مورد روایت مذکور به بحث پرداختیم، اما همین که عالمی در غیر علم حدیث و تاریخ به ذکر روایت پردازد قابل اهمیت است و حداقل از این نقل، ایرانی بودن مادر امام سجاد ۷ و این که دختر یزدجرد است، ثابت می‌شود.

آیت الله مظفری در کتاب «خلاصه البیان فی شرح احوال شاه زنان» عبارت نوبختی را به عنوان دهمین شخص بزرگی که تصریحاً از مادر امام سجاد ۷ نام برده است ذکر می‌کند و در پایان همین بخش می‌نویسد: شاید مراد از نوبختی در مقام، ابوسهل فضل بن نوبخت باشد، زیرا ایشان کتاب موالد دارد.^{۲۳۴}

و این سخن قابل قبول نیست، زیرا نجاشی در کتاب رجال خود که مربوط به قرن النوبختی است.

اگرچه نویسنده کتاب «خلاصه»، مطلب نوبختی را به نقل از کتاب «قاموس الرجال» علامه محقق شیخ محمد تقی تستری ذکر می‌کند اما با مراجعه به این کتاب، معلوم شد که مرحوم تستری هم به نقل از «فرق الشیعه» از نوبختی و سخن وی در مورد شهربانو یاد می‌کند و آن هم در یک مبحث که اختصاص به علم «فرق» دارد نه تاریخ. پس منظور از این نوبختی همان حسن بن موسی النوبختی است که در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم می‌زیسته است.

در فهرست ابن ندیم از سه نوبختی با نام‌های ابوسهل النوبختی و حسن بن موسی النوبختی که خواهر زاده ابوسهل است و ابوجعفر نوبختی که برادر ابوسهل است و هر سه صاحب کتاب‌های متعدد بوده‌اند یاد شده است. در میان کتاب‌هایی که ابن ندیم برای ابوسهل نوبختی ذکر می‌کند، کتابی با عنوان «فرق الشیعه» نیست و

^{۲۳۳}. فرق الشیعه، ابی محمد الحسن بن موسی النوبختی، تصحیح علامه سید محمدصادق آل بحر العلوم، ص ۵۳.

^{۲۳۴}. خلاصه البیان فی شرح احوال شاه زنان، ص ۱۳۷.

در کتاب‌های حسن بن موسی نوبختی نیز که در زمان نگارش فهرست ابن ندیم برخی از آنها ناتمام بوده است نیز این کتاب ذکر نشده و از کتاب‌های جعفر نوبختی که به گفته ابن ندیم از متکلمین مذهب خود (تشیع) بود اصلاً نامی برده نشده است.^{۲۳۵}

با شناختی که به نحوه تدوین فهرست ابن ندیم داریم و می‌دانیم که او موارد مربوط به شیعه را یا اصلاً ذکر نکرده است و یا در صفحات محدود و به گونه‌ای گذرا و البته با حذفیات فراوان به آنها اشاره‌ای دارد، نبودن نام کتاب «فرق الشیعه» در این کتاب خیلی دور از توقع نخواهد بود. ابن ندیم در کتاب خود تنها چهار صفحه را به اخبار مربوط به متکلمان شیعه امامی و زیدیه! اختصاص می‌دهد و در همین صفحات محدود از «مؤمن طاق» که از اصحاب امام صادق^۷ است با عنوان «شیطان طاق» یاد می‌کند و همین تعبیر کافی است جهت اثبات تعصب وی و این که فهرست آثار مهم شیعه در این کتاب به طور کامل و تام ذکر نشده است.

اشعری است. اگرچه از هیچ یک از دو کتاب مذکور نامی در فهرست ابن ندیم دیده نمی‌شود اما اتان گلبرگ، در کتابی با عنوان «کتابخانه ابن طاووس»^{۲۳۶} به شرح

کتاب‌های ابن طاووس (م ۶۶۴) پرداخته می‌نویسد که H-Ritter مقدمه‌ای بر چاپ فرق الشیعه نوبختی زده است.

شیخ آقا بزرگ تهرانی نیز در کتاب «الذریعه الی تصانیف الشیعه» در مورد کتاب فرق الشیعه می‌نویسد:

النوبختی صاحب (الآراء و الدیانات)... و قد یقال له «مذاهب الفرق» و هو موجود عندی استنسخته بخطی اوله بعد البسمله و بالله التوفیق و العون و الثقه اما بعد... و هو کتاب لطیف جامع مهذب معتمد الیه معول علیه و نسخه منه فی مکتبه راجه فیض آباد الهند.^{۲۳۷}

و در جلد اول می‌نویسد که حسن بن موسی النوبختی صاحب کتاب فرق الشیعه است که مکرراً به چاپ رسیده است.

همچنین در مورد سعد بن عبدالله الاشعری می‌نویسد:

۵۶۰: فرق الشیعه: للشیخ ابی القاسم سعد بن عبدالله بن ابی خلف الاشعری القمی... ینقل عنه فی البحار معبراً عنه المقالات و ینسب الی النوبختی ایضاً كما طبع بطهران باسمه و یتی للمؤلف فی هذا الجزء فضل ابی طالب و عبدالمطلب، فضل الدعا و الذکر، فضل العرب؛^{۲۳۸}

فرق الشیعه: از شیخ ابوالقاسم سعد بن عبدالله بن ابی خلف اشعری قمی است... در بحار الانوار از این کتاب با «المقالات» یاد شده است و این کتاب همچنین به نوبختی نسبت داده شده است. همان گونه که در تهران با نام او چاپ شده و کتاب‌های دیگری برای این مؤلف در این جلد ذکر می‌شود که عبارتند از: فصل ابی طالب و عبدالمطلب، فضل الدعا و الذکر، فضل العرب و....

^{۲۳۵}. کتاب الفهرست، للندیم، ص ۲۲۵.

^{۲۳۶}. کتابخانه ابن طاووس، ص ۵۳.

^{۲۳۷}. الذریعه، آقا بزرگ تهرانی، ج ۱۶، ص ۱۷۹.

^{۲۳۸}. همان، ج ۱، ص ۳۲.

استاد یوسفی غروی به نقل «فرق الشیعه» در مورد شهربانو اشکالات زیر وارد شده است :

الف. این کتاب را نمی‌توانیم نسبت دهیم به یکی از دو عالم (نوبختی و اشعری قمی).

ب. اصلاً نمی‌توانیم کاتب آن را شیعه بدانیم. با این وجود چگونه این کتاب را به عنوان مصدر انتخاب کنیم، که مجهول المؤلف است و تاریخ تألیف آن هم مشخص نیست؟!

ج. هر دو کتاب یعقوبی و فرق الشیعه در اواخر قرن سوم هجری نگاشته شده و شکی نیست که این قصه در آن عهد رواج یافته است.

د. عبارت نوبختی «آن جهان‌شاه اسرت بید المسلمین العرب» مبهم است و نمی‌گوید در چه زمان و صحبتی از احضار او به مدینه و محضر عمر نیامده است.^{۲۳۹}

پاسخ به اشکالات

به عنوان مقدمه باید گفت کتاب‌هایی که با نام «فرق شیعه» شناخته شده‌اند چهار مورد هستند که به اختصار به آنها می‌پردازیم. دو مورد از این کتاب امروزه، در دسترس ما نیست و دو مورد در دسترس است. دو مورد اول عبارتند از :

الف. فرق الشیعه، نوشته ابوالمظفر محمد بن احمد نعیمی که از اصحاب امام حسن عسکری ۷ بوده و نجاشی از او و کتابش در کتاب رجال خود سخن گفته است.^{۲۴۰}

ب. فرق الشیعه، نگاشته ابوالقاسم بلخی، نصر بن صباح که محمد بن عمر کشی، صاحب رجال کشی از او روایت کرده است.^{۲۴۱}

و دو مورد دوم عبارتند از :

الف. فرق الشیعه، نگاشته حسن بن موسی نوبختی (م ۳۰۰) که برای اولین بار در سال ۱۳۷۹ ه. ق با مقدمه و تعلیقات استاد سید محمد صادق چاپ رسید. نجاشی در ابتدای کتاب خود در مورد او می‌نویسد: «و له کتاب فرق الشیعه».^{۲۴۲}

ب. فرق الشیعه، نوشته سعد بن عبدالله اشعری (م ۲۹۹ یا ۳۰۰ یا ۳۰۱) که در بحار الانوار از این کتاب با عنوان «المقالات و الفرق» یاد شده است و چاپ اول آن در سال ۱۹۳۱ میلادی در استانبول صورت گرفت و در سال ۱۳۷۹ هجری نیز در نجف به چاپ رسید.

بنابر مطلب مذکور، کتاب «فرق الشیعه» که در آن در مورد مادر امام سجاد ۷ سخن به میان آمده است، به یقین

^{۲۳۹}. ر.ک: مقاله «حول السیده شهربانو»، محمد هادی یوسفی غروی، ص ۳۱۹.

^{۲۴۰}. رجال نجاشی، ص ۳۹۵.

^{۲۴۱}. اختیار معرفه الرجال، ص ۳۲۲

^{۲۴۲}. رجال نجاشی، ص ۳۶.

از نوبختی است و حتی اگر تردید مذکور بر جا مانده باشد، باز هم اتکاء به نقل این کتاب به نظر خالی از اشکال است، زیرا هر دو در یک عصر می‌زیسته‌اند و اشکال مبني بر اینکه «چگونه به کتابی که قرن نگارش آن معلوم نیست می‌توان استناد کرد؟» رفع می‌شود، چون نوبختی و اشعری در سال‌های ۳۰۰ و ۳۰۱ وفات یافته‌اند و هر کدام نوشته باشند مربوط به اواخر قرن سوم است.

اما در مورد شخصیت نوبختی و اشعری از دیدگاه رجالیون هر دو نزدیک به هم هستند، در مورد نوبختی آمده است:

الحسن بن موسی، النوبختی، ابو محمد: متکلم، فیلسوف و کان امامیاً، حسن الاعتقاد، ثقة، قاله الشيخ والعلامة؛

و در مورد اشعری نیز می‌خوانیم:

سعد بن عبدالله بن ابی خلف؛ الاشعری: جلیل القدر، واسع الاخبار، کثیر التصانیف، ثقة، شیخ هذه الطائفة و فقیهها و وجهها، قاله العلامة و النجاشی برون التوثیق. و قال الشهيد الثاني: لاختلاف بین اصحابنا فی ثقتة و جلالته و غزارة علمه. و قال الشيخ: انه جلیل القدر، واسع الاخبار، کثیر التصانیف، ثقة. و وثقه ابن شهر آشوب.

بنابراین با وجود ثقة بودن هر دو و متعلق به یک عصر بودن، حتی اگر نتوانیم به یکی از آن دو نسبت دهیم، از آنجا که به خارج از این دو شخصیت هم منتسب نیست، و تردید، محصور است - در صورت وجود تردید - باز هم می‌توان به نقل آن اعتماد کرد، اگر با مبانی دینی و عقل معارض نباشد و با دیگر نقل‌های تاریخی منافات نداشته باشد.

در مورد اشکال دوم دلیلی وجود ندارد که ما کاتب فرق الشیعه موجود را شیعه ندانیم. وجه و از این رو این اشکال قابل بحث نیست. در کتاب فرق الشیعه که نویسنده این سطور ملاحظه نمود اشاره‌ای به زندگی همه ائمه و نام مادران و تاریخ تولد و وفات آنها شده است، مضافاً بر اینکه در مورد نوبختی عبارت «کان امامیاً» دلالت بر شیعه بودن وی دارد و در کتب رجالی با این تعبیر و نیز «حسن الاعتقاد» ستوده شده است.

اما اشکال سوم و این که چون فرق الشیعه همچون یعقوبی در اواخر قرن سوم نگاشته شده است، شکّی نیست که این قصه در آن عهد رواج یافته است، قابل قبول نیست، زیرا ما در بخش روایی و تاریخی و حتی در بخش حاضر که کتب غیرتاریخی مورد بحث قرار گرفته‌اند، ثابت کردیم که قضیه شهربانو از زمان یعقوبی و اواخر قرن سوم و یا اوایل قرن چهارم رواج نیافته و پیش از این موارد هم از او سخن به میان آمده است.

آخرین اشکال این است که عبارت نوبختی «أنّ جهان‌شاه أسرت بید المسلمین العرب» مبهم است و زمان اسارت مشخص نشده است و سخنی از در محضر عمر آوردن نیامده است.

پاسخ این اشکال را از دو زاویه باید مطرح کرد:

اولاً، کتاب «فرق الشیعه» کتاب تاریخی نیست که به جزئیات موجود یک قضیه تاریخی به عنوان گزارشگر تاریخ بپردازد، بلکه کلامی است و آنچه مورد نظر نویسنده بوده، استفاده از کلیت این قضیه است که امام سجاد ۷ چهارمین پیشوای امامیه است و مادرش ام ولد است که او را سلافه می‌خواندند و قبل از این نام او را جهان‌شاه

می‌نامیدند و پدرش یزدجرد، آخرین شاه ایران بوده است. به نظر می‌رسد برای یک متکلم که می‌خواهد پیرامون یک اصل کلامی بحث کند، همین مقدار اشاره به تاریخ کافی است.

ثانیاً، ذکر نکردن زمان اسارت و دیگر مسائل پیرامون جریان مذکور، نشانگر ابهام نیست، بلکه مطلق وقوع آن جریان را می‌نمایاند. یعنی صاحب «فرق الشیعه» مطلق اسارت جهان‌شاه و تملیک او به امام حسین ۷ (که از واژه ام ولد مذکور در ابتدای نقل برداشت می‌شود) و شاهزاده ایرانی بودن وی را به صورت مطلق مطرح می‌کند و ما می‌توانیم این مطلق را به اضافه روایات قابل اعتبار و یا نقل‌های مقید و قابل اعتبار، در نظر گرفته و وجه جمعی پیدا کنیم و مطلق را حمل بر مقید کنیم تا به حقیقت دست یابیم. اشکالاتی که به روایت پیش گفته از ابن صفار و کلینی ۴ وارد می‌شد، در اینجا هم مطرح است. اینکه در زمان خلافت عمر بن خطاب، یزدجرد زنده بود و اسارت دختران وی پس از مرگ پدر بوده است و اینکه طبق این روایت، اول اسیران را آزاد کردند و بعد اختیار انتخاب به آنها داده شد و نهایتاً عقد ازدواج صورت گرفته، نه اینکه ملک یمین باشد تا صرفاً «ملک» علت حلیت محسوب گردد. با این وصف باید تعیین مهریه می‌شد و یا حداقل مطرح می‌شد که عتق و آزادی آنها به عنوان مهر حساب می‌شود، زیرا در این نقل جزئیات کاملاً ذکر شده است، بنابراین انتظار می‌رفت مسایل مهم به صورت کامل ذکر می‌شد. آن چه بیش از هر چیز قابل تأمل است نقل رؤیای شهربانو قبل از اسارت و نیز گفتگو با حضرت علی ۷ به زبان فارسی است آن هم به زبان فارسی دری که چند قرن پس از ظهور اسلام زبان رایج ایرانیان شد و نه زبان پهلوی ساسانی که زبان رسمی ایرانیان در آن زمان بود - افزون بر آن در هیچ یک از منابع پیشین مانند بصائر الدرجات، الکافی و عیون اخبار الرضا و... این رؤیا و مکالمه وجود ندارد و از ظاهر جملات هم معلوم می‌شود که در قرن چهارم ساخته شده است. شگفتا که شهر بانو با حضرت علی ۷ عربی سخن می‌گوید و آن حضرت به فارسی! در رؤیای شهر بانو هم - که نمی‌تواند حجّت باشد جز برای خود او - می‌بینیم که در شب اول پیامبر را به خواب می‌بیند که او را به عقد امام حسین ۷ در می‌آورد و شب بعد حضرت زهرا ۳ او را مسلمان می‌کند! سازندگان این قصه حتی توجه نداشتند که باید اول شهربانو مسلمان شود و بعد به عقد امام حسین ۷ در آید. البته اگر با وجود اشکالات موجود به نقل مذکور پرداختیم تنها از این جهت بود که اثبات کنیم نام شهربانو و ایرانی بودن او در منابع کهن بوده گرچه پیرایه‌هایی به آن اضافه شده و این مسأله در اصل وجود شهربانو خدشه‌ای وارد نمی‌کند.

خلاصه کلام این است که در کتاب‌های غیرتاریخی به مناسبت موضوع خاص کتاب، جریان اسارت شهربانو و ازدواج او با امام حسین ۷ ذکر شده است و مهم‌ترین ثمره این بحث اثبات اصل قضیه شهربانو به عنوان یک واقعیت خارجی است که دارای تعدد نام است و اختلاف نظر در چگونگی و زمان اسارت وی وجود دارد. اما در نقل‌های مشترک از کتب مذکور این نتیجه غالب است که :

۱. مادر امام سجاده ۷ دختر ایرانی بوده است، با نام‌هایی چون شاه زنان، سُلَافه، جهان شاه و....

۲. او شاهزاده و دختر شاه بوده است.

۳. پدرش یزدجرد بوده که در نسب یزدجرد نیز نقل‌های مختلفی دیده می‌شود.
۴. مادر امام سجاده در عین این که شاهزاده بود، اسیر شده و با تولد امام سجاده ام ولد به شمار می‌آید.
۵. او در حال نفاس و اندکی پس از تولد امام سجاده [کمتر از ده روز] از دنیامی‌رود.

* نویسندگانی که به ایرانی بودن مادر امام سجاد ۷ تصریح کرده‌اند
(از قرن دوم تا نهم)

نویسنده	نام مادر امام ۷	زمان اسارت(دورا ن خلافت	ملیت	نام پدر شهربانو	منبع + ملاحظات
(م ۱۹۰)	-	عمر بن خطاب	ایرانی	یزدگرد	به نقل از زمخشری در ربیع الابرار
هشام کلبی (م ۲۰۶)	-	-	سندی	-	مثالب العرب
عبدالمک بنقریب اصمعی (م ۲۱۳)	-	علی بن ابیطالب	مشرق (ایران)	یزدجرد بن شهریار	به نقل از الکافی و مناقب شهر آشوب (بدون ذکر منبع اصلی)
ابن سعد (م ۲۳۰)	غزاله	علی بن ابیطالب	ایرانی	یزدجرد	به نقل از الکامل میرد
مصعب بن عبدالله زبیری (م ۲۳۶)	أم ولد	-	-	-	الطبقات الكبرى
خلیفة بن خیاط (م ۲۴۰)	سلامة	-	-	-	الطبقات
ابن حبیب بصری (م ۲۴۵)	-	-	سندی	-	المنمق
(م ۲۶۷)	سلافه	-	سندی	-	المعارف
(م ۲۸۳)	-	علی بن ابیطالب	ایرانی	یزدجرد	اخبار الطوال
ابن واضح یعقوبی (م ۲۸۴)	حرار	-	ایرانی	یزدجرد	تاریخ یعقوبی

ابوالعباس محمد بن یزید مبّرّد (م ۲۸۵)	-	سلافه	-	ایرانی	یزدجرد	به نقل از ابن مطهر حلی درالعدد القویة
ابوالعباس محمد بن یزید مبّرّد (م ۲۸۵)	-	-	-	ایرانی	یزدجرد	الكافی فی اللغة والادب و النحو و الصرف
ابن صفار (م ۲۹۰)	عمر	جهان شاه یا شهر بانویه	-	ایرانی	یزدجرد	بصائر الدرجات
(م ۳۱۰)	-	غزاة	-	ایرانی	کسری	به نقل از ابونصر بخاری
	-	ام ولد غزاه	-	-	-	المنتخب من ذیل المذیل
نوبختی (م ۳۲۶)	-	سلافه (جهان شاه)	-	ایرانی	یزدجرد بن شهریار	فرق الشیعه
ابن ابی الثلج (م ۳۲۲) یا خلوه (۳۲۵)	-	خلوه	-	ایرانی	یزدجرد	تاریخ الائمة
احمد بن محمد فریابی	-	شاه زنان	-	ایرانی	-	به نقل از ابن الثلج در تاریخ الائمة
کلینی (۳۲۸ یا ۳۲۹)	-	جهان شاه شهربانو	عمر بن خطاب	ایرانی	یزدجرد	الكافی
حسین بن حمدان خصیبی (م ۳۳۴)	-	خلوه حلولا	-	ایرانی	یزدجرد	هدایة الكبرى

ابونصر سهل بن عبدالله - بُخارى (م ٣٤١)	عثمان	ایرانی	یزدگرد	سر السلسلة العلوية
مسعودی (م ٣٤٦)	جهانشاه	ایرانی	یزدگرد	اثبات الوصية (منسوب به مسعودی)
قاضی نعمان (م ٣٦٣)	-	ایرانی	یزدگرد	شرح الاخبار
القمی (م ٣٧٨)	شهربانویه	ایرانی	یزدگرد	تاریخ قم
شیخ صدوق (م ٣٨١)	شهربانو	ایرانی	یزدگرد	عیون اخبار الرضا
ابن عیاش (م ٤٠١)	شهربانو	ایرانی	یزدگرد	مقتضب الاثر
شیخ مفید (م ٤١٣)	شاه زنان	ایرانی	یزدگرد	الارشاد (ج ٢)
شیخ مفید (م ٤١٣)	شاه زنان	ایرانی	یزدگرد	الارشاد (ج ٢)
شیخ مفید (م ٤١٣)	شاه زنان	ایرانی	شبرویه کسری	بن المقنعه
ابومنصور آبی (م ٤٢١ م)	شهربانو	ایرانی	کسری	نثر الدر
ابوالحسن ابن الصوفی (م ٤٦٠)	شاه زنان	ایرانی	یزدگرد	المجدی فی انساب آل ابی طالب
شیخ طوسی (م ٤٦٠)	شاه زنان	ایرانی	یزدگرد	تهذیب الاحکام
شیخ طوسی	شهربانوی	-	-	اختیار معرفة الرجال

--	--	--	--	--	--

منتقلة الطالبيه	يزدجرد	ايرانى	-	شهربانو	ابن طباطبا (ماوخر قرن پنجم)
قابوسنامه	يزدجرد	ايرانى	عمر	شهربانو	امير المعالكيكاووس (قرن پنجم)
فارسنامه ابن بلخي	يزدجرد	ايرانى	-	شهربانويه	ابن بلخي (م قرن ششم)
مجل التواريوخو القصص	يزرد يا سُبْحان	ايرانى	-	شهرناز	ابن شادى (م اوائل قرن ششم)
محاضرات الادباء	يزدجرد	ايرانى	-	جيهان شاه	(م ٥٠٣)
روضه الواعظين	يزدجرد	ايرانى	عثمان	شاه زنان	ابن فتالنيشابورى
ربيع الابرار	يزدجرد	ايرانى	عمر	-	زمخشري (م ٥٣٧)
تاج المواليد	يزدجرد	ايرانى	على بن ابيطالب	شهربان	طبرسي (م ٥٤٨)
لباب الانساب	يزدجرد	ايرانى	على بن ابيطالب	شاه زنان	طبرسي (م ٥٤٨)
مواليد الائمة ووفياتهم	يزدجرد	ايرانى	-	خوله	(٥٦٨)
الدر النظيم	يزدجرد	ايرانى			
الخرائج والجرائح	يزدجرد	ايرانى	عمر	جهان شاه	راوندى (م ٥٧٣)

				-	شاه زنان	ابن حاتم العاملي (م ٥٧٩)
المناقب	يزدجرد	ايراني		عمر	شهربانويه	(٥٨٨)

السرائر	يزدجرد	ايراني		-	شاه زنان	ابن ادريس حلي (م ٥٩٩)
الشجرة	يزدجرد	ايراني		-	-	فخرالدين رازي (واخر قرن ششم)
مطالب السؤل	يزدگرد	ايراني		-	غزاله يا شهربان	شافعي (م ٦٥٢)
الملاحم والفتن	يزجرد	ايراني		-	شهربانو	ابن طاووس (م ٦٦٤)
وفيات الاعيان	يزجرد	ايراني		-	سلافة	(٦٨١)
كشف الغمه	شاه قاشان	-		-	غزاله (ام ولد)	الاربلي (م ٦٩٢)
العدد القويّه	شاه قاشان	ايراني	علي بن ابيطالب		شاه زنان	الحلي (م ٧٠٣)
رجال ابن داوود	-	-		-	شهربانويه	ابن داوود حلي (مبعد ٧٠٧)
	يزدگرد	ايراني	عثمان		شاه زنان	علامه حلي (م ٧٢٦)
تهذيب الكمال	-	-		-	سلامة يا غزاله	مزي (م ٧٤٢)

سیر اعلام النبلاء	یزدجرد	ایرانی	-	سلامة	ذهبی (م ۷۴۸)
مرآة الجنان (با اشاره به قولز مخشری)	یزدجرد	ایرانی	عمر	سلافه	یافعی (م ۷۶۸)
یا الدرویس	شیرویه یزدگرد	ایرانی	-	شاه زنان	شهید اول (م ۷۸۶)

به نقل از سراج‌الدین رفاعی	یزدگرد	ایرانی	عثمان	شهربانو یا شاهزنان	نقیب ابوالنظام الواسطی الحسینی (م ۷۸۷)
عمدة الطالب	یزدجرد	ایرانی	عمر	شاه زنان یا شهربانو	ابن عنبه (م ۸۲۸)
الفصول المهمه	کسری انوشیروان	ایرانی	-	شاه زنان	ابن صباغ مالکی (م ۸۸۵)
صاح الاخبار فنسب السادة لاخيار	یزدگرد	ایرانی	عثمان	شهربانو یا شاهزنان	رفاعی (م ۸۸۵)

- × چون اسامی افراد به ترتیب سال وفات ذکر شده در موارد دیگر ترتیب مراعات نشده است.
- × سندی بودن شهربانو منافاتی با ایرانی بودن وی ندارد و در بحث مربوط به ملیت شهربانو بحث شده است.
- × در این جدول تفکیکی بین مورخان، محدثان و... قایل نشدیم.

فصل پنجم

نبردهای اعراب و ایران و سرنوشت

یزدگرد و بازماندگان

فتح ایران و سرنوشت یزدجرد و اسرای ایرانی

اکنون که با روایات و نقل‌های تاریخی آشنا شدیم و نام شهربانو را در آنها پی گرفتیم و دانستیم که داستان وی افسانه و پندار نبوده، بلکه ریشه در متون روایی و تاریخی دارد و نیز در برخی از متون غیرتاریخی نیز نام او آورده شده است، ارائه یک بحث تطبیقی در مورد شهربانو به عنوان مادر امام سجاده^۷ و وقایع تاریخی مربوط به آخرین شاه ساسانی ضروری به نظر می‌رسد.

به عبارت دیگر ما در متون دین و تاریخ اسلام یک روی سکه را بررسی کردیم و از زاویه دید مورخان و نسب شناسان و در مباحثی که مربوط به زندگی امام حسین و نسب و حسب امام سجاده^۷ می‌شد، به مسأله نگرستیم. اینک بجاست که این مسأله را از متون ویژه تاریخ ایران و یا متون اولیه و مهم دیگری که به اقتضای موضوع عام خود به تاریخ ایران هم پرداخته‌اند پی‌جویی کنیم.

اگر برای ما ثابت شد که مادر امام سجاده^۷ ایرانی است و در سالهای بین ۳۶ تا ۳۸ امام سجاده^۷ را به دنیا آورده و فرزند آخرین شاه ساسانی است و پس از مرگ پدر حدود سال ۳۱ هـ به اسارت اعراب درآمد و به امام حسین^۷ بخشیده شده است، باید اوضاع سیاسی اجتماعی ایران در سال‌های آخر عمر یزدجرد، آخرین شاه ساسانی و حتی چند سال پس از مرگ وی را بررسی کنیم تا ببینیم، آیا چنین اتفاقی که اسارت دختران ایرانی به دست اعراب را اثبات می‌کند، در نقل وجود دارد یا خیر؟

گفتنی است که ما در این بخش نیز بر اساس اقوال قدما و متأخرین مسأله را پیگیری کردیم تا بتوانیم مستندتر بحث کنیم. چند گونه گزارش در این مورد به چشم می‌خورد:

الف. گزارش‌هایی که در آنها به صورت عام از اسارت دختران و زنان ایرانی در جنگ‌های اعراب سخن به میان آمده است.

ب. گزارش‌هایی که به صورت خاص در آنها اسارت دختران یزدجرد بدون ذکر نام آنها مطرح شده است.

ج. گزارش‌هایی که در آنها به صورت خاص اسارت دختران یزدجرد با ذکر نام آنها مطرح شده است.

نصر بن مزاحم منقري (م ۲۱۲) از مورخان نیمه دوم قرن هجری است. او در «وقعة صفین» که کتابی مسند است در بخش حوادث مربوط به خلافت حضرت علی^۷ و رفتن حضرت از بصره به کوفه در روز دوشنبه دهم رجب ۳۶ هجری و فرستادن والیان به شهرهای گوناگون می‌نویسد:

و خلید را به خراسان فرستاد و او روانه شد تا نزدیک نیشابور رسید و او را خبر دادند که مردم خراسان سر به کفر برداشته و دست از فرمانبرداری کشیده‌اند و کارگزاران کسری از کابل بر آنان وارد شده‌اند، پس وی با نیشابوریان جنگید و آنان را شکست داد و مردم آن شهر را در محاصره گرفت و فتحنامه و اسیران را نزد علی فرستاد، سپس قصد اسارت دختران خسرو (شاه) کرد و آنان را امان داد و نزد علی^۷ روانه نمود. چون به خدمت آن حضرت آمدند، فرمود:

آیا شما را شوهر دهم؟ گفتند: نه، مگر آن که به همسری دو پسر خود درآوری، زیرا جز آن دو کس را همطراز خویش نمی‌بینیم. پس علی ۷ فرمود: هر کجا می‌خواهید بروید. نرسا برخواست و گفت: ایشان را به من واگذار و این کرامتی از تو باشد که میان من و ایشان خویشاوندی است. پس چنان فرمود و نرسا ایشان را در سرای خود منزل داد و در ظروف زرین و سیمین نوشانده و جامه‌های شاهانه به آنان پوشانده و فرش دیبا زیر پای آنها گستراند.^{۲۴۳}

و نیز طبری (م ۳۱۰) در کتاب تاریخ خود می‌نویسد:

علی بن ابی‌طالب ۷ پس از آن که از صفینمخزومی را به خراسان فرستاد. چون وی به ابرشهر رسید، مردم آن شهر کافر شده بودند و جعه را نپذیرفتند. جعه نزد علی ۷ یربوعی را به آنجا فرستاد. خلید چندان نیشابور را محاصره نگاه داشت تا با او آشتی نامه نوشتند. مردم مرو نیز با او از در آشتی درآمدند. وی در آنجا بر دو دختر از پادشاه زادگان دست یافت و آنان را امان داد و نزد علی فرستاد. علی از آنها خواست تا مسلمان شوند و آنان را شوی دهد. گفتند: ما را به دو پسر خود به زنی ده. علی ۷ نپذیرفت. یکی از دهقانان که آنجا بود گفت آنها را به من ده و این مکرمتی است درباره من. علی ۷ آن دو دختر را به آن دهقان داد. دختران نزد او به سر می‌بردند و برای آنان گستردنی حریر می‌افکند و در آوند به آنان خوراک می‌داد، سپس به خراسان بازگشتند.^{۲۴۴}

بر اساس این دو نقل تاریخی کهن، در زمان حضرت علی ۷ هم دو دختر ایرانی به مدینه فرستاده شد ولی نه تنها به ازدواج امام حسن ۷ و امام حسین ۷ در نیامده‌اند، بلکه به درخواست دهقانی به او سپرده شده‌اند. در هر حال این دو قضیه اگر چه مربوط به مادر امام سجاد ۷ نیست، اما در هر دو نقل از فرستادن دختران ایرانی نزد خلیفه مسلمانان سخن گفته شده است، حتی اگر پس از آشتی باشد. از سوی دیگر این اتفاق مربوط به سال ۳۷ ه است.

ابن اعثم کوفی (م ح ۳۱۴) در جریان لشکرکشی سعد بن ابی‌وقاص در زمان خلافت عمر بن خطاب از آن استنباط کرد.

سپس یزدجرد، مُلک فارسسپرد و به سوی کرمان روانه شد و در کوشک پادشاه کرمان فرود آمد. سرانجام از کرمان هم پس از ملاقات یکی از بزرگان کرمان به نام بندوه بن سیاوس و با شرمندگی به سوی مرو رفت و آنجا مورد شماتت اهالی شهر مرو قرار گرفت و می‌خواستند او را بکشند، پس گریخت و هیچ یک از غلامان و خدمتکاران همراه او نبودند. پس از پیمودن راه، یک روشنایی دید. آسیابانی مشغول به کار بود. یزدجرد از او خواست تا شبی را به او پناه دهد و حمایتش کند و او فردای آن روز مال زیادی به وی دهد. آسیابان پذیرفت و یزدجرد درخانه او خوابید و آسیابان با سنگی بر سر او زد و لباس سلطنت، مرصع آلات، تاج و جامه او را برداشت و جسد را در آب انداخت. طخلاح به مرو آمد و یزدجرد را نیافت. اهل مرو بوی معطری از آسیابان به مشامشان رسید و جامه‌های نو او را دیدند، جستجو کردند و جسد یزدجرد را در آب آسیابان یافتند، طخلاح فرمود که آسیابان را بکشند و یزدجرد را خوشبو کرده به آیین پادشاهان در تابوت نهاده و به جانب فارس فرستند و در آرامگان سلاطین دفن نمایند.^{۲۴۵}

^{۲۴۳}. وقعة صفین، نصر بن مزاحم المنقري، ص ۱۲.

^{۲۴۴}. تاریخ طبري، ج ۶، ص ۱۵.

^{۲۴۵}. کتاب الفتح، ابن اعثم، ج ۲، ص ۳۱۹.

البته پیش از این ابن اعثم در بخش آخر جریان جنگ نوشته بود :

رفت. اعراب نیز آنها را تعقیب کرده و پشت سر آنها رسیدند و هر چه از غنایم به دست آمد، برگرفتند. گویند حمل‌های گران از کافور به دست ایشان افتاد و... خلاصه سعد وقاص در مدائن بنشست و خمس غنایم را به سویی عمر فرستاد و شرح وقایع را برای عمر بن خطاب مکتوب کرد و فرستاد.^{۲۴۶}

براساس این نقل، فتح ایران در سال ۱۶ هـ با فتح مدائن پایتخت ایران اتفاق افتاد و این در زمان عمر بوده است و اسیرانی هم به سویی مدینه فرستاده شده‌اند اما در این زمان یزدجرد متواری شده و ۸ سال بعد کشته می‌شود و تا او زنده بود خبری نداریم که دخترانش اسیر شده باشند.

از عبارت فوق شاید به ظاهر بتوان اسارت شهربانو را دریافت با توجه به اینکه خانواده یزدجرد با او بودند و در این فتح همه چیز به دست آنان رسید و سعد وقاص خمس آن غنایم را به سویی عمر فرستاد. اما باید بدانیم مرگ یزدجرد در زمان خلافت عثمان بوده است و در این بخش مربوط به دوران خلافت عمر تنها از نبرد با یزدجرد و شکست او و گرفتن غنایم سخن به میان آمده است و این قابل تحلیل و بررسی است. پیش از ابن‌اعثم، ابن حبیب بغدادی (م ۲۴۵) نیز زمان مرگ یزدگرد را مصادف با خلافت عثمانی دانسته و می‌نویسد :

سپس یزدگرد بن شهریار بن کسری پادشاه شد و پادشاهی او در سال ۱۱ هجری بود و ۲۰ سال سلطنت کرد و در مرو در زمان خلافت عثمان بن عفان کشته شد و امیر خراسان از سویی عثمان، عبدالله بن عامر بن کریز بن ربیع بن حبیب بن عبدالشمس بوده است.

نویسندگان معاصر ایرانی نیز سرگذشت یزدگرد را چنین بیان می‌کنند :

یزدگرد در سال ۳۱ هـ به مرو آمد، تا در آنجا به جمع سپاه مشغول شود و از خاقان ترک و امرای کاشغر و بلاد دیگر حدود چین شرقی کمک گیرد، اما در مرو چون خواست که از ماهویه مرزبان آن شهر را که به تقریظ مال دیوانی متهم شده بود حسابرسی کند، ماهویه با طرخان سمرقند که او نیز از یزدگرد به علت امتناع پادشاه از دادن دختر خود به او رنجشی داشت همدست شد و این دو خائن بر قتل آخرین پادشاه ساسانی اتفاق کردند. یزدگرد از ترس جان در نزدیکی مرغاب به آسیابی پناه برد. اما ماهویه از مقر یزدگرد باخبر شد و چند نفر را برای کشتن او آنجا فرستاد. ایشان هم در همین سال ۳۱ (۵۶۱ میلادی) یزدگرد سوم را که در تمام دوران سلطنت ایران به این در و آن در می‌زد و دقیقه‌ای راحت نداشت به قتل رساند و سلسله ساسانی پس از چهار قرن و ربع شاهنشاهی به این وضع ناگوار انقراض یافت.^{۲۴۷}

به نظر نولدکه حکومت یزدگرد ۱۰ سال به طول انجامید و با جنگ نهاوند این حکومت (به ظاهر) تمام شد. اما اینکه روایت عمومی مدت سلطنت او را ۲۰ سال اعلام می‌کند، نباید خالی از مبنایی باشد زیرا او در حقیقت تا مرگ خود استحقاق پادشاهی داشت بود گرچه عملاً از تاج و تخت برکنار مانده بود. نولدکه می‌نویسد :

«بارتولومی» سکه‌ای از یزدگرد سوم را با رقم ۱۹ به دست می‌دهد و «موردتمان» سکه‌ای از او می‌شناسد که رقم سال ۲۰ را دارد.

^{۲۴۶}. همان، ج ۲، ص ۳۱۷.

^{۲۴۷}. تاریخ مفصل ایران در صدر اسلام و انقراض قاجاریه، عباس اقبال آشتیانی، ص ۶۰.

این سال آخر سلطنت او از دوازدهم ژوئن ۶۵۱ مسیحی حساب می‌شود... در سال ۶۵۱ یا ۶۵۲ م این پادشاه در دورترین نقطه سرحد مملکتش با خواری کشته شد.^{۲۴۸}

در فارسنامه ابن بلخی مدت شاهی یزدجرد ۲۰ سال ذکر شده است و به نقل این نویسنده، یزدجرد در ۱۵ سالگی به تخت سلطنت نشسته است و در برخی از نقل‌های تاریخی مواردی دیده می‌شود که با آنچه تاکنون گفته شد، مطابقت ندارد.

ابن مطهر حلّی درباب تولد امام حسن مجتبی^۷ آورده است که آن بزرگوار در سال دوم هجری و در زمان سلطنت یزدجرد پسر شهریار به دنیا آمد.^{۲۴۹}

طبق این نقل، یزدجرد حداقل ۲۷ سال حکومت کرد. چون امام حسین^۷ در سال دوم هجری به دنیا آمد و یزدجرد در سال ۳۰ یا ۳۱ هجری از دنیا رفت. حتی اگر شروع حکومت یزدجرد را همان سال دوم بگیریم و نه زودتر که از این نقل مطلب خاصی در اقل و اکثر وجود ندارد، باز هم با نقل‌های مهم تاریخی سازگار نیست. زیرا او ۳۵ سالگی - بنابر قول مشهور - از دنیا رفت و از طرفی ۱۵ سالگی به تخت نشسته بود. مهم‌تر از همه اینکه ابن حبیب بغدادی (۲۴۵ م) در مورد سال پادشاهی یزدجرد می‌نویسد:

سپس یزدجرد پسر شهریار پسر کسری به سلطنت رسید و شاهی او در سال ۱۱ هجری آغاز شد و ۲۰ سال سلطنت کرد و در مرو (خراسان) کشته شد...^{۲۵۰}

فتح نهاوند در سال ۲۱ ه صورت گرفت و یزدگرد در سال ۳۱ به قتل رسید.^{۲۵۱} در واقع ده سال از عمر یزدگرد به دور از تخت و تاج شاهی بود و به شهرهای گوناگون سفر کرد و به نقل تاریخ متواری بود. اما در همه این سال‌ها خانواده او همراه وی بودند. اگر اسارت دختران او بعد از مرگ وی صورت گرفته باشد، بنابراین ازدواج امام حسین^۷ و شهربانو در زمان عثمان بوده است و آوردن اسرا به مدینه در زمان عمر مربوط به جنگ نهاوند بوده که در ابتدای حکومت عمر بوده است و به این ازدواج منجر نشده است. در کتاب کارنامه ساسانیان نقل متفاوتی وجود دارد که قابل توجه است و آن این است که:

«پس او (یزدگرد پسر شهریار) را بیاوردند و به مملکت بنشانند و او ۱۶ ساله بود و چهار سال به ملک اندر نشست و عجم ضعیف شده بود و از هر سویی دشمن به ملک ایشان اندر آمد. عمر بن خطاب سپاه فرستاد به مدائن و حرب کردند یزدجرد بگریخت و به مرو اندر کشته شد.^{۲۵۲}

^{۲۴۸}. تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، تئودور نولدکه، ص ۶۴۳ و ۶۴۴.

^{۲۴۹}. العدد القویه، ص ۲۹. [به نقل از موالید الائمة]

^{۲۵۰}. المحبر، پیشین ص ۳۶۳.

^{۲۵۱}. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۱۱۸.

^{۲۵۲}. کارنامه ساسانیان، پیشین ص ۲۳۶.

در کتاب تاریخ ده هزار ساله ایران هم می‌خوانیم که :
در سال ۲۱ هـ عمر حکومت کوفه را از سعد وقاصرا به جای وی نصب کرد. یزدگرد که پس از شکست نهبوند به جز عنوان شاهی چیزی نداشت، پای به گریز نهاد.^{۲۵۳}

همچنین این نویسنده چنین می‌نویسد :

مرگ یزدگرد، ۱۰ سال پس از جنگ نهبوند در سال هشتم خلافت عثمانی در ۳۱ هجری (۶۵۲ م) اتفاق افتاد و با درگذشت او سلسله ساسانی سقوط کرد. او ۱۵ سالگی به تخت نشست و در جنگ نهبوند ۲۴ ساله بود و به سال ۶۵۲ م که در مرو کشته شد، بیش از ۳۴ سال از عمرش می‌گذشت.^{۲۵۴}

نقل‌های تاریخی بیانگر این نکته است که هنگام ورود یزدگرد به مرو، افراد زیادی با او بودند از جمله زنان و غلامان و خواص او. بلعمی در تاریخ خود می‌نویسد :
یزدگرد با چهار هزار نفر به مرو آمد که مرد جنگی نبودند، همه غلامان و خواجه سرایان و زنان و فراشان و آشپزان و دبیران بودند و همه از خواص او شمرده می‌شدند.^{۲۵۵}

از این نقل می‌توان چنین دریافت که احتمال دارد دختران یزدگرد نیز با او در سفر مرو همراه بوده و پس از مرگ وی توسط کارگزار عثمان به مدینه فرستاده شده باشد.

گفتنی است که در سال ۳۰ و ۳۱ هجری یعنی قبل از مرگ عثمان فتح‌های زیادی توسط مسلمانان در ایران وجود داشته است که در سایه این فتوحات احتمال اسارت دختران یزدگرد افزایش می‌یابد.

طبری در بیان حوادث سال ۳۱ هجری به دو نکته اساسی می‌پردازد :

الف. قتل یزدگرد، ملک فارس و چگونگی قتل وی با جزئیات مربوط به فرار یزدگرد از شهری به شهر دیگر؛^{۲۵۶}
ب. گماشتن عبدالله بن عامر به سوی خراسان و فتح‌هایی که توسط او صورت گرفت.^{۲۵۷} از جمله این فتح‌ها عبارتند از :

- فتح فارس (ذکر آن ابن عامر لما فتح فارس قام الیه اوس بن حبيب التميمی فقال...).

- فتح ابر شهر که همان نیشابور است.

«فتح ابن عامر، مدینه ابر شهر عنوة و فتح ما حولها طوس و بيقدد و سنا و حمران و ذلك سنة احدى و ثلاثين»،^{۲۵۸}

- فتح سرخس (بعث ابن عامر، عبدالله بن خازم الی سرخس ففتحها).

- فتح بیهق که در شانزده فرسخی ابر شهر بود (.. ففتحها و قتل الاسود بن کلثوم).

^{۲۵۳}. تاریخ ده هزار ساله ایران، عبدالعظیم رضایی، ج ۲، ص ۱۴۳.

^{۲۵۴}. همان، ص ۱۴۵.

^{۲۵۵}. تاریخ بلعمی، محمد بن محمد بلعمی، ج ۳، ص ۵۰۴.

^{۲۵۶}. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۱۸ - ۱۲۳.

^{۲۵۷}. همان، ص ۱۲۳.

^{۲۵۸}. همان، ص ۱۲۴.

البته در مورد ابرشهر به نقل از برخی مصالحه و آشتی بود و به نقل از برخی دیگر جنگی در گرفت که نتیجه آن فتح و پیروزی ابن عامر بود. طبري همه اقوال را نقل کرده است که می‌توان آنها را به سه دسته زیر خلاصه نمود:

الف. اخبار مربوط به فتح که از المفضل الکرمانی، ابو حفص الأزدی از ادریس بن حنظلہ العمی، از الصلت بن دینار و از ابن سیرین.

ب. اخبار طبري که مربوط به صلح ابن عامر با مردم ابرشهر است از ابوالسري المروزي از پدرش، زهير بن هنيذ و مصعب بن حيان از برادرش مقاتل بن حيان.

ج. طبري از علی بن مجاهد نقل می‌کند که نیمی از ابرشهر با جنگ بود و غلبه ابن عامر نتیجه آن بود و نیمی دیگر با صلح و آشتی. به هر حال به همان مقدار که آشتی با مردم ابرشهر مطرح است، جنگ با آنها و فتح نیز مطرح است و ممکن است اسارت دختران کسري در این فتح‌ها باشد.

در همین بخش از تاریخ طبري سخن از گرفتن دو دختر از آل کسري توسط ابن عامر به میان آمده است، که نام یکی از آنها بابونج و دیگری طهمینج (یا طمهیج)^{۲۵۹}

بوده است که اهل ابرشهر آن دو را به ابن عامر هدیه کردند و او پذیرفت. البته این روایت به نقل از ابوالسري المروزي است. اما طبري به نقل از الصلت بن دینار می‌نویسد که پس از فتح ابرشهر دو جاریه از آل کسري به دست ابن عامر رسید که یکی از آنها را به نوشجان هدیه کرد و بابونج، جاریه دیگر از دنیا رفت. این جریان در وقعه صفین هم آمده است مربوط به شهربانو نمی‌شود.

بازماندگان یزدگرد

با توجه به غلبه هرج و مرج و آشوب و نابسامانی و قتل و غارت ناشی از حمله‌های اعراب، آگاهی زیادی از سرنوشت خاندان یزدگرد در دست نیست. شاید مسعودي بهترین مدارک را در این زمینه به ما دهد که فرزندان یزدگرد را دو پسر به نام‌های وهرام (ظاهراً همان بهرام است) و پیروز (فیروز) و سه دختر به نام‌های اردگ (ادرک)، شاهین (یا شهربانو) و مردآوند می‌داند.^{۲۶۰} دکتر ر: ناث در مورد

این عبارت مسعودي می‌نویسد: «با مراجعه به نسخ مختلف مخصوصاً آخرین نسخه چاپی ممتاز خاور شناسان و محققان عرب که با نسخ خطی منحصر به فردی مقابله شده است به این نتیجه رسیدم که طبق معمول و مرسوم آن ایام، سازندگان یا طرفداران افسانه شهربانو در نسخی از مروج الذهب که در دسترس آنها بوده دست برده‌اند و نام قهرمان افسانه را در کنار فرزندان منسوب به یزدگرد سوم آورده‌اند.»^{۲۶۱} او

به جای شهربانو، نام شاهین را آورده است و ما در بحث‌های گذشته این مطلب را کاملاً مورد بحث قرار دادیم. البته چنان که پیش از این گفتیم این بخش از کتاب خطی مروج الذهب خوانا نیست، لذا برخی به جای شهربانو

^{۲۵۹}. ظاهراً تهمینج (همان تهمینه) بوده که از اسامی دختران ایرانی است.

^{۲۶۰}. پیش از این در مورد تطبیق نسخه چاپی و خطی مروج الذهب سخن گفتیم.

^{۲۶۱}. اسلام در ایران، پیشین، ص ۱۰۸.

از نام شاهین استفاده کرده‌اند. اما این با نسخه‌های متعدد مروج الذهب مطابقت ندارد، مضافاً بر اینکه نام شهربانو و یا به قول عده‌ای شاهین در میان نام دو دختر دیگر یزدگرد آمده است و نام پسرهای او در ابتدا ذکر شده است. اگر این واژه شاهین بود، حتماً بر اساس نگاه مثبت جامعه آن روز نسبت به فرزند ذکور مقدم بر ادرک می‌آمد، نه بعد از آن چون شاهین از نام‌های پسران است. در لغت نامه دهخدا آمده است که ۲۳ تن از سران و ناموران ایران و ارمنی و ترک و تازی «شاهین» نام داشتند که در نام نامه ایرانی یاد شده‌اند.^{۲۶۲}

کریستین سن می‌نویسد:

از سرگذشت خاندان یزدگرد اطلاع خیلی داریم. مسعودی فرزندان او را چنین می‌شمارد: دو پسر؛ وهرام و پیروز و سه دختر؛ ادرک (ADRAGH) شهربانو و مردآوند. پیروز به چین رفت و کوشش کرد که به یاری لشکر چین تاج و تخت نیاکان را به دست آورد و شاهنشاهی خاقان را بر خود پذیرفت. ولی کاری از پیش نرفت و در سال ۶۷۲ هـ بدرود حیات گفت. اما شهربانو، بنابر روایت شیعیان - که گویا قطعی نیست - به عقد امام حسین ۷ درآمد.^{۲۶۳}

مسعودی می‌گوید:

اکثر اعقاب یزدگرد در مرو ساکن شدند ولی بیشتر اخلاف سلاطین و اعقاب چهارگانه ایرانیان هنوز در سواد (عراق) منزل دارند و نسب و حسب خود را نوشته و حفظ می‌کنند، با همان اهمیاتی که عرب قحطانی و نزاری در صیانت نسب خویش دارند.^{۲۶۴} چنان چه گفته شد در سال ۷۲۹ - ۷۲۸، خسرو نامی، از طوایف یزدگرد سوم با ترکان همدست شده تا سلطنت را به دست آورد، ولی به مقصود نرسید.^{۲۶۵} بیان این

نکات نمایانگر این است که یزدگرد هنگام مرگ فرزندان داشته است و قول بیست سالگی او به هنگام مرگ قابل قبول نیست اگر چه مسعودی سی و پنج سالگی وی به هنگام مرگ را نیز مطرح نموده است و با این وجود، تصور داشتن فرزندان بالغ دور از منطق نخواهد بود. جهت آشنایی با نسب یزدگرد سوم، نمودار دودمان ساسانیان از زمان ظهور اسلام را ترسیم می‌کنیم:

خسرو پرویز

جمعی از شاهزادگان ملکه پوراندخت ملکه آذرمیدخت

هرمز پنجمشهریار یزدگرد سوم اردشیر سوم
مردانشاهشیرویه

نمودار دودمان ساسانیان از زمان ظهور اسلام به بعد

^{۲۶۲}. لغتنامه دهخدا، ج ۹، ص ۲۲۷.

^{۲۶۳}. ایران در زمان ساسانیان، آرتور کریستین سن، رشید یاسمی، ص ۶۵۹.

^{۲۶۴}. مروج الذهب، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۷.

^{۲۶۵}. ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص ۶۶۰.

طبق این جدول یزدجرد پسر شهریار (خره‌زاد شهریار) پسر خسرو پرویز است.

چنان که در «تاریخ گزیده» نیز آمده است :

کسری یزدجرد بن شهریار بن پرویز بن هرمز بن انوشیروان...^{۲۶۶}

جدول جنگ‌های اعراب و ایران

نام نبرد	تاریخ وقوع	مکان وقوع	سردار اسلام	نتیجه نبرد
نبرد ذی‌قار	در زمان حیات پیامبر	حیره (مرکز عراق در کناره غربی حکومت ساسانی)	-	هزیمت ایرانیان
نبرد زنجیر	-	حفیر (۱۴ فرسنگی حیره)	خالد بن ولید	شکست ایرانیان
نبرد مذار	۱۲ هـ	مذار	مثنی بن حارثه + خالد بن ولید	شکست ایرانیان
نبرد ولجه	۱۳ هـ	ولجه	خالد بن ولید	شکست ایرانیان
نبرد آلیس (الیس)	۱۳ هـ	روستاهای آلیس (الیس)	خالد بن ولید	شکست ایرانیان
فتح حیره	۱۳ هـ	حیره	خالد بن ولید	شکست ایرانیان
فتح انبار	۱۳ هـ	انبار (۲۰ فرسنگی شمال بابل از مهمترین شهرهای عراق که محل انبار آذوقه و اسلحه برای ساسانیان بود)	خالد بن ولید	شکست ایرانیان
نبرد دومة الجندل		دومة الجندل (قلعه‌ای بین عراق و بحرین)	مثنی بن حارثه	شکست ایرانیان

^{۲۶۶}. تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، ص ۱۲۳.

شکست ایرانیان	مثنی بن حارثه + ابو عبیده ثقفی	نمارق (نزدیک کوفه)		نبرد نمارق
شکست ایرانیان	ابو عبید ثقفی	کسکر (از دیه‌های سواد دژی)		نبرد کسکر
ابتدا پیروزی ایرانیان و در نهایت شکست آنان (بخاطر فرار سپاهیان ایران به پایتخت برای شورش اهل تیسفون)	مثنی بن حارثه	قس الناطف	ه ۱۴	نبرد قسالناطف (واقع جسر)
شکست ایرانیان	مثنی بن حارثه	بویب (شعبه‌ای از فرات)	ه ۱۴	نبرد بویبه (یومالا عشار)
شکست ایرانیان	سعد وقاص	قریه قادسیه (۱۵) فرسنگی کوفه)	ه ۱۴	نبرد قادسیه
شکست ایرانیان	سعد وقاص	نزدیک تیسفون	ه ۱۶	فتحویه اردشیر
شکست ایرانیان	هاشم بن عتبہ	نزدیک تیسفون	ه ۱۶	تصرف تیسفون (مدائن)
شکست ایرانیان	هاشم بن عتبہ	جلولا (قزل رباط امروز)	ه ۱۶	نبرد حلوان و جلولا

فتح بحرین و اهواز	۱۷ هـ		شکست ایرانیان
فتح رامهرمز	۲۰ هـ	رامهرمز	شکست ایرانیان -
فتح نهاوند	۲۱ هـ	نهاوند	شکست ایرانیان + سعد وقاص + عبدالله بن عطفان
فتح قزوین و زنجان	۲۲ هـ (خلافت عمر)	قزوین و زنجان و شهر ری	شکست ایرانیان -
حمله به طبرستان	۳۰ هـ (خلافت عثمان)	طبرستان	شکست ایرانیان -
فتح خراسان	۳۱ هـ (خلافت عثمان)	خراسان	شکست ایرانیان عبدالله بن عامر بن کریر

نکته‌ها :

۱. از نبرد نمارق به بعد جنگ‌های مهم مسلمانان و ایرانیان آغاز شد و تا این زمان نبردها حکم جنگ‌های مرزی را داشت.
۲. مثنی پس از شکست در قسّ الناطف به آلیس رفت و از عمر کمک طلبید و عمر، جریر بن عبدالله البجلي را به یاری او فرستاد.

شاهفرند، بازمانده دیگری از یزدگرد

از جمله مطالبی که با زندگی شهربانو، مادر امام سجاد^۷ و نیز بحث بازماندگان یزدجرد ارتباط دارد حضور شاهفرید (شاهفرند یا شاه آفرید) دختر فیروز، برادر شهربانو در دستگاه امویان است. گزارش‌های مربوط به وی در مهم‌ترین کتب همچون کتاب‌های یعقوبی، مسعودی، ابن عبد ربه، ابن حزم اندلسی، ذهبی، ابن اثیر... دیده می‌شود و چنان متقن است که برخی وجود نقل‌های مربوط به وی را دلیل دیگری بر اثبات شهربانو و افسانه نبودن وی می‌دانند.^{۲۶۷} در مورد این قضیه - که به

گمان برخی از نویسندگان افسانه‌ای همچون افسانه شهربانو است و به گمان عده‌ای دیگر واقعیت تاریخی است - نیز اختلاف‌هایی وجود دارد. دکتر شهیدی در مورد شاهفرند می‌نویسد:

این داستان ساخته ذهن امویان است و آنها وقتی دیدند تیره‌های تیم و عدی از افتخار پیوند و مصاهرت (دامادی) پادشاهان ساسانی بهره بردند، دختر دیگری برای یزدگرد ساختند و او را به ازدواج خلیفه زاده اموی درآوردند.^{۲۶۸} به عقیده این نویسنده حضور دختری از اولاد یزدجرد در خانه خلیفه اموی عامل دیگری برای شیوع افسانه شهربانو بوده است.

البته گفتنی است که همسر ولید بن عبدالملک دختر یزدگرد نبوده است، بلکه بنابر نقل کتب تاریخی نواده او بوده و از طرفی نمی‌توان از لابلائی سطور تاریخی چنین برداشت نمود که نزد اعراب شبه جزیره، پیوند با شاهان ایرانی - آن هم پس از سقوط یک سلسله - دارای اهمیتی باشد که برای رسیدن به این مقام از یکدیگر سبقت جویند. اصلاً از زمان خلیفه دوم به بعد اعراب، نسبت به ایرانیان با دید حقارت و ضعف می‌نگریستند. نکته دیگر اینکه مطالب مربوط به شاهفرند در کتاب فوق به نقل از ابن خلکان (م ۶۸۱) آمده و نقل‌های پیش از آن ذکر نشده است.

اینک جهت اطلاع بیشتر به ذکر برخی از نقل‌های تاریخی در کتب اولیه می‌پردازیم تا جهت قضاوت از مستندات عقلی و نقلی بهره ببریم.

ابن الفقیه در کتاب «البلدان» به نقل از ابن کلبی (م ۲۰۶) می‌نویسد:

وقتی قتیبه بن مسلم بر فیروز، پسر کسری یزدجرد در فتح خراسان پیروز شد، دخترش شاهفرند را گرفت و با وی سبیدی بود و آن دختر را برای حجاج بن یوسف فرستاد و حجاج وی را به ولید بن عبدالملک سپرد و از او یزید ناقصزاده شد و حجاج آن سبید را شکست و در آن نوشته‌ای به زبان فارسی یافت.^{۲۶۹}

این که ابن کلبی در چه کتابی مطلب فوق را آورده معلوم نیست اما به علت اهمیت این نسب شناس و مورخ نیمه دوم قرن دوم نمی‌توان به راحتی از نقل او صرف‌نظر کرد. ابن حبیب بغدادی (م ۲۴۵) نیز در کتاب «المحبر» به شاهفرند اشاره کرده و می‌نویسد:

^{۲۶۷}. ر. ک؛ مقاله شاهدخت والاتبان شهر بانو، پیشین، ص ۶۹.

^{۲۶۸}. زندگانی علی بن الحسین ۷، پیشین ص ۶۳.

^{۲۶۹}. مختصر کتاب البلدان، ابن الفقیه، ص ۲۰۹.

و استولی علی الامر یزید بن الولید الناقص و أمّه شاهرید بنت فیروز بن کسری بن شهریار بن کسری ابرویز بن هرمز بن انشروان بن قباذ بن فیروز بن یزدجرد و...^{۲۷۰}

در این کتاب پس از بیان نام مادر یزید ناقص، نام مادر او و جدّه مادری و پدری او را نیز می‌آورد و شعر معروف یزید را در انتها بیان می‌کند.

یعقوبی (م ۲۸۴) در کتاب خود چنین آورده است :

و ملک یزید بن الولید بن عبدالملک و أمّه شاهرید (شاهرید) بنت فیروز بن کسری؛^{۲۷۱} و یزید بن ولید پسر عبدالملک به سلطنت رسید و مادرش شاهرید (یا شاهرید) دختر فیروز پسرشاه ایران بود.

پس از یعقوبی، طبری (م ۳۰۱) صاحب کتاب تاریخ طبری، به جریان ازدواج شاهرید با ولید بن عبدالملک و شعر معروف وی اشاره کرده و می‌نویسد :

و أمّه شاه آفرید بنت فیروز بن یزدجرد بن شهریار بن کسری و هو القائل...^{۲۷۲}

ابن کثیر در توضیح شعر می‌گوید که جدّ یزید فیروز بود و مادر مادرش دختر قیصر و مادر شیرویه دختر خاقان، ملک ترک بود.

مسعودی، مادر یزید بن ولید را کنیزی به نام ساریه، دختر فیروز بن کسری می‌داند و همان شعر را به وی نسبت می‌دهد.^{۲۷۳}

در کتاب تاریخ قم که در سال ۳۷۸ نگاشته شده است، نیز مطلبی همچون نقل ابن الفقیه که از ابن کلبی آورده بود، آمده است اما به ابن کلبی منسوب نیست و بدون مأخذ با همان مضمون و الفاظ ذکر شده است.^{۲۷۴}

بدیهی است که تفاوت مختصر در شاهرند، شاهرید و شاهرید به خاطر نبودن نقطه در نسخ اولیه است. ابن کثیر در «البدایه و النهایه» و ابن عربی نیز از شاهرند با عنوان دختر فیروز پسر یزدجرد یاد کرده‌اند. سیوطی در تاریخ الخلفاء، نام این زن را «شاهین» ذکر می‌کند، اما به شاهرند هم اشاره‌ای داشته و در هر حالت او را دختر فیروز، پسر کسری یزدگرد می‌داند و می‌نویسد :

به هنگام فتح خراسان توسط قتیبه بن مسلم فرستاده شد و حجاج او را به نزد ولید بن عبدالملک برد و یزید ناقص و ابراهیم از وی متولد شدند.^{۲۷۵}

ابن اثیر به جزئیات قضیه پرداخته و می‌نویسد: هنگامی که بود با بانویی در آمیخت و آن بانو پس از کشته شدن یزدگرد پسری زودرس که نقص جسمانی داشت به دنیا آورد که نام وی را فرزندانی به دنیا آمدند. هنگامی که

^{۲۷۰}. المحبر، پیشین، ص ۳۱.

^{۲۷۱}. تاریخ یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۳۳۵.

^{۲۷۲}. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۵۹۵.

^{۲۷۳}. مروج الذهب، پیشین ج ۴، ص ۳۲ تا ابن کسری و ابی مروان قیصر جدی و جدی خاقان

^{۲۷۴}. تاریخ قم، پیشین، ص ۹۱.

^{۲۷۵}. تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۶۸ و ۱۸۶.

قتیبۀ بن مسلم صُغد و غیر آن را فتح کرد دو دوشیزه از فرزندان مخدج را یافت و هر دو یا یکی را نزد حجاج فرستاد و او نیز این دختر را برای ولید بن عبدالملک فرستاد و یزید بن ولید ناقص از وی به دنیا آمد. مخدج که در این نقل آورده شده همان پیروز (= فیروز) پسر یزدگرد است که به علت نقص جسمی او را مخدج گفته‌اند.^{۲۷۶}

اشاره شده و او را دختر فیروز، پسر یزدگرد دانسته‌اند.^{۲۷۷}

محقق مروج الذهب، شارل پسلا ذیل کلمه شاه‌فرند می‌نویسد که مادر فیروز دختر شیرویه پسر کسری بود و مادر شیرویه دختر خاقان و مادر بزرگ او از جهت مادری دختر شاه روم بود و شعری که پیش از این ذکر شد در بردارنده همین پیوندها است.^{۲۷۸}

نکته قابل توجه این است که در پاره‌ای از نقل‌ها به اینکه مادر علی بن حسین ۷ عمه مادر یزید ناقص بوده، تصریح شده است. مثلاً مبرّد در الکامل و ذهبی در سیر اعلام النبلاء و ابن خلکان به این مطلب اشاره دارند. لازم به ذکر است که ازدواج با ولید بن عبدالملک که مردی شهوتران و خونخوار بود و اقدام به نابود کردن خانه خدا کرد و می‌خواست بر بام کعبه مجلس شراب برپا کند،^{۲۷۹} و نیز داشتن مقام مادری یزید ناقص هیچ افتخاری محسوب نمی‌شود که

بتوان پیرامون آن بحث نمود و آن را اثبات یا ردّ کرد و مطالب مذکور تنها به خاطر ارتباط آن با شهربانو بیان شد و این که بدانیم، حتی اگر این قضیه هم افسانه باشد هیچ دلیلی بر افسانه بودن وجود شهربانو با وجود تصریح منابعی که ذکر شد نداریم. برخی معتقدند که: «شهر بانو در تاریخ وجود نداشته است و نام شهربانو از ترکیب «شاه آفرید» و «بانویه» که نام یکی از دختران یزدگرد است ساخته شده و گفته‌اند که دختر یزدگرد سوم را به اسارت به دربار خلفای عرب برده‌اند اما شکی نیست که دختران یزدگرد سوم با اعراب رو برو نشده‌اند.»^{۲۸۰} بدیهی است که با وجود

این همه گزاره‌های تاریخی و غیر تاریخی و مواردی که تا کنون ذکر شده و پس از این خواهد آمد، این ادعا با واقعیت فاصله زیادی دارد و تنها یک گمانه شخصی است.

آردک (= اردگ) ادرگ

بنا به نقل مسعودی در مروج الذهب نام یکی از دختران یزدگرد، اردک بوده است.^{۲۸۱} از طرفی در گزارش‌های

^{۲۷۶} ر.ک، الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۲۰.

^{۲۷۷} تاریخ ایران، محمد جواد مشکور، ص ۳۷؛ ایران عهد باستان، محمد جواد مشکور، ص ۴۸۹.

^{۲۷۸} مروج الذهب، ج ۷، ص ۴۰۸.

^{۲۷۹} تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۷۵.

^{۲۸۰} تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۷۵.

^{۲۸۱} مروج الذهب، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۷.

مربوط به سال ۳۸ هـ اشاره به اسارت دختر یا در تاریخ برمی خوریم که گفته شده است برادر مادری امام سجاد ۷ است و با (مدینه) پی برد. مطالب مربوط به نقل مسعودی پیش از این بیان شد اما ذهبی در مورد عبدالرحمن بن اردک، می نویسد:

«... و از عبدالرحمن بن اردک، برادر مادری علی بن حسین آورده اند که علی بن حسین به مدینه وارد شد و...»^{۲۸۲} همچنین مزّی در تهذیب الکمال پس از ذکر نام عبدالرحمن بن اردک می نویسد: و گفته شده که او برادر مادری علی بن الحسین است.^{۲۸۳} وی عبدالرحمن را یک بار پسر «اردک» و بار دیگر پسر «ادرک» ذکر می کند و آن دو را یکی می داند و نیز عبدالرحمن بن حبیب بن ادرک را همان حبیب بن عبدالرحمن ادرک می داند. منقری در وقعه صفین از نبرد خلید بن قره یربوعی با مردم نیشابور گزارش می نویسد که بخشی از آن چنین است:

... خلید فتحنامه و اسیرانی را به کوفه فرستاد و سپس آهنگ دختران کسری کرد و آنان به شرطی که در امان باشند و کسی را بر آنان دست نباشد، دست از جنگ برداشته و تسلیم شدند و خلید آنان را به نزد علی ۷ فرستاد.^{۲۸۴}

به نقل از وی علی ۷ آنان را آزاد کرد تا هر کجا می خواهند بروند و فردی به نام نرسی آنها را به خانه خود برد و از آنها پذیرایی نمود. در اخبار الطوال سخن از یک دختر کسری است که از کابل به نیشابور آمده بود خلید پس از پیروزی به او امان داد و وی را نزد حضرت علی ۷ فرستاد و سپس یکی از دهقان های عراق به نام نرسی از آن حضرت خواست تا دختر را به ازدواج او در آورد و امام ۷ دختر کسری را آزاد گذاشت تا هر چه می خواهد انجام دهد.^{۲۸۵} این قضیه در دوران خلافت امیر

المؤمنین ۷ اتفاق افتاد یعنی حدود سال ۳۸ زیرا در نقل منقری آمده است که دختر به امام علی ۷ گفت: «مگر آن که ما را همسر دو فرزند خود فرمایی زیرا ما برای خود، همسر و هم شأنی نمی بینیم». اگر شهر بانو زنده بود جمع بین دو خواهر برای یک مرد شرعاً محال بود. استاد مهدوی دامغانی این که عبدالرحمن بن اردک پسر خاله امام سجاد ۷ باشد را به حقیقت و واقعیت نزدیک تر می داند و می نویسد: لابد شرافت حسب و نسب مادری او بر نسب پدری اش افزونی داشته است که خود را مانند بسیاری از مشاهیر و خاصه در آن عهد به مادرش منتسب کرده است.^{۲۸۶} پیش از این گفته شد که «یحیی بن أم طویل» بنابر نقل های زیادی برادر رضاعی امام سجاد ۷ بوده است و ثابت شد که چون مردم دایه آن حضرت را مادر او می دانستند (به خاطر شدت

^{۲۸۲} سیر اعلام النبلاء، ج ۴ ص ۳۸۸.

^{۲۸۳} تهذیب الکمال مزی، ج ۱۷، ص ۵۲ و ج ۲۰، ص ۳۸۶ و نیز ر.ک؛ میزان الاعتدال ذهبی، ج ۱، ص ۴۵۵؛ الثقات ابن حبان ج ۷، ص ۷۷؛ تاریخ مدینه دمشق ابن عساکر، ج ۴۱، ص ۴۵۵؛ تهذیب التهذیب ابن حجر عسقلانی، ج ۶، ص ۱۴۴ و...

^{۲۸۴} وقعه صفین، پیشین، ص ۱۲.

^{۲۸۵} اخبار الطوال، ابن قته دنیوری، ص ۱۵۴.

^{۲۸۶} مقاله شاهدخت و الانبار شهربانو، پیشین، ص ۶۹.

علاقه و احترام امام سجاد ۷ به او) فرزند دایه‌اش را برادر رضاعی او گمان کرده‌اند و گفته شده که نام این زن «وشیکه» بوده است پس ادرک یا اردک مذکور، دایه و کفیل امام سجاد در دوران کودکی اش نبوده است و از آن جا که لفظ «برادر مادری» در نقل‌های مربوط به عبدالرحمن بن اردک آورده شده است می‌توان گفت که اردک، از فرزندان یزدگرد بوده و چون با شهربانو از یک خانواده بوده لذا عرب که رسم داشته بستگان هم قبیله‌ای‌ها را برادر بدانند، این جا هم همینطور فرض کرده است. اینکه علی بن حسین ۷ برادر مادری دارد در کتب شیعی نیز مطرح شده است.^{۲۸۷} لازم به ذکر است که در نقل‌های مذکور، برادر مادری گفته شده نه برادر رضاعی و این قابل تأمل است. در هر حال اردک (= ادرک = اردگ) یکی دیگر از بازماندگان یزدگرد است که به اسارت گرفته شده و نزد خلیفه مسلمانان فرستاده شده است و نیز می‌تواند دلیل دیگری بر اثبات قضیه شهربانوباشد.

شهربانو، شرق شناسان و تشیع ایرانیان

شاید بتوان گفت از جمله مسایل مهم که موجب ایجاد شبهه در تاریخ مادر امام سجاد ۷ شده است، دامن زدن به این جریان و فکر است که ایرانیان به علت رابطه نسبی با امام حسین ۷ مذهب تشیع را پذیرفته و به آن عشق می‌ورزند. در واقع این نظریه در صدد اثبات این مدعا است که شهربانو حلقه اتصال عرب و عجم بوده و تشیع ایرانیان به همین دلیل است.

مستشرقان، بیشترین سهم را در ارایه و اثبات این نظریه دارند و متأسفانه برخی از نویسندگان مسلمان نیز خواسته و یا ناخواسته از آنان تأثیر گرفته و همان سخن را با رنگ و لعاب جدیدی مطرح می‌کنند. مرحوم علامه طباطبایی و شهید مطهری به تحلیل این عقاید پرداخته و پاسخ‌های مناسبی داده‌اند. شهید مطهری در کتاب «خدمات متقابل اسلام و ایران» به ذکر برخی از این دیدگاه‌ها پرداخته است. در این کتاب آمده است:

کنت گوینو در کتابی که حدود صد سال پیش به نام فلسفه و ادیان در آسیای مرکزی منتشر کرده است، عقاید قدیمی ایرانیان درباره جنبه آسمانی و الهی داشتن سلاطین ساسانی را ریشه اصلی عقاید شیعه در باب امامت و عصمت و طهارت ائمه اطهار دانسته است و ازدواج امام حسین ۷ با شهربانو را عامل سرایت آن عقیده ایرانی در اندیشه شیعه به شمار می‌آورد. ادوارد براون نظریه گوینو را تأیید کرده و می‌گوید:

به عقیده ایرانیان، حسین بن علی ۷ که پسر کوچک فاطمه زهرا ۳، دختر نبی اکرم می‌باشد، شهربانو دختر یزدگرد، سومین و آخرین پادشاه ساسانی را به حباله نکاح درآورد و بنابراین هر دو فرقه بزرگ تشیع (امامیه و اسماعیلیه) نه تنها نماینده حقوق و فضایل خاندان نبوت هستند، بلکه واجد حقوق و فضایل سلطنت می‌باشند.^{۲۸۸}

نکته جالب این است که در کتب تاریخی مربوط به دوران ساسانی، عقاید مردم در مورد این حکومت رو به زوال، مطرح شده است و کمتر به این مطلب که ایرانیان، شاهان ساسانی را از جنبه آسمانی می‌نگریستند، اشاره

^{۲۸۷} الکافی، پیشین، ج ۴، ص ۱۶۰. (فسألت عن الرجال فاذا هو اخوعلي بن الحسين ۷ لأمه در پاورقی این کتاب اشاره شده که منظور

عبدالله بن زبیده پسر دایه امام سجاد ۷ است) و ر.ک؛ تهذیب الاحکام، پیشین، ج ۵، ص ۴۵.

^{۲۸۸} خدمات متقابل اسلام و ایران، شهید مرتضی مطهری، ۱۲۱ و ۱۲۲.

شده است. شاید عده خاصی - همان گونه که در هر حکومتی، عده‌ای به مبالغه و چاپلوسی می‌پردازند - دارای این عقیده بوده‌اند اما عموم مردم چنین افکاری را نداشتند و ما بعداً به این نکته خواهیم پرداخت. سپس شهید مطهری به تحلیل دیدگاه‌های مستشرقان در زمینه تشیع ایرانیان پرداخته و می‌نویسد:

موضوع ازدواج امام حسین^۷ با شهربانو، دختر یزدجرد و تولد امام سجاد^۷ از شاهزاده خانمی ایرانی و انتساب ائمه بعد از ایشان به خاندان سلطنتی ایران بهانه‌ای به دست عده‌ای خیال‌باف یا مغرض داده است که گرایش ایرانیان به خاندان رسالت را نتیجه انتساب آنها به دودمان شاهان ساسانی معرفی کنند.^{۲۸۹}

دکتر شهیدی به نقل از یک خاورشناس فرانسوی می‌نویسد:

ولی همین که ایرانیان هواخواه علی شدند به دلیل بسیار مهمی قلباً از او حمایت کردند، زیرا که علی^۷ داماد پیامبر بود و پسران علی^۷ که نواده پیغمبر می‌شوند در دیده ایرانیان نماینده اصل وراثت و حق خداداد بودند.^{۲۹۰}

گذری بر نظریه‌های شرق شناسان و قضیه شهربانو

بدیهی است که اگر حقیقتی در هاله‌ای از خرافات و اکاذیب پوشیده شود به مرور زمان از دیدگاه و منظر اهل علم دور شده و به واسطه همنشینی با کذب و خرافه در معرض تهمت قرار گرفته و حتی اصل آن انکار می‌شود. قضیه شهربانو، مادر امام سجاد^۷ نیز از آنجا که به قصه‌های مورد علاقه مردم نزدیک بوده و شرایط ویژه داستان‌های فولکلور را دارد قابلیت آمیزش با خرافه را نیز داراست و تحلیل‌های گوناگونی را به دنبال دارد. برخی مغرضانه و برخی دیگر ناآگاه از این ویژگی استفاده کرده و تحول بزرگی همچون ایجاد مذهب تشیع در بین ایرانیان را معلول این داستان دانسته و این گونه هم از عظمت و قداست اعتقادات و باورهای ناب شیعیان ایرانی کاسته و هم تاریخ را در برابر جریان صادق و صحیحی چون ازدواج شهربانو با امام حسین^۷ تحریک می‌کنند تا گروهی برای دور کردن زنگار خرافه و مهمل بافی‌ها از ساحت تاریخ حتی اصل یک قضیه را هم انکار کنند. ما در آینده خرافه‌ها و پیرایه‌هایی که در این قضیه وارد شده است مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد و اینک تنها درصدد بیان نقطه نظرها در مورد و اصل جریان دیدگاه مستشرقین هستیم. سرپرسی سایکس که یک مستشرق است می‌نویسد:

به حباله نکاح حسین به علی^۷ در آمد مخصوصاً در تعزیه‌هایی که ذکر شد او را یکی از زنان صاحب شهامت و شجاعت نشان می‌دهند. براون (براون) در یکی از کتاب‌های خود قسمتی از اشعار متعلق به شهربانو را ترجمه نموده و بر طبق آن [می‌گوید که] نامبرده جزو اسیران جنگ تحت نظر حسن بن علی! به مدینه وارد شده و مخصوصاً او با این اسیر خود با کمال فتوت و مردانگی سلوک نمود.^{۲۹۱}

^{۲۸۹}. همان، ص ۱۲۳.

^{۲۹۰}. چراغ روشن در دنیای تاریک، دکتر جعفر شهیدی، ص ۴۰.

^{۲۹۱}. تاریخ ایران، سرپرسی سایکس، فخر داعی گیلانی، ج ۱، ص ۷۵۴.

قابل ذکر است که نگارنده در کتاب‌های تاریخی براوون دقت نموده ولی اشعاری با این مضمون در مورد شهربانو نیافت، زیرا کتاب‌هایی که باموضوع تاریخ ایران بوده و متعلق به ادوارد براون است، محدود بوده و قابل دسترسی است.

سایکس در قسمت دیگری از کتاب خود می‌نویسد :

یکی از نتایج شهادت حسین بن علی که عمده است، پیدا شدن (!) فرقه شیعه می‌باشد! هم چنان که عقیده عموم ایرانیان است، نویسنده عرب و مقدمتر از همه «الیعقوبی» می‌نویسد که «شهربانو» دختر «یزدگرد»، به حباله نکاح «حسین بن علی»^{۲۹۲} درآمد، بالجمله همانطوری که مردم ایران اسکندر را از طرف مادر، از نسل پادشاهان هخامنشی می‌دانند، اولاد و احفاد حسین را هم معتقدند که از طرف مادر به سلسله ساسانی می‌رسند. در اینجا این نکته را باید در نظر داشت که در زمان ساسانی برای سلاطین، حقوق آسمانی قابل بودند و آنها را سایه یزدان می‌شمردند، چنان که در فصول گذشته این مطلب ذکر شد، و جای انکار نیست که همین عقیده یعنی اختلاط خون اخلاف حسین با خون سلاطین ساسانی، باعث گردید که ایرانیان نسبت به خاندان علی تا این درجه که مشاهده می‌شود، عقیده پیدا کنند و فداکار باشند. ولی این را هم باید دانست که عقاید مذکور به طور کلی مخالف با افکار و عقاید دموکراسی عرب و اسلام می‌باشد...^{۲۹۲}

سرتوماس آرنولد نیز پس از بیان آثار مهم فتح ایران برای اعراب، می‌نویسد :

افزون بر مواردی که باعث انتشار سریع اسلام در سرزمین فارس شد، عامل دیگری هست و آن شعور وطنی و سیاسی ایرانیان مغلوب است. این شعوری که آنها را زیر پرچم این دین جدید آورد از طریق ازدواج حسین با «شهربانو» یکی از دختران یزدجرد، آخرین شاه ساسانی است. ایرانیان، فرزندان حسین را وارثان پادشاهان گذشته خود می‌دانند. این شعور ملی از یک سو علاقه ایرانیان به علی و از سوی دیگر علت ظهور مذهب تشیع در سرزمین آنها را برای ما تغییر و تبیین می‌کند.^{۲۹۳}

نویسنده کتاب «تاریخ ایران» هم ازدواج حسین بن علی^۷ با خاندان یزدگرد یا هرمان را عامل اصلی احترام ایرانیان به ذریه حضرت امیر^۷ می‌داند.^{۲۹۴}

گفتنی است که برخی از نویسندگان اسلامی و ایرانی نیز تحت تأثیر اندیشه‌های شرق شناسان مغرض قرار گرفته و پیدایش فرقه شیعه را از ابتکارات فکر ایرانی می‌دانند که به خاطر حفظ استقلال ملی و شعائر باستانی از آن جهت که امام حسین^۷ با دختر آخرین پادشاه ساسانی ازدواج کرده، شکل یافته است! آنان معتقدند کلمه «سید» که به فرزندان ائمه : گفته می‌شود، در واقع جانشین کلمه شاهزاده شده است! شهید مطهری به صورت مبسوط این بحث را بیان نموده است.^{۲۹۵}

^{۲۹۲}. همان، ص ۲ و ۷۵۵.

^{۲۹۳}. الدعوة الي الاسلام، سرتوماس آرنولد، ص ۲۳۸ و ۲۳۹.

^{۲۹۴}. تاریخ ایران، کمبریج، ج ۴، ص ۳۵.

^{۲۹۵}. ر.ک: خدمات متقابل اسلام و ایران، شهید مطهری، ص ۱۲۱.

افزون بر ایرانیان مسلمان، به برخی دیگر از مورخان اسلامی بر می‌خوریم که یا با تأثیر از اندیشه مستشرقان به این نظریه‌ها قایل شده‌اند، یا این که دریافت آنان از تاریخ تشیع ایرانیان چنین بوده و یا تعصبات خاص نژادی موجب ارایه چنین نظریه‌هایی از سوی آنان شده است. بازخوانی اندیشه و تحلیل این نویسندگان ما را در یافتن حقایق یاری می‌رساند.

از جمله این نویسندگان دکتر حسن ابراهیم حسن است که می‌نویسد:

... در نتیجه ازدواج حسین بن علی با شهربانو؛ دختر یزدگرد، آخرین پادشاه خاندان ساسانی، تمایلات سیاسی و وطنی ایرانیان به سوی عرب متوجه گشت و ایرانیان فرزندان حسین را مظهر پادشاهان قدیم خود می‌دانستند. همین جهت بود که ایرانیان نسبت به علی بن ابیطالب علاقه‌ای بی‌نظیر داشتند و مذهب شیعه در ایران به آسانی شیوع یافت... کشته شدن حسین در سرزمین کربلا تأثیر زیادی در تهییج شیعیان، و متحد ساختن آنها داشت و پیش از این واقعه شیعیان، مختلف و متفرق بودند. زیرا در آن موقع تشیع یک نظریه سیاسی بود که در قلوب پیروان خود نفوذ نکرده بود! وقتی حسین کشته شد، تشیع با خون وی آمیخته گشت و در اعماق قلوب شیعیان نفوذ کرد.

در نتیجه قتل حسین، تشیع در میان ایرانیان که با حسین رابطه خویشاوندی داشتند، رواج یافت و ایرانیان خلافت را حق حسین و فرزندان وی می‌دانستند زیرا وی را مظهر بهترین نژاد عرب و ایرانی می‌دانستند!...^{۲۹۶}

احمد امین، نویسنده دیگری است که ارتباط نسبی بین ائمه: و پادشاهان ساسانی را در میزان ارادت ایرانیان به علی بن ابیطالب^۷ و فرزندان او بسیار مؤثر می‌داند و این توسلات و تقرب به ائمه: را از نظر کلامی محصول اعتقاد ایرانیان به این می‌داند که کسری و پادشاهان از طرف خداوند متعال کارها را به عهده گرفته‌اند. عبارت «السلطان ظل الله» و یا «شاه سایه خداست.» که در متون کهن ایرانی و نیز در رژیم سابق به عنوان یک شعار مطرح می‌شد، از این نمونه اعتقادات است. احمد امین می‌نویسد:

اما توجه آنها به علی؛ چنان که مورخین! می‌گویند از این است که فرزند او «حسین» با دختر «یزدگرد» پادشاه فارس ازدواج کرد؛ پس میان اولاد «علی» و آنها از نقطه نظر نسبی، ارتباط است. و اما رضایت آنها از اولاد «فاطمه» برگشت به زمانی می‌کند که ایرانی‌ها معتقد بودند، خداوند کارها را به اکاسره تفویض کرده و در خلفا جزئی از خدا است(!) که از پدر به پسر منتقل می‌شود.^{۲۹۷}

مرحوم علامه طباطبایی (ره) این نظریه‌ها را بیان نموده و در پایان بحث می‌نویسد:

اینها نمونه‌هایی از تهمت‌هایی است که نویسندگان مغرض به شیعه و تشیع بسته‌اند و چنان که قبلاً نیز نوشته شد، نظایر اینها بسیار زیاد است و یا اگر بخواهیم فقط اسامی کتاب‌های مربوطه را مفصلاً نقل کنیم، بحث به درازامی کشد.^{۲۹۸}

شهید مطهری با بیان هفت دلیل، مدعای مستشرقان و نویسندگان مسلمان که متأثر از مستشرقان هستند، را رد می‌کند و ادعای آنان مبنی بر پذیرش تشیع از سوی ایرانیان به خاطر انتساب ائمه^۷ به پادشاهان ساسانی و احترام به ائمه به همین دلیل را بر بوته نقد و کاوش گذاشته است. خلاصه نظر شهید را به علت اهمیت این مطلب که

^{۲۹۶}. تاریخ سیاسی اسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، احمد پاییز، ج ۱، ص ۲۲۹ و ج ۲، ص ۷.

^{۲۹۷}. المهدیه و المهدیه، احمد امین، ص ۲۹.

^{۲۹۸}. شیعه؛ مجموعه مذاکرات با پروفیسور هانری کربن، علامه طباطبایی، ص ۲۸۵.

صفحه‌های زیادی از کتاب‌های تاریخ ایران و تشیع نگاشته مستشرقان را به خود اختصاص داده است، از نظر خوانندگان می‌گذرانیم. شهید پس از طرح سؤال که چگونه ایرانیان به خود یزدگرد پناه نمی‌دهند ولی بعد اهل بیت پیغمبر اسلام را به خاطر پیوند با یزدگرد مکرم و محترم می‌شمارند و در حساس‌ترین نقاط قلب خود جای می‌دهند و عالی‌ترین احساسات خویش را نثار آنها می‌کنند، می‌نویسد:

اولاً: گرایش ایرانیان به قرآن یک امر طبیعی و ساده بوده است و موردی ندارد که بخواهند آنچه از اوستا آموخته‌اند و یا عادت‌های خود نسبت به سلاطین را در زیر پرده تشیع حفظ کنند و یا عمل کنند.

ثانیاً: چگونه است که ایرانی به خود یزدگرد پناه نمی‌دهد ولی بعداً اهل بیت پیغمبر را به خاطر پیوند با یزدگرد مکرم می‌شمارد؟! ثالثاً: به فرض که مسلمانان ایرانی در قرون اولیه اسلام مجبور به مخفی کردن احساسات خود در زیر پرده تشیع بودند، چرا پس از دو قرن که استقلال سیاسی یافتند از اسلام دست برداشته و به کیش قبلی خویش بازنگشتند؟! رابعاً: شهربانو مقام و موقعیتی بالاتر از مادران سایر ائمه اطهار ندارد. کدام ایرانی شیعه یا شیعه غیرایرانی در دل خود نسبت به مادر حضرت سجاد^۷ احترامی بیش از دیگر مادران ائمه: احساس می‌کند؟

خامساً: اگر از زاویه تاریخ بنگریم - و نه از دیدگاه احادیث و روایات - اصل داستان شهربانو و ازدواج او با امام حسین^۷ و ولادت امام سجاد^۷ از شاهزاده ایرانی مشکوک است. [ما بعداً در بخش جداگانه‌ای به نظریه‌های شهید مطهری، در این مورد خواهیم پرداخت.] سادساً: اگر این که مردم ایران احترامی برای ائمه اطهار قایل هستند، به خاطر انتساب آنان به خاندان ساسانی است، پس باید برای امویان نیز احترام قایل باشند زیرا حتی کسانی که وجود دختری به نام شهربانو را انکار می‌کنند، قبول دارند که در زمان ولید بن عبدالملک یکی از نوادگان یزدگرد به نام (شاه آفرید)^{۲۹۹} اسیر شد و ولید بن عبدالملک با وی ازدواج کرد و «یزید ناقص» از او متولد شد. [این نکته قابل دقت و تأمل است.]

سابعاً: این مطلب زمانی می‌تواند درست باشد که شیعه منحصر به ایرانی‌ها باشد و حال آن که غیر ایرانی‌های شیعه نیز بسیار هستند. برای تشیع آنها چه دلیلی وجود دارد؟^{۳۰۰}

علامه امینی و تشیع ایرانیان

علامه امینی، محقق و عالم بزرگ و معاصر شیعی، در جلد سوم الغدیر بحث مبسوطی در مورد کتاب‌هایی که ایرانیان را متهم به شیعه شدن به خاطر علاقات غیرمنطقی و یا اجبار می‌کنند، ذکر نموده و به پاسخ اتهامات می‌پردازد. برای مثال در مورد کتاب‌های فجر الاسلام، ضحی الاسلام و ظهر الاسلام نگاشته استاد احمد امین مصری - که پیش از این نظر وی در مورد ارتباط نسبی ائمه: و ساسانیان و این که دلیل تشیع ایرانیان همین نسب و خویشاوندی است، بیان کردیم، می‌نویسد:

این کتاب‌ها را استاد احمد امین مصری برای هدفی که خودش بهتر می‌داند و ما هم از هدف‌هایش بی‌خبر نیستیم، نوشته است...

^{۲۹۹}. در بعضی از نقل‌ها «شاهفرید» ذکر شده است.

^{۳۰۰}. خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۱۳۰ و ۱۳۱.

سوگند به خدا اگر «امین» بود، رعایت حفظ ناموس علم و دین و کتاب و سنت را می‌کرد و قلم را از سیاه کردن این صفحات ننگین باز می‌داشت.

نویسنده در پایان بحث در مورد این نویسنده مصری خوانندگان را به کتاب‌های بزرگان شیعی همچون سید شرف الدین و سید محسن امین، صاحب اعیان الشیعه و شیخ کاشف الغطاء ارجاع داده و می‌نویسد:

کتاب تحت رأیه الحق^{۳۰۱} برای کسانی که بخواهند حق را دریابند در این مورد کفایت می‌کند و غنی است.

علامه امینی ۴ در صفحات دیگری از کتاب ارزشمند الغدیر به کتاب «الجولۀ فی ربوع الشرق الادنی» که ترجمه آن «گردشی در سرزمین‌های خاور نزدیک» بوده و محمد ثابت مصری، معلم ممتاز علوم اجتماعی دبیرستان «القبه» نگاشته است اشاره می‌کند و اتهامات وی به شیعیان را با دلایل عقلی و نقلی پاسخ می‌دهد. در قسمتی از این تحلیل و نقد آمده است که محمد ثابت مصری در صفحه ۲۰۸ کتاب خود می‌نویسد:

حسین با شهربانو، دختر آخرین پادشاه ساسانیان ازدواج کرد. بدین ترتیب حسین، عظمت الهی‌ای را که ساسانیان وارث آن بودند به ارث برد.

علامه در پاسخ به این سخن می‌نویسد:

حسین بزرگوار، ارث عظمت خود را از نیای بزرگش پیامبر گرفت، هر چند مردم این کشور در میان ملت‌های غیر عرب، بهترین مردم هستند و خاندان سلطنتی آن شریف‌ترین خاندان‌ها است و ایران شرافت و منزلت بیشتری با این پیوند که از خاندان رسالت، دامادی گرفته، به دست آورده است. زیرا شرافت نبوت به اندازه‌ای بلند پایه است که هر فضیلتی در برابر آن محو و نابود می‌گردد.

سپس علامه امینی با شگفت‌زدگی از سخن نویسنده می‌گوید:

کاش من می‌دانستم چه نوع رابطه و پیوندی بین ازدواج با ایرانیان و عظمت الهی وجود دارد، با این که موسس عظمت الهی، پیامبر بزرگوار است و خاندان بزرگوارش، بزرگی را از او به ارث برده‌اند و پادشاهان ایران پایگاه و منزلت و بزرگی خود را از روی قهر و غلبه به دست آورده‌اند نه از روی کمالات نفسانی مترقی و یا مقام قدس الهی و عظمت روحانی!^{۳۰۲}

در مطالب مذکور می‌توان چند نکته مهم را دریافت که عبارتند از:

الف. علامه امینی وجود پیوند سببی (مصاهرت) بین امام حسین^۷ و شهربانو را تأیید کرده و سخنی برای انکار آن نمی‌گوید.

ب. این که نام مادر امام سجاد^۷ شهربانو است و او دختر آخرین پادشاه ساسانی بوده که بنابر نقل‌های تاریخی

^{۳۰۱}. این کتاب را علامه شیخ عبدالله سیبیتی نگاشته است. او از نویسندگان معاصر عراقی است که در زمان حیات بانو مجتهد امین به اصفهان آمده و از نزدیک با ایشان دیدار داشته است. نامه او به بانو در مقدمه کتاب نفحاتالرحمانیه نوشته بانو مجتهد امین، به چاپ رسیده است و نظر این عالم بزرگ درباره بانو در این نامه آمده‌است.

^{۳۰۲}. الغدیر، ج ۳، ص ۷۷.

همان یزدجرد است و وجود واژه «آخرین پادشاه»، بدلی است که ما را از مبدل منه بی‌نیاز می‌کند و نشانگر این است که انتساب شهربانو و یزدجرد از سوی علامه امینی رد نشده است.

ج. این مطلب که در بین مردم عجم، فارس‌ها بهترین هستند و این مفاد سخن رسول اکرم ۹ است، از دیدگاه نقاد و بصیر علامه امینی تأیید شده است و سخنی بر رد این روایت ذکر نشده است. البته ما، در بحث‌های آتی به این روایت خواهیم پرداخت و معتقدیم که روایت صحیحی نیست.

د. سخن نویسنده که «حسین ۷ وارث عظمت الهی ساسانیان شد» از سوی علامه رد شده است و نقطه مقابل آن ذکر می‌شود، یعنی این که ایرانیان شرافت و منزلت بیشتری با این پیوند یافتند، به خاطر دامادی حسین ۷.

ه. به نظر علامه ۴ فرّ و جاه و شرافت شاهان ایرانی با قهر و غلبه کسب شده است نه از طریق مقام قدس الهی و عظمت روحانی، در حالی که خاندان اهل بیت مقام و عظمت معنوی و روحانی دارند، پس این بزرگواران به شاهان ایران عظمت می‌بخشند نه برعکس.

نکته قابل توجه که علامه ذکر نموده است و به نظر ما مهم است این که ساسانیان پادشاهی و سلطنت را موروثی می‌دانستند و بنابر نقل جامعه شناسان دوره ساسانی و مورخان، در زمان ساسانیان سلطنت بر دو پایه مالکیت و نژاد استوار بود. بنابراین وقتی یزدجرد به گفته مسعودی و دیگر مورخان دارای دو پسر به نام‌های فیروز و وهرام (بهرام) است و می‌دانیم که فیروز سال‌ها پس از پدر زنده بود و یزید بن ولید بن عبدالملک (معروف به یزید ناقص) نواده دخترت اوست، چگونه این باصطلاح عظمت الهی ساسانیان! به فیروز پسر یزدجرد که هم نژاد آنهاست و ملک و سلطنت به طور طبیعی از آن اوست، نمی‌رسد و به داماد یزدجرد، یعنی امام حسین می‌رسد؟! با توجه به مطالب مذکور می‌توان گفت که سخن این نویسنده نه تنها با نقل‌ها سازگار نیست، بلکه با عقل و منطق نیز تناسب ندارد.

صاحب کتاب ارزشمند «اعیان الشیعه» معتقد است که تشیع در سال ۲۱ هجری وارد ایران گردید و بعداً کم کم سراسر ایران را فراگرفت که الان چند میلیون شیعه در ایران زندگی می‌کنند.

در مورد جنگ‌های اعراب و ایرانیان و پذیرش اسلام از سوی ایرانیان و به ویژه تشیع آنان سخنان زیادی توسط اهل اندیشه و نظر مطرح شده است که برخی محققانه و حکیمانه است و برخی دیگر متعصبانه. نظرهای گوناگون را شاید بتوان در گروه‌های زیر قرار داد:

الف. گروهی معتقدند که اعراب بر اساس همان خوی جنگجویی و خشونت زمان جاهلیت، پس از به دست گرفتن قدرت در شبه جزیره عربی قصد جنگ با شرق و غرب را کرده و به ایران تهاجم نموده و بر آن سیطره یافتند.

ب. ایرانیان بر اساس حس ملی‌گرایی و نژادپرستی همین که دختران شاه ایرانی را در دستگاه خلافت اسلامی دیدند (یعنی به ازدواج محمد بن ابی‌بکر، فرزند خلیفه اول و عبدالله بن عمر، فرزند خلیفه دوم و حسین بن علی ۷، فرزند خلیفه چهارم و یزید ناقص فرزند عبدالملک مروان از خلفای اموی درآمدند). دین و آیین اسلام را پذیرفتند و اکرام شاهان ایرانی را تعمیم دادند به خلفای اسلامی و اینگونه پیوند ایرانیان و اسلام ایجاد شد.

ج. گروهی دیگر، اسلام و تشیع ایرانیان را فراتر از این موارد دانسته و معتقدند روح حاکم بر اسلام که مطابق با فطرت و عقل بشری است و پیام‌های بلند آن همچون رفع اختلاف طبقاتی، عدالت و شرافت و... با روح ایرانیان سازگار بود و با شناخت آن به استقبال این دین آسمانی رفتند.

آیت الله جوادی آملی می‌گوید :

آن که تحلیلی صحیح تاریخی دارد می‌گوید هدایت اسلام علت اسلام آوردن ایرانیان شد و آن که تعصب دارد، می‌گوید تهاجم اعراب باعث شد... نگوئیم اعراب آمدند و ایرانیان را تحت سلطه قرار دادند. اگر چنین بود، هرگز اعراب نمی‌توانستند امپراطوری عظیم ایران را - با امکانات محدود و مادی و نظامی مسلمانان آن زمان - شکست دهند. این اسلام بود که آمد و ایرانیان به استقبال آن رفتند. در واقع تعالیم اسلام، هم عرب خونخوار و جنگجو و هم ایرانی خرافه‌پرست را تغییر داد... اسلام آمد و ایرانی‌های فرهیخته و آماده پرورش را به صورت فارابی و بوعلی سینا درآورد و توده مردم را دعوت کرد. این بود که ایرانیان به استقبال دودمان پیامبر رفتند و وجود امامزادگان در ایران دلیل همین استقبال و پذیرش است.

در جای دیگر این مفسر بزرگ معاصر می‌گوید :

اگر گفته می‌شود تمدن ایران به وسیله اسلام شکوفا شد نه این است که به وسیله عرب‌ها بوده، بلکه به این خاطر است که فرهیختگان و حکما و علمای ایرانی با الحاد درگیر می‌شدند، اما علویون را راه می‌دادند.^{۲۰۳}

بنابراین، تشیع ایرانیان نشأت گرفته از حس میهن پرستی و ایرانی‌گری آنها نبوده، معارف و آموزه‌های دین اسلام را متناسب با عقل و فطرت خویش دیدند و اندیشمندان ایرانی نیز قوانین اسلام را مطابق با آرمان‌های سیاسی - اجتماعی و اخلاقی خود دیدند و از این رو برای پذیرش اسلام آغوش گشودند و همواره با حفظ احادیث و ضبط نقل‌های پیشوایان این میراث جاویدان را برای آیندگان برجای نهادند.

^{۲۰۳}. ر.ک: سخنرانی آیت الله جوادی آملی، حسینیه هدایت آمل.

فصل ششم

شهربانو، افسانه يا واقعيت؟

شبهات و پاسخها

از مطالب پيشگفته ثابت شد كه قضيه مربوط به شهربانو و اسارت و پيوند با امام حسين^۷ در اقوال گوناگون و در كتب قرون سوم و چهارم ديده شده است و اين قوال به كتب تاريخي منحصر نشده و در كتابهاي مهم ديگر شاخههاي علوم نيز به مناسبتهايي وارد شده است. بديهي است كه تعدد اقوال، دليل بر صحت يك قضيه نيست اما با دقت در متون و تطبيق آنها با يكدیگر و عرضه مباحث بر سنت و عقل مي توان مستندات قوي براي آنها يافت و اين در صورتي است كه واقعيت باشد و ما به اين واقعيت از همين طريق مي رسيم.

در ميان نويسندگان و مورخان، مواردی وجود دارد كه مسأله وجود شهربانو در تاريخ و جريانهاي پيرامون آن را رد مي كنند. شايد بتوان گفت اولين كسي كه به رد قضيه شهربانو پرداخته ابن عنبه صاحب كتاب «عمدة الطالب في انساب آل ابيطالب» است كه در اوایل قرن نهم وفات يافت. در واقع انكار قضيه از قرن نهم آغاز شده و دامنه آن تاكنون كه قرن چهاردهم است كشيده شده است. در فاصله قرن سوم تا قرن نهم انديشمندان، مورخان و صاحب نظران زيادي در علوم اسلامي ظهور و بروز کرده اند و در كتابهاي خود به اين جريان اشاره نموده و برخي از نقلها را پذيرفته و برخي ديگر را انكار کرده اند ولي در مورد اصل وجود شهربانو - يا هر نام ديگري - كه دختری ايراني بوده و همسر امام حسين^۷ و مادر امام سجاد^۷ است، ترديد نكردند. در واقع ۶ يا ۷ قرن اين مسأله يا اثبات مي شد و يا مفروع عنه بود و از قرن نهم به بعد، چهره انكار روي مي نمايند. به هر حال ما در اين بخش به نقل اقوال مخالفاني مي پردازيم كه در قالب كتاب و مقاله به اين مبحث پرداخته اند و در حد بضاعت ناچيز علمي خویش پاسخهايي ارائه مي دهيم و اذعان داريم كه پاسخهاي محكم تري مي تواند وجود داشته باشد كه ما به آنها دست نيافتيم و آيندگان دست خواهند يافت.

عمدة الطالب في انساب آل ابيطالب

ابن عنبه (م ۸۲۸) در كتاب عمدة الطالب في انساب آل ابيطالب پس از بيان سخنان شيخ مفيد و ابن جرير طبري و... در مورد امام سجاد^۷ مي نويسد:

«و قد اغنى الله تعالى علي بن الحسين^۷ بما حصل له من ولادة رسول الله عن ولاية يزدجرد بن شهریار المجوس المولود من غير عقد علي ماجئت به التواريخ و العرب لاتعدّ الفضل للعجم علي العرب و يفضلوا قحطان علي عدنان و لكن ليس ذلك عند هم شيئاً يعتد به و قد لهج بعض العوام و كثير من بنى الحسين بذكر هذه السنة و قالوا: جمع علي بن الحسين^۷ بين النبوة و الملك و ليس ذلك بشيء و لو ثبت علي ما عرفته...»^{۳۰۴}

خداوند متعال علي بن حسين^۷ را به فرزندزادگي پيامبر بي نياز كرد از پادشاهزادگي يزدجرد پسر شهریار مجوس، آن هم از دختری كه بنا بر آنچه در تاريخ آمده بر سنت اسلامي متولد نشده است. اگر پادشاهي موجب شرف و فضيلت بود قحطان بر عدنان فضيلت داشت، ليكن اينطور نيست كه فضيلتي شمرده شود. بسياري از عوام و فرزندان امام حسين^۷ اين نسبت را قايل شده و مي گویند علي بن

^{۳۰۴}. عمدة الطالب في انساب آل ابيطالب، سيد جمال الدين احمد بن علي الحسين، ص ۱۹۲ و ۱۹۳.

الحسین ۷ بین نبوت و پادشاهی جمع کرده و حال آن که چنین چیزی نیست و اگر هم این قضیه ثابت می‌شد، باید برای حسن بن علی ۷ این فضیلت حاصل می‌شد که امام بود بر حسین بن علی ۷.

باید گفت سخن ابن عنبه در صورتی صحیح بود که:

اولاً؛ در کتب روایی و تاریخی قرون اولیه و در لسان راویان، بزرگان و دانشمندان، پادشاه‌زادگی حضرت امام سجاده ۷ به عنوان افتخاری بزرگ مطرح می‌شد، در حالی که می‌بینیم در روایت شیخ صدوق به نقل از امام رضا ۷ تنها وجود خویشاوندی بین اهل بیت: و ایرانیان و بیان یک حقیقت در زمینه نسب مطرح شده و نه افتخار به پادشاهی.

از ظاهر روایت فهمیده می‌شود اگر افتخاری هم مطرح باشد، برای سهل بن قاسم واقع شده باشد.

ثانیاً؛ بنابر نقل‌های تاریخی مربوط به دوره ساسانی، آنها نیز سنت‌هایی برای عقد و ازدواج داشتند و همین که کسی بر سنت خود، عمل کند کافی است مثلاً رسیدن به حد سن بلوغ و کفالت بزرگترها جهت ازدواج دوشیزگان از جمله قوانین آنها بوده که به آن توجه داشته‌اند. «بارتلمه» می‌نویسد:

هنگامی که دختری از یک خانواده خوب، پانزده ساله می‌شد و رشد جسمی او نیز به حد بلوغ رسیده بود، بر پدر وی بود که برای او شوهری مناسب بیابد و اگر پدرش مرده بود، جانشین پدر و کفیل خانواده یعنی بزرگترین فرزند بالغ او عهده‌دار این امر می‌شدند.^{۳۰۰} بنابراین، برای ازدواج دختران شرایطی مطابق با دین زرتشت که دین رسمی دوره ساسانی بود، وجود داشته است که یزدگرد و همسرش از آن مستثنی نبودند.

پس این که گفته شده شهربانو بدون عقد متولد شده است و داشتن چنین مادری برای امام سجاده ۷ افتخار و فضیلتی به شمار نمی‌رود، سخن تام و کاملی نیست. ما در روایات متعددی به این نکته بر خوردیم که رسول خدا به کسانی که در دوره جاهلیت و با باورهای شرک‌آمیز متولد شده‌اند و عمل صحیح انجام داده‌اند، می‌فرماید: عمل گذشته تو با اعتقادات اسلامی قرین می‌شود و مورد پذیرش الهی^{۳۰۱} و در نقل‌های تاریخی می‌خوانیم کسانی بوده‌اند که حتی یک رکعت نماز نخوانده‌اند زیرا در عصر جاهلیت می‌زیسته‌اند اما مطابق با ارزش‌های انسانی زندگی می‌کردند و به بهشت بشارت داده شده‌اند.

ثالثاً؛ عبارت «جمع علی بن الحسین ۷ بین النبوة و الملك» در منابع اولیه و در کلام معصوم دیده نشده است و شارحان و نویسندگان برای تبیین و توضیح مطلب، این سخن را گفته‌اند و حتی گفته شده است که پس از دوره صفویه در ادبیات ایرانی به این مسأله پرداخته‌اند. از سوی دیگر چنان که گذشت ما روایت مرحوم صدوق در عیون اخبار الرضا را پذیرفتیم که در آن هیچ اشاره‌ای به این قضیه نشده است و تنها ایرانی بودن مادر امام سجاده ۷ و وفات او در حال نفاس و رفع شبهه تزویج مادر آن حضرت در این روایت ذکر شده است. بنابراین مطلب فوق (جمع نبوت و پادشاهی) را هم از طریق نقل و هم عقل رد می‌کنیم.

^{۳۰۰} زن در حقوق ساسانی، پروفیسور کریستین بارتلمه، ناصر الدین صاحب زمانی، ص ۱۹.

^{۳۰۱} صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۱۴، ح ۱۹۵؛ اسد الغابۀ، ج ۱، ص ۴۹۵.

افزون بر آنچه گفتیم، روایت «ایاک و مجالسة الملوك»^{۳۰۷} از همنشین پادشاهان بر حذر باش، بهترین دلیل بر عدم استقبال اهل بیت و شیعیان آنان از این جمع این است. رابعاً اینکه گفته شد «اگر وصلت با شاهان فضیلت بود باید برای حسن بن علی ۷ حاصل می‌شد نه حسین ۷ زیرا که او بر حسین بن علی ۷ امام بود.» نیز سخن تامی نیست. زیرا گفتیم که وصلت با شاهان طبق نقل‌های اولیه و معتبر تاریخی و روایی فضیلت شمرده نشده است و تنها خبر از یک جریان تاریخی است و فضیلت در همه ابعاد از ناحیه ائمه: بوده و افتخار بخاطر این پیوند نصیب ایرانیان است. از دیگر سو بر اساس قیاس‌های بی‌اساس ظاهری در مورد عطا‌های الهی سخن گفت. در روایات متعدد و متواتری پیامبر اکرم ۹ به جابر می‌فرماید که سلام آن حضرت را به امام محمد باقر ۷ برساند و هیچ روایتی دال بر رساندن سلام آن حضرت به امام سجاده ۷ که جابر وی را نیز ملاقات نموده است، وجود ندارد. آیا اگر این ابلاغ سلام که فضیلت بالایی است، شامل حال امام سجاده که مقدم بر امام محمد باقر و ولی و امام زمان در دوره حیات آن حضرت است، نشود باید در این روایت یا نقل‌های مشابه آن خدشه وارد کرد؟

خداوند عطایای خویش را به تناسب عظمت افراد، حکیمانه و عادلانه می‌دهد و معیار و ملاک فضیلت عطا شده از سوی خداوند با ملاک‌های انسانی تفاوت دارد و مصلحت و حکمت عالی‌های و رای آن عطا وجود دارد. و اما اگر گفته شود چگونه یک بانوی غیرمسلمان جهت پرورش امام معصوم برگزیده شده است؟ می‌گوییم طبق آنچه بزرگان ما گفته‌اند، این که مادران پیامبر و ائمه از ابتدا مسلمان باشند، شرط نیست. آیت الله سید عبدالله شبر، صاحب کتاب *حق البقین فی معرفة اصول الدین* با اشاره به همین مطلب می‌نویسد:

... الحق انه لا يجب الاسلام الدائم فی امهات النبی و الائمة: كما فی شهربانو، ام السجاده و امهات اکثر الائمة و انما يجب اسلامهن حين انعقاد النطفة فی الارحام؛^{۳۰۸}

حق این است که اسلام دائمی [یعنی قبل از افتخار مادری] برای مادران پیامبر ۹ و ائمه واجب نیست، همانگونه که شهربانو مادر امام سجاده ۷ و مادران بیشتر ائمه: مسلمان نبوده و همانا اسلام آنها هنگام انعقاد نطفه در ارحام آنان، واجب است. برخی معتقدند که انکار ازدواج امام حسین ۷ و شهربانو از سوی ابن عنبه در «عمدة الطالب» بیشتر از آن که ناشی از یک تحقیق تاریخی باشد، مربوط به جدال سادات حسینی و حسنی و یا به عبارت دیگر شیعیان امامی و زیدی است.^{۳۰۹}

به هر حال، اشکالات وارد شده به هیچ وجه دلالت بر انکار یک واقعیت تاریخی ندارد و نمی‌توان به صرف آمیخته شدن یک حقیقت با افسانه‌ها و خیال پردازی‌های عوام، آن قضیه را از اصل و ریشه انکار نمود و به نظر می‌رسد با پیرایش اوهام از واقعیت‌ها می‌توان اصالت آن را حفظ نمود.

^{۳۰۷}. مستدرک الوسائل، پیشین، ج ۱، ص ۳۱۰.

^{۳۰۸}. حق البقین فی معرفة اصول الدین، سید عبدالله شبر، ج ۱، ص ۱۳۴.

^{۳۰۹}. تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن دهم هجری، رسول جعفریان، ص ۱۵۹.

«چراغ روشن در دنیای تاریکی یا زندگانی امام سجاد ۷» نگاشته دکتر سید جعفر شهیدی که حدود یک سوم این کتاب به شهربانو و اثبات این مسأله که شخصیت او افسانه‌ای بیش نیست اختصاص دارد و نویسنده دلایلی نیز ارائه می‌کند. جانمایه اصلی این نوشتار را در سخن زیر می‌توان یافت:

... و ما تا آنجا که ممکن بود و با منابع مختلفی که در دست داشتیم به تحقیق پرداختیم. نتیجه این جستجوها چنان که خواهید خواند این است که شهربانو از مرحله یک شخصیت حقیقی و خارجی بیرون شده و در شمار موجودات پنداری و افسانه‌ای باستانی در می‌آید.^{۳۱۰}

نویسنده پس از تأکید بر اینکه کمال جهد و کوشش را داشته و اگر به حقیقت نرسیده است، از آن دور نیفتاده و مبالغه نکرده است، می‌نویسد:

ممکن است آیندگان نقاط تاریکی را که همچنان در این موضوع موجود است، روشن سازند و افسانه بودن این داستان را مسلم نمایند و ممکن است متتبع دیگری به منابع وسیع‌تر و متقن‌تر برخورده و نظریه ما را باطل کند و به داستان شهربانو لباس حقیقت ببوشاند. در این کتاب می‌خوانیم که تعدد نام‌های شهربانو یکی از دلایل حقیقت نبودن داستان اوست. نویسنده کتاب مذکور ۱۵ نام از نام‌های شهربانو را ذکر می‌کند که متأسفانه اکثر آنها را از کتاب‌های دور از عصر اول مربوط به شهربانو گرفته است. مثلاً نام شهربانو را از مآخذی چون «الدروس» شهید اول و قابوسنامه ابوالمعالی کیکاووس بن وشمگیر و ایران در زمان ساسانیان کریستین سن و مقاله آقای سعید نفیسی در مجله مهر و فرهنگ آندراج گرفته است.

ما پیش از این در مبحث روایی - تاریخی به منابع اولیه‌ای که نام شهربانو را آورده‌اند و مربوط به قرن سوم و چهارم هجری هستند اشاره کردیم. گفتنی است که شکل تکامل یافته این کتاب در سال ۱۳۶۵ با عنوان «زندگانی علی بن الحسین ۷» به چاپ رسید که بسیاری از اشکالات مربوط به منابع در آن مرتفع شده بود و ما در آینده آن کتاب را نیز از آن‌جا که مطالبی افزون بر این کتاب دارد مورد بررسی قرار خواهیم داد.

نکته دیگر در مورد اشکال مذکور این است که اگر تعدد نام به افسانه بودن یک مطلب قوت می‌بخشید، در مورد بزرگانی چون حضرت فاطمه ۳ که ۹ نام و بیش از ۱۰ کنیه و نزدیک به ۱۰۰ لقب برای آن حضرت ذکر شده است چه خواهیم گفت؟ آیا تعداد نام و لقب و کنیه به ویژه برای زنان و کنیزان از فرهنگ ویژه اعراب محسوب نمی‌شود؟!

مجموعه نقل‌های قدیمی در مورد مادر علی بن الحسین ۷ در این کتاب عبارتند از:

نقل یعقوبی (م ۲۸۴)، (احرار، دختر یزدگرد که حسین او را غزاه نامید).

نقل نوبختی (م ۳۲۶) در فرق الشیعه، (کنیزی بود بنام دختر یزدگرد بود).

نقل کلینی (م ۳۲۹)، (شهربانو دختر یزدگرد)

^{۳۱۰}. چراغ روشن در دنیای تاریک، پیشین، ص ۷ و ۸

نقل حسن بن محمد بن حسن (م ۳۷۸) در تاریخ قم که در سال ۳۷۸ نگاشته شد. (شهربانو دختر یزدگرد)
نقل شیخ صدوق (م ۳۸۱)، در عیون اخبار الرضا (کنیزی که دختر یزدجرد بود).
نقل زمشخري (م ۵۳۸)، در ربیع الأبرار (بدون نام).
نقل ابن شادي دختر یزدگرد).

نقل امیر عنصر المعالی کیکاووس دختر شیرویه که گفته می‌شود امام علی او را فاطمه یا مریم نام نهاد.
نقل ابن شهر آشوب (م ۵۸۸) در مناقب (شهربانو که امام علی ۷ او را مریم یا فاطمه نام نهاد).

نقل ابن بلخي (م ۵۱۰) در فارسنامه (شهربانویه دختر یزدجرد فارسی).

نقل ابن خلکان (م ۶۸۱) در وفيات الاعیان (سلامه دختر یزدجرد آخرین شاه ایران).

بدیهی است که نقل‌های دیگری در کتب انساب و رجال و حدیث وجود دارد که با مجموع نگری نسبت به آنها می‌توان نتیجه‌ای دیگر گرفت. نویسنده پس از ذکر نقل‌های فوق به تحلیل و بررسی آنها پرداخته و اشکالات هر یک را بیان می‌کند. ما برای نمونه چند اشکال را ذکر می‌کنیم.

در مورد یعقوبی آمده است که اولاً مورخ، سلسله حدیث خود را ننوشته و تنها از شهرت زمان خویش استفاده کرده است. ثانیاً قرائن قوی وجود دارد که نشان می‌دهد چنین واقعه‌ای در زمان عمر بن خطاب رخ نداده است، نه در زمان او و نه در هیچ زمان دیگر، دختری از یزدجرد به نام شهربانو و یا نام دیگر گرفتار مسلمانان نشده است.^{۳۱۱}

اگر چه ما نیز نقل تاریخی مربوط به اسارت شهربانو در زمان عمر را به خاطر عدم تطابق با روایات معتبر و نقل‌های متعدد دیگر نمی‌پذیریم - مگر در صورتی که تصحیف عمر به عثمان اثبات شود - اما اشکالات نویسنده را هم به صورت کامل قبول نداریم، زیرا اشکال اول اگر وارد باشد، به تمام کتاب تاریخ یعقوبی تعلق می‌گیرد. این کتاب به نظر تاریخ‌نگاران و مورخان و کتاب‌شناسان حوزه تاریخ یک کتاب حدیثی - روایی نیست تا برای هر نقلی، سندی آورد و سلسله حدیث را بیان کند. بلکه صرفاً یک کتاب تاریخی است که وقایع تا زمان خود را گزارش می‌دهد و اهمیت زیادی هم در بین کتب تاریخی دارد. شیوه یعقوبی در تاریخش چنین بیان شده است:

شیوه نگارش این کتاب (تاریخ یعقوبی) شیوه‌ای تاریخی است نه حدیثی به این معنا که یعقوبی مانند برخی از مورخان محدث، حوادث تاریخی را به صورت حدیث با ذکر سلسله سند نیاورده بلکه به عنوان یک مورخ پس از استفاده از مآخذ مختلف، کتاب خود را تألیف کرده است.

کار او از این حیث شبیه کتاب اخبار الطوال دینوری و مروج الذهب است، نه مانند تاریخ طبری و گرچه شکل تألیف کتاب، «تاریخی» است، اما به دلیل آن که وی سند مطالب خود را نیاورده، راه را برای بررسی سندی نقل‌ها

^{۳۱۱} چراغ روشن در دنیای تاریخ یا زندگانی امام سجاد ۷، پیشین ص ۱۰ - ۱۷.

بنابر مطلب فوق، اشکال مذکور به نقل‌های یعقوبی وارد نیست. در مورد اشکال دوم هم بخشی از آن را می‌پذیریم که دلیل مستحکم و متقنی است و آن اینکه قرائن قوی دال بر رخ ندادن این واقعه در زمان عمر است، اما این که در دیگر زمان‌ها هم دختری از یزدجرد اسیر اعراب نشده است با نقل‌هایی که ما در فصل‌های قبلی ذکر کردیم منافات دارد.

در نقل‌های تاریخی از اسارت دختران شاه مقتول ایران سخن گفته شده است و البته روایت عیون اخبار الرضا نیز این مطلب را تأیید می‌کند. اگر چه نامی از «شهربانو» و اسارت او به صورت خاص در نقل‌ها نباشد، اما اسارت دختران به طور عام و کلی بیان شده است.

در مورد نقل موجود در فرق الشیعه نیز اشکالاتی وارد شده که عبارتند از :

اولاً، کتاب فرق الشیعه را نمی‌توان به یکی از دو دانشمند شیعی یعنی نوبختی و یا سعد بن عبدالله اشعری نسبت داد، بلکه گردآورنده آن را نمی‌توان شیعی دانست، چگونه می‌توان کتابی که معلوم نیست در چه قرن نوشته شده و مؤلف آن کیست مدرک داستان قرار دارد؟

پاسخ؛ از آنجا که ما، در نوشتار حاضر از نقل نوبختی به عنوان مؤید بهره می‌گیریم، در بخش مربوط به نقل نوبختی این اشکال را کاملاً مورد بررسی قرار دادیم. اما پاسخ اجمالی به اشکال این است که فرق الشیعه در حدود قرن سوم توسط نوبختی (م ۳۲۶) که ایرانی تبار بوده است، نگاشته شده و حاوی مباحث کلامی - تاریخی است و کتاب «المقالات و الفرق» را سعد بن عبدالله اشعری نگاشته است، اگر چه به گفته مورخین این دو کتاب بیش از نود درصد به هم شباهت دارند، اما دو کتاب مستقل بوده و قابل بررسی هستند.^{۳۱۳} لازم به ذکر است در کتاب «زندگانی

علی بن الحسین ۷» که نگاشته همین نویسنده است، در مورد این کتاب می‌خوانیم :

«مؤلف فرق الشیعه که خود از بزرگان علمای شیعه است و کتاب خود را در پایان سده سوم هجری نوشته چنین آورده...» وی در این کتاب هم نویسنده فرق الشیعه را نوبختی ذکر کرده و هم تاریخ چاپ آن ذکر شده است. اشکال دوم، حال این کتاب با تاریخ یعقوبی یکسان است زیرا تألیف آن نیز در اواخر قرن سوم هجری است و تردیدی نیست که در این دوره افسانه شهربانو رواج داشته است.^{۳۱۴}

پاسخ؛ اگر این را بپذیریم که افسانه شهربانو در اواخر قرن سوم رواج یافته است، نقل‌های پیش از نیمه دوم قرن سوم همچون ابن کلبی (م ۲۰۶) و اصمعی (م ۲۱۳ یا ۲۱۷) و میرد و... را چگونه تفسیر کنیم؟ در مورد روایت «الکافی» نیز گرچه در جای خود آن را بررسی نموده و نپذیرفتیم، اما در اینجا اشکالات نویسنده

^{۳۱۲}. منابع تاریخ اسلام، پیشین ص ۱۵۷.

^{۳۱۳}. زندگانی علی بن الحسین ۷، پیشین، ص ۱۲ و ۳۳.

^{۳۱۴}. این بحث به صورت مفصل در بخش «شهربانو و فرق» همین کتاب آمده است.

به آن را بیان می‌کنیم. اشکالات دکتر جعفر شهیدی به سند روایتی که در «الکافی» آمده است و به عمرو بن شمر منتهی می‌شود کاملاً وارد است، اما اشکال مربوط به متن، قابل بحث و بررسی است.

به نظر نویسنده، حدیث «لله تعالی من عباده خیرتان فخرته من العرب قریش ومن العجم فارس» از طریق شیعه روایت نشده و از طریق سنی‌ها هم قابل قبول نبوده و کذب است، زیرا فقط دیلمی، ابن شاهین، ابن منده، و ابونعیم آن را به طریق معن بن عیسی (م ۱۹۸) از اصحاب امام مالک از مرد گمنامی از عمران بن ابی انس قرشی از عبدالله بن رزق مخزومی رومی از پیامبر ۹ روایت کرده‌اند. از طرفی این روایت با آیات قرآن که صریحاً عدم برتری طایفه‌ای بر طایفه دیگر را نقل کرده و پرهیزکاری را عامل برتری می‌داند، منافات دارد.

نویسنده پس از ذکر اشکالات درایتی دیگر در مورد حدیث «الکافی» به شخصیت ابوالاسود دوئلی به عنوان شاعر شعر مشهور مربوط به امام سجاده ۷ و مادرش اشاره کرده و می‌نویسد:

پس از تتبع دقیق پیرامون زندگی ابوالاسود، با کمال تأسف معلوم شده که او نیز شخصیتی افسانه آمیزتر از شهربانو دارد و اختلاف در نام پدر و خاندان و سال مرگ وی کمتر از اختلاف درباره شهربانو نیست، چنان که متتبع دقیق اگر یقین نکند، اطمینان خواهد یافت که ابوالاسود نیز پرداخته دست همان کسانی است که شهربانو را ساخته و پرداخته‌اند.

سپس نویسنده از میان تذکره نویسان، درباره ابوالاسود به قول دهخدا اشاره می‌کند که مبتنی بر سخن شارح الفیه عبدالرحمن و بخاری صاحب کتاب «الکنی» است. در پایان سخن دهخدا آمده است که:

وجود این همه شک و تردید خرافی و نیش غولی بودن این دعوی را تقویت می‌کند... و بالاخص راجع به شخصیت ابوالاسود می‌توان گمان برد که اگر ابوالاسود مانند ابوالجاموس ثور بن یزید اعرابی بدوی معلم فصاحت ابن المقفع نیست و موجودی حی و خارجی است، دهقانی است ایرانی از نواحی بصره.^{۳۱۵}

در مورد شخصیت ابوالاسود دوئلی پیش از سیوطی و بخاری در کتاب‌های مهم‌تری سخن به میان آمده است که برخی از آنها را ذکر می‌کنیم.

در کتاب «طبقات الشعراء» که محمد بن سلام الجمحی (م ۲۳۱) نگاشته است، در مورد ابوالاسود می‌خوانیم: و كان لاهل البصرة في العربية قدمة في النحو و بلغات العرب و الغريب عناية و كان اول من سس العربية و فتح بابها و انهج سبيلها و وضع قياسها ابوالاسود الدوئلي.^{۳۱۶}

در کتاب بلاغات النساء نیز که مربوط به نیمه دوم قرن سوم است، ذیل عنوان «کلام امرأة ابي الاسود الدوئلي» آمده است:

كان ابوالاسود الدوئلي من اكبر الناس عند معاوية بن ابي سفيان و اقربهم مجلساً و كان لاينطق الا بعقل و لايتكلم الا بعد فهم....

این مطلب را صاحب بلاغات النساء از ابوصالح زکریا بن ابی صالح البلدی و او از ابومحمد القشیری نقل می‌کند

^{۳۱۵}. لغت‌نامه دهخدا، ج ۱، ص ۴۱۳.

^{۳۱۶}. طبقات الشعراء، محمد بن سلام جمحی، ص ۳۹.

و پس از بیان این مطلب به ذکر جریان طلاق همسرش پرداخته و گفتگویی آنان در برابر معاویه را می‌نویسد. در تاریخ الاسلام ذهبی به نقل از مبرد (م ۲۸۵) آمده است مازنی برای مبرد روایت کرده است علت وضع علم نحو این بود که دختر ابوالاسود دوئلی جمله (ما اشد الحر) را می‌گوید و پدرش درصدد تصحیح اشتباه گفتاری عموم مردم بر می‌آید و علم نحو اختراع می‌شود.^{۳۱۷}

در کتاب «الآغانی» نگاشته ابوالفرج اصفهانی نیز همین مسأله ذکر شده و از گفتگویی ابوالاسود و دخترش سخن به میان آمده است^{۳۱۸} و در جلد هشتم آن نیز از ابوالاسود نوشته شده است.

ابن قتیبه (م ۲۷۶) در کتاب «الشعر و الشعراء» در مورد شعر ابوالاسود دوئلی می‌نویسد:
و مما يستجد من شعره؛

إذا كنت مظلوماً فلا تلف ظالماً عن القوم حتى تأخذ النصف و اغضب^{۳۱۹}

البته ابن قتیبه علاوه بر ابیات فوق، ابیات دیگر از ابوالاسود نقل می‌کند که حکایت از خلاقیت و آفرینش او دارد و ما اینجا درصدد بحث در مورد این مطلب نیستیم.

ابن ندیم نیز در کتاب «الفهرست» خود چندین مورد اشاره به شخص ابوالاسود دوئلی به عنوان شاعر و راوی می‌کند که خوانندگان را به صفحات ۷۶، ۷۷، ۱۰۳ و ۱۷۹ این کتاب ارجاع می‌دهیم.

در کتاب «خزانة الادب» نیز می‌خوانیم:

و هو ابوالاسود واضع علم النحو بتعليم علي^{۳۲۰}.

شیخ طوسی^۴ در رجال خود می‌نویسد:

و قد روى عن علي و الحسن و الحسين و علي بن الحسين^{۳۲۱}.

صاحب الآغانی می‌نویسد که ابوالاسود از عمر بن الخطاب، علی بن ایطالب، ابن عباس و غیره روایت می‌کند و البته تأکید می‌کند که او بیشتر از علی^۷ روایت می‌کند.^{۳۲۲}

عسقلانی نیز می‌نویسد که ابوالاسود از عمر، علی^۷، معاذ، ابوذر، ابن مسعود، زبیر بن عوام، اُبی بن کعب، روایت می‌کند.^{۳۲۳}

جریان جالبی که زمخشری در ربیع الأبرار از دختر ابوالاسود دوئلی نقل می‌کند، دلیل دیگری بر اثبات وجود

^{۳۱۷}. تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۵، ص ۲۷۷.

^{۳۱۸}. الآغانی، پیشین، ج ۱۱، ص ۱۱۹.

^{۳۱۹}. الشعر و الشعراء، ابن قتیبه، ج ۲، ص ۶۱۶.

^{۳۲۰}. خزانة الادب، ج ۱، ص ۱۳۶.

^{۳۲۱}. رجال شیخ طوسی، ص ۴۶، ۶۹، ۷۵ و ۹۵.

^{۳۲۲}. الآغانی، پیشین ج ۱، ص ۱۹۸.

^{۳۲۳}. تهذیب التهذیب، ابن حجر ج ۱۲، ص ۱۳.

ابوالاسود است. زیرا بعید است در چنین کتابی از دختر ادیبی سخن به میان آید، اما پدرش نفی شود. در این کتاب آمده است که :

معاویه برای دوئلی هدیه‌ای فرستاد که شیرینی هم در آن بود. دختر پرسید که این هدیه از سوی کیست و پدر گفت: این از سوی معاویه است. آن را برای ما فرستاده است تا در دین خود، نیرنگ به کار بریم. دختر پس از شنیدن این سخن شعر زیر را سرود :

بإلشهد المزعفر یا ابن حرب تیبعُ علیک احساناً و دیناً
معاذ الله کیف یگون هذا و مولانا امیر المؤمنیناً^{۳۲۴}

در شعر فوق میزان علاقه و ارادت دختر ابوالاسود دوئلی که به یقین باز خورد تربیت پدر و مادر اوست، مشخص می‌شود.

شگفتا که این همه ادباء، علما، رجالیون و بزرگان شیعه و سنی از ابوالاسود مطلب نوشته‌اند و شخصیت او را افسانه ندانسته و اعتماد به اشعار و سخنان وی کرده‌اند، آن هم بزرگانی که به قرن سوم و چهارم مربوط می‌شوند و ما این اقوال را نادیده گرفته و تنها به دلیل تعدد نام، چنین شخصیتی را افسانه انگاشته و هویت او را انکار می‌کنیم!!!

راز شهرت افسانه شهربانو!

آنان که شخصیت شهربانو را خارج از واقعیت دانسته و افسانه و پنداری بیش نمی‌دانند، برای ساخته و پرداخته شدن و شهرت هزارساله آن دلایلی را ذکر می‌کنند. برخی می‌نویسند :

سیاست و معتقدات مذهبی که قسمت عمده آن معتقدات هم بر پایه سیاست استوار بوده، راز شهرت این داستان است. در واقع شهربانو را به وجود آورده‌اند تا خاندان پیامبر را به دودمان پادشاهان ساسانی پیوند دهند و فره ایزدی را از سلاطین ساسانی به پیشوایان مذهبی منتقل سازند... به عبارت دیگر، ایران اشغال شده هر چند هم از روی کمال میل دین جدید اسلام را پذیرفته باشد به زودی دست از کیش دیرین برنخواهد داشت و اکنون که که این ملت به جهاتی به حمایت علویان برخاسته‌اند، چه بهتر که با پیوند نژادی علی‌آبادودمان ساسانی این حق موهوم را در پناه حق خدایی (نصب امام) پایدار سازند.^{۳۲۵}

پرفسور گلدزیهر، خاور شناس مشهور آلمانی در مقاله‌ای با عنوان «شعوبیه»؛ نهضت مقاومت ملی ایران» قضیه شهربانو را افسانه‌ای می‌داند که به دنبال جریانات سیاسی قرن سوم به وجود آمده است. او می‌نویسد: «استخدام تشیع امامیه در دست اشرافیت ایرانی به مثابه اهرم فشاری بود که می‌توانست بر خلافت فشار لازم وارد کند. گرایش خاندان‌های ایرانی بنوفرات و بنوفضال و مخصوصاً بنونوبخت به تشیع امامیه چنین هدفی را تعقیب می‌کرد. طرح ساخت یک اسلام ایرانی از همین مقطع سیاسی - تاریخی ضرورتی حیاتی یافت (اوایل قرن سوم هجری) و ساخت افسانه ازدواج دختر موهوم یزدگرد سوم ساسانی با امام حسین بن علی که بقیه کادر منصوص

^{۳۲۴}. ربیع الابرار، زمخشری ج ۵، ص ۳۶۴.

^{۳۲۵}. چراغ روشن در دنیای تاریک، ص ۴۰ و ۴۱.

امامت از نسل او می‌باشند زیر بنای کلامی، تاریخی، سیاسی، خونی، و نژادی چنین طرحی است.^{۳۲۶} این نویسنده، در آخرین سطور مقاله‌اش اشاره به ساخت افسانه‌ای از سوی ترکان در مورد ازدواج دختر قیصر روم با امام عسکری دارد که بر وزن و شکل افسانه ازدواج شهربانو و امام حسین ۷ است.^{۳۲۷} ما در بخش‌های مختلف این نوشتار گرد و غبار افسانه بودن این قضیه را زدوده‌ایم و این جا در مقام پاسخگویی نیستیم. نویسنده کتاب «چراغ روشن در دنیای تاریخ» از سخنان مستشرقانی چون دارمستر فرانسوی، ادوارد براون و سر پرسی سایکس استفاده می‌کند تا این دلیل شهرت و نیز عقیده ایرانیان در مورد شاهان ساسانی را اثبات کند و البته به نظر نمی‌رسد نظریه خاورشناسانی که بی‌طرف هم نبوده و انگیزه‌هایی جهت بیان این نظریات دارند، مؤید و یا مثبت مناسبی باشد.

این نویسنده دلیل اختلاف نقل‌های موجود در مورد شهربانو را هم جبران ضعف‌ها و نقص‌های موجود در روایت‌ها و نقل‌های اولیه که ساخته و پرداخته ذهن افرادی که سودجوی سیاسی و یا مذهبی بوده‌اند، می‌داند. او در این مورد می‌نویسد:

دانست یکی آن را در خلافت عثمان نوشته و ایرانی دیگری که راضی نمی‌شده است، شاهزاده او به چنگ خلیفه‌ای از دودمان اموی گرفتار شود، اسارت او را در خلافت علی ۷ (جعفی) ثبت کرده و آن‌گاه سنی دیگری که نمی‌خواست این افتخار نصیب شیعیان و خانواده پیامبر به تنهایی شود، خاندان عمر و ابوبکر را نیز شریک کرده و...^{۳۲۸}

دکتر جعفر شهیدی در بخشی از کتاب «چراغ روشن در دنیای تاریخ» به سخن ابن سعد در طبقات الکبری اشاره می‌کند که نام مادر امام سجاد ۷ را غزاله نوشته است و ابن قتیبه که می‌گوید مادر امام ۷ از مردم سند بوده و پس از این مطالب می‌نویسد:

و در صفة الصفوة نیز او را ام ولد و نام وی را غزاله می‌نویسد و غزاله با نام‌هایی که ایرانیان پیش از اسلام به زنان می‌داده‌اند شباهت ندارد.

گفتنی است که صفة الصفوة نوشته سبط ابن جوزی (م ۵۹۸) است. این نویسنده افزون بر این کتاب در تذکره الخواص هم به شهربانو اشاره‌ای دارد و این نام را در میان نام‌های عربی مادر امام سجاد ۷ ذکر می‌کند نه نام‌های فارسی که اشکال فوق وارد باشد. در کتب لغت عربی واژه «غزاله» بسیار یافت می‌شود و در قدیم به ویژه برای کنیزکان به عنوان نام هم به کار برده می‌شده است.

از طرفی در این کتاب‌هایی که ذکر شد (طبقات الکبری، المعارف و صفة الصفوة) سخنی از ایرانی بودن مادر امام سجاد نیامده که ما معنای غزاله را در کتب لغت فارسی جستجو کنیم و در بین ایرانیان پیش از اسلام به دنبال این نام بگردیم!

^{۳۲۶}.اسلام در ایران، ص ۴۹۲.

^{۳۲۷}.همان، ص ۴۹۴.

^{۳۲۸}. چراغ روشن در دنیای تاریخ، پیشین ص ۴۳.

غزاله و اژه‌هاي عربي است به معنای آهو بره ماده و آفتاب یا وقت طلوع و گیاهی شیرین و قابل خوردن و الغزاله: به معنای خورشید تابان است.

استفاده از مظاهر زیبای طبیعت مثل نام گل‌ها و اجرام آسمانی، برخی حیوانات زیبا و دارای خصوصیت‌های تحسین برانگیز برای کنیزان از رسم‌های خاص اعراب بوده است و ما، در نام‌های دیگر مادران ائمه: این تنوع نام را می‌بینیم و حتی در غیر کنیزکان نیز زنان دارای نام‌های متعدد با معانی و مفاهیم زیبا بوده‌اند و این گونه همسران آنها و یا مالکان علاقه خویش را ابراز می‌کردند.

در کتاب دیگری که تکمیل یافته کتاب پیشین نویسنده و مربوط به زندگی امام سجاد^۷ است، می‌خوانیم: من داستان شهربانو را باور نمی‌کنم، چون سندهایی که این داستان در آن آمده است، درست نیست. اکنون هم می‌گویم اگر پایه شهرت درازمدت بر این سندهاست که بررسی شده چنان ارزش علمی ندارد، اما اگر پژوهنده‌ای سندی قطعی و غیرقابل تردید بیابد بر اوست که آن را در معرض قضاوت محققان قرار دهد.^{۳۲۹}

مطلب فوق نظر نهایی نویسنده است و قبل از این مطلب اشاره می‌کند که اگر کسی بخواهد تنها از زندگانی امام سجاد^۷ آگاهی یابد، این که مادر آن حضرت شهربانو باشد یا غزاله یا سلافه یا حرار، شهزاده باشد یا کنیزک ایرانی و یا از اسیران کابل اثری در شناخت زندگانی آن حضرت ندارد، اما اگر چنین پژوهشی ضرورت داشته باشد! باید گفت که در اسناد دست اول و نزدیک به عصر اول نام مادر امام چهارم به این صورت‌ها دیده می‌شود «شهربانو، شهربانویه،...». به هر حال دلیل اصلی مخالفت دکتر شهیدی با اصل وجود شخصی به نام شهربانو که شاهزاده‌ای ایرانی باشد و دختر یزدجرد، قطعی نبودن و عدم صحت سندهایی است که برای این داستان وجود دارد.

به نظر او قدیمی‌ترین سند در مورد قضیه شهربانو بصائر الدرجات است که کتابی تاریخی - روایی است و هم اشکال سندی و هم اشکال دلالتی و محتوایی دارد و ما در بحث روایات این اشکالات را مطرح نموده و در حدّ ممکن به آنها پاسخ دادیم.

این کتاب در مورد حدیث عیون اخبار الرضا یعنی همان روایت سهل بن قاسم النوشجانی نیز نقل می‌کند که دو دختر یزدگرد اسیر شدند و در سال ۳۲ عبدالله بن عامر بن کریز با مردم ابرشهر آشتی کرد و جنگ نکرد تا اسیر بگیرد و دو دختر از خاندان کسری به نام‌های بابونج (بابونه) و تهمینج (تهمین) را به او دادند و به هر حال از اسیر شدن دختران یزدجرد در سندها نامی نیست.

لازم به ذکر است که جریان آشتی مسلمانان با مردم ابرشهر طبق نقل طبری (م ۳۱۰) که مورد توجه نویسنده مذکور است و یکی از دلایل ردّ شهربانو را نبودن مطالبی از آن بانو در تاریخ طبری و ابن اثیر می‌داند، چند تفاوت اساسی با مطلب نویسنده دارد که فهرست‌وار ذکر می‌کنیم:

^{۳۲۹}. زندگانی علی بن الحسین^۷، پیشین، ص ۱۰.

اولاً؛ آشتی با مردم ابرشهر و جریان اسارت آن دو دختر به نقل طبري در حوادث سال ۳۷ه ذکر شده است نه سال ۳۲ه که نویسند متذکر می‌شود.

ثانیاً؛ بعد از جنگ صفین بوده و توسط خلیل بن قره یربوعي که فرستاده حضرت علي ۷ به ابرشهر بود صورت گرفت نه عامر بن کریز.

ثالثاً؛ در ادامه این نقل تاریخی بیان شده است که این دو دختر به درخواست یک دهقان (نرسی) به او بخشیده شدند و در نتیجه به خاندان اهلیت وارد نشدند.

به نظر می‌رسد این اتفاق هیچ ارتباطی با قضیه شهربانو ندارد و تنها تشابه آن، اسارت یا فرستادن دو دختر یزدجرد به سوی خلیفه مسلمانان است و همین موجب آمیختگی دو موضوع متفاوت به یکدیگر شده است. در مباحث پیشین ما این مطلب را افزون به منابع فوق از کتاب «وقعه صفین» نیز ذکر کردیم. اگر این نقل صحیح باشد که چون در کتاب‌های معتبر آمده، صحیح است، یزدجرد باید بیش از ۳ دختر داشته باشد که مسعودی از سه نفر از آنها یاد می‌کند و دو نام مذکور در منابع فوق در بین ۳ نام ذکر شده، در مروج الذهب نبوده است.

نگارنده کتاب زندگانی علي بن الحسين ۷ معتقد است که پیوندهای بین پادشاه ایران و خاندان پیامبر و سپس خانواده تیم و عدی (پسران ابوبکر و عمر) از ساخته‌های ذهنی افراد است^{۳۳۰} که در طول ۱۰۰۰ سال شهرت یافته و «رُبَّ مشهور

لااصل له»

در رابطه با مطلب بالا چند سوال مطرح می‌شود که اگر پاسخی برای آنها یافت شود، پذیرش یا عدم پذیرش مطلب راحت‌تر خواهد بود.

الف. چرا قبل از جنگ‌های اعراب و ایرانیان و فتح‌های مکرر اعراب و اسارت ایرانیان در سایه این فتوح، سخنی از این پیوندها نبوده است. اگر عرب، پیوند با شاه ایران را افتخار می‌دانسته است، چرا این افتخار را نصیب پیامبر و یا علي ۷ نکرد که از میان ائمه معصومان تنها به امام حسین ۷ اختصاص می‌دهد؟!

ب. اگر بنا است شهرتی بی‌پایه و اساس درست شود، چرا به خلیفه اول بر نمی‌گردد که اولین جنگ همراه با پیروزی در زمان وی بود؟ مگر نه که جنگ آلیس در سال ۱۳ه در روستای آلیس و توسط خالد بن ولید صورت گرفته و به نقل از مورخان غنایم فراوانی به دست ایرانیان افتاد؟

آیا دروغ‌پردازان و شهرت‌سازان نمی‌توانستند شهربانو یا هر نام دیگری را از غنایم این جنگ به حساب آورده و آن را به عقد یکی از خلفا در آورند و این افتخار را نصیب محبوب‌های خود کنند، چرا که تاریخ و تاریخ نگاری به دست همان‌ها بود؟ چرا چنین نکردند و این شهرت دروغین! را ۲۴ یا ۲۵ سال به تأخیر انداخته و منحصر به زمان خلفای بعدی کردند؟ آیا فتح حیره، انبار و عین التمر، دومه الجندل، نمارق، کسکر، قس الناطف

^{۳۳۰} زندگانی علي بن الحسين ۷، پیشین، ص ۲۳.

و یوم الاعشار در زمان ابوبکر و عمر صورت نگرفته که همگی مقدم بر نبرد قادسیه بوده و پیروزی‌های زیادی را برای اعراب به دنبال داشت و طبیعتاً غنایم زیادی هم در آنها به دست آمد؟ چرا این اتفاق را به هیچ یک از جنگ‌های قبلی مربوط نمی‌کنند؟

ج. در نقل‌های فراوانی سخن از عدم علاقه اعراب به ایرانیان آمده است، به ویژه عمر بن الخطاب ایرانیان را حتی لایق شغل‌های مناسب نمی‌دانست و اکثر آنها را از مدینه خارج کرد. در «الغارات» نگاشته ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی (م ۲۸۳) که از مورخان نیمه دوم قرن سوم هجری است، حضرت علی^۷ را علاقمند و مهربان نسبت به موالیان معرفی می‌کند و عمر بن خطاب را دشمن آنها می‌داند. او می‌نویسد:

کان علی^۷ امیل الی الموالی و الطف بهم و کان عمر اشدّ تباعداً منهم؛^{۳۳۱}

علی با آزادشدگان (موالی) با ملاحظت بیشتری برخورد می‌کرد و عمر با شدت بیشتری از آنها دوری می‌کرد. در این نقل آمده است که «امویان بر خود هموار نکردند که فرزندان امیه از این موهبت الهی بی‌نصیب بمانند، به این جهت دختر دیگری برای یزدگرد ساخته و او را به خانه خلیفه زاده اموی فرستاده‌اند!». در این نقل اشتباهی وجود دارد و آن این است که مادر امام سجاده^۷ دختر یزدجرد نبود و نواده پسری وی بود. چنانچه خود اموی معروف به یزید ناقص ذکر می‌کند. بنابراین «شاهفرید» دختر فیروز پسر یزدجرد در واقع دختر برادر شهربانو است. البته امکان دارد از باب اینکه نوه‌های افراد را گاه به خود آنها نسبت می‌دهند، این دختر به جدش نسبت داده شده باشد. حال با وجود اینکه قضیه مادر یزید ناقص در کتاب‌های دست اول چون المحبر و کتب مربوط به انساب آمده است، آیا می‌توان چنین ادعایی داشت که تمامی این نقل‌ها حاصل یک چشم و هم چشمی عوامانه و غیرمنطقی و یا عناد و ستیزهای سیاسی بنی‌امیه و هاشم و تیم و عدی است؟ آیا اگر این ادعا را داشته باشیم می‌توانیم با اطمینان از رشته‌ای به نام تاریخ که متکی بر نقل است و اساس آن را نقل‌های کتب نزدیک به عصر مورد نظر می‌سازند سخن گوئیم و تحقیق تاریخی داشته باشیم؟! البته ما، در جای خود در مورد مادر یزید ناقص و صحت و نادرستی آن سخن گفته‌ایم.

دکتر شهیدی در قسمت دیگری از کتاب خود می‌نویسد:

گذشته از این استنباط‌های تاریخی، سندی دیگر در دست داریم که نشان می‌دهد تا آغاز سده دوم شهربانو و یا شاهزاده خانم ایرانی در خاندان هاشمی شناخته نبوده است... این سند نامه‌ای است که ابوجعفر منصور دوانیقی در پاسخ محمد بن عبدالله بن حسن، نفس زکیه نوشته است. محمد که خود را مهدی امت می‌خوانده و دعوی امامت و خلافت داشته است نامه به منصور می‌نویسد و فضیلت خاندان خود را بر می‌شمرد و سرانجام منصور را به اطاعت خود می‌خواند. منصور در پاسخ نامه طولانی و تهدیدآمیزی برای او فرستاده و در ضمن آن می‌نویسد:

پس از مرگ رسول خدا فاضل‌تر از علی بن الحسین در خاندان شما نزیاید و مادر او ام ولد بود.

^{۳۳۱}. الغارات، ابراهیم بن محمد الثقفی، ص ۸۲۴

نوشتن ام ولد تحقیري است که منصور به محمد بن عبدالله روا مي‌دارد. بسياري از هاشمیان که در طبقه دوم پس از رسول اکرم هستند، زنده بوده‌اند اگر داستان اسير شدن شهربانو و آوردن او به مسجد مدینه صحت داشته باشد و اگر مادر علي بن الحسين، دختر یزدجرد پادشاه ایران بود، منصور چنان عبارتي را نمي‌نوشت و اگر دروغ نوشته بود محمد سخنش را در دهانش مي‌شکست و به او پاسخ مي‌داد که مادر علی بن الحسين^۷ شاهزاده بوده است یا کنیز.^{۳۲۲}

جهت نقد و بررسی این سند تاریخي باید آن را به طور کامل بیان کرده و مورد بحث و نقد و نظر نهاد، سپس به شخصیت منصور دوانیقي و ارتباط او با خاندان اهل بیت: پرداخت.

گفته شده است که منصور دوانیقي واژه «ام ولد» را برای تحقیر آورده است و از سویی همین واژه نشان مي‌دهد که مادر علي بن الحسين^۷ شاهزاده‌اي ایرانی به نام شهربانو نبوده است. گفتني است علاوه بر این نامه در کتاب‌هاي انساب و تاریخي همچون نسب قریش و طبقات ابن سعد و المعارف ابن قتیبه و... مادر امام سجاده^۷ با عنوان «ام ولد» ذکر شده است. از نظر واژه‌شناسي تخصصي نیز «ام ولد» در ادبیات و اصطلاحات تاریخي عرب به معنای این است که کنیزی از مالک خود باردار شود و برای او فرزند آورد. شرط «ام ولد» شدن این است که کنیز توسط مردی باردار شود که آزاد بوده و مالک کنیز باشد و نزدیکی با او از طریق رابطه زوجیت نباشد. بنابر فقه امامیه فرزند این کنیز آزاد است و فرزند مالک به حساب مي‌آید و امّ ولد تا زمانی که مالک زنده است، کنیز او شمرده مي‌شود و مالک حق هر تصرفي را دارد به جز فروش و انتقال و پس از مرگ او کنیز، داخل در اموال فرزند خود مي‌شود و از آنجایی که فرزند نمي‌تواند مالک پدر و مادر خود باشد، قهراً به حکم فقه اسلامي آزاد مي‌شود. اگر قبل از مرگ مالک، فرزند او سقط شود و یا بمیرد، کنیز به حال سابق خود باز خواهد گشت و حکم «ام ولد» را نخواهد داشت. نکته قابل توجه اینکه در ام ولد شدن تفاوتی میان کنیز مسلمان و ذمی وجود ندارد.^{۳۲۳}

حال سخن این است که شاهزاده‌اي مي‌تواند کنیز شود تا پس از آوردن فرزند حکم «ام ولد» بر او جاري شود؟ ما پیش از آن در بحث مستقلي به این مسأله پرداختیم و دانستیم از آنجا که بسياري از فقها همچون شيخ مفید، ابن ادریس، ابن مطهر حلّی و... از مادر امام سجاده^۷ با عبارت «امّه‌ام ولد وهي شاه زنان بنت یزدجرد» یاد کرده‌اند، پس جمع بین این دو یعنی «ام ولد» و شاهزادگی هیچ منعی ندارد. دیگر آن که آیا با شخصیتی که تاریخ از منصور دوانیقي به ما نشان داده است، آیا این جمله درست است که اگر مادر امام سجاده^۷ شهربانو بود و ام ولد نبود و منصور در نامه‌اش چنین مي‌نوشت، محمد بن عبدالله بن حسن، سخن او را در دهانش مي‌شکست؟ در اینجا لازم است که به اختصار در مورد خلق و خو و شخصیت منصور دوانیقي سخن به میان آوریم تا پاسخ این سؤال را در یابیم. آنچه از متون تاریخي در مي‌یابیم این است که منصور در حيله‌گري و تندي برخورد چنان بوده که

^{۳۲۲}. همان، ص ۲۴ (به نقل از وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۴۲۹؛ و الکامل، ج ۴، ص ۵۷۴).

^{۳۲۳}. دائرة المعارف تشیع، ج ۲، ص ۵۱۱.

حتي حرمت امام شيعيان را حفظ نمي‌کند و در موقعيت‌هاي گوناگون با گفتن سخن‌هاي نامناسب، امام صادق ۷ را آزرده و در نهايت وي را به قتل مي‌رساند. او چنان برخورد مي‌کرد که روزي امام صادق ۷ به او مي‌فرمايد: اي اباجعفر (منصور)! چقدر حسادت و ظلم و ستم تو نسبت به اهل بيت بيشتري از ديگر فرزندان عباس است.^{۳۳۴}

خلاصه‌ي جريان اين است که محمد بن عبدالله در نامه‌اش خود اشاره به نَسَب والاي خود کرده مي‌نويسد که در ريشه او عجم‌ها و ام ولدها (کنيزان) وجود ندارند و منصور در پاسخ مي‌نويسد:

گفته بودي که از همه بني‌هاشم والانسب‌تري و مادر و پدرت خالص‌تر هستند. عجمان تو را نزاييده و در کنيزان فرزنددار (ام ولد) ريشه نداري. مي‌بينم تو را که بر همه بني هاشم فخر آورده‌اي. بين، واي بر تو! فردا به پيشگاه خدا چه خواهي گفت....

پس از درگذشت پيامبر خدا ۹ کسي برتر از علي بن حسين ميان شما زاييده نشده که کنيززاده بود، وي از پدر بزرگ تو حسن بن حسن بهتر بود و از پس وي ميان شما کسي همانند پسرش، محمد بن علي نبود که مادر بزرگ وي کنيز بود (اشاره به شهربانو). وي از پدر تو بهتر بود مانند پسرش جعفر نيزميان شما نژاد که مادر بزرگ او کنيز بود (باز اشاره به شهربانو). وي از تو بهتر است.^{۳۳۵}

عبدالحميد الجندي در کتاب الامام جعفر الصادق ۷ يادآور مي‌شود که منصور فراموش کرده است که «ام ولد» در شجره امام باقر ۷، شاه زنان دختر کسري پادشاه فارس است. بنابراين منافاتي ندارد که شهربانو هم (ام ولد) باشد و هم دختر شاه ايران.

البته بايد به اين نکته توجه داشت که در نظام فضيلت محوري اسلامي و به ويژه نزد اعراب مسلمان، شاهزاده بودن ارزش نبوده است که اگر کسي به شاهزاده‌اي بگويد کنيز يا ام ولد، اين تعبير دون شأن آن شخص باشد. بنابراين انتظار دفاع و احترام محمد بن عبدالله بن حسن از کيان شاهي و شاهزادگي شهربانو به نظر خيلي هم بجا نيست، تا بگويم اگر مادر امام سجاد ۷ شاهزاده‌اي ايراني بود و او را ام ولد مي‌ناميدند، محمد عبدالله بن حسن برخورد تند مي‌کرد.

نويسنده کتاب زندگاني علي بن الحسين ۷ در پايان احتمالاتي ذکر مي‌کند که از روايات اقتباس شده است و مي‌نويسد:

الف. هيچ دور نيست که در فتح‌هاي مدائن و نهاوند کنيزکاني به اسيري رفته باشند.

ب. هيچ بعيد نيست که در فتح‌هاي خراسان و شرق ايران، زناني اسير شده باشند.

ج. دور نيست که يکي از اين کنيزکان به عادت مألوف، خود را بزرگ‌زاده و يا شاهزاده خوانده باشد!!!

و. دور نيست که امام حسين ۷ يکي از دختران را به زني گرفته و امام علي بن الحسين ۷ از او متولد شده باشد.

ه. اگر چنين رخ داده باشد در خلافت عثمان بوده است نه در خلافت عمر و آن زن بزرگ زاده‌اي ايراني بوده است نه دختر يزدگرد، شاه ايران. چه شمار دختران يزدگرد معلوم است و ظاهر عبارت مسعودي نشان مي‌دهد که آنها سال‌ها در مرو به سر برده‌اند و فرزندي از آنها به جاي نمانده است.

^{۳۳۴} مهج الدعوات و منهج الدعوات، ابن طاووس، ص ۱۹۴.

^{۳۳۵} تاريخ طبري، ج ۳، ص ۲۱۳؛ انساب الاشراف، بلاذري، ج ۳، ص ۱۱۰.

اشکالاتی که به سخن پایانی دکتر شهیدی وارد است را فهرست‌گونه بیان می‌کنیم و البته یادآور می‌شویم که ما جهت سهولت دستیابی به کیفیت فتح ایران و تاریخ فتح‌های مهم، جدولی را آماده نموده و در پایان بخش فتح ایران آوردیم.

اکنون با توجه به جدول مذکور، مطالب زیر مطرح می‌شود:

الف. فتح مدائن و نهاوند در زمان خلافت عمر و در سالهای ۱۶ و ۲۱ هـ صورت گرفت. فتح مدائن و تصرف تیسفون در اوایل بهار در سال ۱۶ هـ و به فرماندهی هاشم بن عتبّه حاصل شد، که ایرانیان در آن شکست بزرگی را متحمل شدند. و فتح نهاوند هم به فرماندهی سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عطفان در سال ۲۱ هـ در محل نهاوند صورت گرفت، یعنی در زمان خلافت عمر بن خطاب (۱۳ - ۲۴) به طول انجامید و عثمان بن عفان از سال ۲۴ خلافت خویش را آغاز کرد. چه تناقض آشکار و غیرقابل اغمازی است که در بند (الف) سخن از اسیری کنیزکان در فتح مدائن و نهاوند آمده و در بند (ب) از فتح‌های خراسان و شرق ایران و اسیر شدن زنان ایرانی و کنیزی که بعد با امام حسین ۷ ازدواج کرد، سخن به میان آمده باشد، حال آن که فتح خراسان در سال ۳۱ هـ و زمان خلافت عثمان صورت گرفت، نه سال ۲۱ به عبارت دیگر طبق این نقل اسارت مادر امام سجاد ۷ از یک طرف در جریان فتح نهاوند، یعنی سال ۲۱ هـ و زمان خلافت عمر و در عین حال در جریان فتح خراسان (۳۱ هـ) و زمان خلافت عثمان و در منطقه شرق ایران صورت گرفته است!

اما این که گفته شده آن بانو به عادت مألوف خود را بزرگ زاده معرفی کرده است به نظر دور از واقعیت است. سخن این نیست که مادر امام سجاد ۷ شهربانو باشد یا کسی دیگر، سخن این است که کسی به عنوان مادر معصوم انتخاب شده باشد با حکمت و علم خدا سازگار نیست که از نظر معنوی و اخلاقی و ویژگی‌های شخصیتی در سطح پایینی باشد، چراکه هر چه امانت سنگین‌تر باشد، حکمت اقتضا می‌کند که امانتدار، امین‌تر و مطهرتر باشد و سابقه خیانت در او نباشد و امام و پایگاه امامت، امانتی بس سنگین و گرانبه است. جهت اثبات این مدعا به ذکر مثالی می‌پردازیم:

اگر در زندگانی امام کاظم ۷ جستجو کنیم، می‌بینیم که پدر ایشان دو همسر داشته است و همسر اول آن حضرت از سادات و هاشمیان است و آزاده (حرّه) و حتی پسرانی چون اسماعیل (مؤسس فرقه اسماعیلیه) و اسحاق می‌آورد، اما خداوند نور امامت حضرت امام صادق ۷ را نزد دومین همسر آن حضرت حمیده بربریه که کنیز بوده و به ظاهر از عصمت سادات و هاشمیات دور است، به امانت می‌سپارد و او را به عنوان مادر امام بر می‌گزیند. تنها مطالعه اندکی از اخلاق و رفتار این بانوی فرهیخته ما را بس است تا حکمت الهی را در این جریان دریافت کنیم. البته این سخن هرگز دلیلی بر ضعف همسر هاشمی امام ۷ ندارد، بلکه تنها دلیلی است بر اشراف حکمت عالی الهی بر کیفیت تولد و نشو و نماي ائمه: و گزینش برخی کنیزان به عنوان مادران ائمه از سوی خداوند متعال.

بنابراین به نظر نمی‌رسد کنیزکی که به عادت مألوف دروغ گفته و حتی اگر بتوان نام این حرکت را توریه گذاشت، توریه کرده است، شایستگی مادری امام معصوم را داشته باشد.

نکته دیگر اینکه اگر پذیرفته باشیم او دختر یزدجرد نیست (بند «و» و شاهدخت و یا بزرگ زاده‌ای ایرانی است با روایات مستقیضی که نام یزدگرد را به عنوان پدر شهربانو ذکر کرده‌اند چه کنیم؟ اگر آنها را کنار زنیم مجموعاً چند نقل دیگر هست که طبق مطالب پیشگفته از روایات و نقل‌های غیرقابل قبول است. بنابراین اگر دختر یزدجرد بودن را انکار کردیم باید اصل قضیه ازدواج امام حسین با دختری ایرانی که شاهزاده یا شاهدخت هم بوده است را رد کنیم، زیرا برای آنها دلیل عقلي و نقلی قابل قبول نخواهیم داشت و مهم‌تر از همه تطابق روایاتی که با نام یزدجرد آمده است با تاریخ ایران و وقایع مربوط به دوران سلطنت یزدگرد است که نمی‌توان از این تطابق‌ها و تناسب‌ها که هر یک با زاویه دید متفاوت ذکر کرده است، به آسانی گذشت. از سوی دیگر نویسنده دلیل این عدم پذیرش را مشخص بودن نام دخترهای یزدجرد دانسته و این که فرزندی از آنها به جای نمانده است و این مطلب را به مروج الذهب مسعودی نسبت می‌دهد و ما پیش از این گفتیم که مسعودی در مروج الذهب می‌نویسد:

یزدجرد در ۳۵ سالگی به قتل رسید و دو پسر به نام‌های بهرام و فیروز و سه دختر به نام‌های ادرگ، شاهین و مردآوند از او برجای ماندند.

اما چنان که پیش از این اشاره کردیم در مورد این نقل مروج الذهب و نسخه خطی آن بحث خاصی نیاز هست که اجمالاً به برخی از آنها می‌پردازیم.

مترجم فارسی کتاب ایران در زمان ساسانیان، نگاشته کریستین سن، مستشرق دانمارکی در پی نوشت مربوط به مطلب فرزندان یزدجرد که آمده است «او دو پسر به نام‌های وهرام (بهرام) و پیروز و سه دختر به نام‌های ادرگ، شهربانو و مردآوند داشته»^{۳۳۶} می‌نویسد:

در نسخه خطی، اسم ادرگ و شهربانو فاسد شده است.^{۳۳۷}

در نسخه‌های چاپی مروج الذهب سه دختر به نام‌های ادرگ، شاهین و مردآوند ذکر شده است.^{۳۳۸}

نویسنده کتاب ایران در عهد باستان نیز از مسعودی بدون ذکر مشخصات منبع مطلب، نقل می‌کند که سه دختر ادرگ و شهربانو هستند.^{۳۳۹} او در قسمت دیگری از کتاب خود می‌نویسد:

از کتاب‌ها بر می‌آید که یزدجرد سه زن داشته و دارای هفت پسر و پنج دختر بوده است و دختر دیگری هم به نام شهربانو به وی نسبت داده‌اند که گویند با دو دختر دیگر، آنان را به اسارت به مدینه بردند و شهربانو به زنی امام حسین ۷ درآمد.^{۳۴۰}

اینک توجه به نکات زیر ضروری است و جهت پاسخگویی به پرسش‌ها می‌تواند روشنگر راه باشد:

۱. تمامی مواردی که نام دختران یزدجرد ذکر شده است، بین ادرگ و مردآوند نام شاهین (یا شهربانو) آمده

^{۳۳۶}. ایران در زمان ساسانیان، پیشین، ص ۶۵۹ (فارسی).

^{۳۳۷}. همان، ص ۶۵۹.

^{۳۳۸}. مروج الذهب، پیشین ج ۱، ص ۲۸۴.

^{۳۳۹}. ایران در عهد باستان، پیشین، ص ۴۸۹.

^{۳۴۰}. پیشین.

است.

۲. از آنجا که در نسخه خطی این نام و نام بعد از آن فاسد شده است، باید به دلایل عقلی رجوع کرد. حال آنکه سخن این است که آیا شاهین در گویش زمان ساسانی نام اختصاصی زنان بوده است یا مردان (چنان که امروزه از اسامی خاص مردان است) و یا نام مشترک است؟! در لغت نامه دهخدا از نام شاهین به عنوان نام اختصاصی مردان در زمان ایران باستان یاد شده است.

۳. آیا احتمال اشتباه شدن دو واژه شاهین و شهربانو وجود دارد؟ اینجا و نیاز به یک کاوش تخصصی از سوی خط شناسان داریم، به ویژه کسانی که در بخش خط باستانی تخصص دارند و ما در بحث مربوط به نقل مسعودی این مسأله را بررسی نمودیم.

۴. اگر اثبات الوصیه به واقع نگاشته مسعودی باشد، او در این کتاب می نویسد:

دختر یزدگرد، آخرین شاه عجم بود و او یزدگرد پسر شهریار بود.^{۳۴۱}

در این صورت «جهان شاه» و «شهربانو» چگونه با هم جمع می شوند؟

البته باید گفت شهربانو، طبق آنچه از شاهنامه فردوسی دریافت می شود اسم علم و خاص برای زنان ایرانی در زمان ساسانیان بوده است و به نظر می رسد، جهان شاه به عنوان لقب استفاده می شده است، مثل شاه زنان و شهریار و خسرو و دیگر القابی که به شاهزادگان داده می شد.

* مقاله «بی بی شهربانو و بانو پارس»، ماری بویس، ترجمه دکتر حسن جوادی

این مقاله توسط یک نویسنده انگلیسی به نام خانم ماری بویس نوشته شده است. موضوع اصلی مقاله دو بقعه «بی بی شهربانو» در شهر ری و «بانو پارس» در یزد است. از آنجا که این کتاب مربوط به شهربانو است، ما به بخش اول آن می پردازیم. او معتقد است زرتشتیانی که در ری می زیسته اند الهه‌ای به نام آناهیتا را می پرستیدند و در قرن چهارم هجری که هنوز زرتشتیان در ری می زیستند، و به پرستش مشغول بودند، عوام الناس که تازه به دین اسلام درآمده و اطلاعی از الهیات نداشتند، به آداب باستانی خود عمل می کردند، ولی زیر سلطه دین یکتاپرست اسلام عبادت یک «الهه» عملی نبود، لذا نیایش به آناهید منسوخ گشت و توسل به زن ساسانی امام حسین ۷ جای آن را گرفت.

نویسنده پس از بیان این مطالب می نویسد :

او که مادر نه امام و شاهزاده خانمی از خاندان شاهی بود، انسان‌نی به حد کافی بلندپایه و دور از زمان آنها به شمار می رفت و می توانست جای بانوی ری (آناهیتا) را بگیرد. طبیعتاً بعدها جنبه اعتقادی زرتشتی سستی پذیرفت و زیارتگاه را بسیاری از مردم، قبر واقعی شهربانو تصور کردند.^{۳۴۲}

^{۳۴۱}. اثبات الوصیه، ص ۱۶۹.

^{۳۴۲}. ر.ک: مقاله بی بی شهربانو و بانو پارس، ماری بویس، ترجمه دکتر حسن جوادی، مجله بررسی های تاریخی، سال دوم، ش ۳ و

نویسنده مقاله پس از بیان ساختگی بودن داستان‌هایی مربوط به شهربانو، مادر امام سجاده^۷ و رابطه آن با بقعه بی‌بی شهربانو دلایل زیر را ذکر می‌کند:

الف. یکسان بودن این افسانه‌ها دلیل این است که یکی از دیگری تقلید شده است.

ب. گویند در هر موردی داستان به مرد مقدسی در خواب گفته شده است، زیرا از شاهدان واقعی قضیه کسی نمانده است.

ج. به جز بقعه «بانو پاریس» در یزد دیگر بقعه‌ها، کتیبه‌ای که مؤید داستان آنها باشد ندارند. (بقاع فارسی، فارستان و هیرشت)

خانم بویس به جریان بازگشت و گریز شهربانو! به سوی ایران اشاره کرده و می‌نویسد:

بعد از فاجعه کربلا بنا به امر امام حسین^۷ شاهزاده خانم ایرانی سوار اسب شوهر شهید خود گردید و به سوی ایران گریخت. دشمنان در پی او افتادند و در نزدیکی ری در شرف رسیدن به او بودند که از ناامیدی به خدا متوسل شد ولی اشتهاهاً به عوض «یا الله» گفت «یا کوه» و به طور معجزه‌آسا کوه دهان باز کرد و او را زنده در خود جای داد. یک قطعه از چادر او بیرون ماند و قرن‌ها مردم به آن تبرک می‌جستند.^{۳۴۳}

افسانه بودن این جریان را ما در بخش مربوط به آرامگاه شهربانو بیان کرده و دلایل خویش را ارائه می‌نماییم، اما آنچه در مورد شهربانو در این مقاله مطرح شده است، به تناسب بحث حاضر مورد بررسی قرار می‌دهیم. نویسنده این مقاله در چگونگی ورود نام شهربانو به تاریخ، مطلبی را می‌نویسد که قابل بحث و بررسی است، او می‌نویسد:

... منتهی بعداً شیعیان برای توجیه ازدواج مجدد او (شهربانو) که چندان خوش‌آیند نبوده، گفتند که مادر اصلی او (ام ولد) نبوده بلکه شاهزاده خانمی ساسانی بوده و قبل از این که اثری از خود در تاریخ بگذارد، فوت کرد. ظاهراً مدت زیادی طول کشید تا شاهزاده خانم، اسم ثابتی پیدا کند و در این منابع اولیه، نام‌های متعددی به او داده‌اند که بعضی عربی و برخی فارسی هستند، محض بزرگداشت او.^{۳۴۴}

بدیهی است اگر بپذیریم که ساختن نام شهربانو، شاهزاده ساسانی به عنوان مادر امام حسین^۷ توجیهی است برای رفع ناخوشایندی ازدواج مجدد مادر حقیقی آن حضرت، لازمه‌اش این است که روایات و نقل‌های تاریخی ابتدا مسأله «ام ولد» بودن مادر آن حضرت و ازدواج مجدد او را نقل کنند و در کتاب‌های بعدی از شخصیت ساختگی شهربانو سخن به میان آید، جهت رفع اتهام و این اصلاً با واقعیت سازگار نیست. ما در طول کتاب حاضر نقل‌های فراوانی که از منابع دست اول هستند و هم در کتب روایی و هم تاریخی و هم غیرتاریخی و روایی ذکر کردیم، که ابتدا مادر آن حضرت را با عنوان شهربانو یا هر نام دیگری که دختر یزدجرد است و به

^{۳۴۳}. ر.ک: مقاله بی‌بی شهربانو و بانو پارس، ماری بویس، ترجمه دکتر حسن جوادی، مجله بررسی‌های تاریخی، سال دوم، ش ۳ و

۴، ص ۱۳۶.

^{۳۴۴}. همان، ص ۱۳۲.

اسارت نزد خلیفه آورده شده است، بیان نموده‌اند و نقل‌هایی که آن بانو را «ام ولد» می‌خوانند، بسیار محدود بوده و حتیبه عده انگشتان دست هم نمی‌رسد. از طرفی در بحثی اختصاصی به جمع شاهزادگی و ام ولد پرداختیم و این مشکل را حل کردیم.

بنابراین، تحلیل مذکور نه با نقل سازگار است و نه با عقل. از طرفی در پایان این مطلب آمده است که مدت زیادی این بانو که ساخته ذهن و دست دوستداران ائمه: است نام مشخصی ندارد و نام‌های متعددی بر وی می‌نهند. همانگونه که نویسنده هم ذکر کرده است این نامها جهت بزرگداشت آن بانو بوده است نه به خاطر تازه وارد بودن او در تاریخ. این رسم اعراب بود که بر کنیزان خود نام‌های متعدد می‌نهادند. قبل از ازدواج یک نام داشتند و پس از آن نام دیگری و بعد از آوردن اولین فرزند نام آن‌ها تغییر می‌کرد. همچون مادر امام رضا^۷ که تکتم بود و پس از ازدواج نجمه نامیده شد و پس از به دنیا آوردن امام رضا^۷ طاهره. غالباً این نام‌ها به دو دلیل تغییر می‌کرد:

الف. تعظیم و بزرگداشت فرد توسط انتخاب نام‌های بهتر و باعظمت بیشتر.

ب. اظهار علاقه و محبت امام نسبت به همسر خود با گذاشتن نام گل‌ها و اشیاء گرانبیامت و ستودنی. اگر تعدد نام افراد دلیل بر ساختگی بودن شخصیت آن‌ها باشد باید نام زنان عرب را از تاریخ حذف کنیم، چون همسرانشان به خاطر عشق و علاقه وافر، نام‌های متعدد و با مسمی بر آنها می‌نهادند. در بخش «نامگذاری و شهربانو» ما این بحث را به طور تفصیل خواهیم داشت.

خانم بویس بین زیارت بقعه بی‌بی شهربانو از ناحیه مسلمانان و نیایش و پرستش یگانه الهه مجمع خدایان زرتشتی یعنی «اردوسیور آناهید» رابطه‌ای برقرار کرده و با استناد به قول باستانی پاریزی در کتاب «خاتون هفت قلعه» سخن خود را اثبات می‌کند^{۳۴۵} و می‌نویسد:

در بی‌بی شهربانو انسان نمی‌تواند زیاد درنگ کند، زیرا که گوش او از ضجه و ناله زنان چادر به سر که برای زیارت آمده‌اند آزرده می‌شود، در حالی که در بانو پارس، گرچه زائرین موقع نزدیک شده به آنجا به شاهزاده خانم فراری و رنج‌هایی او می‌اندیشند و مغموم هستند، ولی هنگامی که به بقعه وارد می‌شوند ابراز شادی می‌کنند... و مراسم قربانی و سور و شراب و ساز و آواز و رقصیدن تا پاسی از شب گذشته در پرتو نور مهتاب ادامه داشت.^{۳۴۶}

به نظر او همین غم و حزن زائران بقعه بقه بی‌بی شهربانو دلالت بر آمیختن عقاید زرتشتیان و مسلمانان شده است. بدیهی است که ما مسئله شهربانو مادر امام سجاد را از جریان افسانه‌ای بی‌بی شهربانو در شهر ری جدا کرده و هیچگونه ارتباطی بین این دو قضیه قائل نیستیم. زیرا از جمع روایات و نقل‌های تاریخی و عرضه آنها به عقل عقلایی دانستیم که:

^{۳۴۵}. ر.ک: مقاله بانو پارس و بی‌بی شهربانو، ص ۱۳۴.

^{۳۴۶}. همان، ص ۱۴۵.

اولاً؛ مادر امام سجاده در حال نفاس از دنیا رفت؛

ثانیاً؛ شهربانو در کربلا نبود؛

ثالثاً؛ در مدینه از دنیا رفته و عقلاً محال بوده که جنازه او به ایران حمل شده باشد و این استبعاد عقلي را بعداً توضیح خواهیم داد. از طرفی هیچ نقلی هم در این مورد وجود ندارد.

آیا شهربانو دختر یزدجرد هست؟

در برابر مطالب پیشین که اصل وجود شهربانو را انکار می‌کرد، مورخان دیگر به اثبات این بانو پرداخته و در نام پدر وی تشکیک کرده و نهایتاً می‌نویسند که او یک اشراف‌زاده ایرانی است نه دختر یزدجرد. صاحب مقاله «حول السیده شهربانو» از این دست نویسندگان است. او می‌نویسد:

قدیمی‌ترین مورخی که مادر امام سجاده را دختر یزدجرد می‌داند تاریخ یعقوبی است و کتاب فرق الشیعه نیز که مقارن تاریخ یعقوبی نگاشته شد و یا کمی بعد از او و به حسن بن موسی نوبختی و سعد بن عبدالله بن ابی خلف الاشعری قمی نسبت داده شده و هر دو در اوایل قرن چهارم وفات یافتند، به دختر یزدجرد بودن او تصریح دارد. در الکافی و تاریخ قم و عیون اخبار الرضا و ربیع الابرار زمخشری و مجمل التواریخ و القصص و قابوسنامه نیز به این مطلب اشاره شده است.^{۳۴۷}

ما در بحث مربوط به «شهربانو در کتب فرق» به این بحث که «فرق الشیعه» نگاشته چه کسی است پرداختیم و اینک به مباحث دیگر این مقاله خواهیم پرداخت.

ایشان پس از ذکر ۱۴ نقل از کتب روایی و تاریخ و حتی نظرهای مستشرقان می‌نویسد:

بنابراین مصادر، مورخان مادر امام سجاده را شهربانویه ذکر کرده‌اند و اختلاف در مورد پدر اوست که بعضی از مورخان یزدجرد را پدر او نمی‌دانند و آنچه که می‌توان به آن اعتماد کرد دو چیز است:

اولاً؛ قدیمی‌ترین مصدر برای این داستان به دورتر از نیمه قرن سوم هجری باز نمی‌گردد.

ثانیاً؛ شهرت شهربانو از ابتدای قرن چهارم هجری آغاز شد.^{۳۴۸}

نویسنده به نقل مسعودی که دختران یزدجرد را ادرگ، شاهین و مردآوند ذکر می‌کند، اشاره کرده (مروج الذهب، ط مصر، ۱۹۴۸) و جهت مؤید سخن خود، قول کریستین سن را می‌آورد که می‌گوید: آگاهی ما از چگونگی و سرانجام خانواده یزدجرد کم است و نیز اشاره به مقاله آقای سعید نفیسی می‌کند و می‌نویسد:

پس ما در تاریخ‌های قدیم و معتبر و قابل اعتماد چیزی نمی‌بینیم از اینکه شهربانو یا هر نام دیگری که مادر امام سجاده است از فرزندان یزدجرد باشد و برای همین مسأله است که عده‌ای از محققان معاصر قصه شهربانو را افسانه می‌دانند و خارج از واقعیت.

در بخش مربوط به بازماندگان یزدجرد بحث گسترده‌ای در مورد نسخه خطی مروج الذهب و فساد واژه‌ای که دلالت بر نام دومین دختر یزدجرد می‌کرد، داشتیم و با استفاده از نسخه چاپی مروج الذهب که توسط شارل پلا تحقیق و تنقیح شده است، ثابت کردیم که نام شهربانو به عنوان دومین دختر یزدجرد به جای شاهین است.

^{۳۴۷} ر.ک: دراسات و بحوث مؤتمراً لامام الحسین ۷، مقاله حول السیده شهربانو، محمد هادی یوسفی غروی، ص ۳۱۹.

^{۳۴۸} پیشین.

نظر نهایی نویسنده مذکور در مورد شهربانو در چند بند زیر مطرح می‌شود:

۱. این بانو بیش از پانزده اسم دارد که بعضی به خاطر اختلاف در ضبط است.
 ۲. در مورد نام پدرش اختلاف است و پنج مورد ذکر شده است: یزدجرد، سنجان، نوشجان، شیرویه بن کسری (البته همین ۴ مورد در این مقاله آمده است!)
 ۳. در زمان اسارت او اختلاف است که یا درعهد و خلافت عمر بوده و یا عثمان و یا علی ۷. خلاصه کلام این است که وی شهربانو را اشراف‌زاده‌ای ایرانی می‌داند که افتخار مادری امام سجاده ۷ را داشته است و در مورد زمان اسارت او نیز قول مربوط به زمان عثمان و روایت سهل بن قاسم نوشجانی را که ما نیز آن را مبنا قرار دادیم - می‌پذیرد و می‌نویسد:
- با توجه به نقل طبری که در مورد حوادث سال ۳۰ هـ می‌نویسد: «سعد بن العاص از کوفه قصد خراسان کرد، در سال ۳۰ هـ و حذیفه بن یمان و برخی از اصحاب هم با او بودند... و عبدالله بن عامر از بصره به قصد خراسان خارج شد، پس سعید بر او سبقت گرفت.» می‌توان گفت قول بهتر این است که:

عثمان این دو دختر را به امام حسن و امام حسین: بخشید (وهب) به عنوان سهم غنایم آنها در جنگی که شرکت کردند و آن در فتح خراسان بود.^{۳۴۹}

ما در بخش روایات به روایت «عیون اخبار الرضا» که توسط سهل بن قاسم نوشجانی نقل شده بود، پرداختیم و اشکالات و پاسخ‌های مربوط به این روایت را مورد بحث قرار دادیم و بیان کردیم که مختار ما نیز همین روایت است.

گفتنی است که نویسنده مقاله اسارت شهربانو را قبول دارد، اما اسارت خانواده یزدجرد را نمی‌پذیرد، زیرا معتقد است قراین دلالت بر عدم اسارت خانواده اودارند.

شاید بتوان گفت اشکال این نظریه به آنجا مربوط می‌شود که ایشان نقل روایت سهل بن قاسم نوشجانی را بعد از ارائه اشکالات آن به عنوان قول راجح نسبت به دیگر روایات می‌پذیرد و از بخشیدن دو خواهر به امام حسن و امام حسین: به عنوان غنایم جنگی سخن می‌گوید و حتی سردار این فتح را هم طبق همان روایت عبدالله بن عامر بن کریز می‌داند، ولی عبارت «البتین یزدجرد بن شهریار ملک الاعاجم» که در متن این روایت است را نمی‌پذیرد. در مجموع می‌توان گفت ابن عنبه، نسب شناس قرن نهم برای اولین بار اصل قضیه شهربانو و ازدواج وی با امام حسین ۷ را انکار کرد و سپس برخی از نویسندگان معاصر اعم از ایرانی و مستشرق بحث افسانه بودن شهربانو را با تحلیل‌های عقلانی - و گاه بدون توجه به نقل‌های اولیه - مطرح ساختند که در این فصل در حد بضاعت خویش پاسخ اشکالات را دادیم اما نظریه استاد یوسفی غروی به افسانه بودن شهربانو نمی‌انجامد

^{۳۴۹}. فالراجع: ان عثمان انما وهب هاتین البتین لامامین الحسنین علی انهما من حصتهما من غنایم الحرب التي اشتركا فيها في فتح

خراسان و انما نسبت رواية الفتح الي عبدالله بن عامر بن کریز لانه سبق سعیدا الها فنبفتحها اليه. ر.ك: مقاله «حول السيدة شهربانو»، ج

و آنچه به عنوان نظر خاص وي مي توان ذکر کرد، عدم پذيرش رابطه پدر و دختری بين شهربانو و نیز دگر داست و تنها به عنوان دیدگاهی غیر از قول مشهور در این بحث گنجانده شده است.

نهضت شعوبیه و افسانه شهر بانو!

برخی از نویسندگان معاصر و به ویژه مستشرقان وجود شخصی به نام شهربانو در تاریخ را ساخته و پرداخته نهضت اجتماعی شعوبیه^{۳۰} می دانند که به علت

تعصب ایرانی گری (= پان ایرانیسم) این قصه را ساخته و در کتاب های خود آوردند و دیگران از آن ها اقتباس کردند. این گروه با استناد به متن دلایل الامامه و خواب شهر بانو - که ما پیش از این رد کردیم - می نویسند «این گونه با یک بازی ماهرانه قومیت ایرانی و سلطنت رو به زوال رفته ی ساسانی احیا می شود و شهربانو با همکاري محمد ۹ و فاطمه ۳ (۱۸ سال پس از مرگش!) و علي ۷ و حسين ۷ وارد خانه آن اهل بیت می شود و به ازدواج حسين ۷ در می آید که سلسله امامت از نسل اوست و همسر حسن ۷ نمی شود که فرزندان او امام نیستند.»^{۳۱} پیش از این بیان شد که نقل طبري شيعي در دلایل الامامه اولين نقلی است که در آن به رؤیاي شهربانو و مطالب غیر قابل قبول دیگر اشاره شده و ما با وجود منابع معتبر پیشین و نقل های صحیح به این نقل ساختگی روی نمی آوریم اما آنچه این گروه به عنوان علل ساختن این افسانه توسط شعوبیان ذکر می کنند عبارت است از:

۱- عمر که منقرض کننده ی حکومت ساسانی است در اینجا در مقابل علي ۷ مظهر اسلام و سر سلسله ی اهل بیت قرار می گیرد و محکوم می شود.

۲- انقراض ساسانیان به عمر نسبت داده می شود نه اسلام.

۳- خلافت با سلطنت ساسانی مخالف است اما امامت مدافع آن است.

۴- تسنن (عمر) دشمن سلطنت ساسانی و تشیع (علي) دوستدار آن است.

۵- ورود ایران به اسلام پس از فتح مدائن به وسیله ی عمر و نتیجه ی ورود مسلمین به ایران نیست، نتیجه ی ورود پیغمبر اسلام و دخترش فاطمه ۳ به مدائن و آمدن به کاخ یزدگرد و عقد دخترش و دعوت او به اسلام است.

۶- یزدگرد، آخرین پادشاه ساسانی که به وسیله ی عمر رانده می شود و از برابر سپاه خلیفه می گریزد، به وسیله ی شخص پیغمبر بر می گردد و وارد اهل بیتش می شود و در کنار پیغمبر یکی از دو سر سلسله ای می شود که دودمان نبوت رامی سازد.

^{۳۰}. در دوران اموي مناصب و مشاغل مهم به عرب اختصاص داشت و عجم تحقیر می شد و این مسأله بر آنان به ویژه بر ایرانیان متمدن گران می آمد و موجب تشکیل نهضت اجتماعی شعوبیه شد که پایه تفکر خود را براساس قرآن (۱۳/۴۹) قرار داده و ابتدا قایل به تسویه عرب و عجم شدند و پس از آن قایل به تفضیل ایرانی برعرب گشتند و کتابهای فراوانی نوشته و این افکار را تبلیغ کردند. ابوعثمان سعید بن حمید بختکان، هیثم بنعدی، علان شعوبی و... از جمله نویسندگان شعوبی هستند.

^{۳۱}. ر.ک مقاله شهربانو و امام حسین ۷، افسانه ای به رنگ واقعیت، پنجم مارس ۲۰۰۶ به آدرس اینترنتی، <http://WWW>

- ۷- همه ي فضائل و مناقب ائمه‌ي اهل بيت بين تبار پيغمبر اسلام و تبار يزدگرد ساساني تقسيم مي‌شود.
- ۸- تداوم امامت سجاد ۷ تا مهدي موعود (عج) تداوم سلطنت ساساني را در بر مي‌گيرد.
- ۹- نور محمدي که از نور الهي منشعب شده با فره ايزدي که در تبار ساساني است و از اهورا مزدا سر زده به هم مي‌آميزد.
- ۱۰- در ولايت ائمه که حکومت حقيقي شان تا پايان خلقت بر زمين و آسمان جاري است، سلطنت ساساني هم وجود دارد.^{۳۰۲}
- به نظر ما اصل وجود شهربانو و پيوند او با امام حسين ۷ ساخته و پرداخته هيچ کس و گروهی نيست بلکه یک واقعيت تاريخي است و دليل آن هم تصريح منابع اوليه و حتي منابع غير روايي و تاريخي به اين قضيه است و تباني با اين وسعت محال به نظر مي‌رسد گرچه امکان دارد بستن پيرايه‌ها و اضافات غير منطقي به اين قصه توسط فرد و يا گروهی (شعوبيه) صورت گرفته باشد.
- نکته ديگر اين که سلطنت رو به افول ساساني - در قرن اول هجري - شأني و ویژه ندارد که شيعه بخواهد مقام رفيع امامت را با آن پيوند داده و کسب افتخار کند.

^{۳۰۲}. در مقاله مذکور پس از ذکر ۱۰ علت به کتاب تشيع علوي - تشيع صفوي دکتر شريعتي ارجاع داده شده استهمچنين در مورد مادر بزرگ امام صادق ۷، خواهر شهربانو در اين مقاله اشاره دارد که افسانه ديگري درباره‌کيهان بانو ساخته شده (توسط شعوبيه) که در منابع غربي هيچ نشاني از او نيست در حالي که در منابع عربي بسياري از وي سخن گفته شده است.

فصل هفتم

نگاهی به شرح حال شهربانو

شرح حال شهربانو

در فصل‌های پیشین روایات و گزارش‌های تاریخی که به شهربانو، مادر امام سجاد ۷ پرداخته، بررسی کرده و دانستیم وجود نقل‌های فراوان در کتب روایی، تاریخی و حتی کتب فقهی، انساب، فرق و ادبیات عرب نشانگر اصالت این واقعه تاریخی است و می‌توان اصل وجود شهربانو، دختر یزدگرد را به عنوان مادر امام سجاد ۷ اثبات نمود و گرد و غبار افسانه بودن را از آن زدود و جهت تبیین احادیث و گزارش‌ها، نگاهی گذرا به وضعیت جنگ‌های اعراب و ایران داشتیم تا با انطباق روایات و وقایع موجود دلایل متقن‌تری ارائه دهیم. اینک پس از اثبات اصل قضیه به آنچه در نقل‌ها در مورد شخصیت شهربانو یافت می‌شود، می‌پردازیم. بدیهی است که ابتدا باید به تاریخ تولد این بانو پرداخت اما از آنجا که گزارش‌های جزئی و دقیق در این مورد نداریم نمی‌توان آن را تحت عنوان خاصی قرار داد. تنها می‌توان گفت که با استفاده از قرائن موجود، برخی از نویسندگان بر این باور هستند که تاریخ تولد شهربانو نمی‌تواند پیش از سال ۱۸ هجری باشد^{۳۰۳} و این سخن با گزارش‌هایی که مربوط به یزدگرد و سال به سلطنت نشستن وی و مدت سلطنت او سازگار است.

نام‌های شهربانو

مقوله نام و نامگذاری در میان ملل عرب از مقوله‌های بسیار مهم و قابل بررسی است. تطابق و تناسب اسم و مسمی و همسویی اسامی افراد با باورها و یا اهداف خاص اعراب از جمله مواردی بود که باعث تعدد نام‌ها به ویژه در بین کنیزان می‌شد. عموماً مالکان کنیزان برای خوشامد آنها از نام‌های گل‌ها، ستاره‌ها و حیوانات خوش خرام و باهوش استفاده می‌کردند تا این گونه هم صفات خاص کنیزان خود را به وسیله این اسامی جلوه‌گر سازند و هم علاقه و ارادت خویش را به آنان اثبات کنند. این تناسب نام و مسمی از دوره جاهلیت هم مورد توجه بوده است و عرب جاهلی بر اساس روحیه جنگجویانه خود اسامی را به گونه‌ای انتخاب می‌کردند که موجب ایجاد روحیه در میدان‌های پیکار باشد. برای مثال اسامی فرزندان اسماء بنت ذریم بن القین عبارت بودند از: کلب، اسد، ذئب، فهد، ثعلب، سرحان، نرک و فزرو... و خود این زن به «امّ الاسبع» معروف بود.^{۳۰۴} با ظهور اسلام اسامی بر اساس توحید و یکتاپرستی و هدایت تغییر یافت و مسلمانان سفارش شدند به انتخاب اسامی نیکو.

از جمله مواردی که اسامی اعراب جاهلی تغییر یافت، می‌توان از فردی به نام «غیان» نام برد که پیامبر ۹ به او فرمود: «بل انت رُشدان» و نیز نام دختری «عاصیه» بود که پیامبر آن را به «جمیله» تغییر داد. به هر حال تعدد نام‌ها و انتخاب نام‌های زیبا و با معنا که اکثراً متناسب با خوی و خصلت‌های افراد هم بود از رسوم دیرینه عرب به شمار می‌رفت و این اختلاف به معنای بی‌اساس بودن ماهیت یک فرد نمی‌شود، بلکه

^{۳۰۳} ر.ک: مقاله شاهدخت والاتبار شهربانو، ص ۴۶.

^{۳۰۴} بلوغ العرب فی معرفه احوال العرب، ج ۳، ص ۱۹۳ و ۱۹۴؛ امّ الاسبع به معنای مادر درندگان است.

میزان اهمیت او را نمایان می‌کند. مادر امام سجاد ۷ دارای اسامی متعددی بود که در روایات گوناگون از آن یاد شده و همین مسأله موجب تردید و تشکیک برخی نویسندگان در واقعی بودن شخصیت شهربانو شده است. این در حالی است که برخی معتقدند برای خویشاوندان و خدمه و معاشران آنها - در خانه همسر - تلفظ درست کلماتی مانند شهربانویه یا جهان بانو یا کیهان بانو یا مروارید یا شاه زنان بسیار دشوار نمی‌نمود و شاید گاهی به صورتی تلفظ می‌شد که خوشآیند شاهدختان قرار نمی‌گرفت از این رو خودشان برای آنان نام‌های عربی که دارای معانی زیبا و شایسته‌ای است، انتخاب کردند؛ نام‌هایی چون سلامه، سلافه، خوله و...^{۳۰۰} لازم به ذکر است که تعدد

نام برای بانوان به ویژه کنیزان در قرون اولیه و صدر اسلام و حتی جاهلیت اسلام امری مرسوم بوده و نیازی به توجیه ندارد.

البته ویژگی تعدد اسامی اختصاص به شهربانو ندارد و اغلب مادران ائمه به ویژه کنیزان دارای اسامی زیبا و پرمحتوایی بودند، برای نمونه ابن شاذان از امام حسن عسگری می‌پرسد که نام مادر آخرین حجت خدا چیست و امام می‌فرماید:

امّه ملبکة التي يقال لها بعض الايام سوسن و فی بعضها ریحانة و کان صیقل (یا صقیل) و نرجس ایضاً من اسمها؛^{۳۰۱}
مادر او ملیکه نام دارد که در بعضی اوقات او را سوسن گویند و در بعضی وقت‌ها ریحانه و صیقل نام دیگر اوست و نرجس نیز از نام‌های وی است.

در این روایت کوتاه پنج اسم از اسامی مادر امام زمان ۷ آورده شده است که اکثراً از اسامی گل‌ها گرفته شده است و شیخ صدوق نام دیگری برای این بانو می‌آورد که «ورداس» است و به معنای گلگون و در «وفیات الاعیان» او را «خمط» به معنای خوشبو نامیده‌اند. شهربانو نیز از این قاعده مستثنی نبوده، و نام‌های متعددی دارد که عبارتند از:

شهربانو، شهربانویه، جیهان شاه، شاه زنان (شاه‌زان)، سلافه، خوله، حرار، خُلوه، حُلوه، خویله، شهرناز، سلامه، و سادره (یاسارا) نیز به این اسامی اضافه شده است.

علامه مظفری در کتاب «خلاصه البیان فی شرح احوال شاه زنان» می‌نویسد که برای آن بانو ۱۸ نام وجود دارد که بازگشت آنها به ده نام و لقب می‌شود: (شاه زنان و شه زنان)، (بانو، شهربانو، شهربانویه و شهربان)، (جهان شاه و جیهان شاه، خلوه، خوله و خویله)، (سلافه و سلامه)، برّه، غزاله، مریم، فاطمه و سیده النساء.^{۳۰۷}

به نظر می‌رسد در میان نام‌های عربی، سلافه، سلامه، و خلوه، خوله و خویله و حلوه تصحیف شده یکدیگرند و نام‌های ام سلمه (سارا) هم تنها در کتب معاصرین دیده می‌شود و قابل پذیرش نیست. از سوی دیگر سیده النساء و جیده از القاب و صفات این بانو هستند نه نام ایشان مریم و فاطمه و غزاله از نام‌های او پس از ازدواج با امام ۷ است. بنابراین پنج نام عربی برای این بانو وجود دارد.

در بین نام‌های ایرانی این بانو بیشتر نام شهربانو اشاره شده و بقیه اسامی در واقع القاب خاصی است که ایرانیان به شاهزادگان زمان خود می‌دادند. در شاهنامه حکیم فردوسی نیز نام شهر بانو برای زنان ذکر شده و از آن به

^{۳۰۰} مقاله شاهدخت والبنار شهربانو، پیشین، ص ۶۴.

^{۳۰۶} نجم الثاقب، میرزا حسین طبری نوری، ص ۱۸.

^{۳۰۷} خلاصه البیان فی شرح احوال شاه زنان، پیشین، ص ۱۲۷.

عنوان یک منصب سياسي يا سلطنتي استفاده نشده است. دهخدا، شهربانو را ملکه و بانوي شهر معنا کرده است و سپس جريان مشهور اسارت دختر يزدگرد را بيان مي‌کند و در پايان مي‌نويسد:

تتبعات اخير نشان داده است که اين شهرت را اصلي نيست و يزدگرد را دختری به نام شهربانو نبوده است. براي اطلاع بر مآخذ داستان شهربانو رجوع به ربيع الابرار زمخشري و فارسنامه ابن بلخي و مجمل التواريخ شود.^{۳۰۸}

گفتني است که در هر سه کتاب فوق قضيه شهربانو تأييد و بيان شده است و اثري از انکار آن نيست. افزون بر آن، پيش از اين در بخش‌هاي گوناگون ما به نقل‌هاي مهم و معتبر روايي و تاريخي که در کتاب‌هاي اوليه بودند، اشاره کردیم. شهر بانو در اصل پهلوي آن «شتر پوانوک» يعني «ملکه و صاحب مملکت» است که اصولاً بار سياسي و رسمي - تشريفاتي دارد.^{۳۰۹} در حالي که اسامي بسياري از زنان در عهد ساساني و پس از آن شهر بانو بوده است.

در پي نوشت «اکمال الدين و اتمام النعمه» شيخ صدوق، نام شهربانو، «شاه بانويه» نوشته شده است. شاه بانو در لغت فارسي بيشتر به صورت لغت و وصف آمده است نه اسم و به معنای شاهزاده خانم است.^{۳۱۰} در هدايه الکبري خصيبي به نام شهر حاجون^{۳۱۱} براي اين بانو اشاره شده که در کتب لغت فارسي اين نام يا لقب دیده نشد و شايد شهر خاتون به معنای خاتون شهر منظور بوده ولي در هر حال در کتب معتبر و است اول، اين نام دیده نشده است.

پدر شهربانو کیست؟

با تأمل در نقل‌هاي متعدد در مورد شهربانو به یک نکته مهم بر مي‌خوريم و آن اين است که تعدد اقوال و تنوع نام‌هاي شهربانو بسيار بيشتر از تعدد اقوال در مورد نام پدر اوست. در متون تاريخي نام پدر شهربانو منحصر مي‌شود در چهار مورد:

الف. يزدجرد که بيشترين مصادر به اين نام اشاره دارند.

ب. نوشجان که براي اولين بار در «تاريخ الاثم» ابن ابي الثلج ذکر شد و ديگران از وي نقل کردند.

ج. شيرويه که بنا به نقل ثعالبی قاتل پدر يزدگرد بوده است نه پدرش.

د. سنجان (يا سُبْحان يا سَبْحان) که صاحب کتاب مجمل التواريخ و القصص (م ۵۲۰) سبْحان را رجحان داده است.

البته ملک و کسري که در واقع لقب شاهان ايراني است و نام خاص نيست، گاهي به عنوان پدر شهربانو ذکر شده که شامل هر یک از چهارمورد بالا مي‌تواند باشد و منافاتي با آنها ندارد.

در مورد نوشجان يا نوشجان که در نقل‌هاي تاريخي يا جمله «و يقال بل کان اسمه برّه بنت (يا ابنة) النوشجان» آمده

^{۳۰۸}. لغتنامه دهخدا، ج ۱۰، ص ۱۴۶۰۵.

^{۳۰۹}. ر.ک، اسلام در ايران، ص ۱۲۴.

^{۳۱۰}. کمال الدين و اتمام النعمه، پيشين ص ۳۰۷.

^{۳۱۱}. هدايه الکبري، پيشين، ص ۲۱۴.

است، باید گفت که ابن ابی‌الثلج (م ۳۲۵) برای اولین بار این مطلب را نوشت. ابن خشاب (م ۵۶۷) نیز با همین لفظ «یقال» مطلب فوق را می‌نویسد و پس از او ابن شهر آشوب (م ۵۸۸). در هر حال در تمامی این نقل‌ها، سخن مورد نظر نویسنده این است که شهربانو یا شاه زنان دختر یزدجرد است و بعد جهت نقل اقوال به ذکر قول دیگری با لفظ یقال می‌پردازند و مختار خود نویسندگان مذکور این نیست که شهربانو دختر نوشجان یا دیگری است و چون قایل اصلی مشخص نیست، نمی‌توان به آن اعتماد کرد. صاحب کتاب خلاصه‌البیان معتقد است که احتمال دارد این انتساب را از روایت سهل بن قاسم نوشجانی برداشت کرده باشند، که امام رضا^۷ به او فرمود ما با شما نسبتی داریم.^{۳۶۲}

اما شیرویه چنان که در فارسنامه ابن بلخی آمده است^{۳۶۳} و نیز در دیگر کتب تاریخ ایران، نام او قباد (قباد) بود و ملقب به شیرویه و پدرش خسرو پرویز و مادرش مرمی دختر قیصر بود که در میان پسران خسرو برای سلطنت مقام ارشدیت داشت. وی پدر را کشت و هفده تن دیگر از برادران و برادرزادگان خود را کشت و سپس به مرض طاعون گرفتار شده و مرد. پس از او اردشیر پسر شیرویه به سلطنت رسید و سپس شهر براز (فرخان) به تخت نشست و به ترتیب بعد از آن‌ها کسری خرهان (یا جرها یا خرماز) و سپس کسری قباد بن هرمز و بعد و بعد آرمیدخت به تخت نشستند و بعد از او فرخ زاد خسرو بن پرویز و سپس یزدجرد پسر شهریار، آخرین شاه ساسانی به سلطنت رسید.

صاحب «خلاصه‌البیان» شیرویه را پدر یزدگرد دانسته و می‌گوید انتساب شهربانو به شیرویه در واقع انتساب یک فرد به جد اوست،^{۳۶۴} در حالی که این سخن درست نیست، زیرا طبق نقل‌های معتبر، شیرویه پدر یزدجرد نیست.

شیرویه، پسر خسرو پرویز است که به نقل از ابن بلخی هشت ماه پس از مرگ پدر از دنیا رفت و به عبارت دیگر در سال ۶۲۸ م به سلطنت رسید و در سال ۶۲۹ م از دنیا رفت^{۳۶۵} و پدر یزدجرد نیست که در برخی نقل‌ها یزدجرد را پسر شیرویه دانسته و در بیان نسب شهربانو می‌نویسند:

شاه زنان بنت یزدجرد بن شیرویه بن خسرو پرویز بن هرمز بن انوشیروان.

در حاشیه فارسنامه ابن بلخی، یزدجرد را از اخلاف (نوادگان) خسرو پرویز و پسر شاهزاده شهریار معرفی می‌کنند و در تاریخ طبری هم یزدگرد پسر شهریار (نوه خسرو پرویز) و از مادری زنگی ذکر شده است. ثعالبی جریان کشته شدن شهریار، پدر یزدگرد به دست شیرویه را در کتابش، غرر اخبار الملوک و انتخاب وی برای سلطنت

^{۳۶۲}. خلاصه‌البیان فی شرح احوال شاه زنان، ص ۱۲۹.

^{۳۶۳}. فارسنامه ابن بلخی، ص ۲۶۰.

^{۳۶۴}. خلاصه‌البیان فی شرح احوال شاه زنان، ص ۱۳۰.

^{۳۶۵}. لغتنامه دهخدا، ج ۱۰، ص ۱۴۶۸۶.

را ذکر می‌کند.^{۳۶۶}

در حبیب السیر آمده است که نام پدر یزدجرد سوم، سی و پنجمین شاه ساسانی، شهریار است^{۳۶۷} و این که خلاصه البیان شهریار را از القاب یزدجرد می‌داند

نه اسم خاص و جهت شاهد کلام خود، سخن حمدالله مستوفی را می‌آورد - که در تاریخ گزیده یک بار می‌نویسد «کسری شیرویه بن پرویز» و بار دیگر می‌نویسد: «کسری یزدجرد بن شهریار بن پرویز» - سخن تامی نیست. بنابراین شهریار بن پرویز نمی‌تواند همان شیرویه بن پرویز باشد. در مورد نام سُبْحان یا سَبْحان نیز اولین بار در مجمل التواریخ و القصص ابن شادی (م ۵۲۰) مطرح شده است و اصلاً از نقل‌های شاذ و نادر است که قابل اعتماد نمی‌باشد، زیرا در کتب اولیه هیچ اشاره‌ای به آن نشده است و منبع ابن شادی نیز مشخص نیست. بنابراین از میان ۵ مورد مذکور، نام یزدجرد، هم در کتب اولیه موجود بوده است و هم در نقل‌های متعددی که حتی در نام شهربانو اشتراک نداشته‌اند، ولی در نام پدر او مشترک بودند. از جمله مواردی چون حرار بنت یزدجرد، شاه زنان بنت یزدجرد، شهربانو بنت یزدجرد، سُلَافَةُ بنت یزدجرد، سلامه بنت یزدجرد، و... می‌توان اشاره نمود که در عنوان پدر شهربانو مشترک هستند.

نکته دیگر این که جریان اسارت شهربانو و پیوند او با امام حسین ۷ در تطبیق تاریخی بی‌تناسب با زندگی یزدجرد نبوده است. البته برخی از افرادی که مخالف این قضیه هستند، نکته‌ای مهم را ذکر می‌کنند که قابل بحث و بررسی است. آنها می‌گویند طبق نقل‌های تاریخی یزدجرد در ۳۵ سالگی از دنیا رفته است، یعنی ۱۵ سالگی به تخت نشست و تا نبرد نهاوند هم در مدائن بود و ۱۰ سال حکومت کرد و سپس ۱۰ سال هم متواری بود و از شاهی و سلطنت تنها نامی داشت و سرانجام در سال ۳۱ ه و در سن ۳۵ سالگی از دنیا رفت. حال چگونه می‌توانست دخترانی داشته باشد که اسیر شد و به ملک یمین امام حسین ۷ و دیگران درآیند و به سن ازدواج رسیده باشند؟

پیش از این گفتیم که در «مروج الذهب» مسعودی تعداد فرزندان یزدجرد و نام آنها آورده شده که پنج نفر هستند، سه دختر و دو پسر. اگر یزدجرد طبق سنت شاهان ایرانی قبل از ۲۰ سالگی ازدواج کرده باشد و چون ۱۵ سالگی به تخت می‌نشیند حتماً زمینه ازدواج در سن پایین برای او فراهم می‌شود، هیچ استبعادی ندارد که بعد از ۳۵ سالگی صاحب دختری با شرایط ازدواج باشد. زیرا سن بلوغ و ازدواج دختران در دوره ساسانی ۱۵ سال ذکر شده است.

ممکن است گفته شود که ما برای چنین ادعاهایی باید دلیل نقلی داشته باشیم، زیرا اساس تاریخ بر نقل است اما بدیهی است که گاه با معادلات عقلی می‌توان آنجا که دست ما از نقل کوتاه است و تاریخ ساکت مانده، ادعایی را اثبات نمود و اینجا نیز به همین صورت است. بنا بر نقل‌های موجود، یزدگرد در اواخر سال ۱۳ هجری

^{۳۶۶}. ر.ک؛ غرر اخبار الملوك، ثعالبي، ص ۴۷۰.

^{۳۶۷}. حبیب السیر، ج ۱، ص ۲۵۳.

به سلطنت رسید و در سال ۱۶ هجری پس از پایان جنگ قادسیه (در زمان خلافت عمر بن خطاب) متواری شد و نهایتاً در سال ۳۱ (و بنا به نقل کشته شد و مدت سلطنت وی را هم برخی شانزده سال ذکر کرده‌اند^{۳۶۸} و برخی دیگر بیست سال.^{۳۶۹} نکته مهم این است که وی در چند سالگی به سلطنت رسید تا احتمال داشتن دختری، در سن ازدواج برای او صحیح آید. بنا به نقل برخی او کودک بوده و برخی دیگر او را ۱۵ ساله^{۳۷۰} و برخی ۱۶ ساله^{۳۷۱} و افرادی چون طبری و ابن اثیر سن او را بیست ساله دانسته‌اند! در هر حال اگر ۱۷ سالگی ازدواج کرده باشد و قبل از ۲۰ سالگی یعنی حدود ۱۸ و ۱۹ سالگی صاحب اولین فرزند شده باشد، در ۳۵ سالگی اولین فرزندش ۱۷ یا ۱۸ ساله بوده و فرزندان دیگر در سن پایین‌تری قرار داشتند. مضافاً بر این که در برخی از نقل‌ها برای یزدجرد سه همسر و دوازده فرزند (هفت پسر و پنج دختر) ذکر شده است که با توجه به همزمانی این سه همسر، احتمال داشتن دخترانی که ۱۵ سال یا حتی بیشتر داشته باشند، قوی‌تر می‌شود.^{۳۷۲}

ویژگی‌های شهربانو

در برخی از نقل‌های تاریخی مطالبی در مورد شهربانو دیده می‌شود که پاره‌ای از آنها با ذکر منبع بوده و با بدیهیات عقلی تعارض نداشته و منافاتی با دیگر روایات نیز ندارد، اما برخی به نظر، مصنوع و غیرطبیعی می‌آید. در بخشی از کتاب تاج الموالید آمده است که :

فانظر الی برکة العدل بان جعل الله تبارک و تعالی الائمة المهديين من نسل الحسين من بنت کسری دون سایر زوجاته؛^{۳۷۳} به برکت عدالت الهی بنگر که پروردگار عالم، ائمه هدی را از نسل حسین ۷ از دختر کسری قرار داده است، نه از سایر همسران آن حضرت.

و در کتاب عیون المعجزات از حسین بن عبدالوهاب (م قرن ششم) آمده است که :
و کانت امه شهربانویه بنت یزدجرد آخر ملوک العجم و منشأه مثل مولد آبائه ۷ و کان امیر المؤمنین ۷ یقول للحسین ۷: احسن الی شهربانویه فانها مرضیة فستلد لک خیر اهل الارض؛^{۳۷۴}

و مادرش شهربانو دختر یزدجرد، آخرین شاه فارس (ساسانی) است و زادگاه و محل رشد آن حضرت همچون آباء گرامی او است. امیرالمؤمنین ۷ به حسین ۷ می‌فرمود: به شهربانویه نیکویی کن. به درستی که او مرضیه است و به زودی برای تو بهترین اهل زمین

^{۳۶۸}. سنی ملوک الارض، حمزه اصفهانی، ص ۶۳. [در شاهنامه نیز آورده شده است: بدین گونه تا سال شد بر دو هشتهمی ماه و

خورشید بر سر گذشتکه بخت عجم از عرب تیره شده‌ام فر ساسانیان خیره شد]

^{۳۶۹}. ر. ک؛ غرر اخبار الملوک، ثعالبی، ترجمه محمد فضائلی، ص ۴۷۰.

^{۳۷۰}. فارسنامه ابن بلخی، ص ۲۶۷.

^{۳۷۱}. اخبار الطوال، دینوری، ص ۱۵۱.

^{۳۷۲}. ر. ک؛ ایران در عهد باستان، دکتر محمد جواد مشکور، ص ۴۸۹.

^{۳۷۳}. تاج الموالید، ص ۳۸.

^{۳۷۴}. عیون المعجزات، ص ۶۲.

را به دنیا می‌آورد.

محمد بن ابی‌بکر بن عبدالله بن موسی الانصاری التلمسانی در کتاب «الجوهرة في نسب الامام علي ۷ و آله» می‌نویسد:

و اما علی الاصغر فلیس للحسین عقب آلا منه... و أمّه فارسیّة معروفة النسب و اسمها سلافه بنت یزدجرد بن شهریار بن کسری انوشیروان بن قباذ و کانت سلافه من خیرات النساء و یقال أنّها عمّة ام یزید الناقص او اختها؛^{۳۷۵}
و اما علی اصغر، جز از وی نسل حسین ۷ برجای نماند... و مادرش بانویی ایرانی است که نسب شناخته شده‌ای دارد و نامش سلافه دختر یزدجرد، پسر شهریار، پسر کسری انوشیروان پسر قباذ است. و سلافه از زنان برگزیده بوده و گفته شده است که او عمّه مادر یزید ناقص و یا خواهر (مادر یزید) است.

از مجموع نقل‌ها می‌توان چند وصف زیر را برای شهربانو ذکر کرد:

مرضیه؛ صفتی است که به نقل عیون المعجزات، حضرت علی ۷ به مادر امام سجاد ۷ نسبت می‌دهد و این بانوی شریف در این وصف همچون حضرت زهرا ۳ است که مرضیه و راضیه بود.

معروفة النسب؛ این ترکیب به معنای این است که شهربانو از نظر خانواده و نسب ناشناخته نبوده و از افراد سرشناس در سرزمین خود بوده است و این از آن جهت ذکر شده است که عموماً کنیزان پس از اسارت گذشته خود را کنار نهاده و با نام مولای خویش شناخته می‌شدند و نسب اصلی و قبلی آنها فراموش می‌شد، اما شهربانو در هنگام اسارت و کنیزی نیز خاندان او برای همه شناخته شده بودند. و البته این به معنای آن نیست که دستگاه سلطنت و شاهنشاهی برای اولیای دین اسلام دارای ارزش و ابهتی ویژه باشند، بلکه تنها از مجهول نبودن نسب شهربانو سخن به میان آمده است. نیکوکار با مبرد در الکامل این ویژگی شهربانو را بیان کرده و می‌نویسد: «او یکی از بانوان برگزیده و نیکوکار است».^{۳۷۶} از آنجا که مبرد ادیب

مشهور اهل سنت بوده و در مذهب خود تعصب دارد به گونه‌ای که در فصل‌های پیشین ذکر کردیم، توصیف شهربانو به عنوان مادر چهارمین امام شیعیان توسط او سخنی ارزشمند و قابل اعتناء است و نشانگر اینکه ویژگی مذکور در آن زمان مطرح بوده است.

خیرات النساء؛ صاحب «الجوهرة في نسب الامام علي ۷ و آله» این وصف را برای شهربانو یا سلافه می‌آورد و او را از زنان برگزیده معرفی می‌کند. حال یا برگزیده شده است، از آن جهت که لایق منصب مادری یک امام معصوم بود و یا شاید در میان قوم خود و ایرانیان برای گروه به اسلام و راه یافتن به صراط مستقیم انتخاب شده است. البته شاید این صفت را بر اساس همان روایت مشهور «الله خیرتین...» که پیش از این به آن پرداختیم، به این بانو نسبت داده‌اند.

^{۳۷۵}. الجوهرة في نسب الامام علي و آله، ص ۵۳.

^{۳۷۶}. ر.ک، الکامل، ابوالعباس مبرد، ص ۶۴۵.

بحثی پیرامون ابن الخیرتین

در برخی از روایاتی که در بحث «شهربانو در کتب روایی» مطرح شد و در مباحث تاریخی نیز به آنها اشاره شد، واژه «ابن الخیرتین» به عنوان یکی از لقب‌های امام سجاد^۷ ذکر شده است که البته در بحث نقد نوشتار مخالفان نیز تا حدودی به این بحث پرداخته شد، اما از آنجا که مورخان قدیم و معاصر به این روایت اعتماد کرده‌اند، بحثی مستقل به این مطلب اختصاص دادیم، تا تفصیلاً آن را بررسی کنیم.

منشأ بحث‌های مربوط به ابن الخیرتین روایت‌های نزدیک به هم از نظر مضمون است که می‌فرماید:

لله تعالی من عباده خیرتان، فخیرته من العرب قریش و من العجم فارس؛^{۳۷۷}

طبق روایات، سخنی از امام سجاد^۷ نقل شده است که می‌فرمود:

انا ابن الخیرتین.^{۳۷۸}

زمخشري پس از ذکر این سخن از امام^۷ می‌نویسد:

لان جدّه رسول الله ۹ و أمّه بنت یزدجرد الملک و انشأ ابو الاسود (دوئلی):

و ان غلاماً بین کسری و هاشم لا کرم من نیطت علیه التمام

زیرا جد او (امام سجاد^۷) رسول الله است و مادرش دختر یزدگرد شاه (ایران) و ابوالاسود دوئلی در مورد او می‌سراید: به درستی که آقای جوانی که برگزیده از میان کسری (شاهان)، برگزیده عجم و هاشم، برگزیده عرب به وجود آمد، گرامی‌ترین کسی است که تمام مکارم و فضایل و صفات جمیله بر او جمع شده است. مصحح بحار الانوار در مورد این شعر می‌نویسد:

در دیوان ابوالاسود این بیت را نیافتیم و در کتب روایی مثل کافی (مرحوم کلینی) این شعر به صورت تک بیت آمده است و منسوب به ابوالاسود است.^{۳۷۹}

در مورد اینکه «خیرتین» چه کسانی را شامل می‌شود اختلاف‌هایی وجود دارد:

الف. منظور جد بزرگوار امام سجاد^۷، حضرت علی^۷ و جدّه کریمه ایشان حضرت زهرا^۳ است. همان گونه که امام حسین^۷ خود را در کربلا «ابن الخیرتین» معرفی نموده و فرمود: من فرزند دو برگزیده عالم هستم؛ جدم رسول خدا و مادرم فاطمه زهرا^۳ است،^{۳۸۰} امام سجاد^۷ نیز خود را فرزند آن دو بزرگوار می‌داند.

^{۳۷۷}. در کتب شیعی این روایت اولین بار در کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۰۲ وارد شده است، با عبارت «و کان یقال لها بن الخیرتین لقول رسول الله ۹...» اما در کتب اهل سنت این روایت زیاد دیده شده است.

^{۳۷۸}. ربیع الأبرار، زمخشري، ج ۲، ص ۴۴.

^{۳۷۹}. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۴.

^{۳۸۰}. مقتل الحسین، ابو مخنف، ص ۱۳۴.

ب. منظور از خیرتین، امام حسین ۷ و شهربانو دختر یزدگرد است که پدر و مادر امام سجاد ۷ هستند. قائلین به این سخن روایات متعدد - که مضمون واحد دارند و به نقل از پیامبر گرامی اسلام ۹ قریش را برگزیده عرب و فارس را برگزیده عجم ذکر کرده‌اند^{۳۸۱} - بیان می‌کنند. برخی از نویسندگان معاصر در مورد این روایت می‌نویسند:

این روایات از طرق شیعه ذکر نشده و آن را از طریق اهل سنت روایت کرده‌اند، (دیلمی، ابن شاهین، ابن منده، ابونعیم و...) و از عبدالله بن رزق مخزومی نقل شده است، در حالی که او پیامبر ۹ را ندیده و مثل اینکه از انس بن مالک روایت نکرده است و «زیدی» در مورد او گفت: حدیث او صحیح نیست.^{۳۸۲}

و نیز نوشته شده است:

افزون بر این که حدیث از نظر سند اشکال دارد، از جهت تطابق با مبانی و تعالیم دین مبین اسلام نیز نقص فراوان دارد. زیرا در قرآن کریم آمده است:

(انَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰكُمْ): پرهیزگارترین شما نزد خدا گرامی‌ترین است.

و از سوی دیگر پیامبر ۹ می‌فرمود:

الا لافضل لعربی علی اعجمی و لا اعجمی علی عربی و لا لاسود علی احمر و لا احمر علی اسود الا بتقوی؛

بدانید که عرب بر عجم برتری ندارد و عجم هم بر عرب هیچ برتری ندارد و نه سیاه بر قرمز و نه قرمز بر سیاه.

بنابراین، احادیث مربوط به فضیلت اقوام و طوایف بر یکدیگر از احادیث مجعول و ساختگی است. همان گونه که حدیث جعل کرده‌اند و از پیامبر ۹ نقل کرده‌اند که می‌فرمود:

انا ولدت فی زمن الملك العادل (یا انوشیروان عادل)؛^{۳۸۳} من در زمان پادشاه

عادل (انوشیروان) به دنیا آمدم.

خلاصه کلام این که به نظر ما «ابن الخیرتین» لقب امام حسین ۷ است، چنان که خود حضرت فرمود و انتساب این لقب به امام زین العابدین ۷ هیچ دلیل نقلی و عقلی ندارد و به عبارتی ایرانی و یا طایفه خاصی از ایرانیان بر دیگران برتری ندارند، مگر به خاطر فضیلت‌هایشان، چنان که پیامبر فرمود:

نام ایرانیان را به زشتی یاد نکنید، زیرا آنها از یاران ما هستند و از ما حمایت می‌کنند.^{۳۸۴}

به عبارتی توصیف‌های کلی در مورد اقوام و نژادهای گوناگون در روایات دیده می‌شود، اما توصیف خاص و

^{۳۸۱}. فارسنامه ابن بلخی، ص ۵۱.

^{۳۸۲}. ر.ک: مقاله حول السیده شهربانو، پیشین.

^{۳۸۳}. امام خمینی در این باره، می‌فرماید: «حدیث جعل شده است و به حضرت رسول ۹ نسبت داده شده که من متولد شدم در عهد سلطان عادل انوشیروان! این اولاً سند ندارد و مرسل است و ثانیاً کسانی که اهل تفتیش در امور هستند آن را تکذیب کردند و معلوم است که یک دروغی است که بستند. انوشیروان ظالم باید گفت، نه عادل». [صحیفه امام ۴، ج ۱۹، ص ۴۳۳].

^{۳۸۴}. ر.ک: صحیح مسلم، صحیح بخاری و صحیح ترمذی.

تبعیض هرگز.

ملیت شهربانو

در نقل‌های تاریخی ملیت شهربانو به صورت‌های گوناگون ذکر شده است که به آن می‌پردازیم:

الف. ایرانی (فارسی)

اغلب روایات و نقل‌های تاریخی به ایرانی بودن مادر امام سجاده تصریح کرده‌اند. از جمله نقل‌های اولیه می‌توان اشاره کرد به تاریخ یعقوبی، بصائر الدرجات، الکافی، تاریخ الاثمه: ابن ابی الثلج، فرق الشیعه نوبختی و... نکته قابل توجه این است که اختلاف در نام شهربانو بسیار زیاد است و حتی در نام پدر او بین چهار یا پنج نام اختلاف هست، اما در این که دختری ایرانی است کمتر اختلاف دیده می‌شود تنها چند نقل ضعیف که نه با ادله نقلی دیگر سازگار هستند و نه با عقل به غیرایرانی بودن او اشاره دارند. مادر امام سجاده با هر نامی و منسوب به هر پادشاهی باشد - حتی اگر اعتقاد کسانی که قایل به اشراف زاده ایرانی بودن شهربانو را بپذیریم - در هر حالت یک ایرانی است.

ب. سندی (من بلاد السند)

سند به گفته صاحب معجم البلدان سرزمینی است بین سرزمین هند و کرمان و سجستان. می‌گویند سند و هند دو برادر بودند از فرزندان یوقیر بن یقطن بن حام بن نوح.^{۳۸۰}

هشام بن کلبی در «مثالب العرب» اولین کسی است که سندی بودن مادر امام سجاده را مطرح کرده است و دیگران از وی نقل کرده‌اند. ابن حبیب بغدادی در «المنمق»، یافعی در «مرآة الجنان» و ابن تغریب‌دی در «النجوم الزاهرة» به این مطلب اشاره کرده‌اند. ابن قتیبه در «المعارف» نمی‌نویسد که مادر امام سجاده اهل سند است، بلکه می‌نویسد نام او سندیه است و معلوم نیست این نام از اسامی زنان هست یا خیر؟

ج. کابلی (از اسیران کابل)

کابل ولایتی است بین هند و غزنه که حموی انتساب آن به هند را صحیح‌تر می‌داند. اگر چه در آن زمان، کابل داخل مرزهای ایران محسوب می‌شد و این منافاتی با ایرانی بودن شهربانو ندارد، اما در اینجا اشتباه بزرگی هست و آن این که کابل در سال ۴۳ فتح شد و حال آن که امام سجاده بین سال‌های ۳۶ یا (۳۸) به دنیا آمد، پس باید قبل از فتح کابل ازدواج والدین امام سجاده صورت گرفته باشد. به تعبیر مدعیان این سخن، جریان اسارت شاهفرید، برادر زاده شهربانو را که در نقل‌های متعدد آورده شده با قضیه اسارت شهربانو آمیخته یا اشتباه گرفته‌اند.

شهربانو و پیرایه‌ها

افزون بر مطالب یاد شده در برخی از منابع مطالبی در مورد مادر امام سجاده نوشته شده است که یا منبع خاصی

^{۳۸۰}. معجم البلدان، یاقوت حموی، ج ۳، ص ۲۶۷.

ندارد و یا اگر دارد با دیگر منابع منافات دارد و قابل تأمل است. در این قسمت تنها از آن جهت که در مجموعه حاضر مربوط به شهربانو جمع آوری شده باشد به ذکر این نقل‌ها می‌پردازیم.

ب در ابتدای کتاب مغز متفکر جهان شیعه که توسط جمعی از نویسندگان نگاشته شده است، در جریان تولد امام صادق^۷ آمده است که پس از تولد آن بزرگوار، قابله وی به دنبال پدر کودک بود تا خبر ولادت را بدهد و وی را نیافت، لذا به خدمت امام سجاده^۷ آمد و مژده داد که خداوند فرزند پسری به آنها عطا نموده. امام سجاده^۷ فرمود:

میل دارم نوه خود را ببینم اما نمی‌خواهم که او را از اطاق مادرش خارج کنی، زیرا امروزه هوا قدری سرد است. آیا نوه من زیباست؟ قابله گفت: چشم‌های آبی او بسیار زیبا است.

امام سجاده^۷ فرمود :

از این قرار چشم‌هایی او، شبیه چشم‌های مادرم رحمه الله علیها است.

نویسنده در ادامه به قانون وراثت اشاره کرده و می‌نویسد :

چشم‌های شهربانو، دختر یزدگرد سوم و مادر زین العابدین^۷ آبی رنگ بود و جعفر صادق بر طبق قانون مندل چشم‌های آبی رنگ از جد بزرگ پدری خود به ارث برده است. روایتی وجود دارد که مشعر بر این که چشم‌های کیهان بانو، خواهر شهربانو هم که جزو اسیران خانواده یزدگرد سوم از مدائن آورده شد نیز آبی رنگ بوده و اگر این روایت درست باشد، جعفر صادق^۷ چشم‌های آبی رنگ را از دو شاهزاده خانم ایرانی به میراث برده چون کیهان بانو، دختر یزدگرد سوم نیز جد بزرگ جعفر صادق^۷ یعنی جد مادری آن حضرت بوده است.

علی ابن ابیطالب که در مدینه حامی اسیران خانواده سلطنتی ایران بود، شهربانو را به عقد ازدواج پسرش حسین در آورد و کیهان بانو را با محمد بن ابوبکر تزویج نمود.^{۳۸۶}

بدیهی است که مطلب فوق اگر به یک منبع ارزشمندی متصل بود قابل بحث و بررسی در زمینه‌های تاریخی و روان‌شناسی بود، اما اینک نیازی به تحلیل و بررسی ندارد و اثبات و رد آن ممکن نیست. از طرفی اگر اثبات شود باید گفت که رنگ چشم مادر امام سجاده^۷ را آن حضرت ندیده است، زیرا مادر وی در حال نفاس از دنیا رفت و از دیگران احتمالاً شنیده است که آن بانو را دیده‌اند. در هر حال ما هیچ سندی برای این مطلب نیافتیم و حتی نویسنده این بخش کتاب هم معلوم نیست و به گفته برخی از صاحب نظران، کتاب مذکور از کتاب‌های افسانه‌ای بوده و قابل استناد نیست.

در کتاب مدینه المعاجز سید هاشم البحرانی (م ۱۱۰۷) نقلی آمده است که قابل بحث است، او می‌نویسد: از فردی که شتربان امام حسین^۷ بوده نقل می‌کند که وقتی در منزلی همراه با امام حسین^۷ بوده لباسی را نزد حضرت دیده که شاه ایران هنگام ازدواج دختر برادرش، شاه زنان دختر یزدجرد به امام^۷ هدیه کرده بود.^{۳۸۷}

^{۳۸۶}. مغز متفکر جهان شیعه، امام صادق^۷، مرکز مطالعات اسلامی استراسبورگ، ترجمه ذبیح الله منصور، ص ۲۰.

^{۳۸۷}. مدینه المعاجز، سید هاشم بحرانی، ص ۶۸.

طبق این نقل، عموي شهربانو و برادر یزدگرد شاه ایران بوده و این با هیچ نقلی سازگاری ندارد و نیز حضور خانواده شهربانو به هنگام تزویج او اعطای هدیه از نقل‌های بدون منبع است و جای بحث دارد.

اتهام تزویج مادر امام سجاد ۷

در برخی از نقل‌های تاریخی آمده است که مادر علی بن الحسین ۷ پس از مرگ امام ۷ در کربلا توسط امام زین العابدین به ازدواج زبید یا زید، آزاده شده حسین ۷ درآمد و این عمل حضرت مورد ملامت از سوی عبدالملک بن مروان قرار می‌گیرد.

علامه شوشتری در مورد این روایت کلینی در کافی می‌نویسد :

و هم چنین بر مریه امام سجاد مربوط می‌شود (نه مادرش) آنچه که امام باقر ۷ می‌فرمود که پیامبر ۹ گفت: سبحان الله آیا برادر علی (بن الحسین) که از یک مادر هستند هم جزء این مواردند؟ امام باقر فرمود:... و اما برادر علی، برادر رضاعی او است (نه نسبی) و در خبر کافی تحریفات دیگری نیز وجود دارد.^{۳۸۸}

در مناقب نیز آمده است که عبدالملک می‌گوید:

او (امام سجاد ۷) مادرش را به تزویج درآورد و او کسی بود که وی را پرورش داد و همواره او را «مادرم!» صدا می‌زد. مسعودی می‌نویسد که پس از مرگ جهان شاه، مادر علی بن الحسین ۷، دایه‌ای برای وی خریداری کردند تا شیردادن، تربیت و سرپرستی کودک را به عهده گیرد و علی بن حسین ۷ او را مادر می‌نامید.^{۳۸۹} شاید گذشت زمان و محبت شدید حضرت

به مریه یا مادر رضاعی‌اش موجب ایجاد این گمانه برای مردم شده است که آن زن، مادر حقیقی امام ۷ است. مرحوم شوشتری پس از ذکر روایت «عیون اخبار الرضا» و نیز بیان نقل مسعودی در «اثبات الوصیه» می‌نویسد: فقول ابن قتیبه (خلف عفیها بعد فهو اخو علی بن الحسین لامه) غلط و قول اموی و ما ورد من عدم مؤاکته امه کراهة ای تسبیق یده الی ما سبقت عینها علیه، محمول علی مریته الی سماءها امماً؛^{۳۹۰}

پس قول ابن قتیبه که امام ۷، مادرش را به ازدواج عبد آزاد شده‌اش، زبید در آورد، غلط است و از گفته‌های امویان است و آنچه در مورد اکراه او به هنگام غذا خوردن قبل از آن که مادرش بخورد، آمده است، مربوط به مریه اوست که «مادر» صدایش می‌کرد.

در رجال ابن داوود (م ۳۶۸) در ذیل نام یحیی بن ام طویل (بن جخ، کش) آمده است: روایت شده است که مردم بعد از قتل حسین ۷ مرتد شدند (ظاهراً ارتداد از ولایت است) مگر سه نفر: ابوخالد الکابلی و یحیی ابن ام الطویل و جبیر بن مطعم.

^{۳۸۸}. ر.ک: قاموس الرجال، پیشین، ج ۱۱، ص ۴۶.

^{۳۸۹}. اثبات الوصیه، مسعودی، ص ۱۷۰.

^{۳۹۰}. قاموس الرجال، پیشین ج ۱۱، ص ۴۶.

و سپس می‌نویسد:

سپس مردم دیگر به آنها ملحق شدند و تعداد آنها زیادت‌تر شد. یونس از حمزه از جابر بن عبدالله انصاری اضافه کرد بر این مطلب که: مادر او (یحیی بن ام طویل) و شیکه، دایه علی بن الحسین بود که آن حضرت، او را مادر صدا می‌کرد و همین زن است که او را به تزویج در آورد و عبدالملک به خاطر این کار آن حضرت را سرزنش کرد و گفت که مادرش را شوهر داده است، به گمان این که آن زن مادر حقیقی او است، در حالی که مادر او شهربانویه بوده که در کودکی او از دنیا رفت. (این مطلب اشاره به وفات شهربانو در حال نفاس دارد و طفل به نوزاد هم گفته می‌شود).

حسین بن عبدالوهاب نیز در عیون المعجزات روایت می‌کند از ابی‌خالد کنکر الکابلی که می‌گوید:

یحیی بن ام الطویل را ملاقات کردم و او پسر دایه زین العابدین بود. دستم را گرفت و با او به سوی زین العابدین رفتیم.^{۳۹۱}

در وفیات الائمة آمده است که:

نام مادر رضاعی امام سجاد و شیکه بود که مادر یحیی بن ام الطویل بود و حضرت او را «مادر» صدا می‌زد و همین است که حضرت او را به تزویج در آورد و سرزنش شد.^{۳۹۲}

با توجه به مطالب فوق، اتهام تزویج مادر علی بن الحسین^۷ توسط خود آن حضرت، رفع می‌شود و حقیقت امر معلوم می‌شود که آن بانویی که تزویج شد، مربیه آن حضرت و یا مادر رضاعی ایشان بوده است، نه مادر واقعی او یعنی شهربانو. این اتهام یا توطئه‌ای است که طراح اصلی آن امویان هستند و یا زاییده افکار عمومی زمان آن حضرت است که بدون تحقیق و با نگرشی سطحی مسایل را بیان می‌کردند.

بنابراین جریان تزویج این زن، مربوط به مادر امام سجاد^۷ نیست و حتی اگر در برخی نقلها نامی از شهربانو آورده شده است، به اشتباه دایه و مربیه آن حضرت را با نام مادرش ذکر کرده‌اند. به نظر می‌رسد بهترین پاسخ برای این شبهه مطلبی است که از امام رضا^۷ در عیون اخبار الرضا^۷ و ذیل همان روایتی که ما به آن اعتماد کردیم آورده شده و این اتهام رفع می‌شود. امام^۷ به سهل بن قاسم می‌فرماید: «...و علی بن حسین همان بانو را مادر خویش می‌پنداشت و کسی جز او را مادر نمی‌دانست. بعدها دانست که این بانو کنیز خود اوست ولی مردم همان بانو را مادر علی بن الحسین می‌خواندند و وی پس از آنکه آن کنیز را شوهر داد همه چنین پنداشتند که مادر خود را شوهر داده و پناه بر خدا از چنین گمان و سخنی».^{۳۹۳} در واقع

خود امام سجاد^۷ می‌دانست که آن زن، مادر واقعی او نیست و از این رو وقتی نامه عبدالملک مروان را خواند که نوشته بود امام با این عمل شرف و حسب خود را پایین آورده است انکار نمی‌کند بلکه وی را به خاطر سرزنش بیجای یک مسلمان، توبیخ می‌کند و می‌نویسد که به خاطر نیکی به آن بانو، وی را شوهر داده است. امام برای آن زن چنان احترامی قایل بود که نمی‌گوید او مادر واقعی آن حضرت نیست ولی عبدالملک مروان

^{۳۹۱}. عیون المعجزات، پیشین ص ۷۱.

^{۳۹۲}. وفیات الائمة، جمعی از علمای بحرین، ص ۱۴۹؛ قاموس الرجال، ج ۱۱، ص ۳۱.

^{۳۹۳}. عیون اخبار الرضا، پیشین، ج ۲، ص ۱۲۷.

پس از خواندن نامه می‌گوید: «فان بذلک قد زاد شرفاً»^{۳۹۴}

^{۳۹۴}. تهذیب الاحکام، پیشین، ج ۷، ص ۳۹۷.

فصل هشتم

تاریخ رحلت شهر بانو و بحثی

پیرامون بی بی شهر بانو

تاریخ وفات شهربانو و بحثی پیرامون تولد امام سجاد ۷

آنچه به طور مسلم از روایات و نقل‌های مربوط به شهربانو می‌توان بیان کرد، رحلت وی در حالت نفاس است. بنابراین جهت بررسی تاریخ رحلت وی از آنجا که تصریحی در مورد خود او نیست باید به تحقیق پیرامون تاریخ تولد امام سجاد ۷ پردازیم تا سال قطعی و روز احتمالی رحلت را بیابیم. لازم به ذکر است که در مورد سال تولد امام سجاد ۷ نیز اختلاف اقوال وجود دارد و ما، در این فصل به ذکر و بررسی این اقوال می‌پردازیم و سپس اقوال مختلف در مورد محل دفن این بانو را پی می‌گیریم و از این رو ناچار به بررسی دقیق و عمیق آرامگاه بی بی شهربانو در ری که منسوب به این بانو است - و البته این انتساب صحیح نیست - می‌باشیم. در مورد تولد امام سجاد ۷ اقوال مختلفی است که برخی از آنها نزدیک به هم بوده و مشکل‌ساز نیستند، ولی برخی در روند تاریخ اثر می‌گذارند. اقوال را می‌توان در سه بخش تنظیم نمود:

الف. قول مشهور که سال ۳۷ یا ۳۸ است .

ب. بین سال‌های ۳۰، ۳۳، ۳۶، ۳۷ و ۳۸.

ج. سال ۴۶ یا ۴۸ که حمدالله مستوفی قائل به آن بوده و دکتر شهیدی این قول را پذیرفته است. در کتب قرون نزدیک‌تر به زمان امام سجاد ۷ همچون تواریخ النبوی، الارشاد، مسار الشیعه، التهذیب، روضه الواعظین، کشف الغمه و مناقب ابن شهر آشوب، تاریخ تولد حضرت سجاد ۷ سال ۳۸ هجری بیان شده و در کتاب الاستغاثه تولد آن حضرت ۳۰ هجری ذکر شده. در روایات دیگر نیز بیشتر به سال‌های ۳۶ تا ۳۸ هجری اشاره شده است. مسعودی در مروج الذهب سال وفات امام سجاد ۷ را ۹۵ ه و به روزگار ولید ذکر می‌کند و یادآور می‌شود که عمر آن حضرت در هنگام وفات ۵۷ سال بوده است^{۳۹۰} که در این صورت سال تولد آن حضرت ۳۸ هجری می‌شود البته همین مورخ می‌نویسد: «و گویند وفات او به سال ۹۴ است» حتی در این صورت هم امام سال ۳۷ هجری متولد شده است.

دکتر شهیدی تولد امام سجاد ۷ را در سال ۴۶ ذکر می‌کند و دلایل زیر را برای آن بیان می‌کند:

۱. در کربلا عده‌ای قصد کشتن امام سجاد ۷ را داشتند ولی به سبب نابالغ بودن آن حضرت از قتل ایشان گذشتند. این نقل تاریخی به نقل از حمید بن مسلم در ترجمه تاریخ طبری آمده است.
۲. امر به جستجوی علائم بلوغ در امام ۷ توسط عیبدالله بن زیاد و حکم به قتل وی پس از شهادت افراد به بلوغ آن حضرت که البته این حکم با درایت امام سجاد و سخن آن حضرت لغو شد و اینکه جستجوی مذکور از نظر جاحظ که خود اهل سنت است از خطاهای امویان بود.
۳. حمایت حضرت زینب از امام سجاد و گفتن این که «اگر قصد کشتن او را دارید، اول باید مرا بکشید»^{۳۹۱}

^{۳۹۰}. مروج الذهب، مسعودی، ج ۳، ص ۳۷.

^{۳۹۱}. زندگانی علی بن الحسین ۷، پیشین، ص ۳۰ - ۳۴. (با تلخیص)

از نظر قائلین به تولد امام ۷ در سال ۴۶ هـ، اخبار فوق نشان دهنده این است که شرایط، نمایانگر سن بلوغ و یا در حدود آن بوده است، اگر نه حکم به تحقیق در زمینه بلوغ داده نمی‌شد. پاسخ موارد فوق این است که:

اولاً؛ سن امام سجاده ۷ در کربلا با صراحت در نوشتار مورخان و سیره‌نویسان ذکر شده و سن آن حضرت در کربلا ۲۳ سال بوده است^{۳۹۷} چنان که ابن سعد هم همین مطالب را دارد.

ثانیاً؛ از محمد بن عمر واقدي (م ۲۰۷) نقل شده که علي بن الحسين ۷ در ۵۸ سالگی رحلت نموده و این نشان‌دهنده آن است که آن حضرت در کربلا ۲۶ یا ۲۷ سال داشته است و البته او تاریخ تولد امام را سال ۳۳ هـ می‌داند که اصلاً با مطالب فوق سازگاری ندارد که ایشان را در مرحله حدود بلوغ می‌دانستند. بدیهی است در دانش تاریخ تا آنجا که دست پژوهشگر از «نقل» کوتاه شده است، به سراغ «عقل» نمی‌رود و در واقع عقل ابزار تحلیل و بررسی نقل‌ها است و تقدم با نقل‌های معتبر تاریخی می‌باشد.

ثالثاً؛ به نقل کتب تاریخی و مقتل‌ها در کربلا امام باقر ۷، فرزند امام سجاده چهار ساله بوده است و اگر آن حضرت در سال ۴۶ هجری متولد شده باشد، در کربلا ۱۴ ساله بوده و لازم‌اش این است که در سن ۹ سالگی ازدواج کرده!!! و بلافاصله صاحب فرزند شده باشد که این با عقل و نقل سازگار نیست که پسری در ۹ سالگی صاحب فرزند شود.

بنابراین می‌توان گفت که حضرت در یکی از سال‌های ۳۳ - ۳۸ به دنیا آمده است که بیهقی (م ۴۵۸) این سال‌ها را ذکر می‌کند. اما صحیح‌ترین قول این است که آن حضرت در سال ۳۷ یا ۳۸ متولد شده است، زیرا مورخان و علمای متقدم به این مسأله اشاره کرده‌اند و افزون بر آن، عقل هم اقتضاء می‌کند ۲۳ ساله بودن آن حضرت در کربلا صحیح‌تر باشد تا شأنیت پدری امام باقر ۷ را که در روایات، تردیدی در حضور آن حضرت در کربلا وجود ندارد - داشته باشد. گفته شد اولین و تنها کسی از مورخان پیشین که قایل به تولد امام سجاده ۷ در سال ۴۶ هجری شده است، حمدالله مستوفی (م ۷۵۰) در کتاب «تاریخ گزیده» بوده که مروری بر تاریخ عمومی جهان آفرینش تا سال ۳۷۰ است. او می‌نویسد:

السجاد زين العابدين بن حسين بن علي المرتضي روز دوشنبه نهم شعبان ست و اربعين هجري بمدينه متولد شد و چون سالش بقرب نوزده رسيد، پسرش محمد باقر متولد شد.^{۳۹۸}

اگر این مطلب را بپذیریم با توجه به اینکه در بخش مربوط به امام باقر در همین کتاب سال تولد وی ۶۵ هجری ذکر شده است و این تاریخ تولد با آنچه در کلیه کتاب‌های معتبر آورده شده و سن امام باقر در کربلا را ۴ ساله ذکر می‌کنند، منافات دارد. حال چگونه منابع اولیه را نادیده گرفته و به نقلی از قرن هشتم که بدون ذکر منبع هم آمده اعتماد کنیم؟

دکتر شهیدی که همین تاریخ را برای تولد امام سجاده ۷ برگزیده است اشاره به نظر مستوفی نموده و می‌نویسد: اگر چه حمدالله مستوفی در ادعای خود تنها است، لیکن با در نظر گرفتن قراین، گفته وی به حقیقت نزدیک‌تر است تا نقل دیگران. البته مستوفی برای این ادعا دلایلی ذکر کرده است که عبارتند از:

الف. وقتی شمر بن ذی‌الجوشن در روز عاشورا می‌خواست علی بن الحسین ۷ را - که بیمار بود - بکشد، عمر

^{۳۹۷}. ر.ک: حدائق الریاض، شیخ مفید، ص ۹۵؛ موالید الائمة، ابن النجار بغدادی، ص ۴.

^{۳۹۸}. تاریخ گزیده، پیشین، ص ۲۰۴. [این نقل عیناً آورده شده و مطابق با رسم الخط قرن هشتم است.]

بن سعد گفت: «از کشتن کودکی شرم نداری؟»
این مطلب را بلعمی در ترجمه تاریخ طبری آورده و در تذکره الخواص سبط ابن جوزی و الارشاد شیخ مفید نیز این مطلب وجود دارد. بنابراین طبق این نقل‌ها، علی بن الحسین کودک بوده است.
نکته قابل توجه این است که شیخ مفید در بخش مربوط به امام سجاد^۷ در «الارشاد» تاریخ تولد آن حضرت را ۳۸ هـ ذکر می‌کند و در روایتی که از حمید بن مسلم می‌آورد نیز اشاره به این دارد که حمید به مسلم این سخنان را گفته است تا آنها را از کشتن علی بن حسین^۷ باز دارد.
با شمر گروهی از مردان بودند که گفتند: آیا این بیمار ناتوان را نکشیم؟ من گفتم: سبحان الله آیا کودک را می‌کشند؟ این بیماری و ناتوانی کافی است به حال او و بالاخره از این گونه سخنان گفتم، تا آنها را از کشتن او ممانعت کردم.^{۳۹۹}
به هر حال این که حمید بن مسلم به دشمن می‌گوید او کودک است، دلیلی بر کودک بودن وی نیست، زیرا اگر به نقل خود شیخ مفید ۳۸ هـ به دنیا آمده باشد، در آن روز ۲۳ ساله بوده است و وجود چنین تناقضی آشکار در کتاب شیخ مفید^۴، بعید به نظر می‌رسد.
ب. دینوری در اخبار الطوال می‌نویسد که از فرزندان حسین^۷ کسی رهایی نیافت جز پسر او علی اصغر که نزدیک به بلوغ بود و به جز عمر بن الحسین که چهار سال داشت.
ج. به مسلم بن عقبه که امام علی بن الحسین^۷ را گرامی می‌داشت، گفته شد: قبلاً تو را می‌دیدیم که این غلام (کودک) و پدر او را دشمن می‌دادی.
و نیز در عقد الفرید از قول محمد بن حسین بن علی^{۴۰۰} ذکر شده است که می‌گفت:
دوازده کودک بودیم و ما را به یزید در آوردند و بزرگتر ما علی بن الحسین بود.
درباره مطلب فوق به روایتی که در «شرح الاخبار» آمده است، اشاره می‌کنیم که قابل توجه است. قاضی نعمان در شرح الاخبار می‌نویسد:
روی عن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب، انه قال: قدم بنا علی یزید بن معاویه لعنة الله بعد ما قتل الحسین^۷ و نحن اثنا عشر غلاماً لیس منا احد الا مجموعة یداه الی عنقه و فینا علی بن الحسین^۷؛

^{۳۹۹}. الارشاد، پیشین ج ۲، ص ۱۱۳.

^{۴۰۰}. با توجه به روایات دیگر، این سخن از محمد بن علی بن الحسین است که همان امام باقر^۷ می‌باشد که در استنساخ نام علی افتاده است.

ما را نزد یزید - لعنت خدا بر او باد - آوردند، بعد از قتل امام حسین^۷ و ما ۱۲ نفر بودیم که دستهایمان به گردن (با غل جامعه) بسته شده بود و علی بن حسین هم در جمع ما بود.

این روایت اگر چه از نظر مضمون با روایت پیشین یکی است، اما چند نکته مهم را در بردارد: اولاً؛ راوی آن امام باقر^۷ است که بنابر روایات معتبر در آن زمان حدود ۴ یا ۵ ساله بود و نقل این روایت از کودکی - هر چند عادی - کاملاً عقلانی و منطقی است. ثانیاً؛ عبارت و «فینا علی بن الحسین^۷» نمایانگر این است که امام سجاد^۷ از جرگه کودکان و غلامان خارج بوده است و تنها وجه مشترک حضرت با این غلامان، وجود غل جامعه بر گردن و دستان آنها و آوردن آنان نزد یزید بوده است. (در بین ما علی بن حسین هم بود).

ثالثاً؛ مهمتر از همه این که چگونه کودکی در جمع هم سن و سالهای خود و حتی نوجوانانی که کمی از او بزرگتر بودند، پدر خود را هم سن خود و کودک و نوجوان بدانند؟! بنابراین، روایت فوق از آنجا که از امام باقر^۷ نقل شده قابل قبول و پذیرش است و دلالت آن روشن تر است.

پس امام سجاد^۷ در کربلا یک کودک یا نوجوان کم سن و سال نبوده است، چون صاحب فرزند بوده و طبیعاً باید از مرحله بلوغ فاصله گرفته باشد تا نسبت پدری او با کسی که به سن امام باقر است، صحیح باشد.

البته باید توجه داشت که مطلب مذکور در «عقد الفرید» هم دلالت بر کودکی امام سجاد نمی‌کند، زیرا قایل این سخن که کودکی است، چه محمد بن حسین بن علی^۷ و چه محمد بن علی بن حسین بن علی^۷ نمی‌گوید امام همچون آنان کودک بود، بلکه احتمال دارد که او را به عنوان بزرگتر و سرآمد و نگهدارنده این گروه بدانند. د. هنگامی که حسین^۷ رهسپار کوفه بود، راز امامت و کتاب‌های خود و ابزار جنگ و... را به ام سلمه، همسر پیامبر^۹ بازگردد آنها را به علی بن حسین که در آن هنگام خردسال بود، واگذار!

ه. امام سجاد^۷ در پاسخ ابن زیاد که پرسیده بود: «آیا خدا علی بن الحسین را نکشت؟» فرمود: برادری داشتم او را نام علی بود و مردم (یا شما) او را کشتند (یا کشتید) و او در قیامت از شما بازخواست خواهد کرد. ابن زیاد گفت: نه بلکه او را خدا کشت.

امام^۷ آیه (اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا...) را خواند. ابن زیاد گفت:

به خدا که تو هم از آنان هستی، بنگرید که این فرد بالغ شده است یا نه؟

مروان بن معاذ احمری گفت: آری.^{۴۰۲}

و. دمیری می‌گوید: در کربلا زین العابدین را نکشتند، چون کودک بود و موی (بر صورت او) برنیامده بود. (حیاء الحيوان دمیری)

منابع فوق - اگر چه در علم تاریخ قابل توجه هستند، اما در برابر منابعی که قدمت بیشتری دارند و به زمان تولد حضرت نزدیکتر هستند، تاب ایستادگی ندارند.

این سخن که چون امام سجاد صغیر بوده در کربلا کشته نشده است ظاهراً در همان قرون اولیه هم مطرح بوده

^{۴۰۱}. لازم به ذکر است که تعداد فرزندان امام حسین^۷ کاملاً مشخص بوده و فرزندی با نام محمد برای آنحضرت در کتب تاریخی

ذکر نشده است. بنابراین یا همان محمد بن علی بن الحسین^۷ است و در استنساخ، کلمه «علی» افتاده است و یا این که محمد بن حسین بن علی از خانواده غیر از علی بن ابیطالب است و این بحث قابل بررسی است.

^{۴۰۲}. الارشاد، پیشین ج ۲، ص ۱۱۵؛ و ر.ک: مقتل خوارزمی و کامل ابن اثیر.

است. و برخی مورخان در صدد پاسخگویی برآمده‌اند که به چند مورد اشاره می‌شود: محمد بن عمر واقدی (م ۲۰۷) که از مورخان نیمه دوم قرن دوم و سوم هجری است و در نگاشتن «مغازی» و «فتوحات» تخصص ویژه دارد، درباره قضایای کربلا و به ویژه آن چه مربوط به امام سجاد^۷ است می‌نویسد: این سخن (منظور سخن امام صادق^۷ که فرموده است امام سجاد^۷ در ۵۸ سالگی وفات یافت) دلالت دارد بر این که علی بن الحسین^۷ در ۲۳ یا ۲۴ سالگی در کربلا حضور داشته است. علت عدم شرکت او در نبرد با سپاه کوفه، بیماری آن حضرت بود که وی را آزار می‌داد.

سپس به تولد امام باقر^۷ اشاره کرده و می‌نویسد:

چگونه می‌توان نابالغ بودن آن حضرت در کربلا را پذیرفت، در حالی که فرزند او محمد بن علی مشهور به باقر در آن هنگام متولد شده بود، با توجه به این که ابوجعفر باقر^۷، جابر بن عبدالله انصاری را درک کرده بود و جابر در سال ۷۸ ه^{۴۰۳} از دنیا رفت و ابوجعفر باید در موقعیت سنی خاصی باشد تا بتواند

حدیث رسول خدا را از او شنیده و از طریق وی نقل کند.^{۴۰۴}

زبیر بن بکار (م ۲۵۶) در کتاب نسب قریش، به حضور امام سجاد^۷ در کربلا در سن ۲۳ سالگی تصریح می‌کند و طبق این نقل آن حضرت در آن زمان کودک نبوده است، اگر چه استعمال لفظ «غلام» برای او طبق کتب لغت معتبر هیچ استبعادی ندارد. در این صورت، تولد آن حضرت در سال ۳۷ یا ۳۸ ه^{۴۰۳} بوده است و نه ۴۶ و یا ۴۸. نقل واقدی که ابن سعد (م ۲۳۰) از وی نقل می‌کند، دلیل قابل اعتنایی است.

طبری (م ۳۱۰) نیز در کتاب «المنتخب من ذیل المذیل»، نقل می‌کند که آن حضرت در کربلا ۲۳ ساله بوده و همین دلیل تولد آن حضرت در سال ۳۸ هجری است.^{۴۰۵}

نویسنده کتاب «حیات فکری و سیاسی امامان شیعه» برای اثبات صحت قول مشهور (تولد آن امام سجاد^۷ در سال ۳۸ ه^{۴۰۳} به دو دلیل دیگر اشاره می‌کند، که عبارتند از:

^{۴۰۳} در مورد سال وفات جابر بن عبدالله انصاری، اختلاف‌هایی وجود دارد که در ابتدای این نوشتار و در بحث‌صیغه فاطمیة مفصلاً به

آن پرداختیم.

^{۴۰۴} طبقات الکبری، پیشین، ج ۵، ص ۲۲۲. (به نقل از محمد بن عمر واقدی، صاحب کتاب مهم المغازی).

^{۴۰۵} المنتخب من ذیل المذیل، محمد بن جریر طبری، ص ۶۳۰.

الف. بر خوردهای امام سجاد با ابن زیاد و حتی یزید بن معاویه نشانگر این است که سن امام در آن هنگام می‌بایست بیش از حدی باشد که بتواند تردیدی در بلوغ او به وجود آورد. گرچه از نظر امامت مشکلی در این رابطه نیست، اما موقعیت و زمینه‌ای که یزید را بر آن داشت تا اجازه سخنرانی به آن حضرت بر بالای منبر دهد، حاکی از سن و سالی است که چنین اجازه‌ای را توجیه کند. ب. روایاتی که حاکی از چهارساله بودن امام باقر ۷ در کربلا دارد، زیاد است و کسی در صحت این روایات تردیدی به خود راه نداده است. بنابراین قول مشهور با ۲ یا ۳ سال تفاوت قابل پذیرش است.^{۴۰۶} خلاصه کلام اینکه مجموعه دلایل مذکور که تولد آن حضرت را بین سال‌های ۳۳ تا ۳۸ ذکر می‌کند به اختصار عبارتند از:

الف. روایت معتبر که از امام صادق نقل شده و سن آن حضرت هنگام وفات را ۵۸ ساله بیان می‌کند. ب. تصریح واقفی، مغازی نویسنده مشهور قرن دوم بر این که بیماری امام سجاد ۷ مانع حضور آن حضرت در نبرد با سپاه کوفه بود و نه صغر سن او.

ج. در کتب انساب همچون نسب قریش که ما در کتاب‌های انساب در مورد آن سخن گفتیم و بعد از «الانساب» ابن کلیبی حائز اهمیت فراوان است، تصریح به حضور امام سجاد در کربلا در سن ۲۳ سالگی دارد و نیز طبری به همین نکته اشاره دارد. د. وجود فرزندی چهارساله برای امام سجاد ۷ در واقعه کربلا که روایت‌های صحیح و معتبر به آن تصریح کرده‌اند و اگر آن حضرت را کودک و نابالغ بدانیم، در برابر با این روایات صحیحه تعارض ایجاد می‌شود تا آنجا که نمی‌آورد.

ه. اجازه ابن زیاد و حتی یزید بن معاویه به ایشان جهت به منبر رفتن دلالت بر این می‌کند که سن ایشان در حد متعارف و معمول برای ایراد سخنرانی بوده است.

اینک با وجود منابع معتبر مذکور که دلایل نقلی را تشکیل می‌دهند و دلایل عقلی (همچون داشتن یک پسر ۴ ساله یا کمتر در کربلا و سن بیش از بلوغ این کودک و اجازه سخنرانی از ناحیه فرماندهان و رهبران دشمن به امام ۷) به نظر نمی‌رسد خدشه‌ای به قول مشهور وارد شود. البته دلایل سخن غیرمشهور نیز بررسی شد و نهایتاً می‌توان به این نتیجه دست یافت که:

امام سجاد ۷ در سال ۳۶ یا ۳۷ و یا ۳۸ به دنیا آمده است و چون اکثراً تولد آن حضرت را در پنجم ماه شعبان نقل می‌کنند، بنابراین رحلت شهربانو، نیز بین ششم تا شانزدهم شعبان صورت گرفته است که ایشان دوران نفاس را می‌گذرانده است و مکان رحلت وی نیز مدینه و به نقلی خانه حضرت فاطمه ۳ بوده و محل دفن چنان که گفته شد، دقیقاً معلوم نیست، اما با توجه به قرائن (و به احتمال زیاد) قبرستان بقیع بوده و یا قبرستان دیگری در نزدیکی مدینه.

چنان که پیش از این بیان شد و بنابر روایات مستفیضه و نقل‌های تاریخی، شهربانو در حالت نفاس از دنیا رفته است. بنابراین با توجه به اختلافی که در زمان تولد حضرت امام سجاد ۷ وجود دارد، زمان رحلت آن بانو نیز مختلف بوده و بین سال‌های ۳۳ تا ۳۸ هجری اتفاق افتاده است. به هر حال کمتر از ۱۰ روز از تولد حضرت علی بن الحسین ۷ گذشته بود که مادرش دار فانی را وداع می‌گوید. به نظر می‌رسد اولین کتابی که در آن در مورد

^{۴۰۶}. حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، پیشین، ص ۱۶۰.

مدفن این بانو صریحاً مطلبی نوشته شده، «تاریخ قم» است.

در این کتاب می‌خوانیم:

مادر علی بن الحسین ۷، سلامه دختر یزدگرد و اسم اصلی او جهانشاه بود و قبر وی در کنار مرقد عموی پسرش امام حسن مجتبی ۷ در مدینه است.^{۴۰۷}

ابن عماد حنبلی (۱۰۸۹ م) در شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، محل تولد امام سجاد ۷ را کوفه می‌داند که در این صورت قبر شهربانو هم در کوفه باید باشد، اما این تنها نقلی است که مولد امام را کوفه ذکر می‌کند نه مدینه و این نقل منفرد در برابر روایات و نقل‌های متعدد و متقدم تاریخی مبنی بر مدینه بودن مکان تولد حضرت، قابل توجه نیست.

البته برخی دیگر از نویسندگان معاصر قبر مادر علی بن الحسین ۷ را در کوفه می‌دانند، اما هیچ گونه دلیلی بر مدعای خویش ذکر نمی‌کنند. استاد دانشگاه اسکندریه، دکتر محمد بیومی مهران در کتاب «الامام زین العابدین» این سخن را به باقر شریف قرشی، عبدالرزاق موسوی و احمد فهمی محمد نسبت می‌دهد.^{۴۰۸} در اثبات الوصیه که منسوب به مسعودی است صریحاً ذکر شده که محل وفات مادر علی بن الحسین ۷ مدینه بوده است. وی می‌نویسد:

و توفیت بالمدينة فی نفاسها فابتعیت له دایةً تولت رضاعه و تربیته و کان یسیمها امی؛^{۴۰۹}

و او (جهانشاه، مادر علی بن الحسین ۷) در مدینه در حالت نفاس از دنیا رفت و برای فرزندش دایه‌ای خریداری شد تا او را شیر داده و سرپرستی تربیت وی را به عهده گیرد و او، آن زن را مادر صدا می‌زد.

بعید به نظر می‌رسد که با وجود مشکلات سیاسی آن زمان و درگیر بودن امام حسین ۷ در جنگ‌های داخلی مسلمانان و نیز امکانات محدود جهت حمل جنازه، این بانو را به کوفه انتقال داده باشند. هنگام مرگ این بانوی خاندان اهل بیت، همسر و نزدیکان سببی وی در مدینه نبودند، اگر چه تاریخ به طور خاص از این برهه از زندگی شهربانو سخنی به میان نیاورده - همانگونه که در برهه‌های پیشین حق او را ادا نکرده است - اما از قراین می‌توان به این مطلب پی برد از این رو پس از وفات شهربانو بر اساس واژه «فابتعیت له دایة» دایه‌ای برای فرزندش، امام سجاد ۷ خریداری شد تا او را پرورش دهد و شیردهی وی را به عهده گیرد که علی بن الحسین پس از رشد او را مادر صدا می‌زد، نه آن که مادر حقیقی خود بداند و این که او را تزویج کرد از آن جهت بود که می‌دانست مادر وی نیست و ما در جای خود به این مسأله پرداختیم.

بنابراین طبق مطالب پیشگفته، شهربانو در بین سال‌های ۳۶ تا ۳۸ (احتمالاً به یقین ۳۸) هجری و بنابه قول مشهور در مورد جزئیات تولد امام سجاد ۷ در ماه شعبان وفات یافته و چون بنا بر روایات در خانه فاطمه ۳ تولد امام سجاد صورت گرفته

^{۴۰۷}. تاریخ قم، پیشین ص ۱۹۷.

^{۴۰۸}. الامام زین العابدین علی بن الحسین ۷، محمد بیومی مهران، ص ۳۳.

^{۴۰۹}. اثبات الوصیه، پیشین، ص ۱۷۰.

است، پس شهربانو در همان خانه از دنیا رفته است.

این که به صراحت در مورد محل زندگی و وفات شهربانو صحبت شد با اعتماد به روایتی است که در دلایل الامامۀ آمده است و زمان و مکان تولد حضرت امام زین العابدین^۷ توسط امام حسن عسکری^۷ ذکر شده است. طبق این روایت، سال تولد آن حضرت ۳۸ هجری بوده که با قرینه «فاقام مع جدّه سنتین» احتمال هرگونه اشتباه در استنساخ دفع می‌شود و مکان هم مدینه و به صورت خاص‌تر، منزل حضرت زهرا^۳ است. بنابراین احتمال دفن شهربانو در کوفه و یا شهر ری (ایران) کاملاً منتفی است.

در دلایل الامامۀ آمده است که:

قال ابو محمد الحسن بن علی الثانی^۷: وُلِدَ (علی بن الحسین^۷) فی المدینه فی المسجد، فی بیت فاطمه ۳ سنة ثمان و ثلاثین من الهجرة قبل وفات جدّه امیر المؤمنین^۷ فاقام مع جدّه سنتین و مع...^{۴۱۰}

ابو محمد حسن بن علی ثانی^۷ فرمود: «علی بن حسین^۷ در مدینه در مسجد (مسجد النبی) و خانه فاطمه^۳ در سال ۳۸ هجری و دو سال قبل از وفات جدش امیر المؤمنین^۷ متولد شد. بنابراین دو سال با جد بزرگوار خود زندگی کرد و...

میلاد امام به گفته مرحوم شیخ مفید و بسیاری دیگر از مورخان در سال ۳۶ یا ۳۸ هجری صورت گرفت و آن زمان از نظر تاریخی مطابق با خلافت امام علی^۷ و جنگ صفین بوده است و به نقل روایت دو سال قبل از شهادت مولای متقیان علی بن ابیطالب^۷.

آنچه قابل بحث و بررسی است، مکان دفن آن بانو است، زیرا اختلاف در سال وفات ایشان همچون اختلاف در سال میلاد امام سجاد^۷ محصور است بین سالهای ۳۳ تا ۳۸ اما در مورد محل دفن ایشان چند قول وجود دارد:

الف. مدینه که مختار ماست و با تکیه بر روایات که تصریح بر تولد حضرت علی بن الحسین^۷ در مدینه دارند و نیز با وجود استبعاد عقلی برای انتقال پیکر این بانو به مکان دیگر با توجه به مصادف شدن مرگ ایشان با واقعه صفین، این مطلب را پذیرفتیم. به هر حال در آن زمان، امام حسین^۷ با پدر خویش در کوفه بود و نقلی نداریم که او هنگام تولد فرزندش به مدینه رفته باشد و از طرفی در مورد این که شهربانو به کوفه رفته و در آنجا فرزند خود را به دنیا آورده باشد نیز گزارشی نداریم، پس به روایاتی که تولد در مدینه را ذکر می‌کنند اتکا می‌کنیم.

ب. کوفه که ابتدا توسط ابن العماد الحنبلی (م ۱۰۸۹)، از مورخان قرن یازدهم مطرح شد و چنان که گفته شد دکتر بیومی مهران نیز در کتاب «الامام علی زین العابدین» این قول را پذیرفته و معتقد است فقط در صورتی که هنگام ولادت فرزندش، شهربانو به زیارت پیامبر ۹ آمده باشد، می‌توان پذیرفت که در مدینه فرزندش را به دنیا آورده و حتی این هم برای ما ثابت نشده است.^{۴۱۱}

^{۴۱۰}. دلایل الامامۀ، پیشین ص ۱۹۱.

^{۴۱۱}. الامام علی زین العابدین، دکتر محمد بیومی مهران، ص ۱۴.

ج. شهر ري (ایران) که بیشتر جنبه افسانه‌اي دارد و به علت شهرت زیاد آن، بحثي مفصل در این مورد خواهیم داشت، زیرا متأسفانه همین پیرایه‌ها باعث شده است که اصل شخصیت شهربانو زیر سؤال رود.

پژوهشی درباره بی‌بی شهربانو

برخی از نویسندگان «بقعه بی‌بی شهربانو»^{۴۱۲} در شهر ري را آرامگاه مادر امام سجاده می‌دانند. «بقعه بی‌بی شهربانو» در تاریخ ۱۳۵۱/۳/۲۵ ذیل شماره ۲۵۶ در فهرست آثار تاریخی ایران به ثبت رسیده است. سید محمد تقی مصطفوی رئیس باستان‌شناسی می‌نویسد:

وضع بنا می‌رساند که تمام محوطه و ابنیه مزبور در یک زمان به منظور آرامگاه‌های ابدی احداث شده است و در ادوار بعد به وسیله احداث دیوارهای جدید در رواقها و اطاقها و... محوطه اصلی را به دو صحن تقسیم نموده است.^{۴۱۳} بنابراین مطلب، از ابتدا ساختمان این بقعه برای ایجاد آرامگاه در نظر گرفته شده است و ما از این مطلب برای بیان مطالب و استدلال جهت مدعی خویش استفاده خواهیم کرد. از نظر قدمت و تاریخ بنا در مقاله می‌خوانیم که:

از بنای قدیمی، نوشته و سندی به دست نیامده است که بتوان تاریخ تحقیقی آن را به دست آورد، ولی وضع ساختمان سنگی و گچی دیوارها و اطاقها و طرز به کار بردن ملاط گچ و شیوه احداث طاق گنبدی شکل اطاق بزرگتر و... می‌رساند که این ساختمان تاریخی مربوط به دوران آبادی شهر ري بوده، از قرن چهارم هجری جدیدتر نیست و به احتمال نزدیک به یقین از آثار دوران آل بویه است.^{۴۱۴} خانم مری بویس در مقاله‌ای با عنوان «بی‌بی شهربانو و بانو پارس» به نکته‌ای اشاره دارد که مربوط به تاریخچه دفن شهربانو است. او می‌نویسد:

در داخل بقعه، قبری است که گویا در قرن نهم کنده شده است و می‌گویند که بقایای شهربانو را در خود دارد (تقریباً نظیر قبر خواجه خضر) و روی آن نوشته شده است: «هذه المقبرة لام المؤمنین و خیر الخواتین شهربانویه، قدس سرها»؛ این آرامگاه ام المؤمنین و بهترین خاتون‌ها، شهربانویه - قدس سرها - است.

بنابراین مطلب اگر قرن نهم هجری مورد نظر نویسنده باشد که قدمت قبر کنده شده هم به زمان آل بویه و یا همان سال ۸۸۸ هـ بر می‌گردد و از زمان مرگ شهربانو (۳۶ تا ۳۸ هـ) بیش از هشت قرن فاصله دارد. در صورتی که این قبر متعلق به مادر امام سجاده است در این فاصله پیکر او کجا بوده است؟! و اگر قرن نهم میلادی مورد نظر باشد - که بعید است - مطابق با سال ۲۵۰ قمری می‌شود و در اینجا با همان مشکل مواجه می‌شویم، زیرا حدود دو قرن با مرگ شهربانو فاصله دارد.

^{۴۱۲} بقعه بی‌بی شهربانو به مسافت تقریبی یک کیلومتر و نیمی شمال امین آباد (در ۵ کیلومتری مشرق حضرت‌تعب‌العظیم ۷) برخی از صخره کوهستان در دامنه جنوبی کوه معروف به بی‌بی شهربانو محوطه به طول ۳۳ متر و عرض ۲۲ متر با دیوار سنگین بسیار قدیم محصور گردیده است.

^{۴۱۳} گزارش‌های باستان‌شناسی، مجلد سوم، سال ۱۳۳۴، فصل ۱۱؛ بنای تاریخی بقعه شهربانو در ري، سید محمد تقی مصطفوی، ص

^{۴۱۴} ر.ک: گزارش‌های باستان‌شناسی، ص ۲۵۳ - ۳۰۵؛ مقاله «بی‌بی شهربانو و بانو پارس»، مری بویس، ترجمه دکتر جوادی، ص ۳۷.

از طرفي در مقاله درج شده در گزارش‌هاي باستان‌شناسي آمده است که یک دست لباس ابريشمي که در سال ۱۹۲۵ م در بي بي شهربانو به دست آمده، مربوط به دوره قرون وسطي است. از آنجا که قرون وسطي در اروپا از قرن پنجم ميلادي آغاز شده و تا قرن ۱۵ ادامه دارد^{۴۱۵} و مشخصاً قدمت اين پيراهن مشخص نشده است و از طرفي به نظر مي‌رسد قرون وسطاي اسلامي منظور باشد که به همان دوره آل بويه بازگشت دارد، بازهم با شخصيت و زمان وفات شهربانو، مادر امام سجاد مطابقت ندارد. مصطفوي در مقاله ديگري که از وي در مجله اطلاعات ماهانه (سال پنجم شماره ۱، ص ۱۵) چاپ شده است، بقعه «بي بي شهربانو» را از کهن‌ترين ابنیه اسلامي ايران و تنها بنايي مي‌داند که از روزگار آباداني شهر ري برجاي مانده است.^{۴۱۶}

گروهی از محققان ديگر بر آن شده‌اند تا بين برخي از مقابر موجود در ايران، به ویژه مقابر شهر ري و استودان‌هاي شهرياران ساساني ارتباط برقرار کنند و براي اين ادعاي خود دلایلي چون قرار گرفتن اين مقبره‌ها بر فراز صخره‌هاي سنگي و نوع معماری موجود در آنها به ویژه برخي از آنها همچون امامزاده قاسم که هشت ضلعي هم هست و دقیقاً معماری استودان‌ها را دارد و... استفاده نموده‌اند. ما در اینجا نه بنای بحث‌هاي تخصصي باستان‌شناسي داريم و نه براي چنين بحث شايستگي و تخصص، اما آنچه به نوعي مربوط به بقعه بي بي شهربانو مي‌شود را مورد بحث قرار مي‌دهيم.

گفته شده است که: در دوران آل بويه با رواج مذهب شيعه و احترام به سنن اسلامي شیوه تدفين اموات به سبک دوره ساساني با برخي تغييرات رواج داشت... بدون شک بين مقابر مزبور (امامزاده قاسم و بقعه کوه نقاره خانه و...) و استودان‌هاي شهرياران ساساني شباهتي وجود داشته است.^{۴۱۷}

اين سخن به معنای اين نيست که پيکره‌هاي موجود در اين مقابر، پيروان آيين زرتشتي بوده و يا باقيماندگان خاندان ساساني هستند، بلکه منظور برجاي ماندن سنت تدفين دوره ساساني تا آل بويه است. نويسنده مقاله «بنای تاريخي بقعه بي بي شهربانو در ري» مي‌نويسد:

قديمي‌ترين اثر تاريخي اين بقعه که نوشته‌اي در بردارد صندوق روي مرقد است. بر روي حاشيه افقي بالايي اضلاع شمالي و شرقي اين صندوق آیه الکرسى به خط ثلث و برجسته نوشته شده و در حاشيه سمت چپ نوشته شده است: هذه المقبرة لام المؤمنین و خير الخواتین ستی شهربانويه قدس الله سرها... و با توجه به اين کتيبه‌ها به خوبي معلوم مي‌شود که در سال ۸۸۸ قمری وضع فعلي مقبره بي بي شهربانو و صندوق آن را ترتيب داده‌اند.

نويسنده پس از آن که مدرک قديمي تري از نظر کتيبه‌ها و مدارک معتبر باستان‌شناسي نمي‌يابد و نهايتاً تاريخ و

^{۴۱۵}. ر.ک: گزارش‌هاي باستان‌شناسي، ج ۳، ص ۲۵۴ - ۳۰۵؛ و اطلاعات ماهانه، شماره ۲، مجلد ۱۳۳۱، ص ۵، ۱.

^{۴۱۶}. ر.ک: مجله اطلاعات ماهانه، سال پنجم، شماره اول، مقاله «بقعه بي بي شهربانو»، محمد تقی مصطفوي، ص ۱۳۱۵.

^{۴۱۷}. ر.ک: مجله باستان‌شناسي و هنر ايران، شماره ۳، ۱۳۴۸، مقاله برج‌هاي سنگي «شميران» و رابطه آن با بنای «استودان‌هاي

قدمت نوشته‌ها را به زمان آل بویه منسوب می‌کند، می‌نویسد :

به شرحی که در ابتدای فصل اشاره نمودیم، بحث مربوط به بقعه بی‌بی شهربانو از لحاظ تحقیقات تاریخی و پیوستگی معتقدات و آداب و سنن ایرانیان در قرون اولیه اسلام با عقاید و سنن پیش از اسلام بسیار جالب توجه است و جای تتبع فراوان و دقیق دارد و امیدوار است در آینده محققان توانایی بتوانند به این داستان شگفت‌آور پرتوهای روشن کننده بیفکنند و نتیجه مثبت و معلوم‌تری به دست آورند.

بدیهی است که این بقعه از نظر قدمت جزء آثار تاریخی و ارزشمند ایران محسوب می‌شود، زیرا دوران «آل بویه» هم متعلق به زمان‌های گذشته است اگر چه به ۱۴ قرن پیش نمی‌رسد، ولی از جهت انتساب این بقعه به شهربانو، مادر امام سجاد، موانع فراوانی وجود دارد. هم روایات متعدد دلالت بر این نکته دارند که آن بانو، در حال نفاس از دنیا رفت و هم نقل‌های تاریخی معتبر که مؤید این سخن هستند و هم فضایی کلی داستان ذکر شده برای بقعه که افسانه بودن آن را تقویت می‌کند، از این موانع به شمار می‌روند.

به هر حال در شمال شرقی زاویه مقدس شهر ری کوه بزرگی است که در میانه آن بقعه‌ای به چشم می‌خورد و مردم برای زیارت به این زیارتگاه می‌آیند. به نقل برخی از نویسندگان افسانه‌پرداز و خرافاتی این مکان، قبر شهربانو دختر یزدجرد سوم است که همسر امام حسین^۷ بوده و بعد از واقعه کربلا به امر امام حسین^۷ سوار بر ذوالجناح شده و به سوی ایران آمده و در شهر ری مورد هجوم دشمنان اهل بیت قرار گرفته و از ترس اسپری به کوه پناه می‌برد! گفته‌اند در نزدیکی کوه این بانو به جای آن که بگوید «یا هو مرا دریاب» گفت: «یا کوه مرا دریاب!» و کوه شکافته شد و او در دل کوه رفت!

گفته شده است که برخی زائران این بقعه که مشهور به بی‌بی شهربانو است شرایطی برای زیارت او ذکر کرده‌اند از جمله اینکه غیر سید نباید وارد این زیارتگاه شود و اگر برود مسخ می‌گردد و تبدیل به سنگ می‌شود و زن باردار نیز چون ممکن است حملش پسر باشد حق زیارت ندارد، در غیر این صورت فرزندش ناقص الخلقه می‌شود.^{۴۱۸} و شرایط دیگر که ذکر آنها ضروری نیست و همین مقدار برای خرافی بودن این قضیه کفایت می‌کند. دلایل زیادی برای افسانه بودن این قضیه وجود دارد که به ذکر برخی از آنها می‌پردازیم:

۱. تمامی روایاتی که به نحوی از بانوی خانه حسین^۷، شهربانو سخن به میان می‌آورند با صراحت وفات وی را در حالت نفاس ذکر می‌کنند و حتی در کتب تاریخی نیز این مسأله وجود دارد که پیش از این بررسی کردیم. از سوی دیگر در کتابهایی که ماجرای کربلا در آنها بیان شده است، اصلاً از حضور شهربانو در کربلا سخن به میان نیامده است و همان گونه که پیش از این گفتیم منظور از «امّه» در برخی از نقل‌های روایی و تاریخی دایه علی بن الحسین^۷ است نه مادر حقیقی ایشان و شهربانو حدود ۲۴ سال قبل از واقعه کربلا رحلت کرده بود.

۲. این حکایت در هیچ کتاب تاریخی و مقتل معتبر و حتی غیر معتبر اولیه ذکر نشده است و از سوی اهل بیت اشاره‌ای به آن نشده است و به نقل برخی از تاریخ‌نگاران حتی «عبدالعظیم حسنی» که قبر حضرت امامزاده حمزه

^{۴۱۸}. اختران فروزان ری و تهران یا تذکره المقابر، محمد شریف رازی، ص ۴۸۹. [این در حالی است که عذاب‌سوخ طبق روایات

متعدد و معتبر از امت اسلام برداشته شده است. معلوم است که واضعان این قوانین کمتر از معارف دین اسلام اطلاع داشتند.]

را کشف کرده و از آن خبر داد در مورد قبر شهربانو در شهر ری هیچ سخنی بر زبان نمی‌آورد. به یقین اگر شهربانو که مادر امام و همسر معصوم و در واقع جدّه‌نّه امام معصوم است در این خاک خفته بود؛ از طریق این راوی شعبی بیان می‌شد. از طرفی شیخ صدوق، ابن بابویه، که سالها در ری ساکن بود اولاً به زیارت بی‌بی شهربانو نمی‌رفت و ثانیاً در هیچ یک از کتابهایش اشاره به این مسأله نکرده است.^{۴۱۹}

شایان ذکر است که شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا و چند کتاب دیگر خود در مورد شهربانو سخن به میان آورده و حتی اشاره کوتاهی هم به این مسأله نکرده است که قبر او در شهر ری است و این دلیل بر نداشتن سند برای این زیارتگاه ساختگی است.

۳. شریف رازی در تذکره المقابر می‌نویسد: این قضیه، در کتاب دربندی و یا مرتدی و یا بحر الانساب (آمده است) و موهوم (بوده) و به افسانه شبیه‌تر است تا به قضیه واقعی.^{۴۲۰} این مطلب نمایانگر این است که قضیه بی‌بی شهربانو سالها پس از شیخ صدوق ساخته شده است و پایه و بنیان ندارد.

۴. وجود شرایط غیرمنطقی و غیرمستند برای زائران، دلیل دیگری بر افسانه بودن این قضیه است، زیرا: اولاً؛ مسخ به معنای تبدیل به حیوان است نه اینکه به سنگ تبدیل شوند و این سخن ناشی از عدم اطلاعات مبلغان این قضیه و عدم اتصال به یک منبع و سرچشمه حقیقی است و ثانیاً مسخ و رسخ و نسخ از عذابهایی است که به فرموده پیامبر اکرم ۹ از امت ایشان برداشته شده است و امتیاهی پیش از اسلام بودند که در نتیجه تمرد از رسولان الهی این گونه عذاب می‌شدند.

ثانیاً؛ ناقص الخلقه شدن جنین در شکم مادر به خاطر حضور بر مقبره بی‌بی شهربانو! با مبانی علمی سازگاری ندارد و اصلاً منافات دارد و امروزه دلایل علمی برای نقص عضو و... وجود دارد و ادله دیگر نیز هست که به علت گزیده‌گویی از آنها می‌گذریم.

ثالثاً؛ قضاوت در مورد خطای لفظی و اشتباه فاحش منسوب به شهربانو که به جای «یاهو» - ای او! - خطاب به کوه گفته است «یا کوه» - که ترکیبی از حرف ندای عربی و منادای فارسی است - و اجابت کوه! را به خواننده وا می‌گذاریم.

احتمالاً این افسانه ساخته ذهن برخی از زرتشتیان است که دفن اموات را روا ندانسته و مردگان خود را به سگهای گوشت‌خوار عرضه کرده و استخوان آنها را در «استودان» قرار می‌دادند^{۴۲۱} و برای حفظ حرمت مردگان خود که در این کوه نهاده‌اند، چنین مطلب خرافه‌ای را ساخته و پرداخته‌اند و باورهای خود را با اعتقادات مسلمانان عجین کرده‌اند تا در سایه این پیوند دروغین، بر نیایش‌ها و مراسم پیشین خویش باقی مانند.

لوح موجود در بی‌بی شهربانو

در مسجد کوچکی که بالای سربقعه واقع شده است، لوحی وجود دارد که هم از لحاظ قالب دارای اشکال است

^{۴۱۹}. پیشین، ص ۴۹۰.

^{۴۲۰}. پیشین، ص ۴۹۱.

^{۴۲۱}. برخی آثار باقیمانده از ری قدیم، حسن کریمیان، ص ۱۷۸؛ ری باستان، حسن کریمیان، ج ۱، ص ۴۰۳.

و هم از نظر محتوایی. جمله‌بندی و شکل ظاهری کلمات نمایاننده این است که گوینده این سخنان اهل دانش و علم نبوده است و خادمی بوده که به امامزادگان علاقه و گرایش داشته بدون آگاهی از واقعیت‌های موجود. مثلاً در ابتدای این لوح در مورد سؤالی که از صحیح النسب بودن چهل دختران قم شده، آمده است:

حاج شیخ عبدالکریم فرمود: «بلی آنجا تربت حضرت زهراي مرضيه ۳! مي‌باشد.»

تنها در این بخش چند اشکال است:

الف. نام آیت الله حاج شیخ عبدالکریم با پسوند اصلی خود ذکر نشده است که آیا حاج شیخ عبدالکریم حائری است یا غیر ایشان. بنابراین معلوم نیست سند قول مشخصاً به چه کسی بر می‌گردد.

ب. هیچ منبع و هیچ فردی تا به حال ادعا نکرده و اگر کند ادعای دروغین است که تربت حضرت زهرا ۳ در قم است آن هم با نام چهل دختران.

ج. جمله دعائی «علیها سلام» غلط است و اگر کسی کمترین اطلاعی از زبان عربی و حتی نوشتار، چه عربی و چه فارسی داشته باشد می‌داند که این جمله یا باید به صورت «علیها السلام» باشد و یا «سلام الله علیها» و در شکل اول بدون «ال» غلط است.

د. در قم امامزاده‌ای به نام چهل دختران وجود ندارد. در سرخس مزارى بوده است به نام چهل دختران و نیز مقبره‌ای در قزوین به همین نام وجود داشته است که مقبره و جایگاه دفن خصوصی بوده و به دوران صفویه بر می‌گردد^{۴۲۲} اما آنچه در قم مشهور است بقعه‌ای در جنوب شرقی شهر قم به نام چهل دختران است. اشکالات فراوان دیگری که در این متن است را وا می‌گذاریم تا از اصل بحث دور نمانیم و متن این لوح را در این بخش می‌آوریم:^{۴۲۳}

اینجانب حاجی سید حسین قمی خادم چهل دختران قم یکی از روزها آیت الله حاجی شیخ عبدالکریم بنده از ایشان سؤال کردم که این چهل دختران امامزاده‌اند صحیح النسب فرمود بلی و... بعد از حضرت آقا سؤال نمودم که یک خبری فاضل دربندی در خصوص شهربانو می‌نویسد این خبر صحیح است یا خیر فرمودند فاضل مرد عالمی بود صاحب رأی و فتوا ایشان تا یک خبر را کاملاً کشف نمی‌کردند نمی‌نوشتند لذا ایشان هر خبر نوشتند صحیح است کما اینکه خبر داریم صبح عاشورا حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه شهربانو را صدا کردند پشت خیمه‌ها فرمودند شهربانو شما نگاه بحضرت زینب و حضرت کلتوم هستند چشم قدرت دیدن آنها را ندارد دست قدرت دراز شدن طرف ایشان را ندارد چون شما از ایشان نیستید و از خانواده ائمه اطهار جدا می‌باشید (به شام) نمی‌توانی بروی بعد از شهادت من ذوالجناح می‌آید بخیمه گاه شما سوار شوید بروید عرض می‌کند یابن رسول الله ذوالجناح بنده را بکجا می‌برد فرمودند شما را می‌برد در یکی از کوه‌های ری پنهان و غایب می‌شوی طولی نمی‌کشد بعد از شما یکی از فرزندهای برادرم امام حسن ۷ به مجاورت ری می‌آید، در ری شهیدش می‌کنند و بقعه و بارگاه او را نزدیک آن کوه که شما پنهان شدید می‌سازند. فرمودند یک

^{۴۲۲}. لغتنامه دهخدا، ج ۶، ص ۸۳۸۶

^{۴۲۳}. متن این لوح را به همان شکل موجود آوردیم و بدون ویرایش و پیرایش باز نگاشتیم تا هم اهل تحقیق و همعوام از حقیقت امر

آگاهی یابند و قضاوت در صحت و سقم این مطلب و تطبیق آنها با اخبار پیشین را به‌خوانندگان وا می‌نهمیم.

همچو خبري هم داريم که حضرت بي بي شهربانو در ري آمده است عرض مي کند که علت اينکه مرد در حرم مقدس بي بي شهربانو نمي رود چيست فرمودند داخل حرم شدن از ضروريات دين نيست، بزرگان قديم تاکنون احترام کردند نرفتند ما هم احترام مي کنيم نمي رويم ممکن است که شهربانو از خصوصيات حضرت سيد الشهداء باشد.^{۴۲۴}

دکتر جعفر شهيدي در پايان رساله «بحثي درباره شهربانو» که بعدها در کتاب «چراغ روشن در دنياي تاريخ يا زندگاني امام سجاد ۷» چاپ شد، مقاله دو صفحه اي سيد محمد تقی مصطفوي (چاپ شده در مجله ماهانه اطلاعات) را آورده و در ضمن اين که شهربانو را از مرحله یک شخصيت حقيقي و خارجي بيرون دانسته و در شمار موجودات پنداري و افسانه اي باستاني مي داند، مطلبي هم درباره بي بي شهربانو مي آورد که ذيلاً مي آوريم: اکنون خواننده ارجمند با مطالعه دقيق گفتارهايي که داستان شهربانو بر پايه آن استوار مي باشد و در آغاز اين بخش گذشت به خوبي در مي يابد که چگونه در خلال ده قرن، افسانه اي که بر پايه زنده ساختن یک رسم ملي و تجديد حيات یک عقیده سياسي (شاه از خدا، جدا شده!) که به منظور منکوب کردن طبقات رنجيده و استحکام دستگاه سلطنت خودسر و استبدادي مطلق استوار مي باشد، رنگ دين و مذهب به خود گرفته و نقطه اي که بر طبق حدس نزديک به يقين آقاي نوائي جايگاه زرتشتيان بوده است، تبديل به امامزاده گرديده و گنبد و بارگاه و زيارتنامه (آن هم با چنان عبارات خنک و مغلوط) بر آن برپا مي شود!^{۴۲۵}

سيد محمد تقی مصطفوي، رئيس باستان شناسي آن زمان که بنا به موقعيت حرفه اي خویش، از بحث در مورد شهربانو که مربوط به معتقدات مذهبي و تاريخي مسلمانان است، گذشته و مي نويسد:

بي جويي درباره شخصيت شهربانو و درجه صحت انتساب مقبره واقع در بقعه بي بي شهربانو به شهربانوي دختر يزدگرد از هدف و مقصود اصلي اين فصل دور است و به علاوه رشته علم الانساب را نبايد با وظيف اداري کل باستان شناسي مخلوط نمود و ضمناً نگارنده در خود صلاحيت و اهليت اين را نمي بيند، در موضوعي که با معتقدات ديني و مذهبي مردم پيوستگي دارد دخالت و اظهار نظر نمايم. لذا کساني که علاقمند به اطلاع و تحقيق در اين باره هستند مي توانند به رساله سابق الذکر مراجعه نمايند، در عين حال ذکر اين نکته را لازم مي داند که آنچه در خاتمه رساله بحثي درباره شهربانو از طرف نويسنده فاضل و محقق آن اظهار عقیده و استنباط شده است خواه از نظر واقع و حقيقت موضوع و خواه از لحاظ اجتماعي با نظر و عقیده اينجانب مغايرت دارد، لکن به علي که فوقاً اشاره نمود اطاله کلام را درباره آن جائر نمي بيند. آنچه بايد در نظر گرفت اين است:

بنائي که از طرفي قدمت آن به حدود نهصد سال بالغ مي شود و تنها يادگار سلامت و معمور روزگار آباداني شهر ري است و از طرف ديگر نزديک ۵۰۰ سال پيش صندوق منبت تاريخي به نام ام المؤمنين و خير الخواتين ستي شهربانويه قدس الله سرها درون آن نهاده شده ... به هيچ وجه نبايد نسبت به آن کمترین بي دقتي و سهل انگاري به خرج داده شود.^{۴۲۶}

دليلي که آقاي مصطفوي براي ادعای خویش مي آورد عبارت است از اين که اگر بناي تاريخي بقعه بي بي شهربانو جنبه زيارتگاهي و تبرک نداشت، امروز چيزي جز چالهاي حفاري و ويرانه از آن بر جاي نمانده بود، مثل

^{۴۲۴}. اين متن از مجله گزارش هاي باستان شناسي، اقتباس شده است، ص ۲۹۷.

^{۴۲۵}. چراغ روشن در دنياي تاريخ، پيشين، ص ۶۴.

^{۴۲۶}. ر.ک: مجله گزارش هاي باستان شناسي، ص ۲۹۸ و ۲۹۹.

نقارخانه زیرا چون در نقارخانه معتقدات دینی وجود نداشته است، امروز از آن آرامگاه پرشکوه شهریان و بزرگان آل بویه جز سنگ و گچ چیز دیگری مشهود نیست، در صورتی که بقعه متبرک بی بی شهربانو از چنین آسیب‌ها و سوء نظرها به دور مانده است.^{۴۲۷}

البته باید گفت افزون بر آنچه بیان شد، اقوال دیگری در مورد این بقعه وجود دارد که برخی ذکر می‌شود: رابطه‌ای باید داشته باشد^{۴۲۸} و داستان این دو مزار (بی بی شهربانو و بانوپارس) از قدیمی‌ترین افسانه‌ها بین زرتشتیان است.

ب. زرتشتیان این نقطه یک محل مذهبی مانند باشگاه یا خزانه کتاب یا مرکز اجتماعی داشته‌اند و پس از سالها مقاومت و از میان رفتن حکومت مغان، این نقطه نیز به دست مسلمانان افتاده و علاقمندان به آیین گذشته و رسوم پدران زرتشتی خود به آن رنگ مذهبی داده‌اند تا از دستبرد مصون بماند.

ج. برخی دیگر معتقدند که بقعه بی بی شهربانو، مزار متعلق به بانویی است که یکی از اطفال سید الشهداء را شیر می‌داده است.

از آنجا که پرداختن به این مباحث موجب استطراد می‌شود و ما به تناسب ارتباط مشهور بین بقعه بی بی شهربانو و شهربانو، مادر امام سجاد^۷ این بحث را مطرح نمودیم از بررسی جزئیات در این مورد می‌گذریم و علاقمندان را به کتب مربوط به باستان‌شناسی ایران ارجاع می‌دهیم.

پیش از این بیان شد که برخی از نویسندگان در صدد ایجاد ارتباط بین بقعه بی بی شهربانو و الهه (آناهید) هستند. باستانی پاریزی در کتاب «خاتون هفت قلعه»^{۴۲۹} به این ارتباط اشاره کرده است که خوانندگان را به آن ارجاع می‌دهیم. خانم مری بویس نیز در مقاله «بی بی شهربانو و بانو پارس» به این نکته اشاره کرده و آن را می‌پذیرد. او می‌نویسد:

روی قبر بی بی شهربانو نوشته شده است (هذه المقبرة لام المؤمنین و خیر الخواتین شهربانو قدس سرها) و در زیارتنامه آن بقعه، شاهزاده خانم شهربانو، دختر یزدگرد و همچنین شاه جهان، شاه زنان و جهان بانو خوانده شده است. محتمل است که این اسامی در اصل برای خطاب به الهه آناهید به کار رفته و بعد از مربوط شدن دختر یزدگرد با بقعه، جزء نام او گشته باشد. در این صورت، این ارتباط در قرن چهارم یعنی زمان تحریر تاریخ یعقوبی به وجود آمد و در این وقت است که در، القاب شهربانو جهان‌شاه را می‌بینیم که به عنوان اسم خاص شاهزاده به کار برده شده است.^{۴۳۰} وی در پایان مقاله خود می‌نویسد:

پرستش آناهید در ایران باستان رواج داشت و آداب آن هم در دربار هخامنشیان و هم در دوره ساسانیان اجرا می‌شد، به این جهت

^{۴۲۷}. همان، ص ۲۹۹.

^{۴۲۸}. مجله باستان‌شناسی، مقاله دکتر باستانی پاریزی در مورد قلعه‌ها و پل‌های متعددی که نام «دختر» بر آن‌هاست. بهار ۱۳۸۸، ص

۳۳.

^{۴۲۹}. خاتون هفت قلعه، باستانی پاریزی، ص ۲۷۱.

^{۴۳۰}. ر.ک: مجله بررسی‌های تاریخی، مقاله «بی بی شهربانو و بانو پارس»، مری بویس، ص ۳۷.

احتمال دارد که در ازمه قدیم زیارتگاهی در شهر سلطنتی ری مخصوص این الهه بوده و به عنوان بانوی مملکت یا ایران خوانده می‌شده است.^{۴۳۱}

افزون بر مطالب فوق در مقاله‌ای که نویسنده آن در خصوص زنان مقدس (امامزادگان) استان تهران تحقیق می‌کند و با بخش «دایره‌المعارف زنان» که قسمتی از دانشنامه بزرگ فارسی است همکاری دارد، می‌خوانیم: نام شهربانو خود، دلیل محکمی بر انتساب این بقعه به ناهید، فرشته مؤنث در آیین زرتشت است و بیشتر به دختران و زنان اختصاص دارد و زنان نیز فقط اجازه دخول به بقعه شهربانو را دارند. این در صورتی است که در آیین اسلام، زنان مقدس نیز مانند مردان مقدس مورد زیارت هم مردان و هم زنان هستند. اختصاص زیارت بقعه بی‌بی شهربانو به دختران، همان حقیقت است که ناهید معبود دختران و زنان جوان زرتشتی است.^{۴۳۲}

بنابراین، ارتباط بسیار نزدیکی بین پرستش الهه ناهید از سوی ساسانیان و زرتشتیان و بقعه بی‌بی شهربانو وجود دارد.

حال، یا محل پرستش یگانه الهه مجمع خدایان زرتشتی یعنی «اردویسور آناهید» است و یا کتابخانه و یا باشگاهی مرکزی که بعدها آن را به اهل بیت پیوند داده‌اند به عنوان مظاهر کفر و شرک در جامعه آن روز به دست مسلمانان ویران نگردد.

بعید نیست که این بقعه می‌تواند آرامگاه یک بانوی زرتشتی باشد که احتمالاً در میان قوم خود قابل احترام و تکریم بوده است. دلایلی که می‌توان برای این نظریه و ادعا ذکر کرد عبارتند از این که بر فراز صخره‌های سنگی بنا شده است و این نوع تدفین با فرمان کتاب مقدس زرتشتیان، وندیداد مطابقت دارد که در آن به نقل از «اهورا مزدا» آمده است:

جسد را هر چه بیشتر باید در ارتفاعات و بلندی‌ها جای داد. ای اسپیتمه زرتشت! هر کس می‌داند که سگ‌های گوشتخوار و پرندگان لاشخور همه وقت در بلندی‌ها رفت و آمد دارند.^{۴۳۳}
باستان‌شناسان در این مورد می‌نویسند:

سنت بنای آرامگاه‌ها بر فراز صخره‌های سنگی تحت تأثیر اعتقادات دوران باستانی ایران که دفن جسد را در خاک سبب آلوده گشتن آن می‌دانستند تا دوران سلجوقیان نیز رواج داشته است. چنان که می‌دانیم دوران مادها و هخامنشیان آرامگاه‌های شاهان در داخل صخره‌ها کنده می‌شد و در دوران ساسانیان به احتمال با تغییراتی که در زمینه نحوه به خاک سپردن مردگان در اعتقادات زمان به وجود آمده بود، اجساد مردگان را بر فراز بلندی‌ها قرار می‌دادند و پس از آن که از گوشت بدن دیگر اثری بر جای نمی‌ماند، استخوان‌ها را به داخل محلی به نام استودان می‌ریختند.^{۴۳۴}

^{۴۳۱}. ر.ک: مقاله بانو پارس و بی‌بی شهربانو.

^{۴۳۲}. ر.ک: پیام تاریخ، شماره ۳، ص ۱۲ (مقاله بی‌بی شهربانو از پروین مصلی).

^{۴۳۳}. وندیداد، بند ۴۵.

^{۴۳۴}. ر.ک: مجله باستان‌شناسی و هنر ایران، شماره ۳، سال ۱۳۴۸، ص ۴۱. (مقاله «برج‌های سنگی شمیران و رابطه آن با بنای

این نویسنده برای سخن خویش به ادبیات ایران زمین و شاهنامه استناد می‌کند که جریان وصیت انوشیروان، شاه ساسانی را چنین به نظم درآورده است:

چو من بگذرم زین جهان فراخ برآورد باید مرا خوب کاخ
به جایی کزو دور باشد گذر نپرد پرو کرکس تیز پر^{۴۳۰}

بقعه بی‌بی زبیده، دختر شهربانو!

اشاره شده است که بر بالای تپه‌ای کم ارتفاع و خاکی واقع شده است. قدمت بنای اصلی این حرم نیز به معماری قرن نهم هجری بر می‌گردد. صندوقی در این بقعه هست که متعلق به عصر قاجاریه و از آثار فتحعلی شاه قاجار به شمار می‌رود و در سال ۱۲۷۱ هـ ساخته شده است و ابیاتی از محتشم کاشانی بر آن دیده می‌شود.

لوح مفصلی به خط نستعلیق که به تاریخ ۱۲۸۶ در بقعه نصب شده است، حکایت از این دارد که این مقبره متعلق به بی‌بی زبیده دختر امام حسین ۷ و فرزند شهربانو است! و این انتساب را مرحوم ملا آقا فاضل دربندی، صاحب کتاب «اسرار الشهاده» قایل شده است و پیش از او در هیچ کتابی دیده نشده است و این کتاب هم از سوی اهل نظر و اندیشه رد شده است.^{۴۳۶}

در بقعه بی‌بی زبیده در شهر ری لوحی وجود دارد که شرح حال شهربانو، بی‌بی زبیده، دخترش و قاسم ثانی که فرزند حضرت قاسم بن الحسن بوده و مادرش بی‌بی زبیده مذکور که دختر امام حسین ۷ است! در آن نگاشته شده است. این لوح به خط نستعلیق در ۲۵ سطر نوشته شده و بر در رواق بقعه بی‌بی زبیده نصب شده است. و تنها با نیم‌نگاهی می‌توان به افسانه بودن این جریان پی برد و ما هم از آن جهت که در این لوح از شهربانو سخنی به میان آمده است و نیز برای تنویر افکار، بخشی از مطالب لوح را عیناً درج می‌کنیم:^{۴۳۷}

در بیان کیفیت قاسم ثانی که پسر قاسم ابن حسن علیه السلام است.

(حسین؟) علیه السلام و قاسم ثانی در آنزمان که جناب سید الشهداء علیه الاف التحیه و الثناء وارد زمین کربلا شدند بنا بوصیت حضرت امام حسن علیه السلام دختر خود زبیده خاتون را بعقد قاسم درآورد و این عقد روز قبل از عاشورا اتفاق افتاد و بقدرت خدای عزوجل نطفه قاسم ثانی در رحم مبارک قرار گرفت تا آنکه در روز عاشورا جمع شهداء بفیض شهادت فایض شدند بحکم ابن سعد ملعون لشکر کوفی و شامی بجهت غارت و اسیری اهل بیت بخیمه گاه ریختند و در آن ساعت شهربانو با دختر خود زبیده خاتون هر

استودان‌های ساسانی»، نوشته دکتر پرویز ورجاوند.

^{۴۳۰}. شاهنامه حکیم فردوسی.

^{۴۳۶}. ر.ک: آثار تاریخی تهران، محمد تقی مصطفوی، ص ۲۴۳ - ۲۵۵؛ ری باستان، پیشین، ج ۱، ص ۳۲۶ - ۴۱۵؛ دایرة المعارف تشیع،

ج ۳، ص ۳۲۶.

^{۴۳۷}. این لوح را نیز بدون ویرایش و پیرایش باز می‌نگاریم.

دو بر اسب سواری جناب سید الشهداء علیه السلام سوار شده رو بفرار سمت شهر ری روانه شدند و....^{۴۳۸}

مجتبی^۷ ذکر شده است که از قاسم بن الحسن بازمانده‌ای برجای نماند. برای نمونه در بحار الانوار به نقل از سبط الجوزی از واقدی و او از ابن هشام می‌نویسد:

قاسم، ابوبکر و عبدالله قتلوا مع الحسین، يوم الطفوف و امهم ام ولد لابقية لهم؛^{۴۳۹}

(از فرزندان حسن بن علی) قاسم، ابوبکر و عبدالله با حسین در کربلا کشته شدند و مادر آنها ام‌ولد بود و از آنها نسلی بر جای نماند. از طرفی در سبل الرشاد آمده است که نسل امام حسن^۷ تنها از زید و حسن (دوم) باقی ماند نه دیگر فرزندان آن حضرت^{۴۴۰} بنابراین قاسم دارای فرزندی نبوده است. صاحب کتاب،

این مطلب را از طبقات ابن سعد نقل می‌کند.

بنابر مطالب فوق انتساب بقعه بی‌بی شهربانو به مادر امام سجاد^۷ و نیز وجود دختری به نام زبیده برای شهربانو و دفن وی در بقعه

^{۴۳۸}. ادامه لوح چنین است: لشکر ابن سعد ملعون آنها را تعاقب نمودند اسب بقدرت خدای تعالی در هوار پرواز میکرد چون مخالفان

عقب میماندند اسب بر روی زمین راه میرفت چون نزدیک میشدند در روی هوا راه میرفت [!] تا بشهر ری رسیدند و از آنجا بسمت غاری فرود آمدند شهربانو بنالید که پروردگارا کریم رحیم تو حال مرا میدانی بعد از شهادت جناب سیدالشهداء زندگی نمیخواهم موت مرا برسان و در این غار ناپدید و مخفی نما تا چشم مخالفان بر من نیفتد در ساعت غار شکافته شد شهربانو خواست در غار رود زبیده خاتون دامان مادر برگرفت و گفت ای مادر میروی و مرا بکه میسپاری شهربانو گفت ای جان مادر تو امانت داری از قاسم رخصت نیست که تو باین غار در آئی آنگاه شهربانو دختر خود در کنار گرفت و زار زار بگریست پس مادر و دختر هر دو یکدیگر را وداع نمودند شهربانو در غار شد و زبیده خاتون تنها و بی‌مأنوس و بی‌کس بماند اما روایت رسیده در آئین‌نامه در ارنگه رودبار زنی بود از نسل عمار یاسر و اسم او رابعه چون شنید زبیده خاتون دختر جناب سیدالشهداء با مادرش شهربانو بعد از شهادت جناب ابی عبدالله بسمت ری آمده شهربانو در ری وفات یافته و زبیده خاتون تنها است بمحض شنیدن بتعجیل تمام خود را نزد زبیده خاتون رسانید شب و روز مراقب احوال او بود تا وضع حمل فرمود و آن طفل متولد و بعد اسم او را قاسم ثانی نهادند ملک‌شاه غازی پسر یزدگرد شهریار کهرادر شهربانو بود در آئین‌نامه پادشاه عجم بود فصل تموز در بیلاقات شمیران بسر می‌برد شنید که از زبیده خاتون طفلی بوجود آمده است که اسم او را قاسم ثانی کرده‌اند چند نفر را فرستاد تا آن طفل را آوردند... چون حجاج مراجعت کرد باقی ملک‌زادگان نعلش قاسم ثانی را بموضع درج علیا آوردند که دفن نمایند محلی که سر مبارک قاسم ابن حسن بود به طوری که سابق ذکر شد آوازی برآمد که محبوب را نزدیک حبیب بیاورند بعد از آن قاسم ثانی را در محلی که سر مبارک قاسم ابن حسن دفن نمودند تا بر علماء عظام و فضلاء گرام معلوم شود که اولاد قاسم بن حسن علیه السلام است. حسب الفرمایش عالی‌جاه رفیع جایگاه مجددت و نجدت همراه عمده‌المائل و الاشباه میرزا نصرالله گرگانی سر رشته‌دار جناب جلال‌تماب اجل امجد اشرف ارفع اکرم شخص اولدولت علیه ایران آقای افخم اعظم مستوفی الممالک ادام الله اقباله و شوکت‌العالی بجهت اطلاع و استحضار عموم مسلمین و قاطبه مؤمنین تفصیلات و وقایعات مفصله در این صفحه را که مرحوم مغفور جنت و رضوان آرا‌مگاه ملا آقا فاضل دربندی اعلی الله مقامه از مؤلفین و معتبرین روایات و احادیث معتبره ذکر نموده بودند، در این صفحه علی‌یاد اقل‌الکتاب عبدالحسین زرین قلم صورت تحریر و ترقیم پذیرفت امید که برادران ایمانی‌بانی این پرده و این صفحه را با کاتب بدعای خیر یاد نمایند فی شهر ربیع الاول ۱۲۸۶.

^{۴۳۹}. آدرس بحار باشد

^{۴۴۰}. سبل الرشاد، ج ۱۱، ص ۷۰.

بي بي زبيده و نيز وجود نوه‌اي براي شهربانو به نام قاسم ثاني - که پدرش قاسم بن حسن^۷ باشد و مادرش بي بي زبيده - از پيرايه‌ها و خرافاتي است که در سده‌هاي اخير و از زمان فاضل دربندي وارد تاريخ شده و صحت ندارد. اگر چه احتمال انتساب اين بقعه‌ها به افراد شريف و نیکوکار ايراني اعم از زرتشتي و مسلمان وجود دارد ولي بايد در مجالي ديگر و به تناسبي ديگر در مورد اين بقعه‌ها تحقيق کرد.

نتیجه‌گیری

بحث در مورد مادر امام سجاد ۷ از آنجا که قول مشهور در مورد این بانو در طول تاریخ - و به ویژه از قرن نهم به بعد - مورد تشکیک و تردید قرار گرفته است اهمیت خاصی دارد. برخی تاریخ نگاران مسلمان و پاره‌ای از مستشرقان به مادر امام ۷ از زاویه دیگری می‌نگرند و با تحلیل‌های سیاسی و عقلانی از وی می‌نویسند و در نهایت به انکار این حقیقت که وجود دختری از شاه ایران در خاندان امامت است منتهی می‌شوند و آن را افسانه‌ای می‌دانند که به علت چرخش خلافت و دولت‌ها توسط نویسندگان شیعی ساخته شده و به تاریخ تحمیل شده است. از دیدگاه برخی دیگر ورود دختران شاه ایران به مدینه و قرار دادن آنها در جایگاه مادری امام چهارم شیعیان و یا عروس ابوبکر و عمر بن خطاب شدن، افسانه‌ای است ساخته و پرداخته شعوبیان - نهضت ضد عرب شعوبیه - که پس از روی کار آمدن آل بویه و تسلط بنو فرات شیعی زمینه پردازش و شیوع این افسانه فراهم و هموار شد.

در اثر حاضر نه تنها به علت اعتماد تعصب‌آمیز به مشهورات بلکه با استفاده از دلایل نقلی و عقلی به بررسی و اثبات شخصیت مادر امام سجاد ۷ پرداختیم تا در اثری مستقل و در حد امکان، جامع به طور استقلالی - و نه در ضمن بیان شرح حال همسر و فرزند این بانو - پژوهش‌های به جامعه علمی ارائه دهیم. در این تحقیق مباحث مربوط به شهربانو در چهار بخش زیر مورد بحث قرار گرفت :

- نام وی و تعدد نام‌ها و علت آنها (حدود پانزده نام برای شهر بانو ذکر شده که برخی تصحیف دیگری است) - نام پدر شهربانو که امر دائر است بین یزدگرد، شیرویه، نوشجان، سبحان.

- زمان اسارت که در سه مورد فحوص می‌شود؛ زمان خلافت عمر بن خطاب، عثمان، حضرت علی ۷.

- ملیت شهربانو که در برخی نقل‌ها ایرانی و برخی سندی (که در آن زمان در شمال شرق ایران بوده) و قول ضعیفی به کابلی بودن او اشاره دارد که احتمالاً با جریان شاهفرید، برادرزاده‌اش و یا دختر دیگری از کسری به نام ادرک (=اردک) آمیختگی ایجاد شده است.

اشکالات وارد شده بر قصه شهربانو در دو بخش عمده شکل می‌گیرد :

الف) اشکالات سندی که اغلب بجا بوده و پاسخی برای آنها نیست اما به طور کلی می‌توان گفت در مباحث تاریخی و اخلاقی به اندازه مباحث فقهی نباید بر سندها متمرکز شد هرچند اثبات وثاقت راوی و صحت سند، محقق را به اطمینان بیشتر می‌رساند. لازم به ذکر است که در تحقیق حاضر به سند روایات نیز به تناسب بحث پرداخته شده است.

ب- اشکالات مربوط به محتوا که پس از نقل هر روایت، اشکالات مطرح شده مورد بحث قرار گرفته و در صورت وجود پاسخ منطقی و عقلانی رفع شده است. مجموع روایات در مورد زمان اسارت شهربانو - که از بحث‌های سنگین و طاقت فرسا به شمار می‌رود - حول سه محور اساسی است :

الف) روایات مربوط به اسارت او در زمان عمر بن خطاب که اشکالاتی چون عدم تطابق با مباحث مربوط به

جنگ‌های ایران و اعراب، خردسال بودن دختران یزدگرد در زمان خلافت عمر با توجه به سن پدرشان یزدگرد، سن کم محمد بن ابی بکر (۹ یا ۱۴ سال) برای ازدواج با یکی از دختران و... بر آن دارد است و ما این روایت را به شکل موجود نپذیرفتیم مگر آن که قایل به تصحیف عثمان به عمر شده باشیم که چنین تصحیفی در کتب رجالی دیده می‌شود و شواهد زیادی بر آن ذکر کردیم اگر احتمال تصحیف که ما دادیم درست باشد، این روایات با روایات دسته دوم - که ذکر خواهیم کرد - در یک دسته قرار می‌گیرند. در هر حال اسارت دو یا سه دختر یزدگرد در زمان عمر بن خطاب صحیح نیست.

ب) روایات مربوط به اسارت دختران در زمان عثمان که بسیاری از اشکالات وارده بر روایات دسته اول مثل سن دختران، عدم تطابق با نقل‌های مربوط به جنگ‌ها و... در اینجا مطرح نمی‌شود اما دو اشکال اساسی دارد و آن تزویج یکی از دختران به امام حسن ۷ است در حالی که در بین همسران امام حسن ۷ نامی از دختر یزدگرد دیده نمی‌شود و اشکال دیگر عدم ذکر تزویج یکی از دختران با محمد بن ابی بکر که حاصل آن تولد قاسم بن محمد بن ابی بکر بوده است. ما به تناسب بضاعت خود به این اشکالات پاسخ دادیم و از نظریات اساتید دیگر نیز بهره‌مند شدیم.

ج) روایات مربوط به اسارت دختران در زمان خلافت امیر المؤمنین ۷ که به هیچ عنوان صحیح نیست و با سال تولد امام سجاد ۷ نیز سازگاری ندارد. به نظر ما در این نقل‌ها خلط مبحثی بین اسارت دختر دیگر یزدگرد (یا نواده‌ای از او) که در زمان فتح نیشابور بود و جریان شهربانو شده است و از همین نقل‌ها برای اثبات حضور شهربانو در خاندان امامت ۷ می‌توان بهره جست آن هم به عنوان یک مؤید و نه دلیل.

ما از مجموع نقل‌های مربوط به شهربانو - که نمایه‌ای از آن به صورت جدول در پایان فصل پنجم ارائه شده است - به روایت شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا اعتماد کردیم زیرا هم با نقل‌های دیگر سازگار است و هم اشکالات کمتری بر آن وارد است که با ذکر توضیحات و توجیهاتی همین موارد را نیز می‌توان رفع کرد. خلاصه کلام اینکه به نظر ما شهربانو (یا شاه زنان یا هر اسم عربی و فارسی دیگر در نقل‌ها) ایرانی و دختر یزدگرد بوده است که پس از مرگ پدرش در سال ۳۱ در زمان خلافت عثمان به اسارت اعراب مسلمان درآمد و به مدینه فرستاده می‌شود و به ازدواج یا ملک یمن امام حسین ۷ درآمد و پس از چند سال علی بن حسین ۷ را به دنیا می‌آورد و سپس در حالت نفاس از دنیا می‌رود و در مدینه (طبق نقل نگارنده تاریخ قم در خانه حضرت زهرا ۳ همان مکانی که فرزندش را به دنیا آورد (ویا در بقیع) به خاک سپرده شد. در این اثر ثابت کردیم که گزارش‌های مربوط به حضور شهربانو در کربلا و بازگشت وی پس از واقعه عاشورا به ایران و جریان انتساب آرامگاه بی بی شهر بانو به او، صحت ندارد و افسانه‌پردازی است نه تنها هیچ دلیل معتبر نقلی و عقلی برای اثبات آنها نداریم بلکه برای خلاف این قضایا دلایل کافی داریم. همچنین روایات و نقل‌هایی که اشاره به رؤیای شهربانو قبل از اسارت و گفتگوی وی با حضرت علی ۷ به زبان فارسی دارد قابل قبول نیست چون اولین بار در دلایل الامامه به روایت اصلی افزوده شده و در منابع مهم پیش از آن وجود ندارد و ضعف‌های محتوایی بسیاری دارد که حل ناشدنی است. در پایان به دلایل زیر شهربانو، دختر یزدگرد را مادر امام سجاد ۷ می‌دانیم:

الف) وجود نام شهربانو، دختر یزدگرد در نقل‌های اولیه و منابع معتبری که در جای خود آوردیم (منابع روایی،

تاریخی، فرق، انساب، ادبیات و...)

ب) نقل‌های مربوط به شاه‌فرید - مادر یزید ناقص و بنا به تصریح نقل‌های معتبر، برادرزاده شهربانو - که در معتبرترین کتب اهل سنت و شیعه دیده می‌شود و گرچه برخی که شهربانو را افسانه انگاشتند این زن را هم افسانه‌ای دیگر می‌دانند و ما پاسخ دادیم، دلیل دیگر بر وجود شهر بانو به عنوان مادر امام ۷ است.

ج) تطبیق و انطباق نقل‌های موجود در کتب روایی و تاریخی با آنچه در مورد جنگ‌های ایران و اعراب نگاشته شده است.

د) آخر سخن این که خداوند حکیم و توانا بر اساس علم و حکمت خویش اراده کرد هفت امام معصوم از بطن کنیزانی با ملیت‌های متفاوت، باشند و این در حالی بود که ائمه مذکور، همسران نام آشنا از خاندان‌های برجسته عرب داشتند که می‌توانستند مادر مناسبی برای معصوم باشند. همو اراده کرد که یکی از این مادران معصومان ایرانی باشد و دیگری اهل مغرب و یکی دیگر از بلاد روم و به یقین و رای این انتخاب‌ها - و بهتر بگوییم انتصاب‌ها - حکمتی است که بر ما پوشیده است گرچه می‌توان از همین نکته حقیقتی را دریافت و آن همبستگی ملیت‌ها و ملت‌ها و فرهنگ‌ها در سایه اعتقاد به این ذوات مقدسه در دولت کریمه حضرت حجت (عج) است.

منابع :

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

۱. الزركلي، خيرالدين؛ الاعلام، دار العلم للملايين، بيروت، هفتم، ۱۹۹۰ م.
۲. طبرسي، احمد بن علي؛ الاحتجاج، نشر مرتضي، مشهد، ۱۴۰۳.
۳. احمددي ميانجي، علي؛ الاسير في الاسلام، مؤسسة النشر الاسلامي، قم، اول، ۱۴۱۱.
۴. مفيد، محمد بن نعمان، الارشاد، مؤسسه الاعلمي، بيروت، ۱۹۷۹
۵. التستري، قاضي نورالله؛ احقاق الحق و اذهاق الباطل، مطبعة الاسلاميه، قم، بي تا.
۶. رازي، محمد شريف؛ اختران فروزان ري و طهران يا تذكرة المقابر، بي نا، قم، بي تا.
۷. ابن اثير، علي بن ابي الكرام؛ اسد الغابه في معرفة الصحابة، دار الفكر، بيروت، ۱۴۰۹.
۸. قمي، شيخ عباس، الانوار البهيه في تواريخ الحجج الالهيه، مؤسسه النشر الاسلامي، قم.
۹. امين، سيد محسن؛ اعيان الشيعة، دار التعارف للمطبوعات، بيروت، ۱۴۰۳.
۱۰. الدينوري، احمد بن داود؛ الاخبار الطوال، تحقيق عبدالمنعم عامر، دار احياء الكتب العربيّه، اول، ۱۹۶۰.
۱۱. مسعودي، علي بن الحسين؛ اثبات الوصيه، مؤسسه انصاريان، قم، ۱۴۱۷.
۱۲. دكتور ر.ناث و پرفسور گلدزبهر، اسلام در ايران، شعوبيّه، محمود رضا افتخار زاده، مؤسسه نشر ميراثهاي اسلام و ايران، تهران، اول، ۱۳۷۱ ش.
۱۳. سپهر، محمدتقي؛ احوالات سيد الساجدين امام زين العابدين ۷، رحلي بي نا، بي جا، ۱۳۲۴ ش.
۱۴. السمعاني، الانساب، تعليق و مقدمه عبدالله عمر البارودي، بيروت، دارالجنان، اول، ۱۴۰۸.
۱۵. كريستين سن، آرتور؛ ايران در زمان ساسانيان، رشيد ياسمي، ابن سينا، تهران، چهارم، ۱۳۵۱.
۱۶. المقرّم، عبدالرزاق؛ الامام زين العابدين، مؤسسه الوفاء، بيروت، لبنان، بي تا.
۱۷. شيخ صدوق، محمد بن علي بن الحسين؛ الامالي، انتشارات كتابخانه اسلاميه، ۱۳۶۲.
۱۸. شيخ مفيد، محمد بن نعمان؛ الاختصاص، كنگره شيخ مفيد، قم، ۱۴۱۳.
۱۹. طبرسي، فضل بن حسن؛ اعلام الوري، دار الكتب الاسلاميه، تهران.
۲۰. شبراوي، عبدالله بن عامر؛ الاتحاف بحبّ الاشراف، منشورات الرضي، قم، دوم، ۱۳۶۳.
۲۱. البلاذري، احمد بن يحيي؛ انساب الاشراف، تحقيق دكتور سهيل زكار، دكتور رياض زركلي، دارالفكر، بيروت و اول، ۱۴۱۷.
۲۲. ابي صبان، اسعاف الراعيين، دار احياء التراث العربي، بي تا.
۲۳. ابن طاووس، علي بن موسي بن جعفر؛ اقبال الاعمال، مكتب الاعلام الاسلامي، اول، ۱۴۱۴.
۲۴. كحاله، عمر رضا؛ اعلام النساء في عالمي العرب و الاسلام، مؤسسه الرساله، بيروت، ۱۴۰۴.
۲۵. شيخ طوسي، محمد بن حسن؛ اختيار معرفة الرجال، تحقيق سيد مهدي روحاني، آل البيت، قم، ۱۴۰۴.
۲۶. الاصفهاني، علي بن الحسين ابوالفرج؛ الاغانى، دار احياء التراث العربي، بيروت، اول (جديد)، ۱۹۹۴.

۲۷. الجندی، عبدالحلیم؛ الامام جعفر الصادق ۷، به توصیه محمد توفیق عوده، قاهره، ۱۳۹۷.
۲۸. مشکور، محمد جواد؛ ایران در عهد باستان، امیرکبیر، دوم، ۱۳۴۷.
۲۹. بیومی مهران، دکتر محمد؛ الامام زین العابدین علی بن الحسین ۷، دار النهضة العربیة، بیروت، بی تا.
۳۰. شیخ صدوق، الامالی، بیروت، مؤسسه العلمیة للمطبوعات، ۱۴۰۰.
۳۱. مجلسی، مولی محمد باقر؛ بحار الانوار، مؤسسه الوفاء، بیروت، دوم، ۱۴۰۳، ۳۱. صفار قمی، محمد بن حسن بن فروخ؛ بصائر الدرجات الكبرى، مؤسسه الاعلمی، تهران، ۱۴۰۴.
۳۲. شکری الالوسی، سید محمود؛ بلوغ الارب فی معرفة احوال العرب، دار الکتب العلمیه، بیروت، بی تا.
۳۳. ابن عساکر، علی بن الحسین؛ تاریخ مدینه دمشق، تحقیق علی شیری، دارالفکر، بیروت، بی تا.
۳۴. ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد؛ تاریخ الاسلام، دارالکتب العربی، بیروت، دوم، ۱۴۱۳.
۳۵. طبری، محمد بن جریر؛ تاریخ طبری، دار الفکر، بیروت، اول، ۱۴۱۸.
۳۶. ابن ابی الثلج؛ تاریخ الائمه، مکتبه آیت الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۶.
۳۷. یعقوبی، محمد بن واضع؛ تاریخ البعقوبی، مؤسسه نشر فرهنگ اهل بیت، قم، بی تا.
۳۸. قمی، حسن بن محمد بن حسن، تاریخ قم، حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی، توس، ۱۳۶۱.
۳۹. طبرسی، فضل بن حسن؛ تاج الموالید فی موالید الائمه و وفیاتهم، مکتبه آیت الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۶.
۴۰. شیخ طوسی، محمد بن حسن؛ التهذیب، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۵.
۴۱. الحلّی، حسن بن یوسف؛ تحریر الاحکام، مؤسسه آل البيت، بی تا. ط. ج: مؤسسه الامام صادق، قم، ۱۴۲۰.
۴۲. العیبدلی، احمد بن محمد بن مهنا؛ التذکره فی الانساب المطهره، نشر مکتبه آیه الله مرعشی، قم، ۱۴۲۱.
۴۳. اقبال آشتیانی، عباس؛ تاریخ مفصل ایران در صدر اسلام و انقراض قاجاریه، نشر کتابخانه خیام، بی تا.
۴۴. نولدکه، تئودور، تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، عباس زریاب، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، دوم، ۱۳۵۸.
۴۵. رضایی، عبدالعظیم؛ تاریخ ده هزار ساله ایران، اقبال، تهران، چهارم، ۱۳۷۲.
۴۶. بلعمی، محمد بن علی؛ تاریخ بلعمی، تکمله و ترجمه تاریخ طبری، تصحیح ملک الشعراي بهار، زوار، تهران، ۱۳۷۹.
۴۷. المزی، تهذیب الکمال، تحقیق دکتر بشارعواد معروف، بیروت، مؤسسه الرساله، اول، ۱۴۱۳.
۴۸. نقلاً عن الائمه ۷، تاریخ اهل البيت، تحقیق السيد محمد رضا الحسيني، مؤسسه ال البيت - عليهم السلام - لاهياء التراث، قم، اول، ۱۴۱۰.
۴۹. الاصفهاني، حمزه بن الحسن، تاریخ سنی ملوک الارض و الانبياء، بیروت، دارالمکتبه الحیاه، بی تا.
۵۰. مستوفی، حمدالله؛ تاریخ گزیده، به اهتمام دکتر نوابی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۶.
۵۱. جعفریان، رسول؛ تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن دهم هجری، انصاریان، قم، اول، ۱۳۷۵.
۵۲. عسقلانی، ابن حجر؛ تهذیب التهذیب، دار الفکر، بیروت، اول، ۱۴۰۴.
۵۳. سایکس، سرپرسی؛ تاریخ ایران، محمد تقی فخرداعی گیلانی، نشر علی اکبر علمی، چهاردهم، ۱۳۶۲.
۵۴. مشکور، محمد جواد؛ تاریخ ایران زمین، اشراقی، تهران، ۱۳۶۳.

٥٥. مامقاني؛ تنقيح المقال، مطبعة الرضويه، نجف، ١٣٥٢.
٥٦. يار شاطر، احسان؛ تاريخ ايران (كمبريج)، حسن انوشه، اميركبير، تهران، ١٣٧٣.
٥٧. ابن الخشاب، عبدالله بن النصر، تاريخ مواليد الائمة : و وفياتهم، مكتبة آيت الله مرعشي نجفي، قم، ١٤٠٦.
٥٨. لويون، گوستاو؛ تاريخ تمدن اسلام و عرب، فخر داعي گيلاني، كتابفروشي اسلاميه، تهران، ١٣٥٨.
٥٩. الخطيب البغدادي، تاريخ بغداد، تحقيق مصطفى عبد القادر عطا، بيروت، دار الكتب العلمية، اول، ١٤١٧.
٦٠. ابن حبان، الثقات، حيدر آباد دكن هند، مؤسسه الكتب الثقافيه، اول، ١٣٩٣.
٦١. بروجردي، حسين؛ جامع الاحاديث، الطباطبايي، البروجردي، قم، ١٤١٠.
٦٢. التلمساني، محمد بن ابوبكر؛ الجوهره في نسب الامام العلي ٧، مكتبة النوري، بيروت، اول، ١٤٠٢.
٦٣. الاردبيلي، محمد بن علي؛ جامع الرواه و ازاحه الاشتباهات عن الطرق و الاسناد، مكتبة المحمدي، قم.
٦٤. نجفي، محمد حسن؛ جواهر الكلام في شرح شرايع الاسلام، دار الاحياء التراث العربي، بيروت، ١٩٨١.
٦٥. شهيدي، سيد جعفر، چراغ روشن در دنياي تاريخ، نشر كتابفروشي و چاپخانه محمد حسن علمي، تهران، بي تا.
٦٦. جعفریان، رسول؛ حيات فكري و سياسي امامان شيعه، مركز چاپ و نشر سازمان تبليغات اسلامي، دوم، ١٣٧٢.
٦٧. شبر، سيد عبدالله؛ حق اليقين في معرفة اصول الدين، الاعلمي، نجف، ١٣٥٢.
٦٨. شيخ مفيد، محمد بن نعمان؛ حدائق الرياض،
٦٩. البغدادي، عبدالقادر بن عمر؛ خزانه الادب، ط بولاق، المطبعة الاميريه، بي تا.
٧٠. المظفري القزويني، ابراهيم؛ خلاصة البيان في شرح احوال شاه زنان، مؤلف، اول، ١٣٩٨.
٧١. مطهري، مرتضي؛ خدمات متقابل اسلام و ايران، صدرا، قم، دهم، ١٣٥٩.
٧٢. الروانه ي. قطب الدين، الخرائج و الجرائح، مؤسسه الامام المهدي ٧ قم، اول، ١٤٠٩.
٧٣. طبري، محمد بن جرير؛ دلائل الامامة، دار الذخائر للمطبوعات، قم.
٧٤. جمعي از نويسندگان؛ دراسات و بحوث مؤتمر الامام الحسين، كنگره امام حسين ٧، ١٣٨١.
٧٥. صدر، احمد و حاج سيد جوادي؛ دائرة المعارف تشيع، نشر شهيد سعيد محبي، تهران، ١٣٧٥.
٧٦. آرنولد، سرتوماس؛ الدعوة الى الاسلام، حسن ابراهيم حسن و ديگران، قاهره، دوم، ١٩٤٧.
٧٧. العاملي، محمد بن مكّي (شهيد اول)؛ الدروس الشرعية في فقه الامامية، مؤسسه النشر الاسلامي، قم، اول، ١٤١٢.
٧٨. العاملي، ابن حاتم، الدرّ النظيم، نشر مؤسسه الاسلامي (وابسته به جامعه مدرسين)، قم بي تا.
٧٩. العاملي، محمد بن مكّي (شهيد اول)؛ الدرّة الباهرة، زائر، قم، ١٣٧٩.
٨٠. الطهراني، شيخ آقا بزرگ؛ الذريعة، دار الاضواء، بيروت، سوم، ١٤٠٣.
٨١. الزمخشري، محمد بن عمر؛ ربيع الابرار، تحقيق دكتور سليم النعيمي، دار الذخائر للمطبوعات، قم، بي تا.
٨٢. نجاشي، احمد بن علي؛ رجال نجاشي، انتشارات جامعه مدرسين، قم، ١٤٠٧.
٨٣. الحلّي، ابن داود؛ رجال ابن داود، انتشارات دانشگاه تهران، ١٣٨٣.
٨٤. شيخ طوسي، محمد بن حسن؛ رجال الشيخ الطوسي، انتشارات الحيدريه، نجف اشرف، ١٣٨١.

٨٥. كريميان، حسين؛ رى باستان، دانشگاه شهيد بهشتي، تهران، ١٣٧١.
٨٦. النيشابوري، محمد بن الفتال، روضة الواعظين، منشورات الرضي، قم، بي.تا.
٨٧. الصالحى الشامى، سبل الهدى الرشاد، تحقيق عادل احمد عبدالموجود و شيخ علي محمد معوض بيروت، دارالكتب العلميه، اول، ١٤١٤.
٨٨. بارتلمه، كريستين؛ زن در حقوق ساسانى، ناصر الدين صاحب زمانى، عطايى، تهران، ١٣٣٧.
٨٩. شهيدى، سيد جعفر؛ زندگانی على بن الحسين ٧، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، تهران، پنجم، ١٣٧٣.
٩١. ابن هشام، السيرة النبويه، تحقيق محمد محيى الدين عبدالحميد. مكتبة محمد علي صبيح و اولاده، ١٣٨٣.
٩٢. الذهبى، محمد بن احمد بن عثمان؛ سير اعلام النبلاء، مؤسسه الرساله، بيروت، هفتم، ١٤١٣.
٩٣. القزوينى (ابن ماجه)، محمد بن يزيد؛ سنن ابن ماجه، دار الفكر، بيروت، بي.تا.
٩٤. البخارى، ابى نصر؛ سرسلسله العلويه، منشورات المطبعة الحيدريه، نجف، ١٣٨١.
٩٥. الحلي، محمد بن ادریس؛ السرائر، مطبعة مؤسسه النشر الاسلامى، دوم، ١٤١٠.
٩٦. التميمى، قاضى نعمان بن محمد؛ شرح الاخبار فى فضائل الائمة الاطهار، مؤسسه النشر الاسلامى، قم، بي.تا.
٩٧. فخر الدين رازى، الشجرة المباركة فى انساب الطالبية، قم، كتابخانه آيت الله مرعشى اصفهاني ١٤٠٩.
٩٨. ابن قتيبه؛ الشعر و الشعراء، دار الثقافة، بيروت، ١٩٦٤ م.
٩٩. مازندراني، مولى محمد صالح؛ شرح اصول كافى، بي.تا، بي.جا، بي.تا.
١٠٠. فردوسى، حكيم ابوالقاسم؛ شاهنامه، تصحيح زول مول، ترجمه جهانگير افكارى، نشر كتابهاى جيبى فرانكلين، تهران، بي.تا.
١٠١. العاملى (شهيد ثانى)؛ شرح لمعه، داورى، قم، اول، ١٤١٠.
١٠٢. طباطبايى، محمد حسين، شيعه؛ مجموعه مذاكرات با پروفيسور كُربن، هجرت، قم، بي.تا.
١٠٣. بياضى، علي بن يونس؛ الصراط المستقيم، كتابخانه حيدريه، نجف، ١٣٨٤.
١٠٤. القشيري، مسلم بن حجاج بن مسلم؛ صحيح مسلم، دار الفكر، بيروت، بي.تا.
١٠٥. جوهرى، اسمعيل بن حماد؛ الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية، تحقيق احمد عبدالغفور عطار، دار العلم للملايين، بيروت، ١٩٥٦.
١٠٦. البخارى الجعفي، محمد بن اسماعيل؛ صحيح البخارى، دارالفكر، بيروت، بي.تا.
١٠٧. عبدالله محمد سراج الدين بن السيد رفاعى، صحاح الاخبار فى نسب السادة الفاطمية الاخبار، نخبه الاخبار، بي.تا.
١٠٨. ابن سعد، محمد؛ الطبقات الكبرى، دارصادر، بيروت، بي.تا.
١٠٩. خليفه بن خياط؛ الطبقات، تحقيق دكتور سهيل زكار، دارالفكر، بيروت، ١٤١٤.
١١٠. ابن سلام النجمى، محمد؛ طبقات الشعراء، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٤٠٨.
١١١. الاندلسى، ابن عبدربه؛ عقد الفريد، دار مكتب العلميه، بيروت، بي.تا.
١١٢. البحرانى، شيخ عبدالله؛ العوالم الامام الحسين ٧، مدرسة الامام المهدي، قم، اول، ١٤٠٧.
١١٣. حسين بن عبدالوهاب، عيون المعجزات، منشورات مكتبة الراوندى، قم، بي.تا.

١١٤. الحسيني (ابن عنبة)، احمد بن علي؛ عمدة الطالب في انساب آل ابيطالب، نشر مطبعة الحيدرية، نجف، دوم، ١٣٨٠.
١١٥. الاسدي (ابن بطريق)، يحيى بن الحسن، عمدة عيون صحاح الاخبار في مناقب امام الابرار، ممثلة الامام القائد السيد خامنه‌اي، تهران، سوم، ١٤١٢.
١١٦. ابن المطهر حلي، علي بن يوسف؛ العدد القوية لدفع المخاوف اليومي، تحقيق سيد مهدي رجائي، نشر مكتبة آيت الله مرعشي، اول، ١٤٠٨.
١١٧. شيخ صدوق، عيون اخبار الرضا، انتشارات جهان، ١٣٧٨.
١١٨. النقي، ابراهيم بن محمد؛ الغارات، تحقيق سيد جلال الدين المحدث، افست در چاپخانه بهمن، ١٣٣٦.
١١٩. اميني، عبدالحسين، الغدير، كتابخانه بزرگ اسلامي، دكتور جمال موسوي، تهران، دوم، ١٣٦٢.
١٢٠. سياح، احمد، فرهنگ جامع نوين، كتابفروشي اسلامي، تهران، نهم، ١٣٩٨.
١٢١. النويختي، حسن بن موسي؛ فرق الشيعة، تصحيح سيد محمد صادق آل بحر العلوم، مكتبة المرتضوية، نجف، ١٣٥٥.
١٢٢. بلخي، احمد بن سهل؛ فارسنامه ابن بلخي، تحشيه دكتور منصور رستگار فسايي، بنياد فارس شناسي، شيراز، اول، ١٣٧٤.
١٢٣. ابن صباغ مالكي، الفصول المهمة في معرفة الائمة، تحقيق سامي العزيزي، دارالحديث، قم، اول، ١٤٢٢.
١٢٤. بلاذري، احمد بن يحيى؛ فتوح البلدان، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤١٢ ق.
١٢٥. الميرد، ابوالعباس؛ الفاضل، تحقيق عبدالعزيز الميمني، مكتبة دار الكتب المصرية، قاهره، ١٣٧٥.
١٢٦. تستري، محمد تقي، قاموس الرجال، مؤسسه نشر الاسلامي، قم، دوم، ١٤١٥.
١٢٧. صدوق؛ كتاب من لا يحضره الفقيه، انتشارات جامعه مدرسين، قم، ١٤١٣.
١٢٨. كليني، ثقة الاسلام؛ الكافي، دار الكتب الاسلاميه، تهران، ١٣٦٥.
١٢٩. صدوق؛ كمال الدين و تمام النعمة، دار الكتب الاسلاميه، قم، ١٣٩٥.
١٣٠. ابن اعثم كوفي؛ كتاب الفتوح، تحقيق علي شيري، دار الاضواء، بيروت، اول، ١٤١١.
١٣١. ابن نديم، محمد بن اسحاق؛ كتاب الفهرست، طبع جديد، تهران، ١٣٩٣.
١٣٢. الخزار قمي، علي بن محمد بن علي؛ كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، بيدار، قم، ١٤٠١.
١٣٣. الاربلي، علي بن عيسي؛ كشف الغمّة، دار الكتاب الاسلامي، بيروت، بي تا.
١٣٤. الميرد، ابوالعباس؛ الكامل في اللغة و الادب و النحو و التصريف، تحقيق دكتور زكي مبارك، شركة مكتبة مصطفى الباني و اولاده، مصر، اول، ١٣٥٥.
١٣٥. گلبرگ، اتان؛ كتابخانه ابن طاووس، سيد علي قرائي و رسول جعفریان، كتابخانه آيت الله مرعشي نجفي، قم، ١٤١٣.
١٣٦. دبيري نژاد، دكتور بديع الله؛ كارنامه ساسانيان، نشر كتابفروشي ثقفي، اصفهان، بي تا.
١٣٧. ابن اثير، علي بن محمد؛ الكامل في التاريخ، دارالكتاب العربي، بيروت، ١٣٨٠.
١٣٨. الزبيري، مصعب بن عبدالله؛ كتاب نسب قریش، تصحيح إ. ليفي بروفنسال، دار المعارف للطباعة و النشر، بيروت، بي تا.
١٣٩. دهخدا، علي اكبر، لغتنامه دهخدا، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، دوم، ١٣٧٧.
١٤٠. مكّي العاملي، محمد بن جمال الدين (شهيد اول)، اللمعة الدمشقيه، دار الفكر، قم، اول، ١٤١١.

١٤١. علي بن زيد بيهقي، لباب الانساب، تهران، مكتبة المشكاة، بي.تا.
١٤٢. الاصفهاني، ابي القاسم حسين محمد راغب؛ محاضرات الادباء و محاورات الشعراء و البلغاء، مكتبة الحيدريه، قم، ١٤١٦.
١٤٤. علي، دكتور جواد؛ المفصل في تاريخ العرب قبل الاسلام، دار العلم للملايين، مكتبة النهضة، بيروت، اول، ١٩٧٠.
١٤٥. قهپائي، عنايت الله علي؛ مجمع الرجال، تصحيح ضياء الدين الشهيد الاصفهاني، مؤسسه اسماعيليان، قم، ١٣٦٤.
١٤٦. بغدادي، ابن حبيب؛ المحبر، تصحيح دكتور ايلزه ليختن شتير، دار الافاق الجديد، بيروت، بي.تا.
١٤٧. مركز مطالعات اسلامي استراسبورگ؛ مغز متفكر جهان شيعه، امام صادق ٧، ذبيح الله منصوري.
١٤٨. خوارزمي؛ مقتل الحسين، تحقيق علامه شيخ محمد سماوي، مكتبة الشهيد، قم، بي.تا.
١٤٩. الحلّي، حسن بن يوسف؛ منتهى المطلب في تحقيق المذهب، مجمع البحوث الاسلاميه، مشهد، اول، ١٤١٢.
١٥٠. ابن شادي؛ مجمل التواريخ و القصص، بي.تا، تهران، ١٣١٨.
١٥١. الهمداني (ابن الفقيه)، احمد بن محمد؛ مختصر كتاب البلدان، دارصادر، بيروت، ١٣٠٢.
١٥٢. الشافعي، محمد بن طلحه؛ مطالب السئول في مناقب آل الرسول، مطبع الجعفري، اول، بي.تا.
١٥٣. عدهاي از علما و مورخان قديم شيعه؛ مجموعه نفي في تاريخ الائمه من آثار القداما، مكتبة آيت الله مرعشي نجفي، قم، ١٤٠٦.
١٥٤. مفيد، محمد بن نعمان؛ مسار الشيعه، كنگره شيخ مفيد، قم، ١٤١٣.
١٥٥. عاملي كفعمي، ابراهيم بن علي؛ المصباح الكفعمي، انتشارات رضي، قم، بي.تا.
١٥٦. شيخ صدوق؛ معاني الاخبار، انتشارات جامعه مدرسين، قم، ١٣٦١.
١٥٧. ابن طاووس؛ مهج الدعوات، انتشارات دار الذخائر، قم، ١٤١١.
١٥٨. اليوسفي الغروي، شيخ محمد هادي؛ موسوعة التاريخ الاسلام، مجمع الفكر الاسلامي، قم، اول، ١٤١٧.
١٥٩. ابواسماعيل ابراهيم بن ناصر ابن طباطبا، منقلة الطالبية، تحقيق سيد محمد مهدي السيد الخراسان، نجف، منشورات المطبعة الحيدريه، اول، ١٣٨٨.
١٦٠. الناصر، محمد حامد و خوله درويس، المرأة بين الجاهلية و الاسلام، دار الرسالة، مکه مكرمه، اول، ١٤١٣.
١٦١. الواقدي، محمد بن عمر؛ المغازي، محمود مهدوي دامغاني، مركز نشر فرهنگي، دوم، بي.تا.
١٦٢. مفيد، محمد بن نعمان؛ المزار، تحقيق سيد محمدباقر الابطحي، مدرسة الامام المهدي، قم، اول، بي.تا.
١٦٣. جمعي از نويسندگان؛ مجموعه مقالات همایش امام حسين، مجمع جهاني اهليبت، تهران، ١٣٨١.
١٦٤. ابن عياش، احمد بن عبيدالله؛ مقتضب الاثر في النص على الائمه الاثنى عشر، مكتبة الطباطبايي، قم، بي.تا.
١٦٥. ابومخنف، لوط بن يحيي؛ مقتل الحسين، ميرزا حسن غفاري، مكتبة العامة للسيد شهاب الدين مرعشي نجفي، قم، ١٣٩٨.
١٦٦. خويي، سيد ابوالقاسم؛ معجم رجال الحديث، مركز نشر آثار الشيعه، قم، چهارم، ١٤١٠.
١٦٧. احمدي ميانجي، شيخ علي؛ مكاتيب الرسول، دار الحديث، اول، ١٩٩٨.
١٦٨. غروي علياري؛ مقالات و گفتارها، مسجد انگجي، تبريز، ١٤١٧.
١٦٩. مسعودي، علي بن الحسين؛ مروج الذهب و معادن الجوهر، تصحيح شارل بلا، انتشارات شريف رضي، قم، اول، ١٣٨٠ ش.
١٧٠. النوري، ميرزا حسين؛ مستدرک الوسائل، آل البيت، بيروت، اول، ١٤٠٨.

۱۷۱. یاقوت الحموی؛ معجم البلدان، دارصادر، بیروت، بی تا.
۱۷۲. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم؛ المعارف، تحقیق ثروة عکاشه، منشورات شریف رضی، قم، اول، ۱۴۱۵.
۱۷۳. مجلسی، محمد باقر؛ مرآت العقول، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۳.
۱۷۴. ابن شهر آشوب، محمد بن علی؛ مناقب آل ابیطالب، مطبعة الحیدریه، نجف، ۱۳۷۹.
۱۷۵. بغدادی، ابن حبیب؛ المنمق فی اخبار قریش، تصحیح خورشید احمد فاروق، عالم الکتب، بیروت، ۱۹۸۵.
۱۷۶. ابن کلبی، محمد بن سائب؛ مثالب العرب. تصحیح نجاح الطائی، دارالمهدی، ۱۳۷۷.
۱۷۷. طبری، محمد بن جریر؛ المنتخب من ذیل المذیل، مؤسسه الاعلمی، بیروت، بی تا.
۱۷۸. جعفریان، رسول؛ منابع تاریخ اسلام، انصاریان، قم، اول، ۱۳۷۶.
۱۷۹. حلّی، حسن بن المطهر؛ المستجد من کتاب الارشاد، مکتبه آیت الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۶.
۱۸۰. شیخ مفید، محمد بن نعمان؛ المقنعه، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، دوم، ۱۴۱۰.
۱۸۱. ابن خشاب؛ موالید الائمه و وفیاتهم، در مجموعه نفیسه، مکتبه آیت الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۶.
۱۸۲. ابن طاووس، علی بن موسی؛ الملاحم و الفتن، گلپهار، اصفهان، اول، ۱۴۱۶.
۱۸۳. العمري، علي بن ابي الغنائم؛ المجدی فی انساب الطالبین، مکتبه آیت الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۹.
۱۸۴. النويري، احمد بن عبد الوهلب شهاب الدين، نهاية الارب، قاهره، دارالکتب المصریه، ۱۹۲۴ م.
۱۸۵. طبري نوري، ميرزا حسين؛ نجم الثاقب، انوار المهدی، قم، ۱۴۱۵.
۱۸۶. ابن تغریبدي، جمال الدين يوسف، النجوم الزاهرة. مؤسسه المصریه العامه للتألیف و الترجمة و الطباعة و النشر، بی تا.
۱۸۷. آبی، ———؛ نصر الدر، الهيئه المصریه العامه للكتاب، مصر، بی تا.
۱۸۸. مستوفی، حمدالله؛ نزهة القلوب، تصحیح گای استرانج، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۲.
۱۸۹. التفرشي، ميرمصطفي؛ نقد الرجال، مؤسسه آل البيت، قم، اول، ۱۴۱۸.
۱۹۰. شبلنجي، مؤمن بن حسن؛ نور الابصار، دار الاحياء التراث العربي، بی تا.
۱۹۱. عاملی، شیخ حرّ، وسایل الشیعه، مؤسسه آل البيت، قم، ۱۴۰۹.
۱۹۲. المنقري، نصر بن مزاحم؛ وقعه صفین، کتابخانه آیت الله مرعشی، قم، ۱۴۰۳.
۱۹۳. المنقري، نصر بن مزاحم وقعه صفین، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قاهره، مؤسسه العربیه الحديثه، دوم، ۱۳۸۲.
۱۹۴. ابن خلکان، احمد بن محمد؛ وفیات الاعیان و ابناء ابناء الزمان، مکتبه النهضه، قاهره، بی تا.
۱۹۵. رضی، هاشم؛ ونیداد، فکر روز، تهران، ۱۳۷۸.
۱۹۶. خصیبي، حسین بن حمدان؛ هداية الكبرى، مؤسسه البلاغ، بیروت، ۱۴۱۱.
۱۹۷. القندوزي، سليمان بن ابراهيم نيايغ الموده، قم، دارالاسوه للطباعة و النشر، اول، ۱۴۱۶.
- xxxx
۱۹۸. مجله باستان شناسی، مقاله «قلعهها و پل های که با نام دختر وجود دارند»، دکتر باستانی پاریزی، ۱۳۸۸.

۱۹۹. مجله باستان‌شناسی و هنر ایران، مقاله «برج‌های سنگی شمیران و رابطه آن با استودان‌های ساسانی»، دکتر پرویز ورجاوند، سال ۱۳۴۸، شماره سوم.
۲۰۰. مجله اطلاعات ماهانه، مقاله «بقعه بی‌بی شهربانو»، محمد تقی مصطفوی، سال پنجم، شماره اول.
۲۰۱. مجله گزارش‌های باستان‌شناسی، مقاله «بنای تاریخی بقعه بی‌بی شهربانو در ری»، سید محمد تقی مصطفوی، سال ۱۳۳۴.
۲۰۲. مجله رساله‌الحسین، مقاله حول السیة الشهربانو، محمد هادی یوسفی غروی، شماره دوم، سال اول.
۲۰۳. مجله بررسی‌های تاریخی، مقاله بی‌بی شهربانو و بانو پارس، مری بویس، ترجمه دکتر حسن جوادی، سال دوم، شماره ۴۰۳.

فهرست اعلام

- حسین بن علی، ۲۶، ۳۵، ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۶، ۴۸، ۵۰، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۷۰، ۷۵، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۹۰، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۹، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۵، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۷
- یزدجرد، ۳۸، ۴۰، ۵۸، ۶۶، ۶۷، ۷۰، ۷۴، ۸۳، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۳، ۹۸، ۹۹، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۴، ۱۶۵
- ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۵۹، ۲۹۱
- علی بن ابی طالب، ۷۵، ۸۰، ۸۴، ۸۷، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۸۶، ۲۸۷، ۳۰۸، ۳۰۷، ۳۰۵، ۲۹۵
- آبی، ابومنصور، ۱۴۶، ۱۴۷
- آدرگ، ۲۳۷
- آذرمیدخت، ۴۱، ۱۸۶
- آرنولد، سرتوماس، ۲۰۰
- آزمیدخت، ۲۵۶
- آقا بزرگ تهرانی، ۳۷، ۳۸
- آل بحر العلوم، سید محمد صادق، ۱۵۸، ۱۶۱
- آمنه، ۲۴، ۱۲۵
- آناهیتا، ۲۳۹
- آناهید، ۲۹۹
- آیت الله خویی، ۳۹
- ابان بن تغلب، ۹۱
- ابراهیم بن اسحاق، ۱۵۲
- ابراهیم بن عباس صولبی، ۷۳
- ابراهیم بن عثمان یمانی، ۶۶
- ابراهیم بن عمر یمانی، ۶۶
- ابراهیم بن محمد الجوینی، ۸۷
- ابراهیم بن منذر حزامی، ۷۴
- ابرویز بن هرمز، ۱۵۸، ۱۹۱
- ابن ابی الثلج، محمد بن احمد، ۴۹، ۸۵، ۸۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۲۵۵

ابن فروخ، ٥٦	٢٦٥، ٢٥٦
ابن فقيه، ١٩١، ١٩٢	ابن اثير، ٦٤، ١٩٠، ١٩٣، ٢٥٩
ابن فندق بيهقي، علي بن زيد، ١٤١	ابن اعثم كوفي، ١٧٧
ابن قتيبه دنيوري، ١٩٥	ابن الخيرتين، ٥٨، ٥٩، ١١٧، ١٢٤، ١٢٥، ١٤٦، ٢٦٢، ٢٦٣
ابن قتيبه دنيوري، ٧٥، ٨١، ٨٨، ١٠٥، ١٥٢، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٦	٢٦٤
٢٦٩، ٢٦٥، ٢٣٢	ابن بلخي، ٦٧، ٦٨، ٧٧، ١١٦، ١٨٠، ٢١٨، ٢٥٤، ٢٥٦، ٢٥٧
ابن كثير، ١٩٠، ١٩٢	ابن تغبردي، ٨٨
ابن كليبي، هشام بن محمد بن سائب، ١٢٣	ابن تغري بردي، يوسف، ٢٦٥
ابن مسعود، ٢٢٣	ابن حاتم عاملي، ١٢٣
ابن مقفع، ٢٢١	ابن حبان، ١٩٤
ابن منده، ٢٢١، ٢٦٣	ابن حبيب بغدادي، ٢٤، ٤٩، ١٠٥، ١٣٧، ١٧٩، ١٨١، ١٩١
ابن نديم، ٢٤، ٦٥، ١٤٣، ١٥٩، ٢٢٣	٢٦٥
ابن هشام، ٦٣، ٣٠٣	ابن خشاب، ٤٩، ٨٥، ٨٦، ٩٩، ١٠٩، ١١٩، ٢٥٦
ابوالاسود دوثلي، ٥٨، ١١٥، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٦٢	ابن خلكان، ٥٠، ١٢٥، ١٩٠، ١٩٣، ٢١٨
ابوالجاموس ثور بن يزيد، ٢٢١	ابن داود حلي، ٩١
ابوالحسن مدائني، ٧٩	ابن سيرين، ١٨٣
ابوالسرّي مروزي، ١٨٣	ابن شادي، ١١٧، ٢١٧، ٢٥٧، ٢٥٨
ابوالفرج اصفهاني، ٣٢، ٧٣، ١٥٢، ٢٢٢	ابن شاهين، ٢٢١، ٢٦٣
ابوالقيضان سُحيم، ٥٠، ١٤٣، ١٤٧	ابن شهر آشوب، محمد بن علي، ٣٩، ٨٢، ٨٦، ٩٧، ٩٨، ١١٩، ١٢٠، ١٢١، ١٣٧، ١٣٨، ١٦٢، ٢١٨، ٢٥٦
ابوبكر بن ابوقحافه، ١٥٣، ١٥٤، ٢٢٦، ٢٢٩، ٢٣٠، ٣٠٥	ابن صباغ مالكي، ٥٠، ١٢٤، ١٢٥
ابوبكر محمد بن اسحاق بن خزيمه، ٧٢	ابن طباطبا، ابراهيم بن ناصر، ١٤٠، ١٤١
ابوجعفر محمد بن حبيب بن اميه بن عمرو، ٢٤	ابن طريق، شمس الدين يحيي، ١٢٢
ابوجعفر نحّاس، ٧٤	ابن عبد ربه، ١٩٠
ابوحفض ازدي، ١٨٣	ابن عبد ربه اندلسي، ٣٣
ابوحنيفه دنيوري، ٧٦، ٧٨، ٨٠، ٩٨، ٢١٩، ٢٥٩، ٢٧٩	ابن عربي، ١٩٢
ابوخالد كابلبي، ٢٦٩	ابن عساكر، ٧٢، ١٩٤
ابوذر غفاري، ٢٢٣	ابن عماد حنبلي، ٢٨٥، ٢٨٧
ابوريجان بيروني، ٤١	ابن عنبه، سيد جمال الدين احمد بن علي، ١٤٢، ٢١١، ٢١٢
ابوسهل فضل بن نوبخت، ١٥٨	٢١٣، ٢١٥، ٢٤٦
ابوصالح زكريا بن ابي صالح بلدي، ٢٢٢	ابن عياش (احمد بن عبيد الله بن عياش جوهرى)، ٨٨، ٨٩
ابوعبدالله بن اعرابي، ٧٢	٩٠، ٩٣، ١٢١
ابوعبيده، ١٣١، ١٣٢	ابن غضائري، ٩٠
ابوعلي سينا، حسين بن عبد الله، ٢٠٨	

- ابومحمد بن صاعد، ۷۲
ابومخنف، ۲۶۳
ابومخنف، لوط بن يحيى، ۱۳۸
ابونصر بخاري، ۱۰۷، ۱۳۹، ۱۴۰
ابونعيم اصفهاني، ۲۲۱
أبي بن كعب، ۲۲۳
ابي مره، ۱۵۲
ابي نصره، ۱۵۲
احمد امين، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴
احمد بن امين مصري، ۳۹
احمد بن يحيى شيباني، ۷۲
احمد فهمي محمد، ۲۸۵
احمدي، حبيب الله، ۴۶
احمري نهاوندي، ابراهيم بن اسحاق، ۶۰
ادرك، ۱۱۲، ۱۹۵، ۱۹۶، ۳۰۶
ادرك (ادرك)، ۱۴۴
ادرك، ۱۱۱، ۱۸۵، ۱۹۴، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۴
ادريس بن حنظله عمي، ۱۸۳
اربلي، علي بن عيسي، ۴۹، ۱۲۲، ۱۲۳
اردبيلي، محمد بن علي، ۱۵۳
اردشير، ۲۵۶
اردشير سوم، ۱۸۶
ادرك، ۱۵۱، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۳۰۶
اردگ، ۱۹۴، ۱۹۶
اردگ (ادرك)، ۱۸۴
اردوسور آناهد، ۲۴۲
اردوسور آناهد، ۲۹۸، ۳۰۰
ازهرية، ۱۱۲
اسحاق، ۱۴۷، ۱۴۹
اسحاق المهدي، ۱۰۵
اسحاق بن جعفر، ۲۳۶
اسكندر، ۱۹۹
اسماعيل، ۱۴۷، ۱۴۹
اسماعيل بن جعفر، ۲۳۶
اسماء بنت دُرَيْم بن القين (ام الاسبغ)، ۲۵۲
اسماء سلمى، ۷۸
اسود بن كلثوم، ۱۸۳
اشعري، ابوموسي، ۷۷، ۲۲۳
اشعري، سعد بن عبد الله، ۹۱، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۴۳
اصفهان، ۳۸
اصفهاني، ابونعيم، ۲۶۳
اصفهاني، حمزه، ۲۵۹
اصمعي، عبد الملك بن قريب، ۱۲۶، ۱۴۳، ۱۴۵، ۲۲۰
افتخارزاده، محمود رضا، ۱۴۶
افيروزان، ۶۸
اقبال آشتياني، عباس، ۱۸۰
الحسّون، ۲۴
الغريبي، سامي، ۱۲۴
المتقي الهندي، ۳۴
الياس بن مضر، ۲۴
امام جواد، ۷۱
امامزاده حمزه، ۲۹۲
امامزاده قاسم، ۲۹۰
ام سلمه، ۲۵۴، ۲۸۱
ام فضل، ۹۶
ام كلثوم بنت علي، ۲۹۵
امين، سيد محسن، ۲۰۴
اميني، عبد الحسين، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶
اميه، ۲۳۰
اندلسي، ابن حزم، ۱۹۰
انصاري تلمساني، محمد بن ابي بكر، ۲۶۰
انوشيروان، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۴۱، ۱۸۷، ۱۹۱، ۲۵۷، ۲۶۴
انوشيروان بن قباد، ۶۸
انوشيروان بن قباد، ۲۶۰
ايران، ۱۷۵، ۲۰۸

- أوس بن حبيب تميمي، ١٨٣
بابونج، ١٨٣، ١٨٤
بابونج (بابونه)، ٢٢٨
بارتلمه، كريستين، ٢١٣
بارتولومئي، ١٨٠
بارودي، عبدالله عمر، ٧٢
باستاني پاريزي، ابراهيم، ٢٤٢، ٢٩٨، ٢٩٩
باقر شريف قرشي، ٢٨٥
بانو پارس، ٢٤٢
بانويه، ١٩٤
بحراني اصفهاني، عبد الله بن نور الله، ١٢٧
بحراني، سيد هاشم، ٢٦٧
بحراني، يوسف (صاحب حدائق)، ٩٧، ١٣٦
بخاري، ٢٢١
بخاري (صاحب الكني)، ٢٢١
بختكان، ابوعثمان سعيد بن حميد، ٢٤٦
بدخشي، ١٢٦
براز (فرخان)، ٢٥٦
براون، ادوارد، ١٩٧، ١٩٩، ٢٢٦
برقي، احمد بن محمد بن خالد، ٥٥
بره، ١١٩، ١٥٢، ٢٥٤، ٢٥٦
بره بنت نوشجان، ٨٥، ٨٦
بري، ١٤١
بصره، ٢٢٢
بغداد، ابن نجار، ٢٧٧
بقعه بي بي شهربانو، ٢٤٢
بلاذري، احمد بن يحيى، ٦٤، ٧٧، ١٣٩، ١٤٨، ١٥٤، ٢٣٤
بلخي، ابوالقاسم، ١٦١
بلعمي، ابوعلي محمد بن محمد، ١٨٢
بلعمي، محمد بن علي، ٢٧٨
بندوه بن سياوس، ١٧٨
بي بي زبيده، ٣٠١، ٣٠٢، ٣٠٤
بي بي شهربانو، ٢٩٢
بيومي مهران، محمد، ٢٨٥، ٢٨٧
بيهقي، ٢٧٧
پرويز، ١٤٢، ١٨٧
پسلا، شارل، ١٩٣
پوراندهت، ١٨٦، ٢٥٦
پيروز (فيروز)، ١٨٤، ١٨٥
تاج الدين ابن زهره، ١٢٥
تستري، محمد تقى، ١٥٨
تفرشي، مير مصطفى، ١٥٣
تكتم، ٢٤٢
تلمساني (البري)، محمد بن ابوبكر، ٩٩
تميمي، محمد بن قاسم، ١٤١
تهران، ٤٠
تهراني، آقا بزرگ، ١٥٩
تهمينج (تهمينه)، ٢٢٨
ثابت بن قيس شماس، ٣١
ثعالبي، ٢٥٥، ٢٥٧، ٢٥٩
تقفي، ابواسحاق ابراهيم بن محمد، ٢٣٠
جابر بن سمره، ١٢٢
جابر بن عبدالله انصاري، ٣٩، ٥٧، ٥٨، ٨٧، ١١٥، ٢١٤، ٢٦٩، ٢٨٢
جاحظ، عثمان، ٦٥، ٢٧٦
جبير بن مطعم، ٢٦٩
جرير بن عبد الله بجلي، ١٨٩
جعفر بن محمد صادق، ٢٥، ٣٢، ٤٨، ٤٨، ٨٩، ٩٠، ٩١، ٩٣، ١٢٠، ٢٨٣، ٢٣٤، ٢٣٦، ٢٤٨، ٢٦٦، ٢٦٧، ٢٨٢، ٢٨٣
جعفريان، رسول، ٤٤، ٤٤، ٤٨، ٥١، ١٠١، ٢١٥
جلولاء، ١٧٨
جمحي، محمد بن سلام، ٢٢٢
جميله، ٢٥٢
جنابدي، عبد العزيز، ١٢٢
جندي، عبد الحليم، ٢٣٤
جندي قاضي جرجاني، ابراهيم، ١٤١

حسن بن علي، ٧٥، ٧٨، ٧٩، ٨٠، ٨٢، ٨٣، ٨٤، ١٥٢، ١٧٧،
١٨٠، ١٩٩، ٢١٤، ٢٤٥، ٢٤٦، ٢٤٧، ٢٨٤، ٢٩٦، ٣٠٢، ٣٠٣،
٣٠٧، ٣٠٤
حسن بن علي عسكري، ٥٥، ٥٦، ١٦١، ٢٢٥، ٢٥٣، ٢٨٦
حسن بن مثنى، ٣٠٤
حسن مثنى، ٢٣٤
حسين بن احمد بيهقي، ٦٩، ٧١، ٧٢
حسين بن عبدالوهاب، ٢٦٠، ٢٧٠
حسين بن علي بن سفيان بزوفري، ٨٩
حسيني، ابوالنظام مؤيد الدين، ١٤٢
حسيني جلالى، سيد محمد رضا، ١٠٩
حكيمه، ٧١
حلبى، برهان الدين، ٩٩
حلوه، ٢٥٣
حلوه، ٢٥٤
حلى، ابن داوود، ١٥٠، ٢٦٩
حلى، حسن بن يوسف، ٥٠، ١١٥، ١٣٢، ١٣٣، ١٣٤، ١٣٦،
١٦٢، ٢٣٣
حلى، علي بن يوسف، ١٨٠
حلى، علي بن يوسف بن مطهر، ١٣٥
حلى، محمد بن ادريس، ٢٨، ٢٩، ٥٠، ١٣١، ١٣٢، ٢٣٣
حمزه، ٢٦٩
حموي، ياقوت، ٧٦
حميد بن مسلم، ٢٧٦، ٢٧٨، ٢٧٩
حميده بربريه، ٢٣٦
حى بن اخطب، ٦٣
حى بن اخطب، ٣١
خالد بن وليد، ٢٢٩
خديجه، ٢٤، ١٢٥
خراسان، ٧٦
خرهزاد خسرو، ٦٠
خرهزاد شهريار، ١٨٧
خسرو، ٢٣٩

جواد علي، ١٣٦، ١٤٥
جوادى آملى، عبد الله، ٢٠٧
جوادى، حسن، ٤٥، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٨٨
جويره، ٣٢
جويره، ٣١، ٦٣
جهان بانو، ٢٥٢، ٢٩٩
جهان بانويه، ١١٩
جهانشاه، ٥٧، ٥٨، ٥٩، ٩٤، ٩٥، ١١٣
جهان شاه، ١٠٥، ١٥٢، ١٥٨، ١٦٣، ١٦٤، ١٦٥، ٢١٧، ٢٣٨،
٢٣٩، ٢٥٤، ٢٦٨، ٢٨٤، ٢٨٥، ٢٩٩
جيد، ١٠٧
جيده، ٨٧، ٢٥٤
جيده، ١٠٧
جيهان شاه، ١٤٧، ١٤٩، ٢٥٣، ٢٥٤
حائري، عبدالكريم، ٢٩٤، ٢٩٥
حارث، ٤١
حارث بن ابى ضرار، ٣١، ٦٣
حاكم بن بيع، ٧٢
حبيب، ٣٠٢
حبيب بن عبدالرحمن ادرك، ١٩٥
حجاج بن يوسف، ١٩١، ١٩٢، ١٩٣
حجت بن الحسن، ٢٥، ١٢٠، ١٢١، ٢٤٨، ٣٠٨
حداد عادل، غلامعلي، ٦٥
حذيفه بن يمان، ٨٤، ٩٦، ١٢٠، ١٥٧، ٢٤٥
حرار، ٤٧، ٢٢٨، ٢٥٣
حرار بنت يزدجرد، ٢٥٨
حر عاملى، محمد بن حسن، ٥٥
حر عاملى، محمد بن حسن، ٩٧
حريث بن جابر جعفي، ١٣٨
حريث بن جابر حنفي، ٨٧، ٩٩، ١١٥، ١١٨، ١٣٧، ١٤٢، ١٥٤،
٢٢٦
حسن ابراهيم حسن، ٢٠١
حسن بن احمد بيهقي، ٧١، ٧٣

- خسرو پرويز، ٦٠، ٦٧، ١٨٦
خسرو پرويز، ٦٩، ١١٢، ١١٣، ١١٨، ١٣٥، ١٨٧، ٢٥٦
خسرو پرويز بن هرمز، ٢٥٧
خصيبي، حسين بن حمدان، ٤٩، ٢٥٥
خلوه، ١٠٨، ١٠٩، ٢٥٤
خُلوه، ٢٥٣
خليفة بن خياط، ١٣٩
خمط، ٢٥٣
خميني، روح الله، ٢٦٤
خندف، ٢٤
خوانساري، محمد باقر (صاحب روضات)، ١٣٥
خوله، ١٠٥، ١١٩، ١٥٤، ٢٥٣، ٢٥٤
خوله درويش، ٢٤
خولي بن يزيد اصبحي، ١٣٨
خويله، ٢٥٣، ٢٥٤
خويي، سيد ابوالقاسم، ٩١، ٩٢
خيامي، سيد محمود، ٤٢
خيرات النساء، ٢٦١
دارمستتر، ٢٢٦
دانشگاه اصفهان، ٤٥
دجاجه، ٧٨
دميري، محمد بن موسي، ٢٨١
دوانيقي، منصور، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٣٤
دهخدا، علي اكبر، ٢٢١، ٢٥٤
ديلمي، ٢٢١، ٢٦٣
ذوالثغفات، ١٤١
ذوالجناح، ٤١
ذوالخيرتين، ١٤٤
ذهبي، شمس الدين، ٧٢، ٧٣، ١٥١، ١٩٠، ١٩٣، ١٩٤، ٢٢٢
رابعه، ٣٠٢
رازي، فخر الدين، ١٤١
رازي، محمد شريف، ٢٩٢، ٢٩٣
راغب اصفهاني، ٦٥، ١٤٧، ١٤٩، ١٥٠
راوندي، محمد بن عيسي، ٥٥
ربيع بن زياد حارثي، ٧٦
ربيعه بن حبيب بن عبدالشمس، ١٧٩
رستم فرخزاد، ٨٩
رسول خدا، ١٩، ٢٥، ٢٧، ٢٩، ٣١، ٣٤، ٦٢، ٧٩، ١٢١، ١٤٤، ١٤٦، ١٤٨، ١٥٣، ١٥٤، ١٥٦، ١٥٧، ١٦٥، ١٩٧، ١٩٨، ٢٠٨، ٢١٢، ٢١٤، ٢٢١، ٢٢٩، ٢٣١، ٢٣٣، ٢٤٧، ٢٦٢، ٢٦٣، ٢٦٨، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٨٧، ٢٩٣
رشيد ياسمي، غلامرضا، ١١١، ١٨٥
رضايي، عبدالعظيم، ١٨١
رفاعي مخزومي، سراج الدين، ١٤٢
ر. ناث، ١٠٦، ١٤٦، ١٨٤
رياشي، ١٤٥
رياض حسن هندي، ٣٧، ٣٨
ريحانه، ٢٥٣
زيد، ٧٥، ٨١، ٨٢، ١٠٧، ١٣٨، ٢٦٨، ٢٦٩
زيد، ٣٠٤
زبير بن بكار (مصعب بن عبد الله)، ٧٤، ١٣٨، ١٣٩، ١٤١، ٢٨٢
زبير بن عوام، ٢٢٣
زكي مبارك، ١٤٤
زمخشري، جار الله، ٥٠، ٥٩
زمخشري، جار الله، ٩٩، ١٢٣، ١٢٦، ١٤٣، ١٤٧، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٥٤
زهر، ٤١
زُهير بن هُنيد، ١٨٣
زيد، ٢٦٨
زيد بن حارثه، ٣١
زيد بن حسن، ٣٠٤
زيد بن علي، ١٤٧، ١٤٨، ١٤٩
زيد بن علي بن الحسين، ٣٣
زيد بن علي بن حسين، ١٠٥
زيد بن هشام، ١٤٨

سمعاني، ٧٢	زينب بنت جحش، ٣١
سنجان، ٢٤٥	زينب كبرى، ٢٧٦، ٢٩٥
سنجان (سُبْحان، سَبْحان)، ٢٥٥	سادره، ٢٥٣، ٢٥٤
سنديّه، ٢٦٥	سارا، ٢٥٣، ٢٥٤
سوسن، ٢٥٣	ساره، ١٢٤، ١٢٥، ١٤٩
سهل بن قاسم نوشجاني، ٤٠، ٦٩، ٧٠، ٧١، ٧٢، ٧٤، ٧٨، ٨٢	ساريه، ١٩٢
٨٣، ٨٥، ٨٦، ٩٨، ١٠١، ٢١٣، ٢٢٨، ٢٤٥، ٢٤٦، ٢٥٦، ٢٧١	سالم بن عبيد الله بن عمر، ١٢٤
سيد ابن طاووس، رضي الدين علي، ٩٩	سايكس، سرپرسی، ٤٧، ١٩٩، ٢٢٦
سيد ابوالقاسم خويي، ٦٦	سبحان، ١١٧، ٣٠٥
سيد بن طاووس، علي بن موسي، ١٢٠، ١٢١، ٢٣٣	سَبْحان، ٢٥٧
سيد جواد شبيري زنجانى، ٦٧	سُبْحان، ٢٥٧
سيد مهدي بحرالعلوم، ٢٧	سبط ابن جوزي، ٤٩، ١٢٥، ٢٢٧، ٢٧٨
سيده النساء، ١١٩	سبط بن جوزي، ٣٠٣
سيده النساء، ٢٥٤	سُبكي، تاج الدين، ٧٢
سيوطي، جلال الدين، ١٩٢، ٢٢١	سيبتي، عبد الله، ٢٠٤
شارل بلا، ٢٤٤	سپهر، محمد تقى، ٩٩
شارل پسلا، ١١٢	سجاد، ١٠، ١١
شافعي، محمد بن طلحه، ١٢٣	سعد بن ابى وقاص، ١٧٧، ١٧٨، ١٧٩، ١٨١، ٢٣٥
شام، ٤٢	سعد بن عاص، ٢٤٥
شاه آفريد، ١٩٤، ٢٠٣	سعید بن هشام بن عبدالملك بن مروان، ١٠٥
شاه جهان، ٢٩٩	سُلّافه، ٢٩
شاه رباق، ١٤٢	سلافه، ٨٨، ١٠٥، ١٠٦، ١٠٧، ١١٣، ١١٩، ١٢٣، ١٢٧، ١٣٩
شاه زنان، ٢٨، ٣٩، ٤٠، ٤٨، ٨٥، ٩٧، ١١٥، ١١٦، ١١٨، ١١٩،	١٤١، ١٤٥، ١٥١، ١٥٢، ١٥٨، ١٦٣، ١٦٥، ٢١٧، ٢٢٨، ٢٥٣
١٢٢، ١٢٣، ١٢٤، ١٢٧، ١٣١، ١٣٢، ١٣٣، ١٣٤، ١٣٥، ١٣٦،	٢٦١، ٢٦٠، ٢٥٨، ٢٥٤
١٤٠، ١٤١، ١٤٢، ١٥٢، ١٥٣، ١٥٤، ١٥٧، ١٦٥، ٢١٧، ٢٣٣،	سلامه، ٥٩، ٨٧، ١١٣، ١٢٤، ١٣٩، ١٥١، ١٥٣، ٢١٨، ٢٥٣
٢٣٩، ٢٥٢، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٥٨، ٢٦٨، ٢٩٩، ٣٠٧	٢٨٤، ٢٥٨، ٢٥٤
شاه زنان (شاه زان)، ٢٥٣	سلمان فارسي، ٤١، ٨٤
شاهفروند، ١٩١، ١٩٢، ١٩٣	سلمه، ٢٥٣
شاهفروند (شاهفريد، شاه آفريد)، ١٩٠	سليمان بن زكريا، ٩٠، ٩٣
شاهفريد، ١٩٣، ٢٣١، ٢٦٦، ٣٠٦، ٣٠٨	سليمان بن عبد الله ديلمى، ٩١، ٩٢، ٩٣
شاهفريد، ٢٠٣	سليمان ديلمى، ٨٩، ٩٠
شاهك بن ماهان، ١٧٨	سليمان قندوزي، ٧٣، ٧٤
شاهين، ١١١، ١٨٤، ١٨٥، ١٩٢، ٢٣٧، ٢٣٨، ٢٤٤	سماك بن حرب، ١٢٢

صدقه بن موسي، ٨٧
 صدوق، ابوجعفر محمد بن علي، ٣٩، ٤٠، ٤٩، ٥٥، ٥٦، ٧٠، ٧٢، ٧٤، ٨٠، ٨٣، ٨٥، ٨٦، ٨٨، ٩١، ٩٢، ٩٧، ٩٨، ٩٩، ١٠٠، ١١٩، ١٤٠، ٢١٣، ٢١٤، ٢١٧، ٢٥٣، ٢٥٥، ٢٩٢، ٢٩٣، ٣٠٧
 صفار، ٩١
 صفار قمي، محمد بن حسن، ٤٧، ٤٩، ٥٥، ٥٦، ٥٧، ٦١، ٦٤، ٦٩، ٩٩، ١٦٤
 صفيّه، ٣١
 صفيّه بنت حيّي بن اخطب، ٧٩
 صلت بن دينار، ١٨٣
 صيقل (صقيل)، ٢٥٣
 طاهره، ٢٤٢
 طباطبائي، علامه سيد محمد حسين، ١٩٧
 طباطبائي، علامه محمد حسين، ٢٠٢
 طبرستان، ٣٨
 طبرسي، فضل بن حسن، ١١٨، ١١٩
 طبري امامي، محمد بن جرير، ٤٩، ٩٤، ٩٦، ٩٩، ١٢٣، ١٥٢، ١٥٥، ١٥٧، ٢٤٧
 طبري، محمد بن جرير، ١٠٨، ١٣٩، ١٤٠، ١٧٧، ١٨٢، ١٨٣، ١٩٢، ٢١٢، ٢٢٨، ٢٤٥، ٢٥٩، ٢٨٢، ٢٨٣
 طبري، محمد بن جرير (صاحب تاريخ)، ٦٤، ٧٦، ١٠٦، ١٠٧
 طخطاخ، ١٧٨
 طخلاخ، ١٧٨
 طرخان سمرقند، ١٧٩
 طوسي، محمد بن حسن، ٥٥، ٥٩، ٨٧، ٩١، ٩٢، ٩٣، ٩٦، ٩٧، ١٣١، ١٣٣، ١٣٤، ١٣٦، ١٥٠، ١٥٣، ١٦٢، ٢٢٣
 طهمينج (طمهيج)، ١٨٣
 طيبي، هاجر، ١٢
 عاصيه، ٢٥٢
 عامر بن كريز، ٢٢٨
 عاملي نباطي بياضي، زين العابدين علي بن يونس، ١٥٣
 عايشه، ٣١
 عايشه بنت الشاطيء، ٢٤

شيراوي، عبدالله بن محمد بن عامر، ١٢٤، ١٢٥
 شبر، سيد عبد الله، ٢١٥
 شبلنجي، مؤمن بن حسين، ١٢٧
 شبه جزيره عرب، ١٥٤
 شبيري زنجاني، محمد جواد، ٦٥
 شتر پوانوك، ٢٥٤
 شرف الدين، سيد عبد الحسين، ٢٠٤
 شريعتي، علي، ٢٤٨
 شمر بن ذي الجوشن، ٢٧٨، ٢٧٩
 شوشتري، قاضي نور الله، ١٢٦
 شوشتري، محمد تقى، ٥٩، ١٥٢، ٢٦٨، ٢٦٩
 شهربان، ١١٨، ١٢٣، ٢٥٤
 شهربانو، ١٠، ١١، ٢٢
 شهر حاجون، ٢٥٥
 شهر ري، ٤١
 شهرناز، ٢١٧، ٢٥٣
 شهريار، ١١٣، ١١٨، ١١٩، ١٧٩، ١٨١، ١٨٦، ١٨٧، ١٩١، ٢٣٩
 شهريار بن شيرويه، ١١٢
 شهريار بن كسري، ١١٥
 شه زنان، ١٠٨
 شهيد اول، ٣٤، ٥٠
 شهيد اول (محمد بن مكّي)، ٩٧
 شهيد اول، محمد بن مكّي، ١٣٢، ١٣٣، ٢١٦
 شهيد ثاني (زين الدين بن علي)، ١٦٢
 شهيدي، سيد جعفر، ٤٥، ٤٧، ٦٠، ٦١، ٦٣، ٧٥، ٨٢، ٩٧، ١٩٠، ١٩٨، ٢١٦، ٢٢٠، ٢٢٦، ٢٢٨، ٢٣١، ٢٣٥، ٢٧٥، ٢٧٨، ٢٩٦
 شهين، ١١١
 شيخ رازي، ٩٤
 شيرويه، ٩٦، ١١٣، ١١٩، ١٣١، ١٣٢، ١٣٣، ١٣٦، ١٥٣، ١٨٦، ١٩٣، ٢١٧، ٢٤٥، ٢٥٦، ٢٥٧، ٣٠٥
 شيرويه بن كسري، ١١٦
 صاحب زماني، ناصر الدين، ٢١٣
 صبان مالكي، محمد بن علي، ١٢٦

عثمان بن عفان، ٤٠، ٥٧، ٦٤، ٦٥، ٧٠، ٧٤، ٧٥، ٧٦، ٧٧، ٧٨	عباد بن سليمان، ٩١
٩٨، ٩٩، ١٠١، ١٠٥، ١٢٤، ١٢٧، ١٧٩، ١٨١، ١٨٢، ٢١٨، ٢٢٦	عباد بن سليمان، ٩٢
٢٣٥، ٢٤٥، ٣٠٥، ٣٠٧	عبدالحسين زرين، ٣٠٢
عثمان بن عفان، ٧٠	عبدالرحمن بن اذارك، ١٩٤
عثمان بن عيسي، ٦٦، ٦٧	عبدالرحمن بن ادرک، ١٩٤، ١٩٦
عسقلاني، ابن حجر، ١٣٣، ١٥١، ١٩٤، ٢٢٣	عبدالرحمن بن حبيب بن ادرک، ١٩٥
علان شعوبي، ٢٤٦	عبدالرحمن (شارح الفيه)، ٢٢١
علوي، يحيي بن حسن، ١٢٧، ١٥٢	عبدالعظيم حسني، ٢٨٨، ٢٩٢
علي ابن ابي طالب، ٢٦٧	عبدالله بن ابي بيض، ٣١
علي اصغر، ١٠٧، ١٣١، ٢٦٠، ٢٧٩	عبدالله بن حسن، ٣٣
علي اصغر رحيم زاده صفوي، ٤٠	عبد الله بن خازم، ١٨٣
علي اكبر، ١٠٧، ١١٢، ١٣١	عبدالله بن راشد، ٢٦٨
علي بن ابراهيم قمي، ٩٣	عبدالله بن رزق مخزومي رومي، ٢٢١
علي بن ابي طالب، ١٦، ١٩، ٣٥، ٣٨، ٤٠، ٤١، ٤٨، ٥٥، ٥٧	عبد الله بن زبيد، ٧٥، ١٠٨، ١٣٨، ٢٦٩
٥٨، ٧٠	عبد الله بن زبيد، ١٩٦
علي بن الحسين، ١٠، ١٢، ١٩، ٢٥، ٢٩، ٤٣، ١٢٥	عبد الله بن عامر بن كريز، ٧٠، ٧٥، ٧٦، ٧٧، ٧٨، ١٧٩، ١٨٢
علي بن الحسين، ٧، ١٠٢	١٨٣، ١٨٤، ٢٢٨، ٢٤٥، ٢٤٦
علي بن حسين، ٨١، ٨٥، ٩٦، ١٠١، ١٠٥، ١٢٤، ١٩٣، ١٩٦	عبد الله بن عباس، ٢٢٣
٢١٢، ٢٢٣، ٢٣٣	عبد الله بن عطفان، ١٨١، ٢٣٥
علي بن مجاهد، ١٨٣	عبد الله بن عمر، ٧٢
علي بن محمد، ٩٣، ١٠٧	عبد الله بن عمر، ٢٠٧
علي بن محمد بن علي خزار قمي، ٨٩	عبدالمطلب بن هاشم، ١٣٨
علي بن موسي الرضا، ٧١، ٧٤، ٨٢، ٨٥، ٩٨، ١٠١، ١٠٩، ٢١٣	عبدالمملك بن مروان، ٢٠٧، ٢٦٨، ٢٦٩، ٢٧١
٢٤٢، ٢٥٦، ٢٧٠	عبد شمس، ٧٨
علي بن يوسف بن مطهر حلي، ٧٩	عبيدالله بن ابي رافع، ١٦
علي بن يونس بياضي، ٨٧	عبيدالله بن زياد، ٤٢، ٢٧٦
علي محمد علي بن دُخيل، ٢٤	عبيد الله بن زياد، ٢٨١، ٢٨٣
عمار بن فتح، ٥٠	عبيد الله بن عمر، ١٣٨
عمار ياسر، ٣٨، ٦٥، ٣٠٢	عبيد بن شريه، ١٦
عمران بن ابي انس قرشي، ٢٢١	عبيد بن كثير بن عبدالواحد عامري، ١٥٥
عمران بن حصين، ٢٢٣	عبيدلي، محمد بن مهنا، ١٤١
عمر بن حسين، ٢٧٩	عثمان، ٤٤
عمر بن خطاب، ٣٠، ٣٥، ٤٠، ٥٧، ٥٨، ٥٩، ٦٤، ٦٦، ٦٩، ٧٥	عثمان بن ابي العاص، ٧٧

- ۹۳، ۹۴، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۹، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۹، ۳۰۵، ۳۰۶
- عمر بن سعد، ۲۷۸، ۳۰۲
- عمر بن عیسی، ۶۶، ۶۷
- عمر بن ابی مقدم، ۱۵۵
- عمر بن شمر، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۴، ۶۹
- عمر بن عاص، ۴۱
- عمری، علی بن محمد (ابوالحسن بن صوفی)، ۱۴۰
- عنصر المعالی کیکاووس بن وشمگیر، ۴۱، ۲۱۶، ۲۱۷
- عون بن محمد، ۶۹، ۷۱
- عون بن محمد بن سلام کندي، ۷۲، ۷۴
- غزاله، ۴۷، ۷۵، ۸۸، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۲۱۷، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۵۳، ۲۵۴
- غساسنه، ۲۴
- غضائری، احمد بن حسین، ۱۵۳
- غیان، ۲۵۲
- فارابی، ابونصر، ۲۰۸
- فارس، ۷۰، ۱۱۹، ۱۴۴
- فاریابی، احمد بن محمد، ۱۰۸، ۱۰۹
- فاضل دربندی، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴
- فاطمه، ۱۱۹، ۲۵۴
- فاطمه بنت اسد، ۲۴
- فاطمه زهرا، ۹۶، ۱۲۵، ۱۶۵، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۴۷، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۹۴، ۲۹۵
- فاطمه زهرا، ۱۹، ۲۴
- فتحعلی شاه قاجار، ۳۰۱
- فخرداعی گیلانی، محمد تقی، ۴۷
- فرات، ۱۳۸
- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۶۵
- فرّاء، ۶۵
- فرخ زاد خسرو بن پرویز، ۲۵۶
- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۴۵، ۱۴۶، ۲۳۹، ۲۵۴
- فضائلی، محمد، ۲۵۹
- فیروز، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۶، ۲۳۱، ۲۳۷
- فیروز جشنسبده بن بهرام، ۲۵۶
- فیض کاشانی، ۶۶
- فیض کاشانی، محسن، ۵۵
- فیلاذلیغیای آمریکا، ۴۲
- قادیسیه، ۱۲۱
- قاسم بن الحسن، ۳۰۲
- قاسم بن حسن، ۳۰۳، ۳۰۴
- قاسم بن محمد بن ابی بکر، ۸۸، ۱۱۵، ۱۲۴، ۱۵۴، ۳۰۷
- قاسم ثانی، ۳۰۲، ۳۰۴
- قاضی نعمان، ۴۸، ۴۹، ۸۷، ۲۷۹
- قاقم، ۶۸
- قباد بن هرمز، ۲۵۶
- قباد (قباد)، ۲۵۶
- قباد، ۱۴۱
- قباد بن فیروز، ۱۹۱
- قتیبۀ بن مسلم، ۱۹۱، ۱۹۲
- قشیری، ابومحمد، ۲۲۲
- قطب الدین راوندی، ۶۸، ۹۳، ۹۴، ۹۵
- قطب راوندی، ۴۹
- قم، ۳۸، ۳۹، ۴۳
- قمی، حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک، ۱۱۲
- قمی، حسن بن محمد بن حسن، ۱۱۲، ۲۱۷
- قمی، سید حسین، ۲۹۵
- قهپایی، عنایت الله، ۱۵۳
- قیتبۀ بن مسلم، ۱۹۳
- قیسرانی، محمد بن طاهر بن علی، ۷۳
- کابلی، ابو خالد کنکر، ۲۷۰
- کاتب بغدادی، ۸۵
- کاشانی، محتشم، ۳۰۱
- کاشف الغطاء، جعفر، ۹۷

- کتابخانه آستان قدس رضوی، ۳۹
 کحاله، عمر رضا، ۱۴۵
 کربلا، ۴۱، ۲۷۷
 کرمانی، مفضل، ۱۸۳
 کریستن سن، ۱۱۱
 کریستین سن، ۱۸۵، ۲۱۶، ۲۳۷، ۲۴۴
 کریمان، حسن، ۲۹۴
 کسری ابرویز، ۱۱۲
 کسری خرهان (جرهار یا خرماز)، ۲۵۶
 کسری یزدجرد، ۲۸
 کشی، محمد بن عمر، ۹۳، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۶۱
 کلبرگ، اتان، ۱۵۹
 کلبی، هشام بن محمد بن سائب، ۲۴، ۴۹، ۸۷، ۱۰۵، ۱۱۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۲۰، ۲۶۵
 کلینی، محمد بن یعقوب، ۲۷، ۳۹، ۴۵، ۴۷، ۴۹، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۴، ۶۷، ۶۹، ۹۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۶۴، ۲۱۷، ۲۶۳، ۲۶۸
 کنت گوینو، ۱۹۷
 کوازدوم شیریه، ۶۰
 کوفه، ۱۵۵
 کیهان بانو، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۶۷
 گرگانی، میرزا نصرالله، ۳۰۲
 گلدزیهر، ۱۰۶، ۱۴۵، ۲۲۵
 گوستاولوبون، ۳۲
 گیلانی، فخر داعی، ۱۹۹
 لسترانج، گای، ۱۱۷
 للحسن بن علی، ۷۰
 لیلی، ۱۲۷، ۱۵۲
 ماری بویس، ۴۵، ۴۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۸۸، ۲۹۹
 ماریه، ۲۴
 مازندرانی، محمد صالح، ۶۹
 مالک، ۲۲۱
 ماه آخرین، ۴۱
- ماهویه، ۱۷۹
 مأمون، ۹۶
 میرد، ابوالعباس، ۲۹، ۵۰، ۵۹، ۱۰۶، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۹۳، ۲۲۰
 میرد، ابوالعباس، ۲۲۲، ۲۶۱
 مثنی بن حارثه، ۱۸۹
 مجاشع بن مسعود سلمی، ۷۸
 مجتهده امین، ۲۰۴
 مجلسی، محمد باقر، ۵۵، ۶۴، ۷۴، ۷۹، ۹۴، ۹۵، ۹۸، ۱۲۱، ۱۵۳
 مجلسی، محمد تقی، ۵۵
 محد بن علی باقر، ۵۸
 محقق حلی، ابوالقاسم، ۱۳۳
 محمد بن ابی بکر، ۸۰، ۸۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۷، ۱۵۴، ۲۰۷، ۲۶۷، ۳۰۶، ۳۰۷
 محمد بن احمد بن محمد بن مخزوم مقری، ۱۵۵
 محمد بن حبیب، ۲۷
 محمد بن حسن بن ولید، ۵۶، ۹۱
 محمد بن حسن، قمی، ۴۹
 محمد بن حسین بن علی، ۲۷۹، ۲۸۰
 محمد بن حنفیه، ۱۰۵
 محمد بن سعد (صاحب طبقات)، ۷۵، ۸۱، ۱۰۷، ۱۳۸، ۲۲۶، ۲۳۲، ۲۷۷، ۳۰۴
 محمد بن سلیمان، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲
 محمد بن عبد الله بن حسن (نفس زکیه)، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴
 محمد بن علی، ۳۳
 محمد بن علی باقر، ۵۷، ۲۱۴، ۲۳۴، ۲۶۸، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳
 محمد بن علی بن حسن بوشجانی، ۸۹
 محمد بن علی تقی، ۹۶
 محمد بن محمد مفید، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۴۵، ۴۹، ۵۰، ۵۵
 محمد بن مسعود، ۹۳

- محمد بن هارون، ١٥٥
محمد بن يحيى صولي، ٦٩، ٧٢، ٧٣، ٧٤
محمد حامد الناصر، ٢٤
محمد حسن نجفي، ٣٥
محمد حنفيه، ١٥٤
مخدج، ١٩٣
مخزومي، جعده بن هبيرة، ١٧٧
مخزومي، عبدالله بن رزق، ٢٦٣
مدائني، ٢٤
مدينه، ٥٧، ١١٥، ١٢٤، ٢٧٨
مدينه منوره، ١٠٢
مردآوند، ١٨٥، ٢٣٧، ٢٣٨، ٢٤٤
مردانشاه، ١٨٦
مرداوند، ١١١
مردوند، ١١٢
مرضيه، ٢٦١
مرو، ٢٥٩
مرواريد، ٢٥٢
مرواريد (خواهر شهربانو)، ١٥٧
مروان بن معاذ احمرى، ٢٨١
مريم، ٢١٧، ٢١٨، ٢٥٤
مزي، يوسف، ١٩٤
مستوفي الممالك، ٣٠٢
مستوفي، حمد الله، ١١٧، ٢٥٧، ٢٧٥، ٢٧٧، ٢٧٨
مسجد النبي، ٥٧
مسعودي، علي بن حسين، ٦٨، ١١١، ١٣٨، ١٨٤، ١٨٥، ١٩٠، ١٩٢، ٢٠٦، ٢١٩، ٢٣٥، ٢٣٧، ٢٤٤، ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٦٨، ٢٧٦، ٢٨٥
مسلم بن عقبه، ٢٧٩
مسلمة بن كهثل، ١٥٥
مسيب بن بخيه، ١٥٥
مشكور، محمد جواد، ٢٥٩
مصري، محمد ثابت، ٢٠٥
مصطفوي، سيد محمد تقى، ٢٨٨، ٢٨٩، ٢٩٠، ٢٩٦، ٢٩٧، ٣٠٢
مصعب بن حيان، ١٨٣
مصلي، پروين، ٣٠٠
مطهري، مرتضى، ٤٧، ٦٠، ١٩٧، ١٩٨، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٠٣
مظفري، ابراهيم، ٣٩
مظفري قزويني، محمد بن ابراهيم، ٣٨، ٤٠، ١٥٨، ٢٥٣
معاذ، ٢٢٣
معاوية بن ابوسفيان، ١٦، ٢٢٢، ٢٢٤
معبد آناهيدي، ٤٥
معن بن عيسى، ٢٢١
مفيد، محمد بن محمد، ٧٣، ٨٧، ٩٩، ١١٣، ١١٤، ١١٦، ١١٨، ١٢٣، ١٣١، ١٣٢، ١٣٦، ١٣٧، ٢١٢، ٢٣٣، ٢٧٧، ٢٧٨، ٢٧٩، ٢٨٧
مقاتل بن حيان، ١٨٣
مقرم، عبد الرزاق، ٩٧
مقرم، عبد الرزاق، ٩٨
مقرم، عبدالرزاق، ٢٨٥
مكه، ١١٢
ملكشاه، ٣٠٢
ملك قاشان، ١٣٥، ١٣٦
مليكه، ٢٥٣
منصور دوانيقي، ٢٩، ٣٣
منصوري، ذبيح الله، ٢٦٧
منقري، نصر بن مزاحم، ٤٨، ٤٩، ٥٨، ١٧٦، ١٧٧، ١٩٥
موردتمان، ١٨٠
موسوي بجنوردي، سيد كاظم، ٦٥
موسي بن جعفر، ٣٠، ٢٣٦
مهدي دامغانى، احمد، ١٢، ٤٢، ٥٠، ٧٢، ٧٤، ٨٠، ٨٣، ١٠٠، ١٤٣، ١٤٦، ١٩٥
ميانجي، علي، ٦٣
ميرخواند، ٥٠
مير عباس لكهنوي، ٣٧

- میرعباس لکهنوي، ۳۸
 میمنی، عبدالعزیز، ۱۴۳
 مؤمن طاق، ۱۵۹
 نجاشی، احمد بن علی، ۵۶، ۹۱، ۹۳، ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۶۱
 نجف، ۳۹
 نجفی، محمد حسن (صاحب جواهر)، ۹۷، ۱۳۶
 نجمه، ۲۴۲
 نرجس، ۲۵۳
 نرسی، ۱۹۵، ۲۲۹
 نصر بن صباح، ۱۶۱
 نصر بن علی جهضمی، ۱۰۹
 نعیمی، محمد بن احمد، ۱۶۱
 نفیسی، سعید، ۲۱۶، ۲۴۴
 نمازی شاهرودی، علی، ۷۳
 نوائی، عبدالحسین، ۲۹۷
 نوبختی، ابوجعفر، ۱۵۹
 نوبختی، ابوسهل، ۱۵۹
 نوبختی، حسن بن موسی، ۵۰، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰
 ۱۶۱، ۱۶۲، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۴۳
 نوری، میرزا حسین، ۹۶
 نوشجان، ۵۹، ۸۵، ۸۶، ۹۸، ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۸۴، ۲۴۵، ۲۵۵
 ۲۵۶، ۳۰۵
 نوشجان بن بود مردان، ۸۹
 نوشجانی، محمد بن علی، ۱۲۰
 نوشنجان، ۲۵۶
 نولدکه، ۴۰، ۶۰
 نولدکه، تئودور، ۱۸۰
 نویری، شهاب الدین، ۱۵۰
 نهاوند، ۷۵
 نیرک، ۱۴۶
 نیشابوری، ابن قتال، ۱۱۸
 نیکلسون، رینولد، ۱۱۶
 واقدی، ۳۱
 واقدی، محمد بن عمر، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۳۰۳
 ورجاوند، پرویز، ۳۰۱
 ورداس، ۲۵۳
 وشیکه، ۱۹۶، ۲۶۹، ۲۷۰
 ولید بن عبدالملک، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۳
 وهرام (بهرام)، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۰۶، ۲۳۷
 هاجر، ۱۴۹
 هارون الجهم، ۹۲
 هاشم بن عتبه، ۲۳۵
 هانری کرین، ۲۰۲
 هجین، ۱۴۵
 هرمز، ۵۷، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۱۸۷
 هرمزان، ۶۷، ۹۸، ۲۰۰
 هرمز بن انوشیروان، ۶۷، ۶۸
 هرمز پنجم، ۱۸۶
 هشام بن عبدالملک، ۳۳، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹
 هند، ۳۷، ۳۸
 هیثم بن عدی، ۲۴۶
 یافعی، ابومحمد عبدالله بن اسعد بن علی، ۳۱، ۱۲۳، ۲۶۵
 یاقوت حموی، ۲۶۵، ۲۶۶
 یحیی بن ام الطویل، ۲۷۰
 یحیی بن أم طویل، ۱۹۶
 یحیی بن ام طویل، ۲۶۹
 یحیی بن حسن، ۱۵۵
 یحیی بن حسین نسابه، ۱۴۰
 یحیی بن طویل، ۱۵۰
 یربوعی، خلیل بن قره، ۱۷۷، ۱۹۵، ۲۲۸
 یزجرد، ۱۹۳
 یزدجرد بن شهریار، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۹۲، ۲۱۲، ۲۴۶، ۲۵۶، ۲۶۰
 یزدجرد بن شهریار بن شیرویه بن کسری، ۵۸، ۵۹
 یزدجرد بن شیرویه، ۲۵۷
 یزدگرد، ۲۹، ۴۷، ۴۸، ۵۷، ۶۰، ۷۵، ۷۶، ۹۴، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۶

۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۴۱، ۱۴۴،
۱۴۶، ۱۵۰، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۶،
۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۳، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۴۷،
۲۵۱، ۲۵۸، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۸۴، ۲۹۹، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸

یزدگرد سوم، ۴۳، ۴۴، ۴۶

یزگرد، ۱۹۳

یزید بن معاویه، ۴۲، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۳

یزید بن ولید، ۱۵۱، ۱۹۲، ۲۳۰

یزید بن ولید بن عبد الملک، ۲۰۶

یزید بن ولید ناقص، ۱۹۳

یزید ناقص، ۲۷، ۱۴۱، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۳۱،
۲۶۰، ۳۰۸

یعقوبی، احمد بن واضح، ۲۲، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۶۹، ۱۰۶، ۱۴۸،
۱۶۱، ۱۶۳، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰،
۲۴۳، ۲۹۹

یوسفی غروی، محمد هادی، ۱۶، ۴۴، ۴۷، ۶۴، ۸۰، ۸۲، ۸۵،
۹۸، ۱۶۰، ۲۴۳، ۲۴۶

یوقیر بن یقطن بن حام بن نوح، ۲۶۵

یونس، ۲۶۹

فهرست اماکن

- آیس، ۲۲۹
آیس(الیس)، ۱۸۹
ابرشهر، ۷۵، ۱۷۷، ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۲۸
اردشیر خره، ۷۸
ارنگه رودبار، ۳۰۲
استانبول، ۱۶۲
اصطخر، ۷۷
اصفهان، ۱۳۵
افغانستان، ۱۳۵
امین آباد، ۲۸۸
انبار، ۲۳۰
ایران، ۴۲، ۱۶۴، ۱۷۷، ۲۳۴، ۲۶۲
ایوان کسری، ۸۸، ۱۲۰
باشان، ۱۳۵
بجیله، ۹۱
بدر، ۱۲۵
بصره، ۷۳، ۷۶، ۷۸، ۱۷۶، ۲۲۱، ۲۴۵
بغداد، ۷۲
بقعه بی بی زبیده، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴
بقعه بی بی شهربانو، ۲۳۹، ۲۴۰
بقعه کوه نقاره خانه، ۲۹۰
بقیع، ۲۸۴
بودق، ۷۰
بی بی شهربانو، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۶، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۴

بیقده، ۱۸۳
بیهق، ۷۲، ۱۸۳
پارس، ۷۷
تهران، ۲۹۹
تیسفون، ۲۳۵
چهل اختران، ۲۹۵
چهل دختران، ۲۹۴، ۲۹۵
حسینیه هدایت آمل، ۲۰۸
حمران، ۱۸۳
حنین، ۱۲۵
حیره، ۱۳۶، ۲۳۰
خراسان، ۶۹، ۷۰، ۷۷، ۹۱، ۹۷، ۹۹، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۵
خزر، ۶۸
خوزستان، ۶۷
دبیرستان القبه، ۲۰۵
دزج علیا، ۳۰۲
دومه الجندل، ۲۳۰
دیلم، ۹۱
روم، ۳۰۸
ری، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۶، ۲۹۹، ۳۰۱
زالق، ۷۶، ۷۷
زرنج، ۷۶، ۷۷
سجستان، ۷۷، ۲۶۵
سدّ مآرب، ۱۶
سرخس، ۱۸۳، ۲۹۵
سغد، ۱۹۳
سنا، ۱۸۳
سند، ۷۷، ۱۲۴، ۲۲۶، ۲۶۵
سواد (عراق)، ۱۸۵
شام، ۲۹۶

شبه جزيره عرب، ١٩٤
شرواذ، ٧٧
شميران، ٢٩٠، ٣٠٢
شوشتر، ٦٧
صفين، ١٤٦، ١٧٧
طوس، ١٨٣
عراق، ٤٢، ٨٤
عين التمر، ٢٣٠
غزنه، ٢٦٦
فارس، ٧٦، ٧٨، ١١٨، ١١٩، ١٢٦، ١٣٦، ١٥١، ١٥٢، ١٥٥، ١٥٨، ١٧٨، ١٨٢، ١٨٣، ٢٠٠، ٢٠٢، ٢٦٠
فارستان، ٢٤٠
فرات، ٤١، ١٥٥
فيض آباد، ١٦٠
قادسيه، ٧٤، ٨٩، ٩٠، ٩٨، ١٧٨، ٢٣٠، ٢٥٩
قزوين، ٢٩٥
قس الناطف، ١٨٩
قس الناطف، ٢٣٠
قم، ١٣٥، ٢٩٤، ٢٩٥
كابل، ١٣٥، ١٩٥، ٢٢٨، ٢٦٦
كاشان، ١٣٥
كربلا، ٢٠١، ٢٤٠، ٢٤٣، ٢٦٣، ٢٦٨، ٢٧٦، ٢٧٨، ٢٨٠، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٩١، ٢٩٢، ٣٠٣
كرمان، ٧٧، ٧٨، ١٧٨، ٢٦٥
كسكرك، ٢٣٠
كوفه، ٧٨، ٩١، ١٧٦، ١٨١، ١٩٥، ٢٤٥، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٨٣، ٢٨٥، ٢٨٦، ٢٨٧
گور، ٧٧، ٧٨
مازندراني، محمد صالح، ٦٧
مدائن، ٨٨، ٨٩، ١٤٠، ١٤٢، ١٧٨، ١٧٩، ٢٣٤، ٢٣٥، ٢٤٧، ٢٥٨، ٢٦٧
مدينه، ٣١، ٧٠، ٨٤، ١١١، ١١٩، ١٢٣، ١٢٦، ١٤٢، ١٧٧، ١٧٩، ١٨١، ١٩٤، ٢٣١، ٢٣٨، ٢٦٧، ٢٨١، ٢٨٤، ٢٨٥، ٢٨٦، ٢٨٧، ٣٠٥
٣٠٧
مرغاب، ١٧٩

مرو، ١٧٧، ١٧٨، ١٧٩، ١٨١، ١٨٢، ١٨٥، ٢٣٥

مسجد الحرام، ٣٢

مسعودي، علي بن حسين، ٤٠، ٤٩

مصر، ٢٤٤

نجف، ١٦١

نجف اشرف، ١٦٢

نمارق، ١٨٩، ٢٣٠

نوشجان، ٧٠

نهاوند، ٩٨، ١٨٠، ١٨١، ١٨٢، ٢٣٤، ٢٣٥، ٢٥٨

نهروان، ٨٤

نیشابور، ٧٢، ٧٣، ٧٧، ١٧٦، ١٧٧، ١٨٣، ١٩٥، ٣٠٧

هرات، ١٣٥

هند، ١٦٠، ٢٦٥، ٢٦٦

هیرشت، ٢٤٠

یزد، ٢٣٩، ٢٤٠

یمن، ١٦، ٤١